

START



REEL 42


UCLA



National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

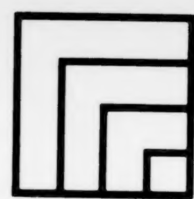
(Contract Number N01-LM-9-3534)

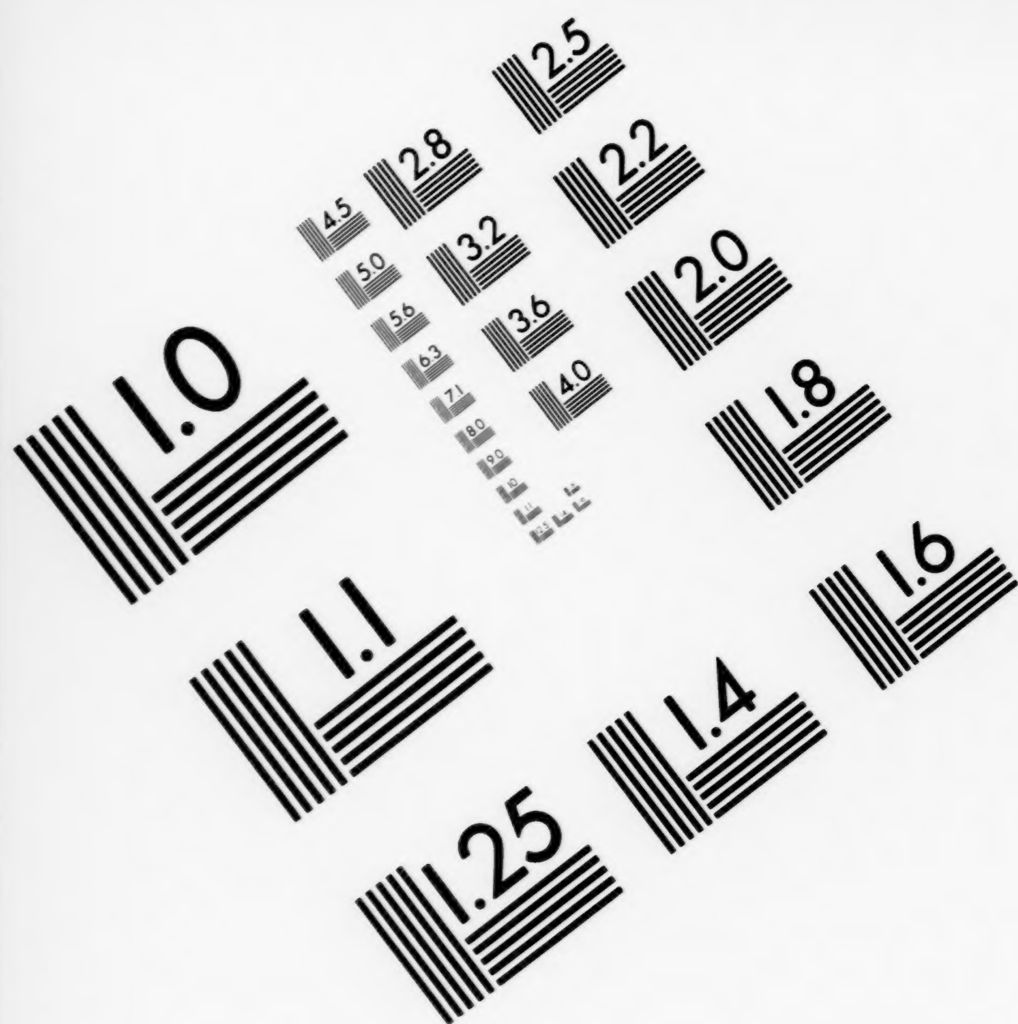
October 1989 - September 1990

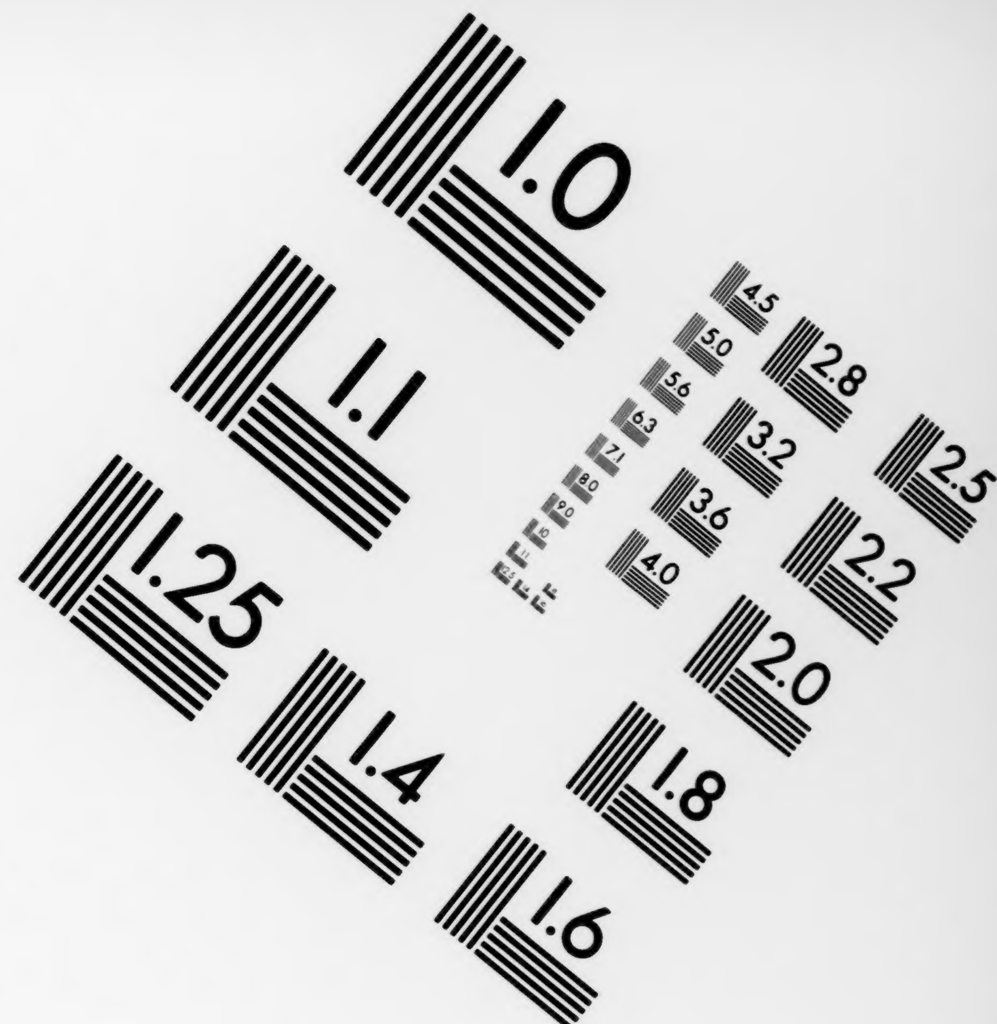
The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.







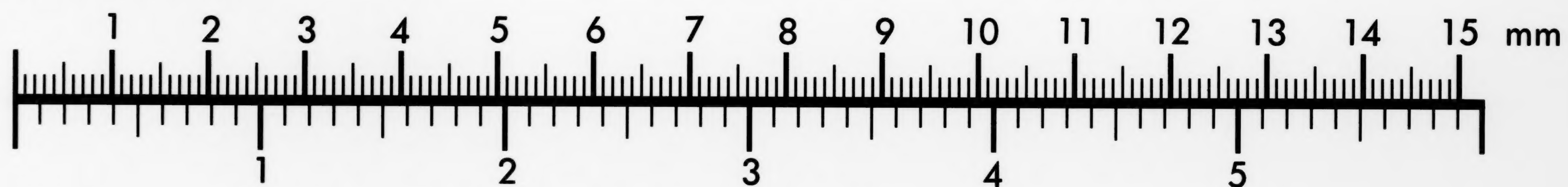
AIIM

Association for Information and Image Management

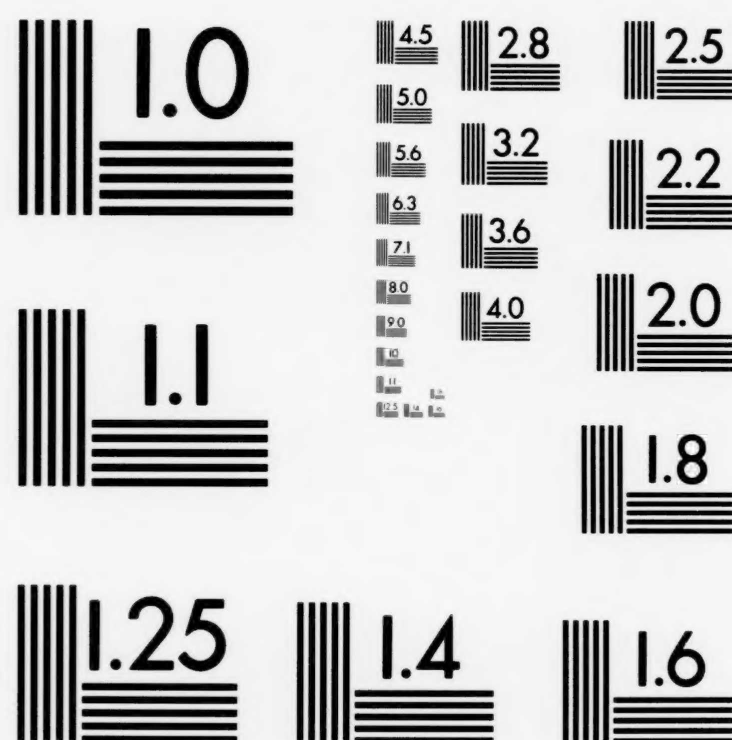
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

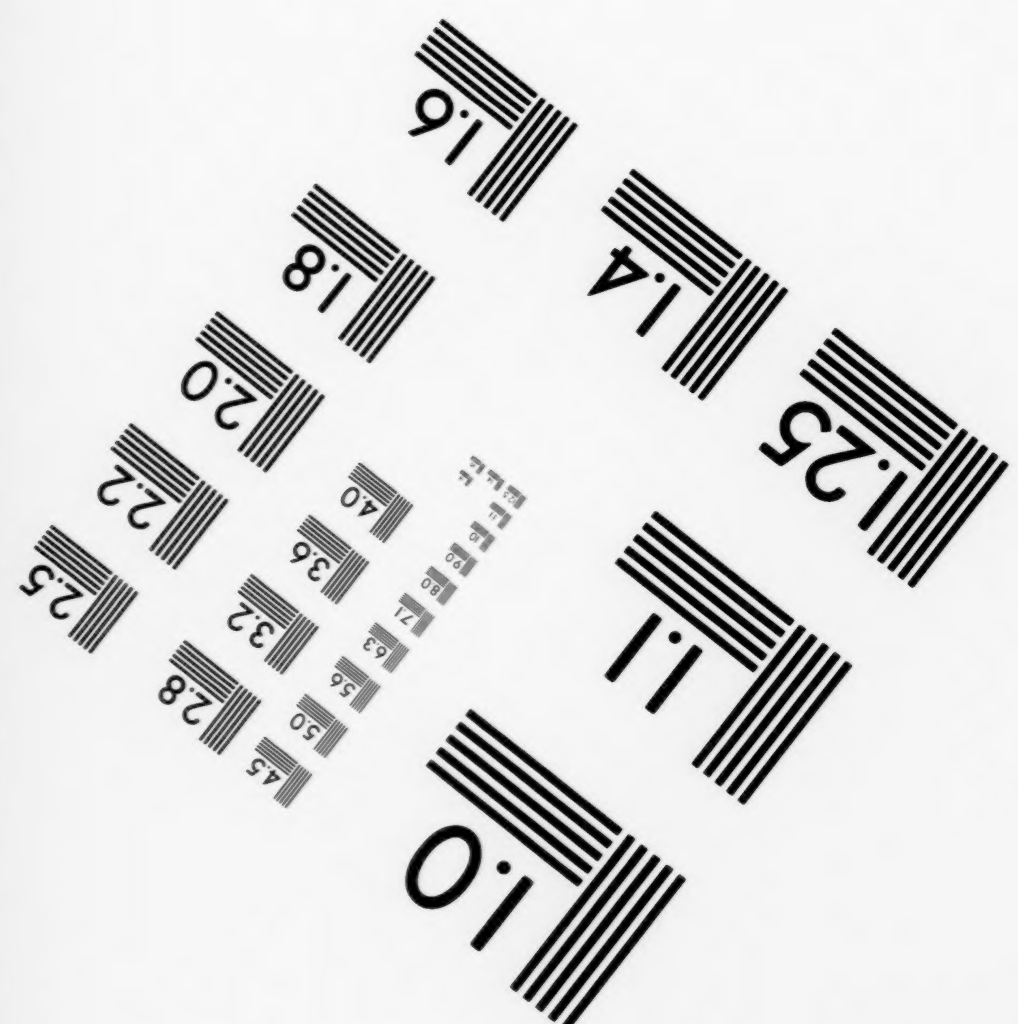
301/587-8202

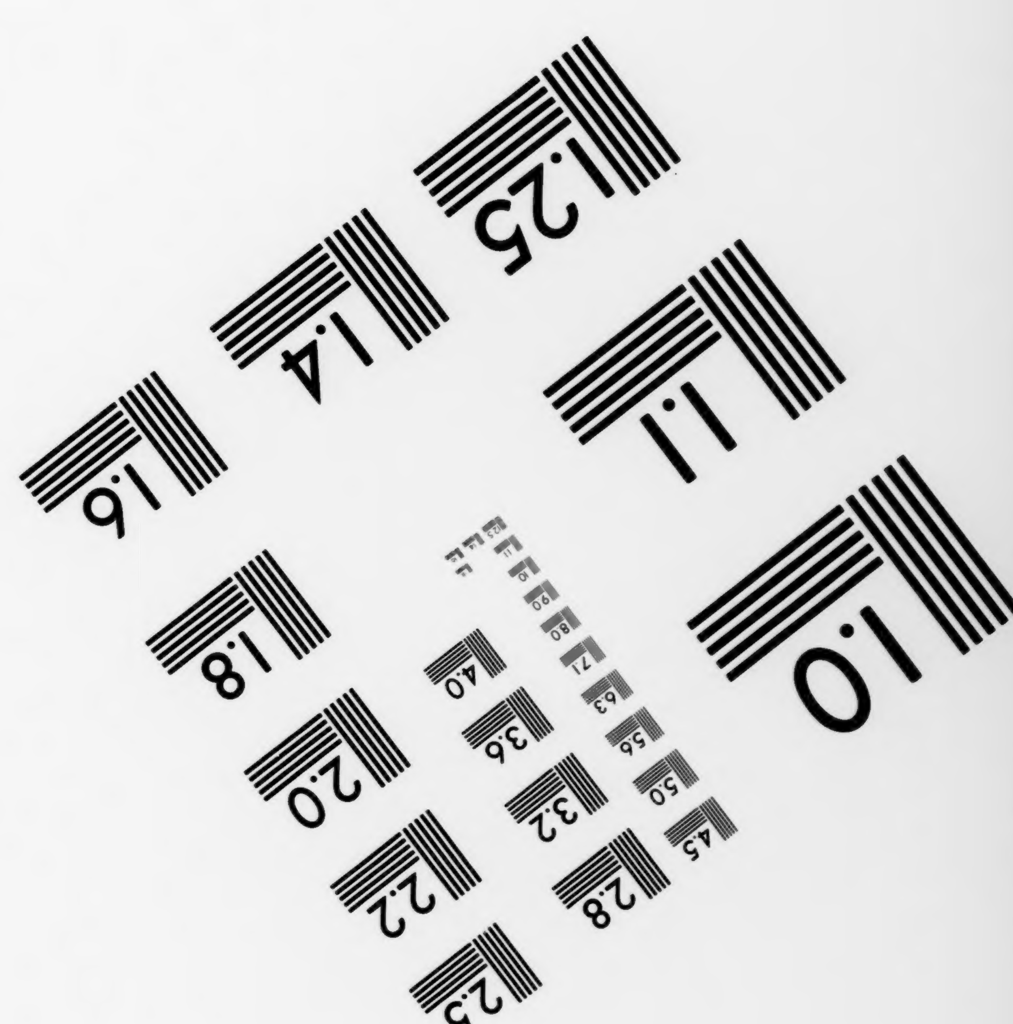
Centimeter



Inches







MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 42

(Richter-Bernburg No. 27)

Author: Zainoddīn ᶜAlī b. Ḥosain Anṣārī "Ḥājjī Zaino l-ᶜAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīᶜī

519 fols., 203 x 147 mm

Text on fore-edge
filmed at end of manuscript

p. ms — [illegible]

coll. 1117
Ms. 42

A. Q.

Ekhtiarat Badii

حوادث ومفتح اسباب کامرانی ودافع [illegible]
طالعی ومنهج طرق اقبال وجامع متفرقات جلالت [illegible]
ساخت امیدوار که بعین عنایت ملحوظ گشته و نزد ارباب بصیرت
واصحاب حکمت متبارک باشد و تاریخ این کتاب سنه [illegible]
وسبعمایه بود بدانکه این کتاب مشتمل است بر دو مقاله [illegible]
در ادویه مفرده واسامی آن بلغت [illegible] الفه وابدال و [illegible]
منفعت ومضرت آن ومقاله دویم در مرکب مستعمل و این کتاب
اختیارات بدیعی نام نهاده شد وبالله التوفیق بباید دانست
که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود [illegible] نباتی مستعمل [illegible]
بر دو نوع بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا اصل یا ثمار یا صمغ
یا لحا یا دهن باشد که جمله وی مستعمل بود اگر [illegible]
بود چون سیاه دارو و مازریون [illegible]
که [illegible] بیشتر که در حجم [illegible]
بیش از [illegible]

BLANK PAGE

امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج محکم شده باشد و فقاحیه
[illegible] زو سمین شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و خنطیانا
و [illegible] سنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد و اگر
[illegible] چون بنفشه و نرگس و اقحوان و زعفران و امثال آن بعد از
[illegible] تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قضبان بود چون زرنب و
[illegible] سنطو خودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از
ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر
و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از انعقاد سقوط باید گر[فت]
و اگر جمله او مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال
آن پیش از تبدیل و بعد از ادراک تخم گیرند و اگر تخم آور بود و هر ادویه
از اصول اشنج و در قضبان او ذبول کمتر بود و در بزور امتلاء او
سمن و در نوا که [illegible] زهره زرانند پیشین بود بهتر و نیکوتر بود و
گرفتن ادویه نباتی [illegible] صافی اولی‌تر از [illegible] هوای
متعفن یا نزدیک هوای تر و نیز [illegible] از نباتات قوی‌تر از
بستانی

بستانی بود و نباتات جبلی اقوی بود از بری و هر کدام از
نباتات که در لون خود اسبغ تمام‌تر بود و بطعم اظهر و رایحه
او ازکی در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو
تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ چون بارزد
و اشق و [illegible] جاوشیر و حلتیت بعد از انعقاد و پیش از غایت
جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود
خاصه فربیون اما گرفتن لحاء چون شیطرج و ماهیزهرج و
و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره او و پیش از نقصان
گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند
آن بعد از رسیدن نبات او گیرند اما آنچه اقوی بود مدت
بقای او بیشتر بود اما وقتی که از این تازه و قوی نیابند اولی
آن بود که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند
آنگاه بدل بکار برند اما حیوانی مانند فروج و مرارات و اکباد
واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از

اصح المزاج وار رسیده تر گیرند و انچه ازاو گیرند بعد از خشک گیرند و به
حیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه نگیرند اما معدنیات
مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از
معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و
در لون تفاوت نبود و همان طعم مخصوص باشد اما نگاه داشتن
قوای ادویه به پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزاء آن دارو و کوفتن
و قرص ساختن و در سایه خشک کردن چون دارچینی دوم خلط
آن دارو با چیزی که حافظ او بود چون کافور یا چشمیزج یا فلفل
یا جو و خلط فرفیون با سلط یا با باقلا یا پوست بادام تر و بفارسی
جو برهنه گویند و او خدر و باشد و خلط فلفل سفید با باقلا و امثال
آن بسبب قوت اجزا اسیم مظروف چنانچه بعضی ادویه را واجب
بود که ظرفی کنند که سر او تنگ باشد و سر آن بموم استوار کنند
تا قوت او بتاثیر حوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و
مشک را اولی آن بود که در ظرفی اسربی کنند و کافور با یکه در ظرف

آبگینه کنند و اگر یافت نشود در روبه کنند و بعضی ادویه در کوزه
نو کنند و سر کوزه محکم کنند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند
مانند حزیقین و بسبر و کهربا و امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی
بود مانند اقاقیا و پوش و عصارات چهارم جایگاه چنانکه مخزن
ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت خالی از رطوبت و در
موضعی بود که تنگ و گشاده بود و ممر ریاح در خانه نشود پنجم
بنهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود نگاه دارند تا ادویه
حادّه مانند سقمونیا و افیون و ادویه اقوی بود مانند حلتیت و
سکبینج و امثال آن در مجاورهٔ ادویه که استعداد قبول آن روایح
داشته باشد و بسبب آن ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر و امثال
آن نشوند چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم بیرون
نیست و هرچه از این سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قول
کلی که دوا از غیر تمیز کنند بباید دانست اکنون بدانکه انچه
مشروب و ماکول آدمی است از پنج قسم بیرون نیست

یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا اغذیهٔ دوایی یا ادویهٔ غذایی
یا سم بود وانچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت
بدن دایما بدو غالب بود و آنرا ابدل ما یتحلل سازد آن غذای
مطلق بود چون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن اورا
تغیر کند باز او بدن را و این را دوایی مطلق گویند مانند
زنجبیل و فلفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول در بدن
تاثیر کند تاثیر ظاهر باز بدن در او اثر کند و آنرا ابدل ما یتحلل
سازد و این را غذای دوایی گویند چون سرکه و خشخاش و
کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود آنرا دوای
غذایی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا
چنان بود که قوت او ثابت بود و دایما کیفیت او بر بدن غالب
بود و مفسد بدن بود و آنرا سم خوانند مانند بیش و شکر و
شوکران و امثال آن چون کلیات معلوم شد روی بمفردات
آوردیم تا بیان هر یک التزام نموده ایم کرده شود والله اعلم بالصواب

باب الالف

باب الالف اطریلال نباتیست که تخم او مستعملست مانند
تخم کرفس بود به بزرگی و بلون کبود بود و بشکل زیره بود و بغایت
تلخ بود وانچه سبز بود بلون و قدری از آن بزرگتر بود آنرا تخم جلال
دان گویند و آن قلب اطریلال است غیر مصری و بلون کمون بود
وانچه کبود رنگ بود اطریلال مصری بود و ابن مؤلف گوید آن نوع
در اهوازمی باشد و همان جبله میرویند وانچه کبود رنگ بود اطریلال
مصری بود و حشیش او را رجل الطیر و رجل الغراب و حرز الشیاطین
نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال گرم و خشکست در آخر
درجهٔ دویم و تخم وی مستعملست خاصه در مداوای بهق و برص بغایت
مفید بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی یکدرم از و با دانگ
عاقرقرحا بسایند و بعسل بسرشند و لعق کنند و یکساعت تا دو
ساعت در آفتاب بنشینند چندانک عرق کنند گاه باشد که همان
زمان آبله کنند و گاه باشد که روز دیگر یا شب آبله کنند و آب زرد
بسیار از و روان شود بقدرت حق جله و علا الوان آن موضع لون

اندام کردد و خاصه که این زحمت در موضع کوشتمند بود و زود تر و آ
سان تر زایل کند و این مجربست و جامع جمع این کتاب بکرات
امتحان کرده اما بشرط انکه اول تنقیه کرده باشد بعد از ان این
دوا استعمال کنند و باید که در تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت
کرمی باشد و بعضی کویند یکجزو و نیم اطریلال و پوست ماریک
جزو و ورق سداب یکجزو مجموع کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه
درم با شراب انکوری بیاشامد از برص شفا یابد باذن الله تعالی
خاصه که هر روز در آفتاب بنشیند چندانکه عرق کند و اکر بسایند اطریلال
تنها و بعسل کف کرفته بسرشند هر روز دو مثقال با آب کرم بیاشامید
تا پانزده روز متواتر البته برص بکلی زایل کند و اکر اطریلال کوفته
و بیخته در بینی رق دمند بچه بیندازد آ آرغیس بزبان اهل دمشق
و مصر عود الریح خوانند و آن قشر اصل انبر باریس است و بپارسی
پوست بیخ زرشک خوانند طبیعت آن کرم است در درجه اول
و خشکست در دویم منفعت وی آنست که چون بجوشانند و بدان

مضمضه

مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که
باشد و بغایت مجربست و اکر در کلاب بجوشانند و در چشم چکانند
رطوبتی که باشد خشک کند و سودمند بود جهت بقیه رمدی که مزمن
شده باشد و اکر پیش از درد چشم استعمال کنند صحت چشم نکاه دارد
و اکر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهای روده و اکر
بشراب یا سرکه بجوشانند و بیاشامند جهت درد جکر و ورم و
صلابت آن بغایت نافع بود و آنرا بزم کنند و صاحب جامع کوید
اطبای مصر در داروهای چشم بدل مامیران چینی و مکی آرغیس کنند
آبا رانکه محرق است بپارسی سرف سوخته کویند صفت آن بسایند
تابه آهنین و اسرب را بران تابه نهند و قدری کوکرد بران اندازند
و در کوره نهند و کاسه کرانی سوراخی در بن آن کنند و بر سر او نهند
و بر مند تا آن زمان که سوخته کردد پس بردارند و استعمال کنند و
این مولف کوید دیسقوریدوس در یک جای به کبریت یاد کرده
و دیکر موضع نهی کرده و کفته که اسرب را بر تابه آهنین اندازند

وبر سر آتش نهند و بشورانند تا بکونه ارزیج شود و ابو ریحان کوید
این نوع بهتر باشد طبیعت او سرد بود در درجه دوم منفعت وی
آنست که چون مغسول کنند نشف چشم کند و دانهها زایل سازد و سود
مند بود بجهت ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه چون بر آن موضع
ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل
آن اثمد بود آنق اکسیر تان زیبق کویند و بزبان ایشان بسیار
نام دارد و در زاکفته شود اسما و طبیعت و منفعت آن صمغ
انکون لباب القمح بود و لباب القوم و لباب البر نیز کویند و آن
لباب الحنطه بود و بعربی نشاکر سو و بپارسی نشاسته و در نون
کفته شود [illegible] دنقر است و کفته شود ابو خلسا انجوسا است
و خوش الحمار و عاقر شعا و شجرة الدم و رجل الحمامه و حمیرا و هو
فیلوس و شنقاد و کحلا و القلیا کویند و بسریانی حالوما و بلفظ
دیکر بالقس و کاهو خرنیز کویند و این جمله اسم شنجار بود و بپارسی
شنکار کویند و بهوجوه کویند بهترین آن بود که ورق آن سیاه
رنک بود

رنک بود و بیخ آن سطبر و ورق آن بسیار بود طبیعت آن بکرم
و خشک است در اول درجه دوم و منفعت او آنست که چون با برکه
بر بهق طلا کنند زایل کند و سپرز را نافع بود و جکر را پاک کند
چون با سرکه بود خواه خوردن و خواه ضماد کردن نافع بود و چون
با پیه بر خنازیر نهند تحلیل کند و ریشها را نافع بود و مرهم وی
سوختکی آتش را سود دهد و شقاق مقعد را نافع بود و چون
ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و چون بخایند و بر کزندکان اندازند کزنده تیر دو بیخ او چون
زن بخورد یا بخور کیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم
بود تحلیل کند و بخور کرفتن و در آب او نشستن حیض براند
بقوت و مستعمل از و در مرهم بود و بسیار مستعمل کردن صراع
آرد و مصلح او روغن بنفشه باشد و بود [illegible] بیاض سپی بر نیم
خوانند نیکوترین او پاک بود و طبیعت او معتدل است و بکوید
و در سردی و کویند کرم و خشک است در اول و خوزی کوید کرم

وتر بود و نیکو در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه کند و
قوت بدن بدهد و حزن را زایل کند و ذهن تیز کند و روشنایی
چشم افزاید و چون در معاجین بکار کنند که شربت آن عسل بود
مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین
بعد از انکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض کنند و صفت
سوختن او مانند سوختن صوف بود و در صاد گفته شود و اگر
مقرض بود لطیفتر باشد از بهر انکه قوت او زیاده بود و چون
سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت
نیکو بود و خفقانرا سود دهد و نیکو بود و مقدار شربتی یکدرم
بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم نافع
بود و پوشیدن او سخن بنود مانند پنبه بلک معتدل بود و گویند
پوشیدن او شپش را نیست کرداند و معده را بد بود خصوص
خشن او و مصلح او رب ریباس و اترج بود ابهل
جوز الابهل گویند و ثمرة العرعر و برس غنچه نیز خوانند و آن

ثمره سرو کوهیست و بپارسی تخم و هُل گویند و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم و جالینوس گوید در سیم و گفته اند بهترین او
سیاه رنگ فربه بود و بهترین ورق او سبز رنگ بود و منفعت
وی آنست که اگر با روغن گنجد بجوشانند در ظرف آهنین تا سیاه
شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون بکوبند و بر بیزند و بر اکله
افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرمها را مجموع
بکشد و اگر بعسل بسرشند یا بیاشامند سه درم و لحق کنند حیض
براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد و اگر ثمر ابهل دو درم
سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل با هم بسرشند و لعق
کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود و اگر زن بخورد یا بخود برگیرد بچه بیندازد و او مضر بود بجگر
و مصلح او عود البوج بود یا خولنجان یا حاما و بدل او جوز السرو بود
و دارچینی مساوی و گویند بدل او یک وزن و نیم آن دارچینی است
و گویند بدل آن بوزن آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است

آبنوس دو نوع است سیاه و ملمع است دو نوع بود یکی ملمعی او
برنک سیاه است زرد فام و آن نوع از سواحل زنکبار آرند و تخم
بتخم حنا یا فلفل ماند و از این نوع دسته کارد و کوشه کمان سازند
و نوع سیاه خالص میانه چوب است و مغز او که کرداکرد افکنده
باشد و این آبنوس انجنین از ملمع بود و کران وزن تر بود دیسقود
یدوس کوید که بهترین وی حبشی بود و ابن مؤلف کوید که این
سهو است زیرا که درخت آبنوس بنیست بلکه آن آبنوس از صفاهان
و عراق آرند از جزیرهای قمر صحیح و درخت آن بدرخت عناب ماند
و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین سیاه بود و طبیعت
او کرم و خشک باشد در دوم چون حل کنند باب و کحل سازند بفزاید
چشم و شب کوری زایل کند و سوختکی آتش را نافع بود و اکر بسوزانند
در دیک کواری تا چون فهم شود و بشویند همچنانکه آبار بغایت
نافع بود جهت درد چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم و نشاره
او موی برویاند و اکر بیاشامند سنک کرده و مثانه بریزاند و اکر نشاره

او سحق کنند

او سحق کنند و بر ریشهای زشت افشانند خشک کند جامع
این کتاب کوید که خشک بند که از زخم کارد و شمشیر بود هیچ مجرب تر
از نشاره آبنوس نیست و کویند بدل او چوب کنار است و مصلح
او صمغ عربی باشا هسفر هم باشد و این مصنف کوید ملمع باز
دو نوع است یک نوع ملمع سیاه بود و زرد فام و آن نوع از
سواحل زنکبار آرند و تخم او بتخم حنا ماند و زردی و سیاهی او برابر
افتد لخطی راست و متفاوت افتد و نوع دیکر ملمع او برنک
سرخ لکی و سفید و صندل بود و تخم آن نوع مانند فلفل بود و از تن
نوع دسته کارد و کوشه کمان کنند و نوع سیاه میانه چوب بود و مغز
آن که کرداکرد آن افکنده باشد آن سخت تر از ملمع بود و کران وزن
تر و دیسقوریدوس کوید بهترین او حبشی بود و ابن مؤلف کوید عجب
که در حبشه آبنوس بنیست بلکه آبنوس از اصفاهان و عراق از جزایر
قمر بود ابرکالکیا و ابرکالکیان نیز کویند و آن نسج العنکبوت است
بپارسی کرزه کویند و بشیرازی کرتنه کویند و منفعت وی آنست

که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نگذارد که آن جراحت ورم
کند و چون سرکه بدان چکانند و بر دمل نهند در ابتدا خشک گردد
و نگذارد که دمل بزرگ شود و باز گرداند و اگر با نقره بدندان نهند
جلای تمام دهد و اگر کرنبه که در تابستان باشد و کشنیف و
سفید بود در پوست بندند و در بازوی کسی بندند که او را تب
ربع بود زایل کند و ابن مؤلف گوید اگر پای عنکبوت بر کسی
بندند که او را ابتدا تب آید از و زایل شود و اگر جایگاه عنکبوت
بعلک بخور کنند بگریزند و اگر نگریزند بمیرند ابرون حی العللست
و کفته شود و معنی ابرون حی البدا است یعنی همیشه زنده و برگ او
همیشه سبز بود و نریزد و در جا کفته شود ابرار القصه هم حی العالم
بود و کفته شود ابل فاقلهٔ صغار است و چون از غلاف بیرون
کنند لاحی گویند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است
یک نوع بمقدار جوز بوا بود مثلث شکل و یکنوع مانند استخوان
بلیله گرد شکل و پوستی رقیق بروی بود و هر دو نوع قاقلهٔ
کوچک بود

کوچک بود و هیل و هال و غیر بوا و هال بوا و هیل بوا و شوشمیز نیز
خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در سوم بهترین وی آن
بود که بوی تیز دارد و منفعت و قوت او مانند قرنفل است
جهت معده سرد و جگر سودمند بود و گویند لطیف تر از قاقلهٔ
بزرگست آبست آن شحم انزج است بپارسی گوشت ترنج خوانند
و به بالنگ نیز گویند و بهترین آن گوشت بالنگ است که آنرا
با تو و به بود که باتو خوانند و گرم بسیران آنرا مرکب گویند طبیعت
او گرم و ترست در اول و همچنان خوردن دیر هضم شود و معده را
زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربا کنند ابن حرحو
بپارسی راسو گویند اگر اندرون او بکشنیز پر کنند و خشک سازند
نافع بود جهت گزندگی جانوران زهردار و اگر نمک سود کنند و خشک
کنند دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند و اگر گوشت وی
ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر دماغ او یا گوشت وی با سرکه
بخورند صرع را مفید بود و اگر خشک سازند و با شراب بخورند زهرها را

[illegible]

نافع بود و اگر بسوزند در دیگ مسین و خاکستر آن با سرکه بر
نقرس طلا کنند نافع بود و اگر خون بر خنازیر نافع بود و اگر چشم
او خشک کنند و مصروع بخورد نافع بود و بعضی گویند اگر کعب او
بیرون آرند آن زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن نشود
و راوی گوید اگر در طعامی زهر بود و این عرق بیند فریاد کند و
موهای وی راست بایستد ابراهیم ابراهیم اتشی است
مانند زیرباج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا سرکه مصعد
و قند زیاده باشد و حوایج آن با قدری عود در کرباس بندند
و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند و در آن ریزند
و طبیعت آن معتدل باشد و مانند زیرباج در خاصیت بود
و موافق معده و جگر بود و مفرح و مقوی قلب بود اتان
خرماده بود و شیر او جهت مسلول بغایت نافع بود اترج
بپارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم و خشک است در دوم
و گوشت آن گرم و تر است در اول و تخم آن گرم است

و در وی اندکی

۱۰

چون طلا کنند

و در وی اندک رطوبتی بود و ترشی آن سرد و خشک است در
دوم کلف را زایل کند و خفقان که از حرارت بود خوردن او
نافع بود و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز دید کند و ما
لیخولیا که از صفرای سوخته بود نافع بود و قوت دل دهد و دفع
خمار کند و در تریاقیت نیست و نافع بود جهت گزیدگی مار و
جراره و گزندگان موذی و یرقان را نافع بود اما سینه و عصب را
زیان دارد و مصلح او شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو
و بوییدن او دفع عفونت هوا کند و اما دماغ گرم را زیان دارد
و مصلح آن بنفشه بود و قشر آن از ادویه قلبی بود و مفرح و تریاقیه
در و بود و چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع
بود و اگر در طعام کنند قوت هضم دهد و عصاره نافع بود جهت
گزندگی افعی و اگر بهیجان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خمر
اندازند زود ترش اما گوشت او بطیء الهضم بود و معده را بد بود
و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه او نافع بود

جهت کزندکی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و با آب نیم کرم
بیاشامند و شراب پخته و اکر بکوبند و بر آن موضع طلا کنند
نافع بود و رمصار ا تحلیل دهد و اکر در میان جامها کنند نیز زرد
و نکاه دارد از خوردن شوس و دیسقوریدوس کوید دانه او
یکجزو و فلفل سفید دو جزو سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه
بیندازد و بخور کردن او بواسیر را نافع بود اما قوت ورق آن
مجفف و محلل بود طعام را هضم کند و معده را قوت دهد و
مسخن معده بود و سده بلغمی بکشاید و مسکن نفخ بود و مقوی
معده و احشا و منفعت او نزدیک است بقشر اما ورق آن
و فقاح او لطیفتر از قشر است اترار انیز بارلیس است و
اترار نیز کویند و آن زر یک است بپارسی زرشک کویند و در
زالکفته شود اثمد کحل اصفهانی است بپارسی سرمه صفاهانی
کویند و آن معدنی بود و بهترین آن بود که شفاف و بی سنک
بود او را ابر و غن کاو چرب کنند و بسوزانند تا اندک نقطی سیاه

که بر آن باشد

که بر آن باشد بسوزد پس بسایند و بکار برند طبیعت آن
سرد بود در اول و خشک است در دوم و اکر در چشم کشند آب
از چشم باز دارد و صحت چشم نکاه دارد و کوشت زیاده بخورد و اکر
با پیه بز بر سوختکی آتش طلا کنند نافع بود و اکر همچنان سوده
بر جراحت تازه پراکنند نافع بود اما چون نیک شود اثر سیاهی
بماند و همچنین ریش قضیب و اعضایی که مزاج او نجشکی کرا یبد
و قولس کوید چون با اقلیمیا و عسل کف کرفته و رفیق در چشم
کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اکر
زن بخود بر کیرد خون حیض باز دارد و اکر در بینی دمند خونی که از
غشای دماغ آید باز دارد و بدل او ابار بود و او مضر بود
بشش و مصلح او شکر و کثیرا بود اترار اترار بود و کفته شد
اشق اشترست و شیشان و سرساده و اعین السراطین
و سکسبویه و سنحسبویه و اخیس و حب الفقد و طاهره و قنطا
فلون و درخسته اوراق این جمله اسم فنجنجشت است و

فلفل

فنجنکشت و بنجنکشت و بنجشت نیز گویند به پارسی
بری خوانند و شیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودها
روید و تخم آن گرم و خشک است در سیوم و چوب او باید که استعمال
نکنند و منفعت او در باب ذال ذرخمسة اوراق گفته شود اثل
نوعی از طرفاست و در طا گفته شود اجاص آن دو نوع بود سیاه
و سفید از آن سیاه را عیون البقر خوانند و از آن سفید را اشا بلوج
و گفته شود و سیاه را بپارسی آلو خوانند و بهترین آن بود که بنهایت
خود رسیده بود و بزرگ و شیرین باشد و طبیعت او سرد است
در اول درجهٔ دویم و تر است در آخر و آن طبع را نرم کند خاصه اگر
آب او صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند و مسهل
صفرا بود و تشنگی ساکن کند و حرارت دل بنشاند اما مضر بود
به معده و مولد خلط مائی بود و دفع مضرت او بگلقند کنند و
گویند مضرست بمعده و مصلح او عناب بود و صاحب تقویم
گوید مرخی معده بود و مبرد آن و مصلح او گلنگبین یا عسل

بود و گویند

بود و گویند بدل او تمر هندیست و باقی خواص او در شین گفته
شود [illegible] اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر
و [illegible] میشهار و عین اعلی و گاو چشم و کافوری نیز گویند و
بپارسی بابونهٔ گاو گویند و در اقحوان منفعت و طبیعت آن گفته
شود [illegible] اخریض بهرم و بهرمان بود و خریع و عصفر و مریق و
نقد عین صنعت گویند و در عصفر منفعت و طبیعت آن گفته و فخلبه نیز
شود [illegible] احلیب دیا شبرم بود و در شین گفته شود اخیون
اخریط راس الافعی است و آن ثمر نباتیست مشابه براس الافعی
و بیخ او از انگشت باریک تر و برنگ سیاه بود خاصیت وی
آنست که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را
نافع بود و اگر پیش از گزندگی او را بیاشامند اگر بگزند هیچ
مضرت بدو نرسد و بیخ و ثمر و ورق او مجموع این خاصیت
دارد و اگر بیخ او با شراب بیاشامند درد پشت ساکن کنند
[illegible] اخینوس اخیروس گویند و او را خزرینه و خزرد گویند

ودر آب ایستاده

وبعضی کویند آن کندم ناکشته بود که در صحراها روید ونزدیک
آبهای روان وایستاده روید وثمرا وسیاه کوچک بود و
کل سفید دارد ودانه در داروی چشم وکوش استعمال کنند
واکر دانه وی مقدار دو درم یا چهار درم عسل بیامیزند و
چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم کند واکر عصارهٔ
او با کوکرد و طرطیس نطرون بیامیزند ودر کوش چکانند درد
ساکن کند اخریته طیطان بود وکفته شود ادادا شخیص بود
وکفته شود ادرک نیسوقست بپارسی الوچه کویند والوجبلی و
الوکشته نیز کویند طبیعت آن سرد وترست در درجهٔ اول مسکن
حرارت است ومسهل صفرا اما مرخی معده بود ومصلح او قند
بود اداراقی دوایی هندیست واز جملهٔ سموم است ودر طلاها
بکار برند مانند کلف وجرب وقوبا وعرق النسا وبعضی در
قولنج ریحی استعمال کنند طبیعت او بغایت کرم است وتخم مجموع
حیوانات است که دنبال داشته باشند واین مؤلف کوید در طاعون

نیز مستعمل

نیز مستعمل کنند نیکو بود واورا بپارسی وهندی کچله خوانند
واین مؤلف کوید جمعی از متقدمین آورده اند که اوراقی کف
دریاست وایشان از ازرقی تا اوراقی سهو کرده اند اکر
کسی بخورد مداوای وی بقی وشیر تازه وروغن بادام
ومرق اسفیدباج جرب ولعابات کنند بروغن کل و
جهت قلعهٔ اسب مفید بود اذریاس تافسیاست و
ثفسیا نیز کویند واهل عرب دریاس خوانند ودر تا کفته
شود ان شاء الله تعالی اذناب الخیل کیاهی است که بعربی
اذناب الخیل کویند وبرومی هو قسطید وباصفهانی شنک
وآن لحیة التیس است بپارسی اسبلنج کویند ودر لحیة التیس
منفعت وطبیعت آن کفته شود آذریون آذربویه کویند
وآن بیخ خاریست وکلی زرد دارد وآن بیخ را قلال وقلارو
بلارو کلیم شوی وقصب شوی نیز کویند وآن بیخ عرطنیثاست
وتقصیلا اسوس نیز کویند وسطریثون هم خوانند وبشیرازی

چوبک و اشنان گویند و بخور مریم نوعی از آنست طبیعت
او گرم و خشکست در سوم چون با سرکه بیاشامند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود و خاکستر او با سرکه بر عرق النسا
طلا کردن نافع بود و چون زن بخود بر گیرد بچه بیندازد
و این ماسونه گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده خاصه
گزندگی جانوران چون با مثلث یا شراب بیاشامند و اگر
زن که آبستن نشود بخود بر گیرد آبستن شود و رازی گوید
درد ورکین را نافع بود و مفتح سده مصفاة بود و فواق را
زایل کند و بوی او بغایت معطس بود و اگر زن آبستن بوی
آن بشنود از عطسه بیم بود که بچه بیندازد و او مضر بود با حشا
و مصلح او رب مورد بود و بدل او بوزن او حب اترج و
چهار دانگ وزن او لبن التین و نیم وزن او بادآورد آذ
آذان الفار انا غالس بود و سمسق و سمسیون و ریحان داود
و شمشیر او عیسوب و عنقر و سن دقوش و این جمله اسم

مرزنجوش بود

مرزنجوش بود و مرزنجوش نیز گویند بپارسی مرزنگوش است
و بیونانی مروس اقطی و معنی آن آذان الفار بود و حبق القنا نیز
خوانند و طبیعت حشیش آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیم
و این اسم نیز بر چوبی نهاده اند که طبیعت آن سرد و تر است در
اول چون بر جایی که خار رفته بود بنهند بیرون آورد و جراحتها را
نافع بود و جهت لقوه سعوط کردن مفید بود و جهت صداع آشامیدن
نافع بود و بهترین او آنست که گل او لاجورد رنگ بود و جهت صرع
ولقوه بغایت نافع بود و جهت لقوه به عصاره او طلا کردن و سعوط
جهت صرع خوردن و جهت گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند
نافع بود و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود و جهت
وجعها که از سردی و تری بود و صداع که هم ازین بود سودمند
بود و مسخن معده بود و احشا و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول
کند و رطوبات معده را و امعا را خشک کند و تسخین دهد وقتی
که با آب او و اندکی عسل غرغره کنند و او مرخی مثانه بود و مصلح آن

برز حرفه یا بزر قطونا بود ادخر خلال مامون کویند و بسریانی سحیلس و بیونانی سحو بیس و بلفظی دیکر طو نسلس و سخوفنس و فنسلس نیز کویند و بتن مکه و کربه دشتی و کاه ملکی هم کویند و بپارسی کورکیا خوانند و این مؤلف کوید کربه دشتی و بهترین آن عربی بود سرخ رنک و خوشبوی و این مؤلف کوید که بهترین او آنست که چون به طعم قرنفل و مصطکی که بهم بخایند از و بوی بنفشه آید و این مؤلف کوید که ابوریحان یزدی کوید که آنرا کربهٔ دشتی خوانند نه کربه دشتی و طبیعت او کرم و خشکست در درجهٔ اول و در همه کوهها باشد و در مرغزار نیز بود و طبیعت نوع اعرابی کرمست در اول وکویند در دویم و خشکست در اول و اسحق کوید کرم و خشکست در دویم و کویند کرم و خشکست در سیم و منفعت وی آنست که سنک کرده و مثانه بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و حیض و خون براند و محلل نفخ بود و فقاح او نافع بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و کرده و جکر

واخنیاق رحم را

واخنیاق رحم را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل کنند اما ادخر جهت ورم صلب که در جکر و معده بود ضماد کردن نافع و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم را نافع بود و اکر با شراب بجوشانند بول براند و سخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل او زیاده از مشروب بود اصل بیخ وی سودمند بود اکر در جلاب جهت مفاصل سرد بدهند و تبهای بلغمی با سکنجبین ساده در اواخر آن دهند مفید بود و اکر بجوشانند و در آن نشینند نافع بود و ورمهای کرم را که در رحم و ران بود و در بیخ آن قبض زیاده بود از فقاح اما در فقاح تسخین زیاده بود اما قبض موجود است در همهٔ اجزای او و بر لسش قصب الذریره است و کویند مضر بود بکرده و مصلح او کلا است مصدع بود و مصلح او صندل و کلاب بود یا عرق نیلوفر اذان الفیل اذان الشاة کویند فلجوش است و کفته شود اذان الجدی لسان الحملست و کفته شود اذان الارنب واذان القرال نیز کویند

وآن نوعی از لسان الحمل است وگفته شود اذان العبد واذان
العیر نیز خوانند وآن مزمار الراعی بود وگفته شود اذان
الذئب به یونانی قلوبس گویند وآن بوصیر بود وگفته شود
واین اسم بدان سبب بر او نهاده اند که بشکل مانند اوست
اذاراقیون نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته شود
انواع وصفت آن اذریون اذرگون گویند واردم گویند
وبیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
وگل اقحوان زرد بود وسرخ بود واین خلافست که گل اقحوان
زرد وسفید بود وهم او گوید نبات او بمقدار یک گز باشد
ومؤلف گوید نبات اقحوان یک گز نباشد اما نبات اذریون
از یک وجب زیاده نباشد وبرگ او ببرگ اقحوان ماند
مطلق اما گل او بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش ومیان
وی سیاه رنگ بود واز گل اقحوان کوچکتر بود اما گل ا
قحوان میان زرد بود وبرگهای کنار وی سفید واذرگون

کنار سرخ بود ومیان سیاه واین نوع از شقایق است بتحقیق
وطبیعت او گرم وخشکست در دویم چون با روغن بیامیزند
وبر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد ودرد دل کهنه شده را
نافع بود وبر کلف طلا کردن ودر قوت تریاقیه بود وجالینوس
گوید نقرس وعرق النسا ودرد مفاصل ولقوه را نافع بود و
دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را وریشهای شش و
جگر ومعده را نافع بود وچون سحق کرده با روغن گل بسرشند
وبر مقعد طلا کنند بواسیر وشقاق را مفید بود وقولس
گوید منی بیفزاید وچون با سرکه سحق کنند وبر داء الثعلب طلا
کنند نافع بود وشربتی از او یکدرم بود ومضر بود به سپرز ومصلح
او عسل بود وبدل آن بادآورد واین مؤلف گوید اورا آذر
گون گویند یعنی بگونه آتش اذان القسیس قوطولیدون بود
وآن نوعی از حی العالم بود ودر جا گفته شود ان اله التعالی
ارماط درخت کندرست وکاوی نیز گویند وگفته شود ارمال

جوب یمنی است خوش بوی و از ماک نیز گویند مانند قرفه بود بهترین
آن بود که بوی او بوی قرفه ماند طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم است
در دویم و خشک است در اول و ارجیجانس گوید در و قبض و تجفیف بود
و منفعت وی آنست که سودمند بود جهت درد دهان و بوی دهان
خوش کند و قوت دل و دماغ دهد و درد دندان را نافع بود و قوت
بیخ دندان و اعصاب را قوت دهد و اگر ورمهای گرم ضماد کنند نافع
بود و خوردن او در چشم را نافع بود و شکم به بندد و مصلح او جلاب یا
بزرقطونا بود و بدل آن چوب کاوی بود ارطاماسیا ارطمیسا گویند
و آن اطمیسا بود و بلیخاسف گویند و برنجاسف و در باب بالکفه شود
ان شاء الله تعالی ارسطا یخی است و گفته شود از نوع درخت صنوبر بود
که بر نمی دهد و از و زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت
او گرم و خشک است ارز بپارسی برنج گویند طبیعت او سرد و خشک است
در دویم و گویند معتدل بود و گویند گرم است در اول و خشک است در دویم
بهترین وی گربالی بود بعد از آن خوارزمی بعد از آن گیلانی و منفعت
وی آنست

وی آنست که شکم به بند دبستن باعتدال اما برنج شرح شکم
محکم کند اما برنج گرمانی چون بشویند و بروغن بادام یا دنبه
یا کنجید به پزند نافع بود جهت کثرت نمکی معده و سحج روده نافع بود
و اگر با آب خشکدانه بپزند سده تولد کند و طبیعت را نرم دارد و
اگر با آبی که برنج سرخ در و جوشیده باشد با بعضی ادویه قابض حقنه
کنند جهت سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون را صافی کند
و بدن را فربه اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح او شیر تازه بود
یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح او عسل بود و شکر سرخ و
جالینوس گوید شکم به بندد و چون با شیر به پزند منی بیفزاید و
دیسقوریدوس گوید برنج فارسی نافع بود جهت خون رفتن
شکم و علت گرده و مثانه و اختناق رحم را نافع بود و جالینوس
گوید بدل او پوست جو بود ارنبرید دارویی بود مانند پیاز
شکافته که از سیستان خیزد چون بر بواسیر طلا کنند نافع
بود و اگر بیاشامند خون حیض براند باقوة اراه مصطکی است

و ترخر

و مصلاال نبز گویند و آن علك رومي است و کیه خوانند و
گفته شود ادشد حجر النور است و گفته شود اردم اذیون ا
اذربون بود و گفته شود ارسطلوخیا ازراوند طویل است
و این اسم مشتق است از ارسطو و درزا گفته شود اردقی
نباتی است صحرایی که در طلاها بکار برند جهت کرزنکی جا
نوران خاصه زنبور و جهت درد چشم کردن نافع بود و آن
قثاء الحمار است و گفته شود ارمینا آطیا گویند و آن
نوشادر است و گفته شود ارقدان ارقان بود رقو تست
ورقان و ایرقان و قعولیان و برنا و برنا گویند و این جمله
اسم حنا بود و درحا گفته شود ارشد اثلق است و گفته
شود اردشیران نوعی از مرو بود و در میم انواع آن
گفته شود اربیان ملخ دریایی بود و آنرا جراد البحر خوانند
و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ بپارسی میگ دریایی
گویند و ماهي ربیان گویند اگرچه صاحب جامع آورده است
که ملعنه اهل

شهام
که ملعنه اهل نوعی از بابونه است و قولی دیگر آورده است که آن
بهار است و این هردو قول خلاف است و آنچه محقق بود گفته شد طبیعت
او گرم و خشک است و گویند تر بود بهترین او تازه بود باه را زیاده کند
و طبع را نرم دارد و گویند غذای صالح دهد اما اصح آنست که خلط
غلیظ برازو حاصل شود و نمک سودا و مولد سودا بود و مصلح او
روغن بادام بود و بدل او دیشا و باقی منفعت او در ربیان گفته
شود ارجان کور البر بود و گفته شود ارجوان بهار درختی بود
که بپارسی ارغوان گویند و او همچنان میخورند طبیعت او سرد و خشک است
و پوست بیخ او اگر بجوشانند و آب او بیاشامند قی تمام آورد و
این مجرب است و اگر چوب او بسوزانند و برابرو مالند موی را بر
ویاند و سیاه و انبوه کند و اگر از بهار او شرابی سازند منع خمار
کند ارا قو تخم بود سیاه و مدور شکل بغایت صلب و درمیان عدس
و کشنیز باشد بپارسی او را اشهنگ گویند چون آرد او با سرکه
و آب بسرشند و شش ساعت در آفتاب نهند بعد از آن تنها دیگر باید

ببرشتند نیک وبرورمهای گرم صلب ضماد کنند نرم کند ودرد
آن زایل کند ازحیقنه نباتی است که او را زیر برکوبند وگفته
شود ازمستین ابن جنجل گوید قلقل بود وصفت آن در قاف
گفته شود ارنب بری لاغثورس وکاغر غش ولاغوبنی گویند
بپارسی خرگوش گویند بهترین آن بود که لون او بسیاهی زند وبیا
بانی بود که سگ صید کند طبیعت او گرم وخشکست وخون
او چون گرم بود بر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وچون خون او
بریان کنند دفع سموم کند وسحج را نافع بود وجلای چشم
ودماغ او بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث
شود بغایت نافع بود وچون ضماد کنند دماغ او بر جای دندان
ذود بروید واین مؤلف گوید اگر پشم او با صبر ودقاق الکندر
وسفیدهٔ تخم مرغ بر شریان دریده نهند منع خون رفتن کند
ودر خواص آورده اند که چون پای او بر زن تعلیق کنند دیگر
آبستن نشود مادام که با او باشد وبقراط گوید سر او چون
بسوزانند

بسوزانند وبا پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع
بود ومایهٔ او با نمشک یا با روغن یا با عسل حل کنند وبا سرکه
بیاشامند صرع را نافع بود واگر زن بعد از طهر سه روز بیا
شامد با سرکه منع آبستنی کند واگر زنی که هرگز آبستن نشود
بعد از طهر بخود برگیرد آبستن شود واو پادزهر مجموع زهرهای
کشنده بود باذن الله تعالی خاصه گزندگی افعی وگویند چون
بدن را به موی وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد اما از گوشت
او خون غلیظ حاصل شود ومرق آن در نقرس ومفاصل
نزدیک بود بفعل مرق ثعلب در آن نشستن گوشت او
اولی آن بود که با روغن به پزند مثل زیت واگر بریان کنند
ببخارات به بود واو سهر آورد ومصلح او ابازیر بود ارنب
بحری حیوانات دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ
وبر سر او سنگ پارهٔ است اگر سر او بسوزانند خاکستر او نافع
است از جهت داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند

واکر در چشم کشند البته موی بر نروید و چشم را جلا دهد و او از جمله سموم
قتاله است و خون او چون کرم بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند
و خاکستر آن چون سنون کنند دندان را جلا دهد و علامت خوردن
آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک بود و دشواری
بول و نفث دم و درد معده و درد کرده و لون بول بنفشی و
شش را ریش کند و از آنجمله که کشنده بود معالجه آن به لعابات
و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی جوشانیده
کنند ارسا یلعون زرنیخ زرد است و کفته شود ارطی
اطاست و کفته شود ارغاموتی نباتی است که به شکل مانند
خشخاش بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان بود و باشد
که فرق نکنند از شقایق و مؤلف کوید او را بشیرازی مامیثا
سرخ وه کویند ریشهای چشم را پاک کند و ورق او چون ضماد کنند
بر چشم ورم آن ساکن کند و در وی قوت جلا و تحلیل بود ازاد
درخت درختی بود در کرکان و او را زهر زمین خوانند و در شیرازی

درخت بلیله

درخت بلیله و در طبرستان طاخک و بشیرازی درخت طفک
و بپارسی طاق کویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود
طبیعت او کرم است در سیم و کویند در دویم و خشک است در آخر
درجه اول ورق او اکر بهایم بخورند بمیرند و چوب او نیز همین عمل
و عصاره او نافع باشد جهت دفع سم چون با عسل بیاشامند و
جهت قولنج
مقدار ماخوذ از وی نافع بود و سده بکشاید و شربتی از وی سه مثقال
بود و ثمر او مؤلف کوید جهت سرفه بلغم نافع بود و اکرچه صاحب منهاج
و صاحب جامع کویند که کشنده بود اما چندانکه امتحان کرده شد
خلافست و ثمر او اندک حلاوتی دارد و صاحب منهاج کوید که
بغایت تلخ است و نه چنین بود و ورق او موی را دراز کند اکر سر
بدان بشویند و بدل او در دراز کردن موی ورق شهدانه بود از ورد
حندقوقیست و کفته شود اسفیداج بپارسی سفیداب کویند
و نیکوتر آن پاک سفید خوش بوی بود طبیعت آن سرد و خشک است
در دویم و کویند در سیم و جالینوس کوید ریشها و سفعه و بثره

۱۳۲

سرد

وداء الثعلب وداء الحیة را نیز با روغن گل طلا کنند مفید بود و دیسقوریدس
گوید خشک است در سیم حراقتها باشد که بر ظاهر بدن باشد چون
در مرهم زفت استعمال کنند و ملین اورام بود و دواهای چشم را
نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر گزندگی عقرب و تنین بحری بمالند
نافع بود و جهت شقاق هم و اسفیداج اسربی جهت درد چشم
چون با دویها خلط کنند نافع بود و مسکن ورم گرم بود و طلا اگر کردن
و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای او بقی و مطبوخ تخم کرفس
و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب تقویم گوید
اصلاح او بقند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث
الرصاص بود اسفنج و ویرا ابر کص گویند و ابر مرده نیز گویند
و گویند حیوان دریایی است بدان سبب که چون دست بروی
خود را در کشد و وقتی که بمیرد آب او را بساحل اندازد و گویند نباتست
دریایی بود و این محقق است باقی خلافست بهترین وی
که تازه بود و طبیعت او گرم بود در اول و خشک در دوم چون

بسوزانند

۱۳۳ ۲۱

[illegible]

کنند جهت درد چشم نافع بود و آن خاکستر را بشویند
و جلای تمام بدهد و شیخ
الرئیس گوید که چون با زفت
بسوزانند قطع نفث
دم کند و تازه او مضر بود

بسوزانند و خاکستر آن در زخمی که در ساعت زده باشند فشانند بند
نافع بود و اگر بپاشانند خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی و ریشها
بود و اگر خاکستر او بشویند جهت درد چشم نافع بود و جلای تمام بدهد و شیخ
الرئیس گوید که چون با زفت بسوزانند قطع نفث دم کند و تازه او مضر بود
باحشا و مصلح او رب غوره بود یا ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر ترا آن
باب ممزوج بود او را در آن اندازند آبهای جمله بر گیرد و اگر او را در آب بمالند
و در روی سنگی ریزه و در زیر قضیب طلا کنند قوتی عظیم دهد و اگر خواهند
همچنان مستعمل کنند بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سبک مخلل باشد
و بخانه زنبور ماند و بلغت عرب غشفه خوانند و بپارسی [illegible]
و کازران و مصوران و کازران در آب بخیسانند و آب بروی
میگیرند و بر جامه می مالند جهت مهره زدن اسطوخودوس معنی — اسطوخودوس
آن موقف الارواح است و آن جزیره الیست که از آنجا خیزد
و نام او جزیره ستجادوس می خوانند و آن سا اسفرم رومی
خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم بهترین

وی آنست که تازه بود ولون او بسفیدی مایل باشد وطعم آن تلخ
ودر آن حرافت بود ومنفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط
پاک کند ومصروع را نافع بود وسده بگشاید وورمها وبلغم
ولزج ومره وسودا براند ومرض عصبانی را سود دهد وگویند
محلل ومفتح بود وطبخ وی مسهل خلط غلیظ سودائیست خاصه از
ومفرح ومقوی دل بود ومقوی جمیع اعضای باطن همه بدنست
ودر تقویت قلب وتذکیر فکر بغایت نافع بود وجهت زهر وی
واگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند وآن درد ساکن کند واگر
دو جزو اسطوخودوس ویک جزو پوست بیخ کبر کوفته وبیخته
با عسل سرشته کنند واستعمال کنند نافع بود وجهت سودای معده و
خلطهای سرد وشربتی از وی سه درم بود ومعده را پاک
از اخلاط بد پاک کند وهیضه را نافع بود وبدل آن ...
وبوزن آن گویند بدل او مروه گویند بدل او افتیمونست ومضر
بود ... وغشیان آورد وصاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی
بود

بود وکثیرا استرخا از ریح سرخ است ودر زرابخ گفته شود ابنسیوس
نمک صیقی است وآن سنگیست سست وماننده دیگر احجار صلب نیست
وسفید رنگ بود ونوعی بزر دی زند وچون نزدیک زبان
برند زبان را بگزد ومنفعت او آنست که چون با آرد باقلا بر
نقرس ضماد کنند نافع بود وسودمند بود وجهت ورم سپرز چون
با کلس وسرکه طلا کنند واگر با عسل لعوق کنند سودمند بود وجهت
ریش شش وقوت زهر وی از حجر زیاده ونیکوتر از وی
بود وچشم را قوت دهد وجلا بخشد وسفیدی که در چشم بود
بکلی زایل کند وچون در چشم کشند اسفیوسیا اشنوسیا نیز گویند
وآن نوعی از مرو است ودر میم گفته شود اسقولوقندریون نبحی است
که آنرا با آسیاب خورد کنند وآن اسراش است ودر کاف گفته شود وآن
نوعی از سریشم است اسریح سلیقوق گویند واهل رقون
خوانند وبیونانی اسیدوقس وآن سرنج است ودر سین گفته
شود واسطلس فقر الیهود است گفته شود اسقفو سقنقور است

کفته شود وسقفقس نیز کویند بپارسی سیه‌مار کویند اسقیل بصل الفار ا
و بصل القی خوانند و آن بصل الصفل است و بصل الفار ازان کویند
که موش را بکشد و بپارسی پیاز دشتی کویند و در میان نرکس زار باشد
و چون از زمین بر کشند حفظی باید کرد و داغ تا قوت وی باطل
نکردد و حفظ کردن وی جنانست که چون از زمین بر آورند
تبره او را از میان بر کشند و داغ او آنست که سفالی آذرکون کنند
و بر بن وی بنهند و مشوی کردن وی جنان است که در خمیر کیرند
و بعد ازان در کل کیرند و در تنور تافته بتی بنهند تا پخته شود
و انکاه پوست وی را باز کنند و بکارد چوبی دو پاره کنند
و برشته کتان کشند جنانکه از یکدیکر دو وجدا باشند و در سایه
بیاویزند تا خشک شود و طبعت کرم و خشکست در دوم و کویند
در سیوم بهترین وی جنانست که بغایت خود رسیده بود و سروی
کشیده بود و طعم وی شیرین باشد با تیزی و تلخی و کرمی منفعت
وی آنست که چون برداء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود عسل

درازی

[illegible]

و رازی کوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود خوردن وی تیزی
چشم زیاده کند و سودمند بود جهت ربو و سعال مزمن و نافع
بود جهت صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا و مغاث
مفید بود و شریف کوید که چون بریان کنند و با شش چند آن نمک
خلط کنند دو مثقال ازان بناشتا بیاشامند مسهل اخلاط
غلیظ بود و اکر مقدار قیراطی از بیخ وی بیاشامند قی
معتدل آورد بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با سه درم
روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و بعد ازان صافی کنند
و بر دارند چون خواهند که استعمال در هر دو کف پای بمالند
و در زمین پای بنهند و در جامه خواب روند و بخسبند و نقرس را
تمام آورد اما باید که پای بر زمین ننهند که قوتی تمام دارد و در هفت
روز چنین کنند و وی مقوی معده بود و بول براند صاحب منهاج
کوید مضرست بعصب و سلیم کوید مصلح وی ابرسا است و مسیح کوید چون

با عسل بجوشانند طبیعت نرم دارد و مقعد و رحم را نافع بود و باید که
مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر پخته
و مصلح آن شیر تازه است که بیاشامند و سرکه دخل العنصل در باب
خا گفته شود و تخم وی جهت قولنج که سخت بود نافع بود و چون بکوبند
بشراب بسرشند و حبها سازند هر یک مانند نخودی و یک حب از آن
استعمال کنند و بعد از آن آب گرم که در بورهٔ ارمنی جوشیده
باشد از خواص وی یکی آنست که اگر گرگ بروی آن بایستد و درنگ
کند لنگ گردد و گفته اند باشد که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین
بدل بلبوس است و گویند اسعودیون گویند و لوف و گویند
قروماناووج آس نگره قیطس خوانند و عماز و نیز دواسماو روزید
خوانند و بپارسی مورد گویند و بهترین آن خسروانی بود تازه
طبیعت او سرد است در اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست
که شکم ببندد و عرق و خون که از جمله رود و باز دارد و تشنگی

آس نگره

اعضا را

ضماد کردن

اعضا را نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند سودمند
بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش چون بر آن پاشند
نافع بود و جهت جگر گرم نافع بود و مقوی معده بود و خفقان را
زایل کند و تخم وی سرفه را سود دارد و شکم ببندد و نافع بود جهت
گزندهٔ عقرب و رتیلا را سودمند بود و بوی آس نافع بود جهت
بخار گرم و تر و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن
چشم زایل کند و چون بجوشانند و در آن آب نشینند جهت بیرون
آمدن مقعد و رحم نافع بود و خون رفتن باز دارد و موی را
برویاند خاصه روغن وی قوت موی دهد و لون سیاه گرداند
و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب قدری بیاشامند منع خمار
کند و اگر زنان مورد در زیر خود بخور کنند خون رفتن رحم باز دارد
و تخم وی تشنگی باز دارد و قی را باز دارد و بدل آن ورق توت
و گویند عصارهٔ ترشک وی طبیعت ببندد و سهر آورد و مصلح وی بنفشه
تازه بود آس بری مورد اسفرم است و در میم گفته شود اسقولوقندریون

آس بری

وسقولوقندريون خوانند وحشيشة الطحال نيز گويند ودر مصر
بكف النصر خوانند وچند نامي ديگر آورده در سين گفته شود
واما سقولون بلغت يوناني كاويست در دريا آنرا اقندليون
خوانند كه او را الطحال نباشد بسبب تأثير اين دارو در گذاندن
سپرز اين نام نهاده اند وگويند بيخ كبرم روميست وگويند
نوعي از اسقيل است واين هر دو قول خلافست وآنچه تحقيقست
نباتي صحراييست وبپارسي او را زيكي دارو خوانند ودر
سين خواص آن گفته شود اسقورديون سقورديون خوانند
وثوم الحية نيز گويند وسير موكه در صحراها رويد وآن ثوم بريست
وبپارسي گويند وطبعت آن گرم وخشكست در درجه چهارم
منفعت وي آنست كه حيض براند واز جمله ادويه فاروقيست
ومنفعت وي در باب ثا در ثوم الحية گفته شود وبدل وي ثوم
الذكر است وگويند عنصل كوچكست اسفيد سفيد خردل سفيدست
وحف سفيد نيز گويند ودر حا گفته شود اسارون بيخ گياهيست

كه برگ او مانند برگ نبات الاذن خردتر بود وشكوفه وي
ارغوان رنگ بود وغلاف تخم وي مانند غلاف تخم بنج بود
وبعضي شكوفه وي بنفش رنگ بود وتخم وي خشكدانه بود ودر كوهستانهاي
مصر وروم وهمدان نيز باشد وآن دو نوعست غليظ و
رقيق واز يك بيخ ليفهاي بسيار بود وبشكل ناردين بود
واما رشته ناردين باريكتر باشد ورنگ ناردين زرد باشد
چون رنگ ماميران اما اسارون الخ ميان باريك وسطبر
بود ونيكوتر بود وطبعت آن گرم وخشك بود در درجه
دوم اسارون بيخ سنبل روميست واين خلافست
وناردين بيخ سنبل روميست گفته شود واما منفعت اسارون آنست
كه نيكو بود جهت دردهاي اندروني وملطف ومسخن بود واگر
با يكمثقال شراب بياشامند نافع بود جهت عرق النسا ودر كمر را
نافع بود وسده بگشايد ومسهل بلغم لزج بود كه در معده وسر جمع
شده باشد وباه را زياده كند وبوي دهان خوش كند وجهت

نزول آب و سبل و داء الثعلب و داء الحیه نافع بود و مقوی معن
بود و نسیان و امراض دماغ را سود مند بود و شربتی از وی سه
مثقال با ماء العسل بود و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و نافع
بود جهت صلابت طحال و مثانه را قوت دهد و گرده و در خواص
آورده اند که اگر بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد کنند میان هر دو
ورک باه را برانگیزد و انغاظی تمام آورد مجربست و مضر بود بشش
و مجفف اعصاب بود و میویزج است و گویند مصلح وی مویز است
که در روغن بادام جوشیده باشد بدان یک وزن نیم وج و دوا
نیم وزن آن حماما و جالینوس گوید بدل آن زنجبیل است
واسفا هر دو اسم آس اند و گفته اسفیوش شاینون است
و برغوثی نیز گویند و به یونانی باشلیون آن بذر قطونا است
و گفته شود اسفاناخ بپارسی اسفناج گویند و طبیعت آن سرد و تر است
در اول گویند معتدل است و میان حرارت و برودت و ملین بود
و سینه را سود مند بود و در وی قوت و جلا بود و زود از معده بگذرد

اطر

و طبع نرم دارد و بقراط گوید درد سینه و شش را که از گرمی بود نافع
بود و درد پشت و مویه را نافع بود و مضر بود بمزاجهای سرد
و مصلح آن مری انکامه و مربا زنجبیل و فلفل و دارچینی بود ::
اسقوردیون خبث الحدید است گفته شود اسطفین اصطفنی گویند
و ارسطون نیز گویند گفته شود و آن جزر است اسطون اسطفین است
گفته شود اسد الارض مازریون است و صاحب جامع گوید بتحقیقت
آن خرماست و حما بیونانی خمالاما ذریون شبهم بدان سبب کرده اند
و هم صاحب جامع گوید که بعضی از متاخران گفته اند اسد الارض
اسم نباتیست که بیونانی خمالاون مالس گویند و معنی آن مازریون
سیاه است و صفت مازریون و خرما هر دو گفته شود اشکیل
جنس عونصل است گفته شود اشنه شبیه العجوز است و گرکیس مایه بغدادی
خوانند و بپارسی دواله خوانند و دوالی و دوال المسک نیز گویند
و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن بچسپد و بهترین آن
سفید و خوشبوی باشد و آن نوع مصری خوانند و آنچه سیاه بد بو بود

و آن هندو نیست و اشنه در وقت کوفتن نم کنند تا زود کوفته
شود و جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدلست و در وی قبضی
اندک است و گویند گرم است در اول و خشکست در دوم منفعت
وی آنست که سودمند است جهت صرع و اختناق رحم و رحم را نافع بود بخور رومی
و قوت بدل دهد و خفقان را نافع بود و اگر بجوشانند و در آن آب
نشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و قی را ببندد و رازی
گوید معده قوت دهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم
طلا کنند ساکن گرداند تحلیل صلابت و مفاصل بکند و درد جگر
ضعیف را سودمند بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد
و شهوت باه را زیادت کند و چون بسایند در چشم کشند جلا
دهد و اگر در شراب بریزند و آن شراب بیاشامند سودمند بود جهت
گزندگی جانوران و از جمله مفرحات بود و اگر نیز در شراب انار
لقیح کنند و مقدار یکدرم با دو درم همین عمل کند و اما مضرات
بروده مصلح آن انیسون و بدل آن قردمانا است اسطلاکوس

و ارشیشعانت در وال گفته شود و اشترغاز نجل العجم خوانند و تعبیر اشترغار
شوک الجمال است و آن بیخ الجذان خراسانی است و آن نوعی از رازیانه
و النجدان از بلاد روم و بیابان مرو خیزد و بهترین آن رومی است
و صفت آن الجذان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرمست و خشکست
در آخر درجه سیوم یوحنا گوید گرم و خشکست در درجه دوم مصلح آن
سرکاست و باید که در سرکه بپرورند و بعد از ان استعمال کنند
و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع بود و قوت دل بدهد و اشتها
بیاورد و هضم را قوت دهد و اشترغاز مسخن بود و دفع مضرت سموم
بکند و دیسقوریدوس گوید تب ربع را که از عفونت بلغم سوخته
بود نافع بود و خاصیت وی بسرکه نزدیکست بسرکه عنصل بدل
الجذان است و قولس گوید جرم وی مغثی بود و مصلح وی شراب
غوره بود و ریباس اسنان الداود ... و فاه خشکست و گفته شود
اشنوسا اسنوساست گفته شد اشقاقل شقاقل و شقاقق

وشتعل نیز کویند و آن جزر افلنطی است و بپارسی کزر البر و کور السبر
خوانند بهترین وی سبز بود که رنگ وی بزردی زند و جالینوس
کوید بوزن سکنگبین دو طبیعت آن گرم و تر است در دوم و منفعت
وی آنست که باه زیاده کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر
زنان بیفزاید و اگر زن بخود بردارد بچه بیندازد و ورق آن اگر
بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک کرداند و شربتی
از وی سه درم باشد مضر است بشش و مصلح وی عسل است و بدل آن
جلاب غوره است با وزیدان و باقی منفعت در شقاقل گفته شود
اشخیص درخت ابق است و آن درخت کرم دانه است و آن
نوعی از جازریون است و آن را خامالاون و خالادن و انوشش
سفید بود و بعضی اقتیناس خوانند و در کوه های شیراز بسیار بود
و آن می سوزانند و بشیرازی وی را باروشیش کویند و با هیزم آورند
و خامالاون بلس و فالس سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود

اشق

اشق اشج کویند و کلیانی نیز کویند و آن لزاق الذهب است و صفت
هر دو در لزاق گفته شود اما اشق صاحب جامع کوید صمغ طریوث
محروث است و صاحب منهاج کوید صمغ طرثوثست ابن مؤلف
کوید صمغ نباتیست که او را به پارسی بذران خوانند طبیعت آن
گرمست و خشکست در سیم اول اسحاق کوید گرم و خشکست در دویم — در دویم
بهترین وی آنست که سفید دانه و درشت بود و دیسقوریدوس
کوید مفتح سده و جگر بود و سنگ گرده بریزاند و منفعت وی آنست
که تحلیل صلابت سپرز کند و چون بوی طلا کنند و اگر مقدار
یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز را بگدازاند و اگر با عسل خلط کنند
و لعوق کنند مفاصل عرق النسا و صرع را سود مند بود و خنازیر
و کرم را بکشد و اگر بماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو را و [illegible]
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم
و لزج غلیظ را نافع بود و چون با دویه خلط کنند مادهٔ صفرا براند
و اگر مرهٔ چشم بدان مالند جرب چشم و سفیدی و تاریکی زایل کند

وجهت ریشهای بد بغایت سودمند بود وجهت خناق که از بلغم
ومرّه سودا بود نافع بود وبچّه مرده یا زنده برون آورد واگر بخورند
وبجود برگیرند واگر با سرکه حل کنند وبر ورمهای صلب وخنازیر و
سلعه وشقعه وامثال آن طلا کنند تحلیل دهد وچون با زیت بسرشند
وبر کلف وبهق بمالند نافع بود واگر با آب بکدازانند وبدان غرغره
کنند دماغ پاک کند وخک از بلغم خوردن آن سودمند بود جهت
دردپشت وفالج وحذر دبادها بکشند واما مضر بود به جگر وبگرده
ومصلح زوفاست وبدل آن وسنج وگوابر النحل است وگویند بدل آن
سلیخه است وسکبینج وگویند بدل آن خردل سفید است اسراش
اصل الخنثی است وقول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است
وسهو کرده است وقول صاحب جامع وصاحب منهاج درین معتبر است
وبپارسی سریش گویند وطبیعت او گرم وخشکست در دوم چون
بسوزانند گرم بود در دوم خشک بود ودر سیوم سودمند بود جهت
داء الثعلب چون طلا کنند وچون خرد کرده بیاشامند وبول وحیض براند
دیگر

ولیکن مضر بود بمعده ومصلح وی گلقند بود وبر فستق طلا کنند
وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبکدازد ومقدار شربتی از وی
پنج درم بود اشنان خرص گویند وآن انواعست آن را الغاسول
خوانند وبهترین آن بارقی است سبزناک وبارق موضعیست
نزدیک کوفه ولطیفترین آن سفید بود وطبعت آن گرم است
در دویم گویند در سیوم محرق بود ومفتح سده بود ومنقی گوشت
زیاده بخورد نیم درم از وی عسر البول بگشاید ویکدرم از وی
حیض براند وسه درم از وی مسهل مادّه مستقی بود وپنج درم
بچّه مرده یا زنده بیفکند وده درم از وی کشنده قاتلست ومضر
بود بمثانه ومصلح وی عسل است با کل انگبین مصلح وی تخم خربزه است
واز عقب وی روغن بنفشه بادام شیاف مامیثا عصارهٔ مامیثا
گفته شود اصابع صفر پنج نباتیست مانند کف الدب است زرد وسفید
وصاحب تقویم گوید پنج انگشت واین خلافست ونوعی دیگر
است زرد وتیره رنگ یا سفید وآن کف عائشه وکف مریم

بر خی قسم معده

نیز گویند طبیعت او گرم و خشک است در درجهٔ دوم محلل فضلهای غلیظ بود
و جهت سمها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون بغایت
نافع بود و عصبها را پاک گرداند و از آفتهای محلل فضول غلیظ
بود و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و درد و مار را
ساکن گرداند و جنون و وسواس سودائی را بغایت نافع بود
و درد مفاصل و عرق النسا را بغایت سودمند بود و بدل وی در دفع
وسواس سودائی جنون بوزن نیم آن هزار و حسان و جبار
وانگ آن سعد بود ولی مضر بود بآلات بول مصلح آن
حب الآس یا بلوط بود اصابع مرکی فقاح سورنجان زرد و
سفید بود و بهترین آن سفید است و صاحب جامع گوید
شنبلید هم فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید شنبلید
ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محققست طبیعت آن
گرم و خشک است در درجهٔ دوم و مسیح گوید در سوم درد مفاصل و نقرس
کهن را نافع بود و نقرس را تحلیل کردن نافع بود و بقراط گوید

نقرس

تریاق

30

تریاق درد مفاصل بود و خاصیه در وقت نزول الماء و صاحب منهاج گوید
در قوت مانند سورنجان است و بو سهل گوید آن نافع بود جهت صداع
سرد بادها که در دماغ بود و سدهٔ آن بگشاید و باه را زیاده
گرداند خاصه با زنجبیل و زیره و فودنج اصابع الفتیات ابن مؤلف
گوید معنی آن انگشت کنیزکان است و آن انگور نیست که غذا شود
اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است و دراز مانند بلوط آن را
انگور زینبائی خوانند طبیعت آن گرم است و خشک و عنب که غذا شود
اصل السوس اصل المک است بپارسی بیخ مهک گویند و به صفاهانیا
انده و به کرمانی و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و تری
و خشکی سودمند بود جهت خشونت سینه و قصبهٔ شش و تشنگی حلق
بنشاند و دیسقوریدوس گوید که چون عصارهٔ وی و فتیله که تر و تازه
بود در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشخوار زادن و حرقهٔ بول
و اختلاج و وجع عصب را نافع بود اگر بیخ مهک خشک کرده سحق کنند
و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد در ناخنه و گوشت زیاده

ببرد و عصارهٔ وی جهت درد سینه و جگر و جرب و مثانه و درد گرده را
نافع بود جهت انواع سرفه بدل وی نیم وزن وی آب رب السوس بود
اصول الاربعه بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را گویند
و هر یک بجای خود گفته شود اصل الوق دبو ناخو نیطس گویند و آن
بیخ فیلجوس است بیونانی و دراقیطون گویند طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم منفعت وی آنست که اخلاط غلیظ لزج دفع
کند و سدهٔ جگر و سپرز و گرده را بگشاید و نافع جهت ریشهای بد و
و اگر با سرکه کهن به بهق طلا کنند سودمند بود اصل المرجان
بیخ بسدست گفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی گویند و در وی
قوت جاذبه است و اگر بکوبند و در عضوی که آهن باشد ضماد کنند
بیرون آورد و چون بیختگی کنند با سرکه بسرشند و بر وجع مفاصل طلا
کنند نافع بود و اگر با سرمش بر کلف طلا کنند سیر د و اگر بسوزانند
و با هم چندان حنا بسرشند و بر سر گخند موی بر دیانند و باز قوت
دهد اصل الکراس بیخ راسن است و آن نوعی از فیلجوش است

و ترکان

و ترکان آنرا اندز خوانند خاصیت وی در باب را گفته شود اصل
الراسن بلوز منه آن فل است و فاعیه نیز گفته شود اصل السوسن
آسمانجونی بیخ سوسن سفیدست و در روم و میان نجف میرود و اطراف
میبرند و آن مشهورست به بیخ بنفش و آن قطاشیر بنیست و در قاف
گفته شود اصل السوسن ابیض ایرساست گفته شود اصل الفلاح بیروج است
و بپارسی سایزک گویند و بشیرازی توملیسک گویند و دو بیروج
نا انقم گویند انواع خواص آن گفته شود اصل الکرفس بپارسی بیخ
کرفس خوانند گفته شود اصل الفلفل اصل الفلفل فلعلمویه است سمرانس است
گفته شود اصل الهندبی بپارسی بیخ کاشنی خوانند در جای خود
گفته شود اصل الرازیانج بپارسی رازیانه گویند در را گفته شود
اصل الکبر بیخ کبر گویند عیسی گوید طبیعت او گرم و خشک است
و در سیوم منفعت وی آنست که بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل
کنند عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و بوشت
جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه بپزند

کلف
وبدان مضمضه کنند ویا تنها بخایند واکر با سرکه بسایند و بر بهق طلا کنند
نافع بود وجهت سبز زبغابت نیکو بود وچون با سرکه وعسل طلا کنند
اخلاط غلیظ لزج را قطع کند وبول براند ووجع ورکین را نافع بود
وحیض را براند چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند واکر کوفته
وبر ریشهای بد باشند یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب را
بکدازاند ومسهل بلغم بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود وبدل آن
در ادویه سبز زبکدرم حلتیت با کنجبین بود اصل الوطینا ادر کوست
کفته شود اسطیفن اسطفین است کفته شود اسطیفس اشتر غاز است
کفته اصل صف اصل الکبر است کفته شد اصل النور بیخ بادام تلخ است
اصل الانجدان
وچون بپزند ونیک بکوبند وبا سرکه وروغن کل بیامیزند وبر پیشانی
ضماد کنند صداع سر درا نافع بود اصطرک صطرکا کویند وانرا میعه
نیز کویند وآن صمغیست برنک عناب جرجانی سرخی که بسیاهی میزند
بغایت خلوقی رنک دیسقوریدوس کوید نوعی از میعه است کویند
صمغیست بر درخت از روم حاصل میشود جالینوس وغیر وی کویند

صمغ زیتونست وطبیعت او کرمست در سیوم وخشکست در دوم منفعت
وی آنست که جهت سعال سودمند بود ونزله سر درا نافع بود
وحیض براند ورازی کوید کرم وخشکست در دوم صلابت رحم را
نافع بود وچون بپاشامند وبا خود برکیرند صاحب منهاج کوید صمغ
بود مصلح وی رازیانه است شربتی یکدرم ونیم بود وصاحب تقویم
مولد صداع وسبانت مصلح آن خیر بنفشه یا شراب نیلوفر باشد
بدل آن کویند چند بیدستر است اطوط واطماط نیز کویند آن
فندقست کفته شود اطمینا اقلسوم قیسوم نیز کویند وکفته شود
اطماط صاحب منهاج کوید اطوط واطماط واطیوطهر اسم فندق
رومی است وبهندی اورا زیه خوانند وصاحب جامع کوید دوایست
هندی وبقوت بوزیدان بود وهو که کویند الکتمکت واین
سهو است وخطا صاحب منهاج کوید بعضی کویند فلفل است وهو
قوفل است
کوید خطا است واین مؤلف کوید انچه محقق است نوعی
از باقلای هندیست سخت بود ونقطهای سیاه بروی بود

وبعضی شبیه بود وبفندق هندی طبیعت وی گرمست و در دوم تر است
و در اول بهق را زایل کند و باه را زیادت کند اطریه بپارسی رشته خوانند
و آن از آرد فطیر سازند و طبیعت وی گرم و تر است و دیر هضم شود
و سودمند جهت سینه سرفه شش چون قند و روغن بادام زیاده
کنند یا نمشک و اگر به بقلة الحمقا به بپزند یا بالسان الحمل سودمند
بود جهت نفث دم و منفخ بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر
و فودنج بود و بعد از ان فلفل یا عسل یا زنجبیل مربا خورند نافع بود
اظفار درختیست غرب درغیس گفته شود اظفار الکلیه اظفار الطیب
مخاطبه نیز گویند و بعضی او را العربی دلق خوانند وسبستانیست گفته شود
و به شیرازی ناخن دیو گویند و ناخن صدف گویند طبیعت وی گرم
و خشکست در دوم ماسرجویه گوید در سیوم منفعت او آنست که چون
زن در زیر خود بخور کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان
و درد معده و جگر و رحم را نافع بود رازی گوید اگر بیاشامند بسیار
شکم را نرم کند و بسیاری وی پیچ آورد و مصلح وی گل مختوم است

ویا قربی

ویا قربی و بدل آن قضیب الذریره است اغیس الترطیس سنگ
سبویه است در خا گفته آید اغیرس جوز رومی است گفته شود
اغیس اثلی است گفته شود گویند بیز تخم بخجنک است اغبیر
توتیای مرکبت ارسخ توتیای کرمانی و نبات مصری در مرکبات
گفته شود اعرطس بند کیاست اغالوخی وحرد حرسری است
گفته شود اغلیقی می بخنج بزبان یونانی میبختج گویند و بپارسی
پخته جوش گویند و در مرکبات گفته شود افلاطون معقل است
گفته شود افاهیون دهن النعل است بپارسی روغن ترب است
گفته شود افرنجشک فرنجنک و فلنجمشک و بلنکش و فلفلنک
و برنجمشک نیز گویند و اصابع فتیات هم خوانند و بپارسی قرنفل
بستانی بشیرازی بالنکوی خود رو خوانند و در بستانها و در کنار
آبها روید و طبیعت او گرم و خشکست در آخر درجهٔ دوم بوییدن
او سدهٔ دماغ بگشاید و سودمند بود جهت خفقان که از بلغم
و سودا بود و جهت بواسیر نافع بود و در جگر و درد دل معده سرد را

قوت دهد وغذاي غليظ را هضم كند وبوي دهان خوش كند ودندانرا
سخت كند وبوئيدن او مضرست بدماغ گرم ومصلح آن بنفشه بود و
بدل آن قرنفل است فرفيون فرفيونست گفته شود افسنتين :
خرتق خوانند وآن انواعست خراساني ورومي وسوسني وطرسوسي
ونبطي وسوري ومولف وغير آن گويند نوعي از درمنست ومولف
از برنجاسف گوهيست وكل آن بعد تو شكل اقحوان گوچكتر وتلخي آن
وجر بكيست اما كل اقحوان سفيدي دارد ودوا ندارد ونيكوترين او رومي
بود وطبعت او گرمست ودر اول خشكست در دوم ودر رد خشم كه كهن
شده باشد سودمند جهت معده سرد بغايت نافع بود ومفيد بود
مسهل صفرا او سودمند بود وقوت بدن بود ولون او را نيكو
گرداند واگر بر ورم صلب ضماد كنند نافع بود وبول وحيض براند
وچون بعسل بخود بر گيرند جهت گزنده كي عقرب سودمند بود ودر تقويه
جگر ومعده نافع بود جهت تبهاي كهن وبواسير وشقاق مقعد
وصلابت اندروني وضماد كردن وآشاميدن نافع بود ودوا الثعلب

ودا الط

ودا الحيه همچنين اما مضر بود جهت معده گرم مصدع بود ومصلح وي آ
انيسونست يا مصطكي بدل آن جعده يا شيح ارمنيست ودر تقويه
معده اسارون يا نيم وزن آن هليله اما صاحب جامع گويد كه
مقوي معده گرم و پاك گردانيدن از اخلاط جاده وجهت مفاصل
بغايت نافع بود كه سبب آن خلطي گرم بود وچون بپزند با سركه
وبر طحال ضماد كنند واگر با روغن بادام بپزند واندك زهره
اضافه كنند وبعد از آن در گوش بچكانند محلل رياح بود وگوش را
پاك گرداند نافع بود جهت كري افيلون شيح جبليست گفته شود
اقلنجه قلنجه است گفته شود افيون عصاره خشخاش است وآن را
لبن خشخاش گويند وبايد كه در آب گرم اندازند تا زود حل شود
واگر در آفتاب گرم كنند نرم شود وانچه مغشوش باشد آب را زرد كند
وخالص آب سرخ گرداند ودر دست بماند وغش وي با ماميثا ولبن
خس بري كنند وانچه براق بود بغايت غش آن بيجه ميكنند
اما طبيعت او سردست ودر درجه دوم وچهارم خشكست ودر سيوم

اسحق کوید سرد و خشکست در درجهٔ چهارم منفعت وی آنست که مخدر بود
و مسکن همه دردها بود و چون طلا کنند و اکر بیاشامند و شربتی
از وی مقدار عدسی بود و از دو دانک زیاده نکنند ریشها خشک
کرداند و سودمند بود جهت ورمهای کرم اکر با زردهٔ تخم مرغ بریان
کرده بر نقرس طلا کنند درد را ساکن کرداند و خواب آورد و اکر بخود بر کیرند
نیز قرار نافع بود و اکر با روغن و کل زعفران در کوش چکانند درد
کوش زایل کند و اکر با شیر زنان در چشم کشند درد ساکن کند و اکر با روغن
کل در سر مالند صداع زایل کند و جهت سحج و حبس و اسهال نافع بود و دو درم
از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل و دارچینی و زنجبیل و سکنجبین و جند
بیدستر و فرفیون بود و بعد از آن قی و حقنه و شراب کهن بسیار
و بعد از آن حمام و بعد از آن آشهای چرب و صاحب تقویم کوید
مصلح وی عود هندی یا عود الوج و بدل آن سه وزن آن بذر البنج
یکوزن آن تخم تفاح سه وزن آنست افتیمون آن بذری
زهری است و قضبانی خرد است و بهترین آن اقریطی یا مقدسی است

اقریطی

اقریطی تخمیست بی زهر که تخم وی سرخ و تازه بود و قضبان آن اما مقدسی
تخم و کل و حبوب خورد دارد و مصری مایل بزرد و طبیعت او بقراط
کوید کرم و خشکست در سیوم نافع جهت صرع و تشنج و مبتلای
مسهل بلغم و سودا بود و بمالیخولیا بغایت نافع است و اکر با فسنتین
یا تنها باید که در مطبوخ بجوشانند بسیار که قوت وی باطل شود
غثیان و قی آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت
درم بیاشامند کویند تا ده درم صاحب منهاج شربتی از یکدرم
تا دو درم بود و رازی کوید از چهار درم تا شش درم حاجت مصلح
نیست و صاحب منهاج آورده که با روغن بادام چرب کنند و اکر
تنها همچنان استعمال کنند نه در مطبوخ ابن ماسویه کوید که مصلح
وی آنست که پیش از آن که بر روغن بادام چرب کنند و اکر همچنان
خشک استعمال کنند شربتی از وی یکدرم تا دو درم بود و اکر نقوع
خواهد کرد از دو درم تا چهار درم رازی کوید بدل آن در مسهل سودا
بوزن آن تربد دو دانک وزن آن حاشا کوید که بدل یکوزن نیم

وحاشا گوید بدل اسطوخودوس است و بسفایج مضر بود و دیگر مصلح
آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندلست و بادیان
سیب ابن موءلف وی شکوفه نباتیست بسعتر ماند و سر شاخهای او
باریکست و محمد زکریا در حاوی آورده که اگر شش مثقال افتیمون
بادوقیه و کباب و سکنجبین بخورد صاحب سبر زدهند در روز شفا یابد
اقحوان کثوثست گفته شود افادیه خولنجانست گفته شود اقحوان
احداق المرضی خوانند گفته شد در مصر کرکاش خوانند بیونانی
قریاسون و در موصل شجرت الکافور بپارسی گاوچشم و بعربی عین البقر
و بشیرازی بابونه گاو و بگازرونی حلی خوانند و بهترین وی آنست
که برگ سبز بود و برون گلهای سفید و اندرون زرد و در طعم وی
تلخی بود و یکنوع دیگر است که بشکل کوچکتر و در شام عین الجمل خوانند
و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت گرم و خشکست منفعت وی آن
که مفتح سدهٔ جگر باشد محلل رطوبت و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده
بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فسرده بود و ناسور را نافع

نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند و چون در آن نشینند و اگر زنی را
حیض بسته بود هرچه از وی بجوشد برگیرد بگشاید و اگر همچنان خشک
کرده بکوبد و با سکنجبین یا نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود
و صاحب جامع و قول شریف آورده که آب وی چون بگیرند و بر بعضی
که نزدیک انثیین و رکین بود طلا کنند قوت مجامعت دهد تمام
اگر ادمان و بوییدن او کنند سبات آورد و اگر [illegible]
آن خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود
بمعده و کبد و مصلح وی انیسون بود و گویند کشنیز و قند
اقویلاسون روغن بلبلست و در صفت بلبسان گفته شود
اقاقیا عصارهٔ قرظست و قرظ خاریست که ادیم را بوی دباغت
میکنند و جالینوس گوید که صمغ اوست و بعضی گویند آب بیخ
خرنوبست قول او معتبرست و گویند عصاره پوست انار است
و این قولها خلافست عصارهٔ قرظ است و در مصر و سبط و صبط
خوانند و قرظ بپارسی کره خوانند و آن مصری بود و قلقل

نیز خوانند وطبیعت الوسر دانست در اول وخشکست در دویم وبهترین
او بود که صلب وستبر وسیاه رنگ بود وبسرخی زند ومنفعت وی
آنست که چون بکوبد وبرکیرند قطع خون رفتن بکند وچون بپاشامند
سیح را نافع بود ودر اسهال موی واسترخای مقعد ورحم وشکم ببندد و حقنه
کردن وخوردن جهت آبله چشم نافع بود واکر باداروهای چشم کنند
روشنایی چشم بیفزاید وطلا ما را که جهت شکستکی اعضا بود نافع بود
واکر بر ورمهای کرم طلا کنند نافع بود وبدل وی حضیض بود
یا عدس مقشر وصندل بوزن آن اقاع الرمان الهندی
نار مشکست کفته شود اقسوس کویند ذلیق است کفته شود
اقلیمیا قلیمیاست در دور تحاف کفته شود اقارون عود
الوج است کفته شود اقوامالی نام العسل است کفته شود اقط
بپارسی کشک کویند وپینو کویند این مولف کوید شیرازیان
آن را حصا خوانند وطبیعت او کرم وخشکست وشکم را ببندد خاصه
چون بریان کنند اما دیر هضم شود ومعده را بد بود ومصلح آن

بو۱۲

بعد از خوردن او کل انکبین است اقطی خمان کویند آن دو نوعست
بزرک وکوچک همان که بزرک بود شبوقه وکوچک را حاما کویند
اقطی وثمره آن بپارسی خار مهک کویند اقطر بلغت اهل یمن
کاشن است کفته شود اقیثالوقی بیونانی شوکت البیاض است
وبپارسی خار مهک خوانند وآن باداورد است کفته شود اقیثا
ادبیقی بیونانی معنی آن شوکت العربی است کفته شود اَجّ
تفاح بربیست وآن درغرور است کفته شود اکرفس کرفست
کفته شود اکرومک درخت انزروتست کفته شود اکرموفس
درخت کهرباست وجوز رومیست واعشرس نیز کویند کفته شود
اکثوب اکثوتست وتلکوکثوتست وشکوسا وزنجول نیز کویند
ودرپندو کفته شود اکلیملک کیاه قیصر خوانند وکلیلملک کویند
وبهترین وی آنست که تازه ورسیده بود وبرنک زردی
بود که بسپید مایل بود وچون بشکافند دانه وی زرد بود وداد آتم
صلب بود که در مغاص احشا باشد واکر با فسنتقطین وبادرنجهای

مند
جگر و سپرز احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و بیاشا
در د معده ساکن گرداند و عصارهٔ وی چون تر باشد با سپیخج
بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند و چون بمیتج:
به بزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود
ضماد کنند نرم گرداند و چون با سپیخج بیاشامند اخلاط بکداز د و شربتی
از وی یکدرم بود اما مضر بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل
قراسیولست بوزن آن یا بوزن آن لبان کریا و بوزن آن غ
یا بوزن و نیم وزن آن ورق الخیر الکتمکت صاحب منهاج گو چوبیست
روزن اعد معده
هندی و هم او گوید بندق هندیست گویند اطوطایست و اقوال
صاحب منهاج خلافست و قول صاحب جامع معتبرست که آن را
حجر العقاب و و حجره النسر و حجره الوحاده خوانند و بونانی
اطیطس معنی این اسم آنست که زایندن آن آسان میکند
و مولف گوید مانند حجری بود بمقدار جوزبوا تیره رنگ بود و چون
بجنبانند مغزی که اندرون وی بجنبد و نعابت الملمس صلب بود و چون خوار

شکنی

شکن باشد چنانچه ببیند از بد شکیست که سبک بود و چون بشکنند
مغزی در اندرون وی بود سفید و تلخ طعم و بشکل شاهبلوط بود
و بشیرازی آنرا کن ابلیس گویند و بعضی خایه ابلیس و زنان آبستن
و مجموع حیوانات چون در شیب اش ل تهند آسان بزایند و اگر صره
یعنی کیسه بندند و بر ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص
وی یکی آنست که چون در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان نزاید
و اگر سحق کنند به شیر زنان و پشم پاره به آن بیالایند زنی که نزاید بخود
برگردد بفرمان خدا آبستن گردد و شریف در خواص آورده که
چون در دست گیرند و بر کسی مخاصمت کنند خصم بروی غالب نگردد
و اگر بر درختی بندند که بار می اندازد دیگر بر نینداز دو ابن
ماسویه گوید بدل آن فاوانیاست الکمون بران نوعی از زعی
الحمام است گفته شود اذکل نفسه فرفیونست کسنک گویند گفته شود
الساس آموش است و آبنوس و ساسم و آن آموس با نخواه است
گفته شود المبلوط نجشک گویند و در کشت و کشت گفته شود
بپارسی بجشک گویند

بپارسی زر بیاره گویند

زلاطفی لبابت گفته شود السنة الفصفاس ان عصافیر است گفته شود
الج چهار نوعست از نبات مخلصه است بشیرازی کازرشک گویند
در مخلصه گفته شود الطّمنام است و نمامام و نمام الملک نیز گویند و بعضی گویند (لبنید)
سیسنبر است و بپارسی سرسنبل گویند گفته شود الانیون راسن است گفته شود
الیه بپارسی دنبه گویند و طبیعت او گرم و تر است و دیر هضم شود
و غذای بد دهد گرم تر و غلیظ تر بود از پیه و نافع بود جهت عصبهای
کوفته و لته خورده و چون بدان ضماد کنند ابن ماسویه گوید مغص
معده بود و محلل آورام صلب بود و مصلح او زنجبیل و دارچینی و
بلیله است و قوی بود بعد از خوردن وی جوارشات نافع بود
اماموں حمامات و نوعی از ماهی خوانند و گفته شود امعاء الارض
عام کرم خوانند و آن خراطین است گفته شود امعاسیس
بلغت رومیان عصیر حصرم است و بپارسی آب غوره است در حصرم
گفته شود امیرباریس انبرباریس گویند گفته شود آملج بپارسی
آمله گویند بهترین آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است و در اول

حاره

خشکست و بعضی گویند گرمست بهر حال خشکست بخلاف و مقوی معده
و مقعد و اعصاب دل بود و اشتهای طعام آورد و جهت بواسیر
سودمند بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و
بغایت سودمند و حفظ ذهن را زیاده کند و مقوی همه اعضا
بود و موی را سیاه کند چون به آب آن حنا خضاب کنند و اگر
دو درم از آن نیم کوفته با آب شیر بن بخیسانند و دو ساعت
پس صاف کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی را که در چشم
بود سودمند بود و شربتی از وی سه درم بود و اشتها را مضر بود
بسبب زرو مصلح آن عسل است و بدل آن شیره آمله بود ام غیلان
درختیست بیابانی و معروف بود بشوکة المصر بمغیلان گویند
و طبیعت او سرد و خشکست و قابض منع خون و اضاف سیلان از رحم
بکند و ورق آن ورم لبها و شقاق را نافع بود و خون ببندد
الجبار نباتیست که در کنار جویها روید و وی رومی بود و تخم
او را السخ خوانند و شلح گویند و الجبار از آن وطیهای شریف است

خاصه عرق آن وعصارهٔ آن مانند آب توت بود واگر یکمثقال از بیخ
وی نیم کوفته بجوشانند با قدری قند وبیختج بیاشامند جهت نفث دم
نافع بود واز هر عضوی که باشد از قضیب وبشش از حجاب سینه
وپیچ امعا وبواسیر وکشودگی سر رگها وقوت امعا بدهد وشکم ببندد
وبی آنکه زحمت رساند وریش شش پاک کند قطع قی بکند وشکستگی
اعضا را نافع بود وخاصیت بسیارست انجل عسل است وگل
وی را خطمی وکثیر المنفعه خوانند وبپارسی خطمی گویند گفته شود انبر
باریس بپارسی زرشک خوانند وزرباج وززنگ نیز گویند
وبهترین آنست که بغایت رسیده باشد ولون وی سرخ بود که
بسیاهی زند شیره دار طبیعت او سرد وخشکست وصفرا بشکند وقوت
دل ومعده بدهد وقی باز دارد وتشنگی بنشاند وپیچ را نافع بود و[illegible]
گرم ضماد کردن نافع بود وقطع ترف دم بکند ومقوی جگر گرم
بود وچون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند شکمی که از سردی جگر
روانه بود ببندد وجهت معده که ضعیف بود وسبب بلغمی

نافع بود

نافع بود واما مضر بود بکسانی که طبع ایشان نسبته(?) بود ومصلح آن جلاب
بود وبدل آن بوزن آن تخم گل وچهار دانگ وزن آن صندل
الحرکب(?) مرزنجوش است وورق آذان الفار گفته شود النعون(?)
رازی گوید که گل کننده است ودر ورد منش گوید گفته شود ::
الخفطینا بلوسیطون گویند وسطیوس گویند وعتم وحل گویند وآن
ثمرهٔ شوک مصریت وبپارسی گل نار گویند وبعربی جلنار وبشیرازی
گل صد برگ ودر حیم گفته شود الجنیدة وبفارسی کنذکوهی گویند
وحشیشة الکلب خوانند وشوبیت نیز گویند وصوف الارض وآن
فراسیون است وگفته شود انیسون بپارسی رازیانهٔ رومی گویند
وآن دو نوعست وانچه رومی بود بشکل ناخواه بود وانچه غیر رومی
بود ببقر دمانا ماند واین مولف گوید این نوع در شوشتر می کارند
اما بهترین وی آن رومی بود وطبیعت آن گرم وخشکست ودر سیم(?)
قبضی اندک بود وبول براند وبادی که در شکم بود تحلیل کند واز آن
مجموع بدن را رطوبه کند وحیض وعرق را براند وتشنگی بنشاند

ببندد و چون در شب ببینی بخور کنند صداع و نزله سرد را نافع بود
و سده جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران
بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند نافع
بود و جهت استسقا و نفخ معده و قراقر سودمند بود و چون در چشم
کشند درد چشم و سبل کهن ببرند نافع بود و بر تبهای کهن را و سده
جگر و سپرز و رحم را و مثانه را بگشاید و اگر سحق کرده سفوف سازند کنند
دهن که سبب آن از عفونت بن دندان بود نافع بود و اسحق
گوید مضرست با معا مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و
گویند بدل آن کرویاست انارکیوا گویند خشخاش است گفته شود
انشا شا زبیب الجبل است و آن مویزج است گفته شود ∴
انجدان دو نوعست و بپارسی او را انگدان خوانند و انگوان
گویند و آن درخت حلتیت است و محروث اصل آنست و حلتیت
صمغ آنست که ورق آن سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید
طیب است و آن سیاه منتن بود و حلتیت سیاه منتن صمغ الجذان

منتن

منتن انجدان رومی و سیسالیوس است و تخم آن کاشم خوانند و بجز اسانی
بجنس اشتر غارست و گفته شد و طبیعت او گرم است و سودمند بود
جهت زهرهای کشنده بر خنازیر ضماد کردن و تحلیل دهد چون
با موم و روغن زیت بود و جهت باد روغن سوسن جهت عرق النسا
نافع بود و اگر با سرکه بپزند با پوست انار ضماد کنند بر گوش
نافع و اگر بیاشامند باد زهر کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر
بمثانه و سودمند با سلس البول و سردی معده و حیض را
براند و رطوبات معده خشک بود و لغوظا آورد و مسحق کرده
بود و روده چون با سرکه بود لطیف کننده غذا بود و زود هضم
کند و بدل آن نانخواه آن با دو دانگ وزن آن حلتیت و طیب و گویند
بدل او برو فراست و گویند تخم کذر انفاق و روغن زیت است
و آن از زیتون نارسیده گیرند و در زا گفته شود الجاوس الجوسا
گویند و آن سنجارست گفته شود انومیا شقایق است گفته شود انطوبیا
چوب دار شنعلان است و آن نباتی تسطرست کاطی کاشو بیت

طبع او سرد و تر است و خارناک بود و قرحی مرکب بود و آنرا اندرو
خران گویند و در مرکبات گفته شود   شقایق است گفته شود
انبا ~~چوب دار شیشعان است~~ حدق است و عدس است و
و معد و کبهرک و حمص نیز گویند و آن بادنجان است گفته شود انزروت
صمغ خاریست که او را آسایکه خوانند و سرخ بود و سفید و بهر دو از هر
خار حاصل میشود و چون حرارت آفتاب دران اثر کند و کهن گردد
و سرخ شود و آن را عنزروت و عنزرد کنجده گویند و بشیرازی
کوزد و از کوه شبانکاره و لور دجان خیزد و بهترین آن سفید
که بزردی مایل بود و طبیعت او گرمست و خشکست در اول بغایت
تلخ است و اگر سفیدهٔ تخم مرغ با شیر سحق کنند و در چشم کنند چشم را نافع
بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا شربتی از وی نیم درم تا یکدرم
مضر بود بمبرود و مصلح وی صمغ عربی است و نافع بود جهت سپیدی
چشم و رمد که در چشم آید و آب آمدن و مژهٔ چشم باز دارد و منضج ورمها
بود و محلل و اگر سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمهایی که در گردن بود

مانند

مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله با عسل بیالایند و بانزروت
سوده بگردانند گوشتی که ریم ازو آید و ریش بود و نهند چند روز
صحت یابد و بدل آن بوزن آن هم صبر است یا صمغ عربی انک
السود آن جدوارست عودیت گفته شود انالیقی الجزره است
گفته شود انجوج بپارسی بنیرمایه گویند و مجموع بنیرمایها گرم و خشکست
و ملطف و محلل در مجموع تریاقیست بتفصیل گفته شود انفحه
الارنب بپارسی بنیرمایهٔ خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و نیم مثقال باد زهر گزنده جانوران را نافع
و ماسرجویه گوید از قیراط از وی چون با شراب کهنه بیاشامند
نافع بود جهت گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر
زن آبستن بنیرمایهٔ خرگوش و خصیهٔ او با شراب ممزوج بیاشامند
فرزند نر آورد و اگر مقدار باقلایی با شراب کهنه بیاشامند
تب ربع را نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن
باشند همه بنیرمایها این خاصیت دارند و خاصه خرگوش را

واکر باشراب لسبر شند و در بینی کهند خون رفتن از بینی باز دارد
واکر بچه شیر خواره قی کند و شیر در شکم او لبسته باشد وچون قدری
بوی دهند نافع بود واکر زن بعد از طهر سه روز بپاشامند منع آبستنی
کند وامساک رطوبات رحم کند و شکم ببندد و پیچ روده و ترف
دم را نافع بود واکر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار ماهی در آنجا
باشد بیرون آورد الانفحة الفرس سودمند بود جهت سهال و مرض
وریش روده و درد و آن الانفحة الضبی بهتر مایه آهوست الانفحة الجدی
والطیر والحمر الوحشیة الخشف والعجل وفرخ الجاموس والابل
سودمند بود جهت زهرهای شوکران وقطر شیر بستن از وی نیم مثقال
بود وچون با سرکه بپاشامند موافق بود جهت لبستن شیر و درد معده
والانفحه خشف که آن بچه نرینه ایل بود وچون زن بخورد بعد از
طهر سه روز بخورد برکیرد آبستنی باز دارد والانفحه الحمل صاحب
جامع کوید که اکر مقدار نخودی پس از مجامعت به آب نیم کرم بپاشامند
نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و باه برانگیزد والانفحه در قوت

مانند

مانند جبند بیدستر بود واکر بپاشامند جهت صرع و خناق رحم نافع بود
ومجموع الانفحها الجبسته بود بکدازد والجه کداخته بود ببندد الانفحة
الدب این زهره در خواص آورده که بهتر مایه خرس فربهی آورد
چون بپاشامند انقردیا برومی بلادر است و معنی آن آنست
که مانند دلست و آن ثمرة البلادر خوانند و در باکفه شود
زنارمشک نارمشکت کفته شود الجزه در بذور کفته شود اذرمالی
وا و مالی نیز کویند و بیونانی معنی آن دهن العسل است و داود
نیز کویند که آن روغنیست که از ساق بیخ درخت حاصل شود
مانند عسل است سطبر و شیرین طعم بود و بهترین وی آنست
که کهن و غلیظ بود و صافی طبیعت او کرم و تر است و سودمند
بود جهت جرب تر وچون طلا کنند در مفاصل را سود دارد
وجهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود واکر بیست
درم یا چهار یکی آب بپاشامند اخلاط خام براند اما خوردن
سبات و استرخا آورد و نباید که آنکس که خورده باشد تا تمام عمل نکند بخسبد

اذنا دالنو دیا خوانند وآن عصارهٔ قثاء الحمار است و در قفاف
گفته شود اذوسیه نوعی از نیلوفر هندیست وطبیعت او گرم و خشک است
ومحلل استریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازد وشربتی از وی یکدرم
بود اودامالینو کرفس جبلی است او را بیونانی ولیعنی جبلی وسلیون
و کرفس وآن فطراسالیونت گفته شود اوقیمون بیونانی باد
بروج است گفته شود اذربیا بپارسی تخم دهل گویند وقطاریون بیونانی
وبپارسی عاقت است گفته شود اوقیمن جاوشیر است گفته شود
اژل بپارسی مرغ آبی گویند وآن نوع بهترین مرغ آبی بود وطبیعت
گرم وتر بود وفربهی آورد ولیکن بدن را از فضلهای غلیظ بکند
واولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوزه سوده در حلق وی
دهند وبا زیرهٔ گرم بپزند واگر بریان کنند اولی آن بود که با زیت
بریان کنند تا سهوکت ببرد اونوی بیونانی آبرا گویند گفته شود
اذذه بیونانی شراب عسل است اهلیلج اصفر بپارسی هلیلهٔ زرد
گویند وبهترین آن بود که فربه بود وطبیعت وی سرد است و در اول
وخشک

وخشک است وجهت چشم که آب بریزد و در چشم کشیدن نافع بود ومؤلف
گوید اگر پوست وی کوفته و در بیخ دندانها افشانند بیخ دندان
محکم کند وگوشت برویاند و درد دندان که از بخار بود سودمند بود
وخوردن او خفقان را سود دارد ومسهل صفرا بود ونیز اندکی
بلغم براند وشربتی از وی هفت درم تا ده درم بود واگر نقوع
کند غیر نقوع از دو درم تا پنج درم هلیلهٔ زرد مقوی معده بود و
دباغ آن بود واسترخاء معده را نافع بود ومضر بود بسفل مصلح اگر
کوفته بود وبه آب گرم خورند قند با سکنجبین واگر در مطبوخ بود عناب
یا سبستان والوی سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است
اهلیلج اسود بپارسی هلیلهٔ سیاه خوانند بشیرازی هلیلهٔ مویزک
گویند وبهترین هندیست وطبیعت او سرد است در اول وخشک است
در دویم سردی او کمتر از کابلی بود وگویند گرمست لون را صافی
کند وجذام را سودمند بود و درد سپرز را و وی مسهل سودا بود
وبواسیر را سود دهد واگر بریان کنند شکم ببندد واگر در چشم کنند

قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
اما غیر منقوع از سه درم تا پنج درم بود و خوردن او مضر بود بجگر
و مصلح او عسل است و بدل آن هلیلهٔ کابلی اهلیلهٔ کابلی بهترین وی
آنست که فربه بود و اگر در آب اندازد فرو رود و طبیعت او سرد
و خشکست و گویند گرم است و باعتدال و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا
و تبهای کهن را زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده
مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از منقوع از پنج وی
درم تا ده درم غیر منقوع از دو درم تا پنج درم بود که بدرستی که مسهل
صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفقان
را نافع بود اما مضر بود بسپرز و مصلح او عسل است و مربای آن مقوی
معده بود و هضم طعام بکند و حمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود
و سدهٔ بلغمی بکشاید و بیخ دندانها را محکم دارد و اگر هر روز تا یکسال
یک هلیلهٔ مربا بخورد سیاهی موی را نگاه دارد اندرغ ایرسان است
قنطاریون دم الاخوین نیز گویند گفته شود ایتقانجرجی بیا تا نبیت

لم

گفته شود ایل چهار نوعست یک نوع در چشمها و کنار رودها و صحرا اما
گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف ترین انواع ایل است
که آن را گاو کوهی گویند و یکنوع در کوههای عمان بحرین باشد
و آن را انجور خوانند و یکنوع دیگر عل خوانند و در کوههای گرمسیر
باشد و یکنوع دیگر بقر الوحش خوانند و بپارسی گاو کوهی خوانند
و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و در کیفیت نیز نر ایشان چون
خسته شود مار بخورد صحت یابد و بینی بر سوراخ مار بنهد و بنفس مار را
بجذب کند و مار بتعجیل برون آید مانند آهن که بمقناطیس بجنبد و
از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضای
وی بگزد و چون تمام بخورد حدتی در وی و سوزشی در چشم وی
پدید آید و آب از چشم وی روانه گردد و در چشم وی گویی
هست انجاجع بسته شود و می بندد و بمرور ایام و مانند سنگی گردد گج
چنانکه در گوش می باشد و چون وی را بکشند آن سنگ را بیرون
آرند و برگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق میکند

و این مؤلف گوید چون مار خورد سرطان طلب کند و بخورد جهت
دفع سم آن و گاو ماده چون زاد بچه دان خود را بخورد از آن آسیب است
که پوست وی علت نفاس را سود مند بود و صاحب منهاج آورده
که دنبال ایشان چهار گونه سم میشود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم
قاتل است و اولی آنست که در کشتن دو مرد باشد و تا چون یکی او را
بکشد یکی دنبال او را ببندد از دکاتب گوید که من دیدم که گاو وی را
در کشتن دنبال جدا نکردند هر که از آن گوشت بخورد رنجور شد
و جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان خیزد غلیظ بود و گوشت
ایشان دیر هضم میشود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود
غلظ از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آن بود
که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشد باید که در پختن محرا شود
و با روغن بپزند و بعد از آن شراب الخمر و ماء العسل بیاشامند
اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند دو مثقال از وی
با کتیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه و امعاء و اسهال

و یرقان بود و درد مثانه سود مند بود جهت زنان حایض که سیلان
رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با دو
که موافق این زحمت بود بیاشامند و صفت حرق آن شاخ
وی بشکنند و در دیگ کوزی کنند و در گل گیرند و در تون
حمام یا در شیب آتش نهند تا سفید گردد و مانند آقاقیا بشویند
و موافق جهت حبشی که ماده ریش در وی بود و اگر سنون کنند
دندان را جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند
با سرکه و مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در خواص ابن زهر
آورده که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند و در بهق
و برص طلا کنند و در آفتاب نشانند ببرد و اگر بیاشامند
سبز زرا زود دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق
دست با طلا کنند نافع بود و چون بر پستان و ظهار طلا کنند
حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بچه از وی
بر آید و دیسقوریدوس گوید چون بپزند مایه بز و بعد از ظف

سه روز نخود بر کیرند منع آبستنی کنند و بیخ وی چون بر تشنج مالند
نافع بود و ابن زهر کوید که اگر پارهٔ پوست وی با خود دارند
هیچ مار کرد وی نکردد و دیسقوریدوس کوید چون خون وی
بریان کنند جهت قرحهٔ امعا و قطع اسهال نافع بود و چون
بیاشامند و جهت سم سهام ارمنی سود دهد و قضیب وی چون
سحق کنند و بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ آورد و چون بر پای
بندند از مار نترسند و هیچ گزنده گرد وی نگردد و ابن زهر در
خواص آورده که چون دنبال وی چون با پوست و گوشت و استخوان
بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند همین عمل کند
و هم کوید ایل را زهره نیست و اگر تیری در وی زنند پیکان
در وی بماند چون مشک طراشیع بخورد بیندازد و کویند قرن
ایل محرق و درد قولنج را بسیار نافع بود تا حدی که کویند
در ساعت اثر کند   بیخ سوسن آسمان کونی است و نام
او ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس قزح گل وی زرد و سفید

ولاجوردی

ولاجوردی و بهترین بیخ آن سیاه و صلب و بسیار گره بود
و خوش بو بود و طبیعت او گرم و خشک است در درجهٔ دوم فالج و تشنج و صداع
بزمن را نافع بود و مفتح بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند
و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر گزنده سباع
ها و موضع زخم ضماد کردن نافع بود و جهت سرفهٔ بلغمی بغایت
مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند گزنده کی جانوران را نافع بود
واندرون ماهی کوید سودمند جهت حدت زهرهای کشنده و ادویهٔ
سمیّه و اگر هفت درم از وی بماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و
مره سودا و صفرا براند و خواب آورد و جالینوس کوید عرق
النسا و فالج را بغایت سودمند بود و خاصه روغنی که در وی
انزالجه تابشند و اگر با عسل فرزجه کنند و زن نخود بر گیرد بچه
بیندازد و چون مسلوق کنند و بر خنازیر و بر ورمهای
صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناسور
شده باشد بپاشند گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه

بر سر ضماد کنند درد سر ببرد و چون در بینی چکانند درد بینی
ببرد و روغن وی چون در گوش چکانند یا در سر درد گوش زایل
کند و منع نزلات بکند و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان
و ملازه را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن
که از سردی بود ببرد و روغن وی مفتح افواه بود و رازی بواسیر را
گوید بدل آن در اسهال آب دو دانگ وزن آن ماذریون
بایکدو وقیه لبن لقاح است و اسحق گوید ایرسا مضر است به شش
و مصلح وی عسل است و ایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرایی گویند درد پشت
رو ن بسیار باشد و مولف گوید تخم وی از جمله سمومات است
و اگر بیخ وی بر دندان مالند که درد کند بریزاند که بدندان دیگر نرسد
والله اعلم بالصواب باب الباء بادنج راج گوید آن
نارجیل است گفته شود باقلاء جرجر گوید طبعت وی نزدیکست
باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک است در دویم و در وی
رطوبتی فضلی است و خاصه تر وی بهترین وی آنست که فربه و بزرگ

وخشک بو

وخشک بود و تر بود و بد آن کلف را زایل کند و بقراط گوید غذای
نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیم کنند
و بر زخمی نهند که خون آید باز دارد و از خواص وی یکی آنست
که چون از و مرغ بپا و بر بندد مرغ از خایه باز دارد و چون بکوبند
و در زهار کودکان طلا کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر
نگار کنند بر موضعی که موسترده باشند همین عمل کند بهق زایل
کند و خاصه با پوست سپید سرخ نفث دم را نافع بود اما بغایت
نفاخ بود و دشخوار هضم شود و خوابها آشفته نماید و ضماد کردن
انبشن دستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع
ادرار بول کند و چون به آرد جو و عسل و حلبه بیامیزند محلل ...
بود و ورمهای بن گوش و شب چشم و اگر با شب یمانی و زیت
و عقیق بر ختازیر ضماد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب
بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال
مرض قطع کند داولی او آنست که چون بکوبند و جوشیده بپزند و آن آب

بر بزند و آب دیگر باز جا کنند تا نفخ او کمتر شود و باقلای کهن را
نفخ کمتر بود و تازه گوشت بدن را زیاده کند و آرد وی چون
رقیق کنند بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند
سرفه و خشونت سینه و حلق را سود دهد اگر با پوست بپزند نفخ
آن زیاده بود و خارش بدن را باز دید کند و مصلح وی آنست
که مقشر کنند و بپزند با روغن و تفخص کنند و با نمک سعتر و زیره و دار چینی
و فلفل و انجدان و فودنج بخورند بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی
از جوارشات نافع بود باقلای قبطی جاسیه است گفته شود
باز رد عاقفه است و بپارسی میزر د و بشیرازی برزگویند
و آن سه نوعست بری و بحری و جبلی گویند که دو نوعست یکی
سفید و سبک آن خشک بود و یکی نرم بود زرد مانند عسل
صافی و تیز بوی و این دو نوع بهتر بود و طبیعت او گرم است
و گو تر است و جهت عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود و بمقدار
دو درم چون زن بخود برگیرد و در شب خود بخور کنند حیض براند

بحرانها

49

و بچه بیندازد و چون با شراب برصافی بیاشامند بچه مرده بیندازد
و دفع زهر گزنده کی بکند و اگر در هم حنا زیر ضماد کنند نافع بود
و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته رازی
گوید محرور مزاج را نباشد که استعمال کنند شیخ الرئیس گوید سود مند بود
جهت صداعی که از سردی باشد و در دگوش همچنین و دوم
آن را تحلیل دهد ولی اذیتی و رازی که محلل ریاح است منبت
لحم شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند بعسل و لعق کنند سده
جگر و گرده را بگشاید و سنگ آن بریزاند و زائیدن آسان کند
اما مضر بود به سبز و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل او
دو وزن سکنجبین است و نیم وزن او جواشیر و بسحق گویند بدل آن
و نیم وزن آن سکنجبین است و نیم وزن آن جواشیر باقلای
مصری ترمس است گفته شود بادرنجویه بادرنبویه گویند و
و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیه بپارسی بالنگو گویند بهترین
آن تازه بود و طبیعت او گرم و خشک است و در دوم سودمند بود

کنند و بر

بود

سکنجبین را

سکنجبین ا

جهت علتهاي بلغمي وسودائي بوي دهن راخوش کند ونافع بود جهت
جرب وسده دماغ وقوت دل وجگر سده را ببرد ومفرحي تمام
بود وتقويت دل وتفريح آن نظير ندارد وخفقان زايل کند
وذهن صافي دارد وشربتي از وي بيست درم بود وسحی گوید
مضر بود بورگ ومصلح آن صمغ عربيست واگر باشراب ورق ويرا
ضماد کنند گزنده گي عقرب ورتيلا وسگ ديوانه نافع بود واگر
با شامند همين عمل کند واگر بطبيخ آن مضمضه کنند جهت
درد دندان نافع بود واگر با نمک ضماد کنند بر خنازير تحليل
يابد وهمچنين بر درد مفاصل ضماد کردن نافع بود وخواص وي
آنست که چون قدري از ورق وتخم وبيخ آن مجموع خشک کرده
در خرقه کنند با ابريشم محکم ببندند ودر جيب نگاه دارد هرکس
که وي را ببيند دوست دارد ومحبوب خلق کريم گردد ودايم
شادمان باشد مولف گويد بغايت مجربست وبکرات امتحان
کرده اند خوردن وي دل ودماغ وجگر ومعده را قوي دهد وخفقان را سود

خاصه که از بلغم وسودا بود بغايت نافع بود وآن را مفرح القلب
المحزون خوانند وبدل آن در تفريح بوزن آن ابريشم وچهار دانگ
وزن آن پوست اترج بود باذرد جر التين نيست که غلط شود باد
آورد شوکة البيضا خوانند ونبات وي در زمين ريگ بوم و
دامن کوهها بيشتر رويد وساق وي به سطبري يک انگشت بود وقد
وي مقدار يک گز باشد وکمتر بود وبيشتر در زمين نهين رويد ودر
اول که برگ بيرون کند گياه بود وبآخر خار گردد وسفيد بود وگل
وي سفيد وسرخ وسفيد نيز بود وتخم وي مانند خشک دانه بود
ونبات وي خارناک بود وخارهاي دراز وانبوه وسفيد رنگ
بود وبهترين آن آنست که ورق او سفيد وتازه بود وطبيعت
او گرم وخشکست مسهل بلغم لزج بود ودر وي قوت مفتح
محلل هست وخاصه تخم وي نافع بود جهت اورام بلغمي ونفث
دم وتبهاي بلغمي کهن وضعف معده ودرد دندان چون
او مضمضه کنند بر گزنده گي جانوران وعقرب چون ضماد کنند

نافع بود و بول براند و دبیقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند
جهت جرب و نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و
بول براند و اگر تخم وی با شاشمند کزاز را نافع بود و اگر داء الثعلب را
به بیخ آن بمالند بغایت سودمند بود و شربتی از وی یک درم
نیم بود و اما مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و شیخ الرئیس گوید
بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و روستایان شیراز بدرو گویند
و شیرازیان هم بادنجان انب و معقد رو غندود و حدق نیز
خوانند و بهترین وی فارسی است که شیرین و تازه بود و طبیعت
او گرم و خشک است و اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در سماق
یا در سرکه بپزند و امساک کنند درد معده و خاصره را آورد
و سر و چشم را بد بود و خونی سیاه از وی حاصل شود و مولد
سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون را سیاه گرداند و شیخ
الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالمتر بود و جذام و صداع
و بیخوابی آورد و مولد کلف و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر

بگشاید

بگشاید و اما بواسیر آورد و لیکن گل وی چون بسایه خشک کنند
و سحق کنند و طلای نیکو بود جهت بواسیر و اگر بادنجان
زرد با روغن بذر بپزند و از آن روغن موم روغن سازند
و بر شقاق کعبتین و میان انگشتان طلا کنند نافع بود و اگر گل وی
با روغن گل یا با دام تلخ و هم چند آن بکوبند و بر روغن بنفشه
بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد و بفرمان خدای عز و جل
و اگر بادنجان بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر
ثوالیل طلا کنند ببرد گویند مقوی معده بود و قطع نزف
دم بکند و بخاصیت خوردن وی اولی بود که در آب و نمک بجوشانند
و یا مسلوق کنند و با روغن کنجد یا با دام بریان کنند
یا با سرکه و کرویا یا بابونج بپارسی بابونه گویند بهترین آن است
که گل وی زرد بود و بزرگ و طبیعت آن گرم و خشک است
و در اول منضج و ملطف بود و همه تبها را خاصه که از عفونت
سودا و بلغم بود و ورمهای احشا و اگر بجوشانند و بر آن

مبند
آب نشیند سنگ گرده بریزاند و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر بسیار
بول و حیض براند و بچه در وقت زادن آسان بیرون آید و بدن را
پاک گرداند و تنقیه تام بدهد و اگر بر جرب تر ضماد کنند زود ببرد
و قوت اعصاب دماغ بدهد و ورم جگر را ضماد کردن نافع بود و
بخار وی در آخر تبهای لرزه بغایت سودمند و اگر به آب سرکه
بپزند و در آخر سر به بخار آن دارند نافع بود و چشم را اگر ادمان رمد
کنند پاک گرداند و درد زایل کند و اگر چشم به آب بابونه تنها بشویند
درد ساکن کند و بعضی گویند مضرست بحلق و مصلح وی عسل است و بدل
وی در تقویت دماغ زایل کردن صداع سرد برنجاسف است
بادروج خسوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن
ریحانست
کوهها باشد و طبیعت او گرم و خشک است و در اول گویند رطوبت
فضلی در وی هست و بهترین آن آنست که خوشبوی بود و ازاده
قبلی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوباتی
که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم
آورد

آورد و شکم را نرم دارد اما باه را برانگیزد و مولد ریاح بود و
بول براند اما دشخوار هضم شود و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و پیت جو بردم
گرم ضماد کنند نافع باشد و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا
کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از وی تولد کند و
شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول کند و برا بخایند و در گوش
نهند درد گوش ساکن کند و صاحب کامل آورده که در خوردن
وی هیچ منفعتی نیست و بلکه ضماد کردن منفعت و محلل و مفتح بود
و مصلح وی و از خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد شود — و چشم را تاریک کند
و مصلح وی بقلة الحمقاست و بدل آن دو وزن آن
سیسنبر است بادان بفارسی تخم غالیه گویند درخت البانست
و کهنه شود بارود حجر اسیوس گویند و آن نمک چینی است
و اسیوس کهنه نشد باباری یونانی فلفل سیاه است کهنه
کهنه شود باطش نوعی از علیق است و در عین کهنه شود

بارسطاریون فرسطاریون نیز گویند و آن نوعی از رعی الحمام است
و معنی آن بیونانی حمامی گفته شود و بیبر اله زراوند طویل است
گفته شود ... شرابی بست کننده است و صاحب منهاج
گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع نبیذ خرماست و از خرمای
تر سازند و در نبیذ گفته شود ... ثمرة الطرفاست گفته شود
بخشخاش عصی الراعیست گفته شود و برسیاوشان سود دارد
نوشیا بذار دو لطاط و شطبات و هو جرطاد و هو قیداس
کاس نیز گویند به شیرازی گسته خوانند بکرمانی سرود
بخور مریم شجرة مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطنیثا شد
گویند و صفت آن در آذریو گفته شود و بخور مریم را فعیلا
هوش گویند و طبیعت او گرم است و مقطع محلل و مفتح بود و
طمث را براند و چون شم یا ره بخور بر گیرند یا بر شیاف طلا
کنند چون بیاشامند مردان و زنان کرم و راز کدو دانه
بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و یرقان را نافع

نافع بود و کلف ببرد و اگر بر سر زسخت شده طلا کنند نافع بود
و اگر با عسل در چشم کشند جهت نزول آب و ضعف چشم را سود دهد
و اگر با شراب بیاشامند مستی زیاده کند جهت زهرها و ادویه کشنده نافع باشراب
بود خاصه ارنب بحری را نافع بود بدلیون مقل است گفته شود
بداسقان بیونانیست بدسکان و بدشکان و کبیشان نیز
گویند و فانل آبیه و کف الکلف نیز گویند و آن حشیشی است
گرم و خشک اما محلل ملطف بود و نافع بود جهت اصحاب بلغم
و رطوبت رازی گوید بدل آن نیم وزن دو برنج و بوزن
آن زیره کرمانی ... حنطه است و فوم و فیح نیز گویند
گفته شود برنج کابلی برنج گویند و بربق و هم بپارسی برنگ
خوانند و طبیعت وی گرمست و در اول خشکست و آن دو نوع است
بزرگ و کوچک و بهترین آن کوچکست که لون او بسرخی زند
و دو درم از وی مسهل بلغم و لزج بود و از قاتلات دوده
برنج ادویه بوی نمیرسد و درد مفاصل را سود دهد و حیش

آورده که شربتی از وی ده درم با شیر تازه جهت حب القرع
نافع بود ولیکن مضر بود برودت و مصلح آن کتیرا است و بدل
آن بوزن آن ترمس و دو دانگ وزن آن قنبیل است
و ابن ماسویه گوید بدلش بوزن آن ترمس و بوزن آن
قنبیل بر هلیلیا بذر رازیانج است گفته شود بر شیانی دارو
عصی الراعی است گفته شود بر خشت تملولست و غلول و فوهل گویند
آن قثاء بریست و شجرة البهق نیز گویند و بشیرازی سوزه
گویند و در قاف گفته شود بر س قطن است و طوط و عطب
و کرفس شحم الارض گویند و کهن وی قیصوم و نوآن زاقود گفته شود
در قاف بر نخشبک افرنجشک است گفته شود و حبق القرنفل
نیز گویند بررود سلام لسان الحمل است گفته شود بر غوثی بزر قطونا است
گفته شود بر وانیا فاشرست گفته شود بر نجاسفه به عربی شوبلا
گویند و بشیرازی برتراسک و چند اسم دیگر دارد و بهترین
وی رزد بود و وی رزد بود و طبعت وی گرمست و در آخر

درجه

درجهٔ اول و جهت صداع سرد نافع بود ملطف و مفتح بود
و صاحب دوار و سده را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و اگر در طبیخ آن بنشیند حیض براند و ریش رحم را پاک گرداند
و بچه بند از دو مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر
سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند
و خاکستر او بر ریش فرج افشانند خشک گرداند و اگر با عسل
بیاشامند کرمها بکشد و حب القرع سدهٔ بینی و زکام را
نافع بود و اگر طبیخ وی بشویند اما خوردن وی مضر بود بگرده
و مصلح آن انیسون بود و رازی گوید بدل آن در درد
بابونج است و گویند بدل آن افسنتین است بردی نباتیست
که در آب روید و روی از مصر کاغذ سازند مؤلف گوید
بشیرازی آنرا تنگ خوانند و شل [illegible] خ میان
وی نیز خوانند و در قوت مانند کاغذ بود و در سوخته
وی تجفیف زیاده بار بود و طبعت او سرد و خشکست و اگر

بر جراحتهاي تر باشند خشك كند و اگر در سركه بجوشانند و خشك كنند
بر ناسور كنند نافع بود و خاكستر آن اكله كه در دهن بود و سود
دهد و حبس نفث دم بكند و انجره مصري بود غذا دهد چون ابر كشند
بكند مانند نيشكر بود برطانيقي صاحب منهاج گويد بستان
افروز است گفته شود بر سياوشان شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض
ولحية الحمار و شعر الخنازير و ساق الاسود و الوصيف الاسود و گز
بز نيز خوانند و آن شعر الغول است و بپارسي پر سياوشان و بكرها
كورس خوانند و برشوم نيز گويند و بلغت اهل عرب بجدف است
و بهترين وي آنست كه چوب او سياه بود و ورق او سبز گويند
بهترين وي آنست كه چوب او سرخي زند و طبيعت وي معتدل
بود در گرمي و سردي گويند ميل بخشكي دارد و سه درم از وي
مسهل بلغم و سودا بود و شش و سينه از فضول غليظ پاك كند
و يرقان و سپرز را نافع بود و بول و حيض براند و سنگ
بريزاند چون بياشامند شكم ببندد و مشيمه بيرون آورد و

[illegible]

و گزندگي سگ ديوانه و مار و ديگر جانوران موذي چون با شراب
بياشامند نافع بود و محلل و ملطف بود و داء الثعلب را نافع بود
و موي را ببرويانند و خنازير و ثبلات تحليل كند و اگر بياشامند
ربو و يرقان و عسر البول را نافع بود و اگر با لادن و روغن
مورد و يا روغن سوسن و زوفا و شراب بياميزند بر موي كه
ريزد طلا كنند نريزد و بيخ محكم دارد و اگر بسوزانند و بر سر كل
مالند موي برويانند و جرب چشم را نافع بود اسحق گويد مضرت
بسپرز مصلح آن مصطكي است و رازي گويد بدل آن در
ربويات بوزن آن رب السوس است برشوم بلغت اهل
نجد قست گفته شود بزرقطونا بپارسي اسفيوش گويند و بيوناني
فليون و معني آن برغوثي و بشيرازي بنگو گويند و آن دو
نوع است سفيد و سرخ و بهترين آن سرخ است كه بسياهي زند
و فربه بود و چون در آب كنند در بن آب نشيند و اما سفيد
سردتر از سياه بود و بغايت طبيعت بنگو سرد و تر بود و گويند

معتدل است و خشکی و حرارت تشنگی ساکن کند و اگر بریان ناکرده
دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده
با روغن گل بیاشامند شکم ببندد و پیچ را نافع بود و خاصیه بگان
و لعاب وی جهت خشونت سینه و لذع معده را نافع بود و
بر ورم گرم ضماد کردن جهت نقرس سرد با سرکه جهت صداع
با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که
کشنده بود و شربتی از وی مقدار دو درم باشد یا بیفزاید
و فلفل و حلتیت یا مثلث کنند و دوال المسک بدل وی
و در تلین طبیعت به دانه بود یا تخم مرو و در تبرید و ترطیب
و تخم نورک بزر کرفس بستانی تخم کرفس البستانی است و طبیعت
او خشکست و بول و حیض براند و سده جگر و گرده بگشاید و
فواق که از امتلا بود سودمند بود و شربتی از وی یک درم
بود و جهت گزنده گی جانوران نافع بود و در دکعلوی را
نافع بود اما مضر بشش و مصلح آن حمامت و شریف در

و در خواص آورده که تخم کرفس کوفته با هم چند آن قند با روغن
گاو چرب کنند سه روز بیاشامند باه را زیاده کنند بغایت
اما باید که غذا گوشت خروس فربه خورد و بدل آن فطراسا
لیون است و گویند ده یک او افسنتین است و نیم وزن
فطراسالیون بزر کرفس الجبل فطراسالیون است که گفته
شود بزر الخبازی بپارسی تخم خورد گویند و بکرمانی نیز گل خطمی
طبیعت او معتدل است در حرارت و رطوبت و در عمل اقوی
بود و بهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند و پیچ و درد
نافع بود و گزنده گی رتیلا و سموم بغایت نافع بود و چون
در ادویه حقنه کنند دفع مضرت ادویه حاره بکنند و بدل
وی تخم خطمی است بزر الخطمی بهترین آن بود که سیاه بود و
رسیده و طبیعت او سرد و خشکست و گویند معتدلست
در حرارت و رطوبت و اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در
آفتاب نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند بود و خون

و خون رفتن شکم ببندد و ضمادات که جهت ذات الجنب
سازند نافع بود و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم خیاری
بود بزر الرطبه بزر الاقداح و بزر الغضیفضه و بزر الغث و بزر
العبد و بزر العقصب گویند آن بزر الصعا العلق است و بپارسی
تخم اسبست گویند و بهترین زرد و فربه بود و طبعت او گرم
و تر بود باه را زیاده کند و مجامعت را قوت دهد و شیر زیاد
کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی
تخم کیسکر خوانند و کیکج بشیرازی گمزک بهترین وی بستانیست
فربه طبعت آن گرم و خشکست سودمند جهت عسر البول
و بر بشن طلا کردن نافع بود و باه را برانگیزد و درد
ساقین را نافع بود و مقدار یکدرم الکر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند
قی بلغمی آورد و اما مصدع بود و منی زیاده کند و بول براند
و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی مالند
زایل کند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشته
کنند

کنند و بخورند مجامعت را قوت دهد اما مشکل خار بود و مضر بود
بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و رازی گوید بدل وی نبات
و گویند بدل وی تودریست و مجهول گویند بدل وی تخم
کندناست و و بیقوریدوس گوید بطیخ بدل او خردلست
بزر الخط حب الفلفل است گفته شود بزر الخم تخم بپارسی شغترک
گویند و باصفهانی خاکشنی و به تبریزی سوارون و بر تیکا
واشوه و در خاکفه شود بزر الحمر مق بزر القطف بود و در
قاف گفته شود و طبعت وی معتدلست و در حرارت و
برودت خشک بود و در اول گویند گرمست و در وی
جلا و تلیین بود و مضر بود به سفل و مصلح وی قند و گلابست
بزر الخرفه بزر بقلة الحمقاست در حلب و فرفخ و بقلة المبارکه
و بقلة الزهرا و بقلة اللینه و دندان سا و کف فرفخیق و
فرفین و حفوق نیز گویند و بپارسی تخم تورک گویند
و باصفهانی تخم بربهن و بکرمانی تخم بکرک و به تبریزی تخم

کان بهترین آنست که فربه بود و طبیعت او سرد است و تر در دوم و بسیوم و
وسودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تبهای حاده و
مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیرهٔ او بگیرند و با نبات بیاشامند
واگر بجلاب خورند جهت سرفهٔ کهن که از حرارت بود نافع بود
جهت لذع قسم معده نافع بود اما مقطع شهوت بود و وقتی که
افراط کنند مضر بود به سپرز و معدهٔ بلغمی مصلح وی قند است
و بدل او بذر رقطونا بذر الریان تر حب القلقلست گفته شود
بذر الجزر البستانی بپارسی تخم گذر گویند نافع بود جهت ریشهای
خورنده و چون بکوبند و بدان ضماد کنند و اگر بخورند باه
برانگیزد و بول و حیض براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا
نافع بود و گزندگی جانوران را و یولس گوید علا درد
ساقین را یکدرم تخم گذر را با یکدرم قند بیاشامند بدل آن
بوزن آن انیسون بود و بذر الجزر و قواست گفته شود
بذر السداب بپارسی تخم سداب گویند و بهترین آن سیاه فربه

بو

بود طبیعت او گرم و خشکست و نافع بود جهت فواق بلغمی اگر
یکدرم تا دو درم بیاشامند اگر با شراب بیاشامند جهت
دفع زهرها استعمال کنند نافع بود و گزندگی جانوران را
خاصه که با انجیر خشک و مغز گرده کان بود عرق النسا را نافع بود
اما منی را قطع کند و مصلح وی کتیراست با عسل و بدل آن سکنجبین
بذر الخس بپارسی تخم کاهو گویند و بهترین آن بستانی
سیاه و فربه بود و ابن مؤلف گوید بهترین تخم کاهو تبریزی
سفید و فربه و طبیعت او سرد و خشکست و مخدر و منوم بود
و شهوت و جماع را ساکن گرداند و کسی را که احتلام بسیار افتد
چون بیاشامند نافع بود و قطع شهوت و تقطیر منی را
خشک کند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد
کردن جهت صداع سودمند بود و منع سیلان چشم بکند
و چون بر پیشانی ضماد کنند سبات آورد و مصلح وی
مصطکی بود و بدل وی دم الاخوین بذر البنج بپارسی تخم

تخم بنگ گویند و بلفظی دیگر خداع الرجال و این سه نوعست
سیاه و سرخ و سفید سرد است در اول و در درجهٔ سیوم
خشکست و عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث
دم با فرات سود دهد و درد دندان و درد ما را ساکن گرداند
و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و خوردن مضر بود و مسبلت
مخدر تباه کنندهٔ عقل بود و خناق بیخ و جنون آورد
در دوم زیان ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش
باز دید کند و مداوای وی بقی کنند و با آب گرم و روغن
و بعد از آن شیر گاو تازه و مرق سفیداج بمرغ و گوشت
برهٔ فربه بدل او افیونست و بوزن او صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مخدر احشا و مصلح او عسل است و آنیسون و اگر
بر برص طلا کنند نافع بود و بغایت مقوی اعضا بود و چون
و چون در حمام طلا کنند بر بدن درد جگر و مزمن را نافع
بود و بذر الفجل بپارسی تخم ترب بزره خوانند بهترین آن بود که

فربه

فربه بود و طبیعت وی گرمست و در سیوم خشکست و در دویم
جهت نمش و کلف و بهق سفید با کندش و سرکه با حمام طلا
کنند بغایت نافع بود و نفخی که در شکم بود تحلیل کند محلل قوی بود
و بوزن مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بجگر و مصلح وی
سپستانست و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند
و ورم سپرز را نافع بود و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره
کنند کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرهای گزندگی
جانوران قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید مصدع
بود و مضعف جگر و مصلح وی گشنیز و شکر بود و جهت درد
سپرز کهن نافع بود و سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته
با سکنجبین بیاشامند بدل آن حب الرشاد است بذر الانجره المرة
بپارسی تخم گزنه گویند و بیشتر از وی مردم نشک بهترین وی آنست
که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند و طبیعت او گرم
و ترست و وی در قوت مانند بذر قطونا بود و اگر بریان

کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و پیچ و شکم ببندد و منفخ و رها
بود و بریان ناکرده مسهل اندک بلغم بود و دو درم مستعمل بود و
و مضر بود بشش و مصلح آن جلنار است و بدل آن بذر قطونا
و در الفتاح بدل آن بذر الکتان است **بذر الکاکنج** حب
کاکنج است که فنه شود و **بدالهوه** بلغت اهل خراسان توذری گویند
و بلفظی دیگر سنذا گویند قضقضه نیز گویند که فنه شود و **بذر بلا**
سقیس بابلی است و پارسی خندل سفید گویند و نخالکفه شود
بذر القنب شهدانج است که فنه شود بذر الخنذ بپارسی تخم
تخم اندوقی گویند و دیوابست و حاقاو درق نیز گویند
و بهترین وی آنست که فربه بود و بری و طبیعت وی گرم و خشک
و معده را پاک کند و مقدار نیم درم نافع جهت گزنده گی جانوران
و چون با سکنجبین بیاشامند اندا دوبه پای بود و مهیج باه بود
و با وی نیز لیکن جرب آورد و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی
شیلم است **بذر الانجره** بپارسی بادمنگ گویند و به تبریزی تیر و شه

الطبیعت

و طبیعت وی سرد و خشک است و بهترین آنست که فربه بود و سیاهی
که به سرخی مایل بود و نافع جهت سدهٔ جگر و گرده و عرق النسا
و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند
نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روان
بود ببندد و اسحق گوید طبیعت او گرم و خشک است ابن مؤلف
گوید این قول درست است و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است
بدل آن گویند تخم حماض بستانی بود **بذر الحماض** حب الرشاد
گویند و بپارسی تخم ترشه و بشیرازی تخم ترشک خوانند بهترین
آن فربه بود و سیاهی که بسرخی زند و طبیعت او سرد و خشک
که بغایت قابض بود و مرهٔ صفرا بنشاند و روده پاک کند
و شکم ببندد و قطع اسهال کند خاصه که بسبب خلطی گرم اما مضر
بود بگرده و مصلح او قند بود و در خواص آورده اند که تخم
حماض اگر در خرقه ببندند و زن در بازوی چپ ببندد و
مادام که با وی باشد آبستن نشود و رازی گوید اگر تخم حماض

بری بشش از گزنده کی عقرب خورده باشند اگر عقرب بگزد
هیچ مضرت نرسد و تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بیابانی
ایل بود و طبیعت او سرد و خشکست و سودمند ماده صفرا و تب
غب و دموی و مطبقه و درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح
آن رازیانه و کرفس است بذر الکتان بپارسی تخم کتان خوانند
و کشد انگی خوانند و بشیرازی کژازک گویند و بهترین آن بود که
فربه و تازه بود و طبیعت وی گرمست و در اول معتدلست
و در تری و خشکی گویند معتدلست و در سردی و گرمی خشکست
و در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه گرم و خواه سرد
و اندرون بینی و سپردن کلف و برص را زایل کند و دخان
وی زکام را سود دارد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر خام
بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار
بول بکند و اگر بپزند و زن در آب او نشیند ورم حاسیه
که در رحم بود تحلیل یابد و اما معده را بد بود و دشخوار هضم شود

و غذا اندک دهد مضر بود بانثیین و مصلح آن گل انگبین بود
با عسل جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعد
و ریش نشش و هر جراحتی که از خارج بدن بود بصلاح آورد
و مقوی اعضا بود دیسقوریدوس گوید که چون بسوزانند
و سحق کنند بر ریش مقعد فشانند زایل کند و بدل وی
عصاره باقلا گویند و حلبه در خواص آورده اند که چون
با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند البته ببرد و چون
بخورند منی زیادت کند و درد سینه را نافع بود بذر النمام
بپارسی تخم سیسنبر گویند و بهترین وی بستانی و سیاه رنگ بود
و طبیعت وی گرم و خشکست و حیض براند و زاییدن آسان گرداند
و مقدار مستعمل سه درم بود جهت باد که در شکم بود و فواق
امتلا را نافع بود و اما مضر بود بشش و مصلح وی کتیرا بود و بدل
آن تخم نعناع و تخم بالنگو مساوی بذر الزبد الاسود جبلهنگ است
گفته شود بذر الهلیون بپارسی تخم مارجوبه گویند و مارگیا خوانند

بهترین وی بستانی بود و طبیعت او گرم و تر بود و منی بیفزاید
و شهوت و جماع برانگیزد و شیر زیادت کند و مقدار دو درم و
نیم مستعمل بود اما مضر بود به سپرز و مصلحش آن عسل است عسر البول را
نافع بود و سودمند بود جهت عرق النسا و قولنج بلغمی و پیچی و گزنده
رتیلا و بدل آن نخل است بذر العصفر طم است گفته شود بذر اللکثوث
زحول گویند و بپارسی تخم کشوث گویند و بسریانی دینار شکوتا
نیز گویند و طبیعت معتدل است در گرمی و سردی و خشکی و سدهٔ جگر
بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عرق
بیرون آورد و تبهای مرکب از بلغم و صفرا نافع بود و اگر با
سرکه بپاشند فواق را ساکن کند و چون بکوشانند شکم ببندد
و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم را
نافع بود و عصارهٔ وی چون تر بود با قند جهت یرقان نافع
بود و اگر بطبیخ و یا عصارهٔ او پای بشویند نقرس را نافع بود و
دو درم از وی مستعمل بود و طعم بغایت تلخ بود و در منفعت

مانند

مانند تخم کاشنی بود و اکثر حالات گویند مضر بود به شش و مصلح
آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن چهار دانگ وزن
آن افسنتین است بذر المغنیا بپارسی تخم کاشنی گویند
و بهترین آن سیاه بود و فربه و بستانی و طبیعت او معتدل است
در گرمی و سردی خشک است نافع بود جهت تبها و صفرا و سده
جگر و یرقان و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند
مضر بود به سپرز و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم
کشوث بذر الانجره قریص و ساحنا رکنشت گویند و آن نباتی
گزنده است و بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت او گرم و خشک است
در دوم بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی است
و گویند تر است و ورمهای صلب و بن گوش را نرم
گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث بپاشند
با شیر گاو تازه بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات
افشانند نافع بود و چون بپاشند ماء الصفر و بلغم و

وقولنج و استسقا را نافع بود و مقدار نیم درم با آب نیم گرم و عسل
وسه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت
دهد و شریف آورده که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب
طلا کنند قضیب را ستبر کند و اگر با سکنجبین بیامیزند جهت
درد گرده و سپرز را نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعوق
کنند دشواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح
کرده است و مصلح آن کثیرا است و صمغ عربی و بدل آن غوفد
است و فرد ما ناگوید بدل او تخم گندنا است و گویند تخم جرجیر از بسیار
خوردن وی سرفه پیدا شود و مداوات آن شراب بنفشه
و جواب بود بزر الرازیانج الرومی آنرا انیسون گفته شد
بزر الرازیانج در راء گفته شود بزر الفنجنکشت حب الفقد گویند
و بپارسی تخم فنجنکشت و بشیرازی تخم دلاشوب و فلفل کوهی هم
گویند و در کنار رودها روید و بهترین آن بود که بوی تیز
دارد و طبیعت او گرم و خشک است و اگر دو درم از وی با ده درم

بلحمی

سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز استسقا نافع بود و اگر بیاشامند
مفتح سده جگر باشد اما مصدع بود و مجفف منی بود و مصلح وی کثیرا
و ترنجبین بود بزر الکراث بپارسی تخم گندنا گویند و بهترین شامی
تازه و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است و اگر بخور کنند با
قطران و در زیر دندانی که کرم افتاده باشد کرم بکشد و بیندازد و
واگر در نشیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی
با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود
و نیز جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یکدرم نافع و سنگ
گرده بریزاند و اگر با حب الرشاد بریان کنند تیز و راکد از
صفرا و بلغم بود بغایت سود دهد و مضر بود بشش و مصلح
آن عسل است و گویند مجفف شش باشد گویند لعاب به و انیسون است
و بدل او تخم جرجیر و از خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازند
ترشی ببرد و اگر کسی خواهد مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت
بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامند بزر المغث بزر الشلجم ا

و بپارسی تخم شلغم گویند و بهترین وی آن بود که سرخ بود و
طبیعت او گرم و تر است و باه را زیاده گرداند و تفاح بود
و چون معاجین کنند دفع سموم کند و ادویه قتال بکند و شریف
گوید چون تخم شلغم بر گردن بندند نافع بود جهت ورم اربیه
مجربست اگر بیاشامند نفوذ آورد و جهت درد ما که از سردی
بود و قولنج سخت شده بغایت مفید بود و اما مضر بود بسپرز
و مصلح وی تخم خربزه است و مستعمل از وی دو درم بود و مؤلف
گوید از خواص وی آنست که چون کهنه شود و نمک در میان
نهند و بکار برند کرنب بروید بذر البصل بپارسی تخم پیاز گویند و
طبیعت او گرم و خشکست و در وی رطوبت فضلیست باه را تحریک
دهد در مزاجهای سرد بذر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن
دو نوعست و در سلق گفته طبیعت او سرد است و در وی اندک
خشکی است و معده را بد بود و شکم براند و مفتح و مقطع بود و بدل
وی تخم خطمی است   تخم خیارزه گویند و بهترین تخم

بلنجار

شکنیار و بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت او سرد و خشکست و بول
براند و مقدار پنج درم تا ده درم مستعمل بود و چون بکوبند
و بر بدن طلا کنند و لون اندام را نیکو گرداند و اسحق گوید
مضر بود بسپرز و مصلح وی سکنجبین بود و بدل وی بذر القند
بذر القثد بپارسی تخم خیار گویند و بهترین تخم با درنگ
و بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه و او سرد و تر است
نافع بود احتراق و صفرا و ورم گرم که در جگر بود و در دشش   دسپرز
گرم و ریش آن اسحق گوید مضر بود به اینیشن و مصلح آن
کثیر است و بدل آن بذر القثا بذر البطیخ بپارسی تخم خربزه است
و بهترین آن بود که شیرین بود و طبیعت او گرم و تر است
و روده را پاک کند و خشونه دهن و حنجره حلق را نافع بود
و نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده تبی که سبب
آن صفرا بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید
و بول براند و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سوزش آن

قطع کند و بقیت و رمهای گرم که باشد تحلیل دهد و بعضی گویند مضر
بود به سپرز و مصلح آن عسل است و مقدار دو درم تا پنج درم
مستعمل بود و صاحب تقویم گوید خوردن وی مضر بود به احشا و مصلح
آن عصاره زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید
و نعوذ آورد بذر الورد تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی
گیرند و طبیعت او سرد و خشک است و قابض بود دندان محکم برآرد
و قلاع زایل کند و چون کوفته در دهن گیرند درد چشم را
نافع بود و معده و روده پاک کند و مستعمل از وی دو درم
بود و نافع جهت اسهال مراری و درد بیخ دندان را سود دهد
و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح وی کثیرا بود و مؤلف
گوید بذر الورد و زر الورد بهم خوانند و آن ثمریست که چون
گل در بار رها کنند ثمر شود مانند عناب و در اندرون وی
دانه چند بود و مانند بشم آن دانه تخم گل است نه آن تخم
که در اندرون گل میباشد هر چند آن گل تیز و قابض است

اما مراد از زر الورد این تخم است و زر هم چو ذکر رفت و این تخم
مناسبت بخور کره بیشتر دارد بذر الریحان تخم شاسفرهم خوانند
بهترین آن بود که سیاه فربه بود و کوچک خوشبوی بود و طبیعت
او گرم و خشک است و گویند معتدل است و در سردی و گرمی نافع بود
جهت داروی رعاف و قیام صفراوی و مقدار نیم درم بریان
کرده پیچ را نافع بود و شکم ببندد و چون یک مثقال با آب سرد و
گلاب تر کرده فرو برند قطع اسهال و مزمن بکند و گویند مضر
بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن تخم مرو
بذر الشبت بپارسی تخم شبت گویند و بشیرازی تخم شوت بهترین
آنست که فربه بود و طبیعت گرم و خشک است و اعتدال شیر را
براند و بواسیر را قطع کند و چون سوخته بر بواسیر ضماد کنند
و دو درم مستعمل بود ولیکن مغثی بود و مضر بود بمثانه
و مصلح آن عسل است و بدل آن دو وزن آن گزر بر
بذر الکرنب بپارسی تخم کرنب خوانند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن

که تازه و فربه بود و طبیعت او گرم و خشک است و خرار را نافع بود
و اگر بخور نهند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند و یک درم
بود و مضر بود به شش و مصلح او عسل است و ابن ماسویه گوید که
هر کس که دو درم تخم کرنب با آب کاذربان بیاشامد دیر مست
شود و گل وی چون فرزجه سازند و زن بخود برگیرد بچه در شکم
بکشد بذر الاسفناج بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
او سرد و تر بود و نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یک درم
مستعمل بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی طین مختوم است
بذر بقلة الحمقا تخم خرفه است گفته شد بسر غوره خرماست
و بشیرازی خارک گویند و طبیعت او سرد و خشک است و در دوم
شربت وی بحرارت و در وی قبضی بود و طبیخ وی شکم ببندد
و آنچه سبز بود حبس در وی زیادت بود و دشخوار هضم
شود و مضر بود به دهن و دندان و مولد ریاح بود و درد
و مصلح وی سکنجبین ساده بود بسبایج خشک است گفته شود

بسبیج

بسبایج کندر خوانند و در لبان گفته شود
بشتبوانت و اضراس الکلب نیز گویند و تشمیر و ثاقب الحجر
و کثیر الرجل نیز خوانند و بهترین آن فرنغلی طعم خوانند
بود و سبتر بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت
او گرم است و مسهل صفرا و سودا بود و بلغم لزج را سودمند
بود و مقدار سه درم در مسهل سودا سودمند بود و مستعمل
بود با مرق خروس پنج درم و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات
بود و مفرح است به ذات بسبب آنکه ماده سودای وی
از جواهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند از خواص او
یکی آنست که بثر را ببندد و از آن لسته حل کند و مضر بود
و اسفیح گوید مضر است بکوه و مصلح آن هلیله زرد است و
بدل او افتیمون و بوزن آن و نیم آن ملح هندی
بسد اصل المرجانست آن سه نوع بود سیاه و سفید
و سرخ بهترین آن سرخست و باریک بپارسی آن را خرهنک

خوانند و طبیعت او سرد است در اول خشک باید که انرا سوخته
استعمال کنند و صفت سوختنش آنست که در کوزه نو کنند
و بگل حکمت گیرند و در تنور خبازان نهند شب و بامداد بیرون
آورند و در وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف زیاده از قبض
بود و نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد و چون در چشم
کشند زیاده آب رفتن چشم باز دارد و باید که بعد از سوختن
بشویند گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل
بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول و مقدار یکدرم مستعمل بود
و در ستون دندان را جلا دهد و رازی در خواص آورده
از قول اسکندر رانی که سبد اگر در گردن مصروع بندند یا بر پای
نقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روانه بود اکثر بای
سوده با سبد بر آن باشند خون باز دارد و بدل وی
در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر است بگرده
و مصلح وی کثیرا است و ابن مولف گوید سبد سیاه را دارزنگ

خوانند و آن تخم موشی کلابست بستان افروز بستان ابروز نیز
گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت آن سرد
و خشک است و معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر
باز گیرد و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار دو درم مسهل
بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است سیاه
بشیرازی بز باز گویند و بهترین آنست که زردی وی
بسرخی زند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک است و در
اول گویند در وی قبضی بود و گویند معتدل است و گویند
سرد است و لطیف و اندک حرارتی در وی هست و محلل
نفخ و صلابات غلیظ بود و چون در قیروطی مرهم کنند
بوی دهان خشک و شکم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را خوش
نافع بود و رحم را هم نیکو بود و سیح نفث دم و تقطیر البول که
از سردی بود و ریش روده را نافع بود و حبت تقطیر البول
خوردن و ضماد کردن نافع تر بود که خوردن و بر ناف ضماد

کردن بر قفار دلیسقوریدوس کوید مقوی معده و سینه و شش
بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و نعوظ آورد خصوصًا
کسی که مزاج او سرد باشد و مصدع بود و مصلح وی صندل بود
و بدل او کویند چهار دانک وزن آن جوز بوا بود بشبش
ورق حنظل است کفته شود بشم تشمیزج است کفته شود
بشولیون بذر قطونا است کفته شد بشل شکه حنظبا یاست بشلنکه
کفته شود بصل بپارسی پیاز کویند بهترین سفید بود و طبیعت
او کرم و خشکست در چهارم و در وی رطوبتی فضلی هست
و کویند تریست ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون
بدن باه را زیادت کند و شهوت را زیادت کند و آب وی
نافع بود چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید
کند و آب وی در کوش چکانند طنین ببرد و جهت نزول آب
و سفیدی چشم چون عصارهٔ وی در چشم کشند نافع بود و چون
بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل کنند و اگر

انجی

بر داخس سطبر طلا کنند تنک کرداند و بر داء الثعلب طلا کنند
سود دهد و بر کزنده کی سک دیوانه و افعی سودمند بود و حیض
براند و اکر آب وی تنها در کوش چکانند کرانی ببرد و اکر پیاز
بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعد
طلا کنند ورم آن را تحلیل دهد و درد ساکن کرداند و کویند
و خوردن دفع باد سموم بکند و چون بسیار کنند معده را
قوت دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات
بویند منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما مصدع
بود و بسیار خوردن وی مسبت بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار
آورد و افواه بواسیر بکشاید و مصلح وی سرکه بود و یا ماست
و یا کاشنی خورند بصل الزیر پیاز زیر است و بصل ماکول نیز کویند
و آن پیاز لیز است و بشیرازی پیاز تلکه خوانند و به تبریزی
زری بسیار خوردن وی فربهی آورد و در وی رطوبتی
فضلی هست و جالینوس کوید کرم و خشکست و باه را بر انکیزد

وقوت پشت دهد وهضم طعام ونفوط آورد وبر بهق وکلف
طلا کردن زایل کند ودرد رحم که از سردی بود ساکن کند
وسود مند بود از جهت سم یا گزنده کی عقرب ودر بیلا خوردن
وضماد کردن جون با الخبز بود هم مفید بود واگر با فلفل
سحق کنند وبر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند واگر
ماهی بریان کنند وبر ریش ریخ افشانند نافع بود وجراحت
وریش را سود مند بود وبسیار خوردن وی مخمس خنک آورد
وزیان بود ومضر بود بعصب مغص آورد ونفاخ بود ومصدع
وی کاشنی بود وبعد از آن شیر تازه صاحب تقویم گوید
مصدع بود ومصلح وی سبد کاهو فور وگلاب بود وبدل
آن عنطل است بصل العنصل اسقیلیت گفته شود وبصل الزیب
بصل النرجس است گفته البصل العنصل است گفته شد بصل النرجس — شود بصل الفار
بپارسی پیاز نرگس خوانند وطبیعت او گرم بود وجون با سرکه
بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وجون چهارم از وی

بماء العسل

بماء العسل بیاشامند بچه مرده یا زنده بیندازد وجون دو
مثقال بیاشامند قی آورد وکرم در شکم بکشد ومنضج دهیای — با عسل
گرم بود وشریف در خواص آورده که اگر قضیب بوی
بمالند ستبر وقوی کند اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر جوشانند
یک شبانروز وسحق کنند وبر قضیب طلا کنند بغیر از سرو بدان
امان کنند اگر عنّین بود بحال صحت باز آید فعلی عجب از وی
ببینند بصاق القمر وعوه القمر وزبد القمر گویند وآن حجر القمرا است
گفته شود بطیخ بپارسی خربزه گویند وبهترین وی سمرقندیست
شیرین اکثر در اقوال آنست که سرد است ودر اول تر است
ودر او آن بعضی گویند گرمست وبحقیقت جون شیرین بود
گرم وتر بود وادرار بول کند وسنگ گرده ومثانه بریزاند
وکلف وبهق وسیه را زایل کند ودر تخم وی جلا بیشتر بود
که در جرم وی وپوست او جون بر پیشانی جسبانند منع
نزول آب بکند وخوردن وی سنگ بریزاند خاصه سنگ — گوشت

کرده و بیخ وی چون دو درم بجوشانند و بیاشامند قی بی
زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد و بدان خلط که در معده
زیادت بود مرخی حشا بود و معده را هیضه آورد و اگر در
معده تباه شود سم گردد و مصلح آن سکنجبین است که
بعد از آن بخورند و باید که میان دو طعام بخورند و اگر در معده
تباه شود البته قی کند و در معده رها نکند و اگر پوست وی
در حمام بخود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه گونه روی
و اگر خشک کرده بدان دست بشویند زهومت زایل کند
و اگر پوست وی خشک با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد
و اگر پوست وی خشک کرده و در دیگی که گوشت باشد اندازند
زود پخته و مهرا گردد بطیخ رقی بطیخ هندیست و بطیخ سندی
نیز گویند و بپارسی خربزه هندی و بشیرازی خیار گویند و به
تبریزی هندوانه و بشوشتری خربزه سرد و بهترین
آن بود که آب دارد و شیرین بود طبیعت وی سرد و تر است

بالراء المهمله

و در دوم

و در دوم نافع بود جهت ورمهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای
گرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه
بشوید و آب وی چون با قند بیاشامند تب برید زیادت کند
و مضر بود به پیران مزاجهای سرد و خونی بد از وی حاصل
شود و در جگر و بلغم انگیز باشد و اخلاط را خام گرداند و مصلح
وی قند بود یا عسل یا بادی بخورند یا بعد از وی بط
در گوشت وی بسیار حرارت و رطوبت بود و تر از مرغابی
آبی و اما دیر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لدغها
بود که در عمق بدن بود و فاضلتر از همه مجموع مرغان بود
و گوشت وی لون را صافی کند و آواز و باه را زیاده
کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذا بسیار آورد و لیکن
دیر هضم شود و ثقیل بود و خون تنک از وی متولد شود
خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند
و اگر بریان کنند اندرون شکم وی گشنیز و کرفس [illegible]

بروغن زیت چرب کنند و باز در اندرون نهند و یک دو دا
سیر خشک اکر با اسفیداج بخور زند کند تا و دارچینی در وی کنند
صواب باشد بطم بپارسی بن خوانند و حبة الخضرا کفته شود
بطراسالیون فطراسالیون است معنی است کرفس جبلی است و بطرا
بیونانی کوه است و سالیون کرفس کفته شود بطارسس
بلغت یونانی سرخست و دهن الحجر است آن نفطه بود کفته شود
بطباط عصی الراعی است کفته شود بعر الضب بپارسی سرکین
سوسمار کویند و پشک سوسمار خوانند بهترین وی سفید بود و
کرم و تیز بود و برص و کلف را زایل کند و سفیدی که در چشم
بود سودمند بود و چشم را جلا دهد و قوت باصره بدهد و جکر را
نافع بود و بشیرازی سرکین ماترنک خوانند بطارسس
بلغت یونانی سرخست کفته شود بعر الماعز بپارسی سرکین
بز کویند و بشیرازی پشکل بز کویند و طبیعت آن کرم و خشک
بود و خنازیر را تحلیل دهد و بقوت ورمهای صلب چون خشک

بود و زن پشم پاره بخود برکیرد و سیلاب رحم باز دارد و
و اکر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را
نافع بود و با شراب بر کزنده کی عقرب و افعی ضماد کنند
نافع بود و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر کزنده کی سک
دیوانه ضماد کنند سود دهد و سرکین بز کوهی بر داء الثعلب
نافع بود و محلل صلابات و مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را
اکر در آفتاب ضماد کنند سود دهد با سرکه بر کزنده کی جانه
وران نهند هم او جرب کند بعر الضان بپارسی سرکین کوسفند
و میش و بشیرازی پشکل کوسفند اکر با سرکه با ثآلیل
ضماد کنند نافع بود و بر سوختکی آتش ضماد کنند سودمند
بود و بام و روغن بر کوشت نهند نافع بود بعر الجمل
بشیرازی پشکل اشتر خوانند و چون بر ثآلیل بندند و بخور
کنند قطع کند خون رفتن بینی باز دارد و چون خشک
کرده بسایند و به بینی دمند یا دو به جهت صرع بیاشامند

نافع بود ومحلل خنازیر و دانها بود و چون تر بود و در روی
ضماد کنند درد مفاصل و ورم آن را سودمند بود
بقم چوب درختیست که از طرف هند خیزد و رنکبر
وصباغان استعمال کنند طبیعت او کرم و خشکست
و کوشت بر جراحتها برویاند و قطع خون از هر عضو
که باشد بکند و ریشها خشک کرداند بقس یونانی
بقیس خوانند و اهل شام شمشاد دانه به پارسی درخت
شمشاد کویند و ورق آن ماند ورق مورد بود
وتخم او نیز ماند تخم مورد بود و قابض بود چون بیاشامند
شکم ببندد و شریف کوید نشاره چوب وی چون با حنا
بسرشند و بر سر ضماد کنند ~~سودمند~~ صداع را نافع
واکر با سفیده تخم مرغ و کرد آسیاب بسرشند و بر روی
ضماد کنند سودمند بود و ابن مؤلف کوید شمشاد
انواعست شنابوری و هرلوی و کرم و تر است و شمشاد

بغداد

بغدادی بزرکتر از انواع شمشاد بود و چون از زمین
برآید راست برود و سرها نازک باشد بقلة الحمق بقلة المبارکه است
واسمهای دیکر وی در بذر الخرفه کفته شد و بشیرازی
تورک خوانند بهترین آن تازه بود و طبیعت او سرد
و تر بود در سیوم و کویند در آخر دویم صفرا بشکند و قی باز
دارد و چون ده درم از وی بیاشامند منع نزف دم
بکند و ثآلیل لوبی حل کنند زایل کند واکر بر ورمهای کرم که
مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون
بیاشامند کرم را بکشد و کزنده کی جانوران سود دهد و
اکر با روغن کل بسرکه کنند درد سر که از آفتاب بود سودمند
بود و سوزش مثانه و درد او ببرد و خوردن وی جهت
درد چشم که از کرمی بود و ضماد کردن نافع بود و عصاره وی
جهت نفث دم و معده و جکر کرم سودمند بود و خوردن
و ضماد کردن جهت پیچ روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع

نافع بود وبتنهای خاده راسود دهد ولیکن تنها باده رامضر بود وبسیار
خوردن وی تاریکی چشم وشبکوری آورد ومصلح وی کرفس وجرجیر
ونعنا بود وکویند مضر بود بسرده ومصلح وی مصطکی بود و
نقلهٔ خراسانی حامضه کویند وبپارسی تره خراسانی طبیعت
او سرد وخشکست وکویند دراول شکم راببندد ومره سودا را
سودمند بود واشتهای طعام باز دید کند وچون نقصان
شهوت از حرارت بود محروری مزاج را نافع بود وبلغمی مزاج را
نامشع بود ونقلة الزهرا نقلة الحمقاست کفته شد نقلة المبارکه مشک مضر
طرا شیع است کفته شود نقلة العراقیه شاهترج است کفته شود نقلة
الملک بادرنبویه است کفته شود نقلة اترج لبابست کفته شود نقلة
البادکرنب است کفته شود نقلة الضب بادرنبویه تر است
بادرنبویه کفته شد نقلة الخطاطیف صاحب جامع کوید عروق الصفرا است
اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف است وکفته شود نقلة العدس
قودج برنیست کفته شود نقلة الذجم قطف است کفته شود

بکبر

بکبر بلغت هندی خیار چنبر است کفته شود بلوط الارض
بیونانی کادریوس را کویند کفته شود بلوط الملک شاه بلوط است
کفته شود بلوط دروی قبض بیشتر بود تا شاه بلوط ودر
قشر وی که اورا جفت خوانند قبض زیاده تر بود و
وبهترین وی تر وفربه بود بزرک ورسیده وطبیعت او سرد وخشک
ودر اول خشکی وی بود وکویند کرمست ودر اول منع نزف دم
ونفث دم بکند وخاصه جفت وی غذا بسیار آورد وجهت
صلابات بامیه بزکوهی نافع بود واکر بسوزانند جهت ریشهای
قلاع نافع بود وبیخ را سودمند وچکیدن کمیز وزهر مار را
نیکو بود وشکم ببندد واکر طبیخ وی کسی را که اسهال مرض
بود وفرزجه امعا باشامند نافع بود واکر طبیخ وی یا از
وی فرزجه سازند وزنان بخود کیرند اسهال مزمن که از
رحم آید باز دارد ولیکن بلوط غذا ای ثقیل بلبرد وبیشتر خوار
شود وصداع آورد واسحق کوید زیاده از نسبت درم زیادت

نباید خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند
و با قند بخورند و بدل آن بوزن آن خرنوب نبطی بود بلیلج
بپارسی بلبله گویند و بهترین آن بود که زرد و رسیده بود و
طبیعت او سرد است و گویند خشکست و در وی قوت لطف
و قابض بود و معده را قوت دهد و استرخاء رطوبت آن را
نافع بود و معده را دباغت کند و گویند شکم را ببندد و بعضی
گویند ملین فقط بود و روده را نافع بود و مقعد و چشم را
قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد
و طبیعت نزدیک به آمله بود و هلیله کابلی مقدار شربتی از
وی سه درم بود و مضر وی نزدیک به فندق بود و اسحق
گوید مضر است بسپرز و بدل آن و مصلح آن عسل است و اسحق بن
عمران گوید بدل وی آمله است و گویند فاعیه خشک دو والیک
و وزن آن بیش یک هلیله سیاه است بلادر انقردیا خوانند
و ثمر بلادر نیز خوانند و بهترین آن سیاه و فربه بود که چون بشکنند

بسیار عسل بود و طبیعت او گرم و خشکست و در چهارم سودمند
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت برو غلبه کرده باشد و استرخاء عصب
و نسیان و فالج و لقوه را نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم
درم بود و خطر بود و اگر در شیب بواسیر دود کنند خشک
گرداند و عسل او برداء الثعلب بلغمی بمالند نافع بود و از جمله سموم
بود و سوزنده خون و خلطها و سرسام و جنون بازدید کند
و دو مثقال این عمل کنند سم بود و گاه باشد که کشنده بود
و ابن مؤلف گوید کسی را دیدم که عسل بلادر خورده بود و چند
نوبت پوست اعضای او بیفتاد و بمرد و اگر مغز گردکان بخورند
مضرت نرساند و این آن خواص است و اگر شکر نیز اضافه
کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو
و آب به دانه و جواب و روغن بادام کنند و در آب برف
نشانند و عسل وی مستعمل بود و در معاجین عسل از وی چنان گیرند
که انبری در کون کنند و بن بلادر را بیندازند و بلادر را

در انبر گیرند و بیفشارند تا عسل شود و از وی بیرون آید و بعد از ان
با روغن گاو بجوشانند و بیامیزند در روغن گردکان در معجون
کویند و بیقوریدکس کویند بدل وی بنج وزن وی مغز
فندق هندیست و دنگی نیم وزن آن روغن بلسان و شش
یک آن نفط سفید بلسن عدس است گفته شود و بلنجاسف
برنجاسف است گفته شود و بلوسیطون جلنار است گفته شود و بل
میوهٔ هندیست مانند قثا کیر کویند مانند انار است کویند
نار هندیست و کویند نار دشتی است و کویند قثا هندی بریست
و پوست وی را اشل خوانند و تخم وی را بل و حب وی را ثل محمد
ذکریا کوید بل میوه از هند وستانست مقدار زردالو و کوچک
و کرد شکل و شاخ نیز او را بلی خوانند و بهترین وی آن بود که
شیرین بود و درخت وی را خاما فطلی کویند گفته شود طبیعت
او گرم و خشکست قابض بود احشا را قوت دهد و صلابت عصب را
و رطوبت آن نافع بود مرضهای سرد مانند فالج و لقوه و استرخا

شود مند بود و قی باز دارد و شکم ببندد و در جوارشات
باد در شکم بشکند بلنجمشک فرنجمشک کویند و افرنجمشک نیز کویند
بابنکوی خود درو
گفته شد بلح چون سبز بود لیخ خوانند و جدال نیز کویند
و آن چون بشکافند و بیرون آرند بپارسی غورهٔ خرما کویند
و چون در غلاف باشد طلع خوانند و به شوشتری کارد کویند
و در طلع گفته شود و صفت طلع سرد و خشک بود و شراب وی
شکم ببندد و خاصه بشرابی که عفص بود و با شامند و سیلان
رطوبت رحم باز دارد و خون بد که از بواسیر بود ببندد و معده را
دباغت کند و اما سینه را و شش را بد بود و سبب خشونتی که در وی
هست دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سدّه جگر آورد
و خوردن خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما مسک بول
بود و مصلح او خمیرهٔ نعنع بود که بعد از وی بخورند بلبوس
بصل الزیره است گفته شد بلبان شجرهٔ مصریست
و برگ وی ببرگ سداب ماند اما سفید تر بود و در موضعی

که آن عین الشمس خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر
از حب وی بود و حب بقوت تر از عود بود ولی ضعفت
عود در عین وحب در جاه و روغن در دهن کفته شود
بنفشج بپارسی بنفشه کویند و بهترین وی لاجوردیست
وطبیعت وی سرد است و در دویم تر است و کویند سرد و تر است
در اول لکن آن را م حار بود و چون برودی ضماد کنند
با آرد جو باه آورد و حرر صداع که از کرمی بود ساکن کرداند
و بوییدن و ضماد کردن سرفه کرم را نافع بود و سینه را نرم
دارد و مسهل صفرا بود و شربتی از وی دو درم تا چهار درم
بود چون به آب بیاشامند خناق و صرع بچگان که ام الصبیان
کویند و سودمند بود جهت درد مقعد و شقاق و ورم
آن ضماد کردن نافع بود و مسهل بقوت جاذبه و بعضی کویند
مسهل بازوجبت و خونی صالح و معتدل از وی حاصل شود
واکر بر ورم معده و جگر کرم ضماد کنند نافع بود و چون به بابونج

بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع
بود خوردن وی مضر بود و بدل و مصلح وی آنست که با انیسون
خورند بوییدن آن زکام سرد را نافع بود و مرزنکوش بوییدن مضر
زکام کرم و نزلات که در سینه ریزد نافع بود و خوردن و بوییدن
در حرقه مثانه را نیکو بود و ورق وی چون بکوبند تر و آب
وی بکیرند و با قند و بکودکان که مقعد ایشان بیرون
آمده باشد بدهند نافع بود و شریف کوید ورق او طلا
کردن بر جرب و صفراوی دموی سودمند بود بدل او
خبازیست یا نیلوفر و کاوزبان و کویند بدل او نیلوفر
و ابر سیاوشان بنجنکشت ذو خمسة الاوراق و ذو خمسة
الاصابع هم کویند و درخت او در کنار رودها روید و ورق
مانند شهدانج بود و مستعمل از وی کل وی بود و پس ورق
و تخم و چوب وی استعمال نشاید کردن بهترین او تازه بود
و طبیعت او کرم است در اول و کویند خشکست و در وی قبضی است

یا تفتیح یا محلل و ملطف بود جهت صداع سرد نافع بود و چون ضماد
کنند اگر در شب پشت بگسترند منع احتلام و نعوظ کند و زنان
چون شهوت بر ایشان غلبه کند در شب خود و دکنند ساکن گردد
و از دود وی گزندهکان بگریزند خوردن وی گزنده کی مار را نافع
بود و هر گزنده کی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن نافع بود و
مقدار شربتی از وی یکمثقال بود ولیکن مصدع و مسبت
بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود بمجامعت
اسحق گوید مصلح آن صمغ عربیست بنابست صمغ البطم است
بتقدیم الباء
گفته شود بنج میخ گویند و بعربی سیکران و بپارسی بنگ خوانند
و در بذر البنج گفته شد بطافان بخبکنشت گفته شد بندق بود
جر قطان گویند و این مؤلف گوید نباتیست که بر درخت
زیتون و بادام و امرود بچد مانند کشوث طبیعت او سرد
و خشک است بندق بپارسی فندق گویند و بهترین وی بزرگ
و تازه بود و طبیعت او سرد است و به اعتدال به اندکی

بخشکی

77

خشکی گویند گرمست و ترست و در اول پوست وی قابض بود
و اما مغز وی باه را زیادت کند و گزنده کی جانوران خاصه عقرب
چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند گویند عقرب از وی
بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از وی
خورند همین عمل کند و اگر بعد از سم با انجیر و سداب خورند نافع بود
اما فندق معده را بد بود و اگر سحق کنند با ماء العسل بیاشامند
سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند با پیه
کهن و با پیه خوک و با پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند موی بر دیانذ و بعضی گویند فندق سوخته با زیت
چو ربا بیند و در میان سر طفل که چشم وی ازرق
بود طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه
گرداند و بقراط گوید خوردن فندق دماغ قوت دهد
و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود و
در معده مصدع بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن

مغز جوز و کویند که جلغوزه است بندق هندی نیز خوانند و آن
ثمریست بمقدار فندق اما کوچکتر بود و لون او به تیرکی زند
و بغایت املس بود و جوز الرته کویند و طبعت او کرم و خشک است
در اول اکر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و بقوه را او
چون سه روز سعوط سازند و در خانه بنشانند رطوبت از
بینی روانه کند و صحت یابد و صرع و سدر و ماخولیا را نافع بود
و جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن
به آب مرزنکوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن احولیا
بسبب دود و ورم ازوی ربو حصه را نافع بود و اکر حل کنند
فرزجه سازند و زن بخود برکیرد حیض براند و بچه بیرون
آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم بود بی اکراهی و برص
و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و نیز
تب ربع را و وی تریاق و کزنده کی عقرب بود و رتیلا و مجموع
زهرها و قوت اعصاب بدهد و اکر بر اعضا سست طلا کنند بسختی

کردانند

یا فتاح

کرداند و اکر بیخ وی با شراب بیاشامند ذات الجنب و سرفه
کهن و ربو و نفث دم که از سینه بود سود دهد بنک مانند
قشوریست که از بیخ ام غیلان در یمن خیزد سفید و زرد بود
و بهترین وی زرد است سبک و خوشبوی بود اما اکر سفید
و فربه بود طبعت او کرم و خشک است در اول قوت اعضا بدهد
و جلد را پاک کند و نشف و رطوبات که در شیب جلد بود بکند
و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جکر
سرد را قوت دهد و چون از بینی ضماد کنند بوی دماغ
سرد را قوت دهد نبات الرحمه است کفته شود نبات الغار
الجره است کفته شد بن ابکامه کویند و مردی ابکامه
و بخاری خوانند و آبکامه رقیق خوانند در میم کفته شود
بجا
بجشکر دان لسان العصافیر است کفته شود بوزیدان
بعربی مستعجل کویند و صاحب جامع کوید در مصر مستعجل بعوض
بوزیدان کنند و این سهو است و بوزیدان بتحقیق مستعجل است

و صاحب منهاج گوید از قول ابن رضوان که بوزیدان نوعی از سورنجان است
و صاحب جامع گوید حشیشی هندیست و صاحب گوید این هر دو
سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نیست این مولف
گوید بوزیدان در طرف اهواز نیز می باشد و در طرف هند
و طرفی که بهند تعلق دارد هم می باشد اما مثل مصری نیست
زیرا که از آن مصر سفید و سنگین فربه است و از آن موضعی دیگر
سست زرد رنگ بود و این مؤلف گوید که آنچه صاحب منهاج
و صاحب جامع آورده اند که حشیشی و هندیست مقصود ایشان
آن نوعست که از طرف ختایی آورند و بهترین وی آنست
که سفید و ستبر بود و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد
و طبیعت او گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی هست و
جالینوس گوید گرمست و خشکست در اول و گویند در قوة
بهمن و وی لطف بود و مفاصل نقرس را نافع بود و باه را
زیادت کند و زهره را سود دهد و یکدرم از وی مسهل ماء الصفرا

بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم عصب را پاک کند و منی
بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و چون با شیر برنج
حلوا سازند تن را فربه کند و لون را نیکو گرداند و منافع
درد مفاصل و نقرس بود مانند سورنجان و هد دهی گوید
مضر بود به انثین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح وی
تخم کرفس است و قند شربتی از وی دو درم بود و در معاجین
و بدل وی در وزن وی بهمن و اگر یافت نشود و بوزن
وی حج و نیم وزن او زرنباد و وی حب الفرج و کرمهای
دیگر بکشد و شیر بیفزاید و معده را پاک کند و اشتها بیاورد
و استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و این مؤلف
گوید زنان شیراز او را شیرزا خوانند و شقاقل را هم شیرزا
خوانند بواقی انواع آن بسیار است و بهترین او ارمنی
بود و او را نسطرون خوانند و افریقی از ایشان یعقوب
تربا شد و ارمنی تنک و سفید بود و با رز دی طبیعت او گرم است

ودر آخر درجه دویم خشکست و در اول عیسی گوید گرم و خشکست
جلا العفونت بدهد و اخلاط غلیظ را قطع کند و معده را ساکن کند
و اگر بکوبند با زیره یا بپیچند بیاشامند طبع نرم گرداند
و بادها بکشد و بر حکه و برص طلا کنند سودمند بود و دود طحال را
بنج بدهد و چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند درد
گوش ببرد و باد که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید
مجموع نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند
چرک گوش بیرون آورد و چون سحق کنند با سرکه و بدان
غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشند ببرد با ادویه
قاتلات و کنند کرمها را بکشد و بیرون آورد و همچنین
اگر بر شکم و ناف بمالند نزدیک آتش نشیند همین عمل کند
و اگر با شراب در گوش چکانند کری ببرد و ابن مؤلف گوید
که در خواص آورده اند که اگر بوره با صدف سوده در بینی
زن دمند اگر عطسه زنند دوشیزه بود و اگر عطسه نزند دوشیزه

نبود

نبود رازی گوید اگر دو درم یا سه درم با روغن زنبق بسایند
و بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون [illegible]
سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب و خصیه کرداگرد آن بمالند
نعوظی تمام آورد و فولس گوید بواسیر و ناسور که در مقعد
بود چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بدان نهند
زایل کند و جهت استسقا و انجه طلا کردن نافع بود و اگر با عسل
در چشم کشند سفیدی که کهن شده باشد ببرد و ارسطاطالیس
نافع بود جهت رحم زنان که رطوبات بسیار در رحم ایشان
باشد نشف رطوبت بکند و قوت بدهد و زهرها را نافع
بود و چون سه روز هر روز دو درم از وی معجون ساخته
باشند بیاشامند چون با روغن بنفشه سحق کنند در گوش
چکانند کرم گوش بکشد و در حقنه مسهل مستعمل از وی یک درم
بود تا دو درم بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند
و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربیست گویند گلانگبین است

یا فانیذ و بدل آن نمک تلخ است یا نمک اندرانی و دیسقوریدس
گوید بدل آن یک وزن نیم نمک بود بوریطس مرقشیثا است [illegible]
گفته شود بوقیصا اسفیدار است گفته شود در دار بوشا د
شبج است گفته شود بوطانیه کرمة البیضاء است و آن فاشرشین است
در دار است گفته بولودیون یونانی کثیر الارجل است و آن — بولودون
بسفایج است گفته شد بوغلوسا یونانی یعنی لسان الثور است
گفته شود بورنک با درونج است گفته شود بوجا حشیشی است
که با بیش روید و آن تریاق بیش است و از آن جمله زهرهاست
و بیخ آن حبه دار است و آن بعربی مافرفیین خوانند و در جیم گفته
شود بولولیخون یونانی کثیر الاشعر خوانند و آن بر سیاوشان — بولوطریخون
بود گفته شود بول الناس کمیز آدمی چون بر خاکستر ریزند بر جائی که خون
آید ضماد کنند باز دارد و سودمند بود جهت حکه و سعفه و خراز
و برص خاصه که با ورق آب حماض طلا کنند جهت مسلحات عجب
مفید بود و جهت گزندگی افعی خاصه صحرائی آشامیدن و بر آن

ریختن

ریختن با نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه و هر گزندگی که باشد
و از جهت مجموع زهرها چون بیاشامند و در پوست انار در گوش
چکانند کرم گوش بیرون آورد و ابن مؤلف گوید چون کمیز
کنند کفی که بر وی آسید بر ثالیل الند قلع کند بول الصبیان
کمیز کودکان چون در ظرف مسین با عسل بپزند نافع بود جهت
سفیدی چشم و دانه ریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و دردی
بول چون در ظرف نشیند چند روز بر آن بگذرد و بر خره
اندازند ساکن گرداند و چون با روغن خاسحی کنند و زن
بخود بر گیرد و در رحم ساکن گرداند و نافع بود جهت گزندگی
افعی و عقرب بحری و صحرائی و گزندگی سگ دیوانه بارق
نافع بود و جهت حکه و برص و جذام و جرب نافع بود و جهت
ماده گوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند
و در گوش چکانند نافع بود و گزندگی جمله حیوانات را نافع
بود و بول الابل کمیز جار با سودمند بود جهت درد مفاصل

وچون فطول کند و یا در آن نشیند بول الابل کمیز اشتر بهترین
بول جمل الاعرابي بود که آن را النجیب خوانند و طبعت او گرم
وخشک بود و در وقبضی هست و نافع بود جهت خرار چون
بدو بشویند شریف گوید سود مند بود جهت ورم گرم جگر
و باه را زیاده کند و چون بیاشامند چشم را نافع بود و استسقا
و صلابت سپرز خاصه بالبن لقاح بیاشامند منفعت شده
مصفات بود و اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود
:: بول کلاب کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد
شود و موی را در آن بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابها
بود و ثالیل را قلع کند بول المعز کمیز بز نافع بود جهت درد
اعصاب و مانند تشنج و امتداد و سعوط کردن جهت
استسقا آشامیدن نافع بود بول البقر بهترین کمیز گاو نر بود
و بهق و حزاز زایل کند و اگر با مر با بگدازند و در گوش چکانند
و درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون در آن نشینند

درد معده

درد معده سرد را که از بواسیر بود سود دهد بول الفرس
کمیز اسب الکامیش چون مر و صبر با وی بیامیزند و در گوش چکانند
و درد گوش که از سردی بود ببرد بول الخنزیر بری کمیز خوک
خوک صحرائی سود مند بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه
بریزاند بول الحمار کمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده زایل
کند بوش و ریند گلشا فیت که از ارمن می آورند و آن نباتیست
که همچنان می گویند و شیاف می سازند طلا کردن بر ورمهای
گرم و نقرس گرم بغایت نافع بود و ملین مسبر د بود بر ورمها
طلا کردن نافع بود و طبعت او سرد و خشک است در آخر درجه
اول رازی گوید چون به آب عنب بر داء الثعلب و نقرس
طلا کنند منفعتی عظیم بدهد بدل آن حضض بود شیاف
مامیثا بهبرا فخوان است گفته شد بهرامج زیف گویند
وضو مران و بید مشک خوانند و به تبریزی گل موش و عطفران
گل بید بلخی است و بکرمانی کز نکو گویند طبعت او معتدل است

ونطول کردن محلل نفخ بود واز هر عضو که باشد بوئیدن او
محلل بادهای غلیظ بود وشکم براند ومحرور را نافع بود ودرد
سر که بخار مره صفرا بود ساکن گرداند واگر با کنجد بپرورند
وماستد با دام وبنفشه وروغن از وی بگیرند وروغنی خوشبوی
بود ومنفعت وی در صفت ادهان گفته شد واگر بعوض
کنجد بادام کنند لطیف‌تر بود بهمن بوزیدان است
گفته شد بهمن وبهرام وابن عصفر است گفته شود بهق الحجر
جزء الصخر است وگفته شود بهمن دو نوع است سرخ وسفید
وبهترین آن سفید بود وطبیعت آن گرم وخشک است وشیخ
گوید گرم است وتر است خفقان را عظیم نافع بود ودل را قوت
دهد ومنی بیفزاید وباه برانگیزد وفربهی آورد وسنگ مثانه
بریزاند ودر تقویت دل نظیر ندارد وشربتی از وی یک درم
بود وابو اسحق گوید مضر بود بسپل ومصلح وی انیسون بود و
بدل وی [illegible] وزن وی تدری بود ونیم وزن وی تدری ونیمه

ارز

بیضه نیمبرشت
گفته شود

ومی وزن آن لسان العصافیر بیضه بهترین وی تازه
بود که از مرغ خانگی بود وزرده وی فاضل‌تر بود وباید
که نیم برشته کنند وصفت نیم برشته آنست که اگر با پوست
در دیگ جوشانند واندازند سپید بار بشمارند واگر بی پوست
بود صد بار وبعد از آن بردارند وزرده آن گرم وتر بود
وسفیده آن سرد وتر بود وباهم معتدل بود در گرمی و
سردی وتری غلیظ بود ونیم برشته زودتر هضم شود وغذا
بهتر دهد وجهت سرفه علق وسل نافع بود وباه را زیاده کند
وزرده وی بریان کرده قابض بود وچون با عسل کلف
طلا کنند زایل کند وسوختگی آتش را سود دهد ومنع ورم
بکند ودر حقنه جهت قرحه امعا نافع بود وسوختگی که از آب
گرم برسد بدان بمالند جراحت [illegible] مقعد نافع بود
واگر در سرکه بپزند شکم ببندد وورد استطاریا نافع بود واما دیر
هضم شود وخاصه منعقد آن اگر ادمان خوردن وی کنند

کلف آورد و مطبخ وی بد بود و سنک کرده تولد کند و تخمه
آورد و قولنج اولی آرد که فلفل و زیره و دارچینی بدان
خلط کنند و بعد از ان زنجبیل مربا خورند و اگر سفیدهٔ
او در گوش چکانند که ورم کرده باشد سر دکرد انده و درد
ساکن کند و اگر در سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر
صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند درد چشم که از گرمی
بود ساکن گرداند و جهت درد چشم بغایت نافع بود و در چشم
چکانیدن و اگر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند گزندهٔ
ماررا نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحهٔ مثانه و گرده و خشونت
سینه و نفث دم و نزله را مفید بود بیض الاوز و نعام
البط خانهٔ مرغ آبی و شترمرغ و بط بهترین آن تازه بود
و نیم برشته معتدل بود و اگر در گرمی لیکن غلیظ بود مضر بود
بقولنج و ریاح و دوار و مصلح او سعتر و نمکست بیض العصافیر
خانهٔ گنجشک را گویند و باه را زیاده کند و بیشتر از همه بیضها
وی

وی این عمل کند بیض الحجل نیکوترین بیضهٔ کبک تازه بود و لطیف‌تر از
مرغ خانگی بود جهت ناقهان و بیضهٔ تذرو و مرغ خانگی و کبک
مقوی باه مستجمع اوصاف ثلثه باشد و مضر بود به اصحاب کدو
و مصلح آن سنبل بود بیض الحیات العتیق خضابی نیکو بود موی را
بیش بهترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و تیزی
نافع بود و بر برص طلا کردن و جذام باد و یه دیگر وی سم
قاتل مهلکه بود و مقدار دانگی از و کشنده بود و تریاق وی
بیش موش است و با و زهر با مسک و ماه فرفین که جدوار است
و دوی از سم افعی زود تر بغوذ کند و قرون و سنبل نوعی
از ان است گفته شود یعنی اثر کند بیش موش بو جاست گفته شد اما بیش
موش حیوانیست مانند موش که معروفست بعبارهٔ التبش
در بن درخت بیش جایگه دارد و نافع بود جهت برص
و جذام و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر که باشد
باب التاء تنبول تامول نیز گویند و آن ورقیست
بغارسی پان گویند

بلبش موش بیشا

مانند ورق نارنج و در وریا بسیار باشد و بسیار خورند و طعم
نزدیک بقرنفل بود و جهت درد دندان سودمند بود و
بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد و باه را قوت
دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و خاییدن وی و
صاحب منهاج گوید طبیعت او سرد است و در اول خشک و جگر
ضعیف را قوت دهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند
و قابض مجفف بود و نفس را خوش بر کند و وحشت ببرد
تنبول و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام بخورند مفرح بود و غم زایل کند
و باید که کلش صد و پنج دانگی و باره فوفل و قرنفل خورند
ملبت ساقی میار باده که تنبول خوشتر است ه تنبول
مشکلون جش از باده کم نیست و اگر کلش بود هیچ طعم وی نیابند
و تفریح نبخشد و تنبول خبر اهل هندست و رازی گوید بدل وی
قرنفل خشکست تاسغفت حماض است بزبان اهل بربر و در
اترج گفته شد تاسقیر تخم اسفندان است گفته شود

تاکوب بزبان اهل بربری فرفیون است گفته شود تاغندست
بزبان اهل بربری عاقرقرحاست گفته شود تین مکه ادخرست
گفته شود تبرذ هبت گفته شود تذرج بپارسی تذرخ خوانند
و گوشت وی بهترین مرغان بود و در منفعت مانند دراج
بود و گوشت وی گرم بود و دماغ و فهم را زیاده کند و ابن
زهر آورده که زهره وی چون بدان سعوط کنند خبل سوداس
زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز بخورند آن
زحمت زایل کند ترمس باقلای مصریست و شامی گویند
و بهترین وی سفید و بزرگ و فربه بود و طبعت وی گرمست
در اول و گویند خشکست و کلف و برص و بهق زایل کند
و دانها و ریشها که بر رو پیدا شود و خنازیر و صلابات
بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند
و بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را در شکم بکشد و آرد وی
چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سود دهد و آرد وی ر

بپارسی خره گویند
تخم کسبت گفته شود

١٧٠

به آرد جو به آب بر ورمهای گرم ضماد کنند وریشهای تر که در سر
بود وریشهای پلید وجرب نافع بود و در ابتدای بهق و آثارها
که در بدن پیدا شود و داءالثعلب سود مند وچون با مر و عسل
بیامیزند و بیاشامند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیندازد
و آرد وی بشره را صافی کند و هر اثری که بود از زخم و غیر
آن ببرد و سده جگر و سپرز بگشاید و خاصه چون با عسل و سرکه
و سداب بیامیزند و چون بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان
ساکن کند و سه ورم مستعمل بود و طبیخ او کرم را بکشد و سده را
بگشاید و بر ناف بچگان طلا کردن همین نافع بود عمل کنند
واگر با پنج ماذریون بجوشانند گوسفند که جرب داشته باشند
بدان بشویند زایل کند و اگر به آب بجوشانند و بیاشامند
بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت از وی آنکه شکم
براند و نه ببندد و بد بود و دشخوار هضم شود و خلطی غلیظ
و خام از وی حاصل شود و در عروق چون تمام هضم نشده باشد

جون

86

١٧١

چون تلخی از بیرون وی کنند غلیظ تر بود و دیر تر نفوذ کند
وانچه تلخی داشته باشد زود تر از معده بگذرد و باید که با سرکه
یا انگبین و یا نمک و با سعتر و یا انجدان خورند و جالینوس گوید
بدل آن در جلا دو وزن آن باقلا بود و گویند بدل
آن فوذنج است و گویند بدل آن شیح ارمنی است و چون
با سرکه بیامیزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای
بلغمی تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده که هر دابه
که قردان بسیار داشته قردان بیشتر ازی کنه خوانند
و چون بطبیخ ترمس بشویند زایل شود و جرب چارپایان
زایل کند و شریف گوید چون بستانند و بلغور کنند
و پوست از وی جدا کنند و در دیگی مسین کنند و شیر
تازه بدان ریزند و چندانکه او را بجوشانند تا شیر نشف
کند و بعد از آن مانند وی روغن گاو بر سر وی کنند
و چندان بجوشانند تا منعقد شود و از آن ضماد کنند

مسهل حرّه و صفرا و سودا و مرّه خام خلط و لزج بود و پس اگر
خواهند که مسهل صفرا بود در خرقه کنند و گرم کرده و برآنیه
ضماد کنند و اسهال صفرا کند و اگر خواهند بر دل ضماد کنند سودا
و اگر خلط خام خواهند با بن ورکین ضماد کنند و این ضماد
از اسرار الطب مکتوم است و این معالجت جهت طفلان و پیران
که تحمّل داروی مسهل نداشته باشند کنند و این مجرّبست (یعنی کمتر است)
تربد بهترین او جنسی بود و ابیض و مدوّر و مصمّغ و مجوّف
در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سر نای
وی صمغ بود و کهن نباشد و باریک نبود و بستبری میان
خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و ببیزند هیچ ریشه بر سر
وی نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن
اول بتراشند و بروغن بادام چرب کنند و آنگاه بکوبند
و طبیعت او گرم و خشکست و نافع بود جهت مرضهای عصبانی
مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از بهر دودک و مارنجو

کوید

کوید مسهل اخلاط غلیظ و لزج بود و واضح آنست که تنها مسهل بلغم
رقیق بود و اگر تقویه کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن
وی یبوست و خفقان در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد
از آن که خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده و کثیرا
اضافه کنند و اگر تقویه بزنجبیل کنند و مسهل بلغم غلیظ و خام بود
و اما تنها مسهل بلغم غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود و
مانند خولنجان سیاه و غاریقون سیاه مداوات کسی که آن خورده
باشند کنند و تربد سفید مجوّف چنانچه وصف کرده شد نافع بود
و جهت درد مفاصل بلغم و رحم نافع بود و پاک کند و تنقیه تمام
خوردن و حقنه کردن نافع بود جهت درد پشت و دماغ پاک
کند از بلغم و لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از
رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمت
آن بود که چند آلم سرفه بیاید که قی کند و یا خلطی لزج بیرون
آید ساکن شود و بعد از آن اگر با هلیلهٔ کابلی خلط کنند دوای

نافع بود در مصروع واو بدل آن نیم وزن آن غاریقون
و دانگی نیم آن صبر و دانگی نیم حنظل وگویند بدل آن ترمس است
وصاحب جامع و مفرده آورده که بدل آن بوزن آن •
بیخ درخت توت است و شربتی از تربد نیم تا یکدرم بود
ترنجبین بهترین وی تازه بود و سفید و طبیعت او معتدلست
و از حرارت و برودت و رطوبت امامیل بحرارت دارد
و لطیف تر از وی قند بود و در وی رطوبتی ملین بود
و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی
بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیت شربتی از وی ده
درم تا بیست درم شاید و شریف گوید گرم و تر است و در
اول حفظ را زیاده کند و اسحق گوید مضرست بسپرز و مصلح
آن تمر هندیست وگویند بدل آن ماء الحاج با قند بود
وگویند جواب و قند وگویند بدل آن نشاسته خشت است
تراب البقعی کنگر زد است گفته شود و ترنجان باد رنبویه است

گفته

گفته شد ترقاشش کماهست گفته شود ترابامان عافث است گفته
شود تراب الهالک مرگ موش است در جای خود گفته شود تریاق
• روستایان ثوم است گفته شود و تریاق ترکی مومنائیست گفته
شود و تریاق الحبه بادزهر شبانکاره است در حجر التیس گفته شود
و تریاق فارسی در کنج خشم گاو کوهی و بز کوهی می باشند و
از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در ایل گفته شود تشمیزج شد
بپارسی چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و اهل حجاز بسیمه گویند
و بشیرازی چشنگ و بلفظ دیگر ارطایس گویند و حبة السودا
مخصوص است بشونیز و ابن مولف گوید روستایان شیراز
او را چشم خوانند و طبیعت او گرم و خشکست و قابض
بقوت در و چشم را نافع بود و ابو سهل آورده که چون سحق
کنند تنها و بحریر بیزند و بر آبش تعصیب کنند زود نیکو شود
بهترین وی آن بود که فربه بود و سیاه و براق تشتول تشتوان
تشمیز نیز گویند و آن بسفایج است گفته شد تفاح بپارسی

سیب گویند و معتدل ترین او شامی بود و بعد از آن اصفهانی
و بعد از آن توقاتی و ملیطی و آنچه بی مزه بود و تفه و بد بود
همچنین نارسیده تفه و سرد و تر بود و آنچه ترش بود قابض
سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه
ترش بود سرد و خشک و قابض بود و آنچه شیرین و رسیده بود
معتدل بود در حرارت و برودت بصری گوید شیرین گرم
و تر بود در اول ترش سرد و خشک بود و آنچه مر بود معتدل
بود در سردی و تری منع فضولی بکند و خاصه ورق آن
تفاح مقوی دل بود و مفرح روح را لطیف کند خاصه شامی قوة
معدهٔ ضعیف بدهد و اگر در میان خمر بریان کنند سودمند
بود جهت قلة شهوت و طعام نافع بود جهت کرم و دودها
و سویق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع
بود و تفاح شیرین چون بپزند و بر چشم ببندند درد ساکن
گرداند و تشنگی بنشاند که از صفرا بود و طبیعت ببندد و رازی گوید

تفاح

تفاح مقوی معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود
و منفعت اولی آن بود که چون از وی ثقلی در معده یابند
آب سرد و ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب بخورند و مرق (طعام)
اسفیداج و مطبوخات اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و
سیب ترش خلطی سرد و لطیف از وی حاصل شود و گویند
چون ورق آن بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع
زهرهای گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت
گزندگی عقرب و هر زهر گرم که باشد نافع بود و تقویت
معده تمام بکند و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود و
مجموع میوه‌ها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب
حدث کند و خاصه آنچه ربیعی بود و هر چه ترش بود دفع
مضرت آن بگوارش گلقند و نعنا کنند و آنچه بر درخت رسیده
بود نیکو بود و ابن زهر گوید بوییدن وی سودمند بود جهت
موسوسان و بدبولان قوت دماغ بود اما خوردن وی

رياح در عروق احداث كند واوجاع در عضلها او باشد
كه بشل كشد از بهر آنكه چون هضم شود خوني كه از وي حاصل شود
بعضي محلل شود برياح ولطيف وعروق وبعضي عضلها چون تمر
وي در عروق تمددي پيدا شود واكثر آن كه بشكافند وچون
شكافته شود ودرش ريزد وسل پيدا كند ولي محال ونادر
افتد كه نباشد تقّوسيا تافسيا است گفته شود تفاح الارض
بابونج است گفته شد تفاح البري زعرور است گفته شد تفاح الجند
شرابي روح است گفته شود وتفاح ارمني مشمش است گفته شود وتفاح
رماني اترج است گفته شد تقدة كزبره وكشنيز خوانند
گفته شود وتقرة زيره رومي است وكرديا خوانند گفته شود
تملول قنا وبري است گفته شود وتمتم سماق است گفته شود
تمر بپارسي خرما گويند وطبيعت او گرم وتر است ودر اول
گرمي زياده از تري بود ومني بيفزايد وصداع آورد ودندان
وبن دندان تباه كند خوني غليظ از وي حاصل شود وسينه وشش

رودهء را نيكو بود وصداع ورمد وقلاع وخناق ودرد دندان
آورد ومصلح وي بادام وخشخاش بود وبعد از آن سكنجبين ساده
خوردن وچون بر شير تازه جوشانند وبخورند نفخ تمام آورد
واگر ادمان كنند در زمستان خاصه چون دارچيني كوفته
قدري در شير اندازند وبدن را فربه كند وباه را زياده كند
ولون را نيكو گرداند ومزاجهاي سرد را وخرما جهت درد پشت
ورگ نافع بود وتمر هندي را خمر خوانند وصبار را هم خوانند ولطيف
تر از اجاص بود ورطوبت كمتر وبهترين وي زرد وتازه شيره
دار بود وبرشش طبيعت او سرد است وشيخ الرئيس گويد سرد
وخشك است وماسرجويه گويد سرد است ودر وي رطوبتي بود
ومسهل بود جهت قي وتشنگي وتب وغشي وكرب نافع بود
وخاصه چون خواهند كه طبيعت را نرم دارد وشربتي از طبيخ
وي نيم رطل كفايت بود وگويند مسهل اخلاط ومحترق بود و
جگر را نافع بود وآشاميدن جهت قلاع ومضمضه كردن خفقان را

سود دهد و چون کرمی بود دانهٔ وی جهت زحیر مستعمل کنند
و اما تمر هندی مضر بود بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش
بود و بدل وی آلوی سیاه تمساح بپارسی نهنگ گویند نهنگ
برصورت سوسمار بود و پشت وی چون پشت کشف و آهن بر وی
کار نکند و بطول هشت گز باشد و چهار دست و پا دارد و دنبال
وی شش گز باشد و طول سر او دو گز و دهنی فراخ دارد و
و او را شصت ناب باشد و نتواند که استخوان پشت او یکپاره است
و بیضه مثل مرغ و زیاد از وی اندازد و زیرا که منفذ ندارد و
و جانوری در غایت قوت بود چنانچه فیل را در آب کشد و هیچ آهن
در پشت او کار نکند و از سر تا دنبالش یک استخوان بود و اگر بر قفا
افتد نتواند برخاست و راسو دشمن نهنگ است و سرگین وی
جهت سفیدی که در چشم بود نافع بود و پیه وی جهت گزندگی
ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و در
گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند

کری

کری ببرد و ابن زهر در خواص آورده که بر صاحب تب ربع
بمالند نافع بود و شریف گوید چون پیه وی با روغن گل بگدازند
درد پشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند و خون وی
با هلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی چشم و اندام طلا کنند لون
باز بلون اندام آید و بر پیشانی طلا کنند صداع عتیق و درد شقیقه
ببرد و گوشت وی چون به اسفیداج بپزند کسی که لاغر بود بخورد
فربه شود اما غلیظ بود و چون زهرهٔ وی در چشم کشند سفیدی
زایل کند و زهره و جگر وی چون بخور کنند در شب مجنون جنون
زایل کند و اگر دندان وی از جانب راست بگیرند و بر بازوی
راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود و باه را
زیاده کند و در خواص ابن زهر آورده که همه حیوانات را فک
زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زبرین
او متحرک است و پیه وی با موم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند
و در نهری یا در چشمه یا در بادیه صفادع قطعا آواز نکنند

ما دام که او افروخته باشد و چون طوق کنند با پوست وی در
بیرون قریه پس بیاویزند و در سطح دهلیز آن قریه در آن
قریه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی کبشی جنگی بمالند که
به شیرازی غوچ خوانند هر آن غوچی که برابر وی آورند بگریزد
و اگر چشم وی بکنند وقتی که زنده باشد بر مجذوم ببندند نافع
بود و آن علت زایل کند و رها مکنند که زیادت شود تنبول
تانبول خوانند گفته شد تنکار دو نوعست معدنی و مصنوعی
طبیعت او گرم و خشکست و لطیف و نافع بود و از جهت درد
دندان کرم او بکشد و از خوردن باز دارد و جلاء آن بدهد
و آنچه مصنوعست صفت او چند نوعست یکنوع که بهتر بود گفته
شود و نمک یک جزو و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهترین
بود و شیر گاو و گامیش آنقدر کنند که آن بپوشاند هر سه
آن کنند و بجوشانند آنقدر که سخت گردد و بعد از آن
به آفتاب آویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون

آید

آید و آن دو نوعست یک نوع به یخ ماند و یکنوع به برف آنچه بریده
باشد آن را برفک خوانند و آنچه نه بریده بود یخک گویند
و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد در راه نیابد نگاه دارند
و یخک نیکوتر بود تنوبت صنوبر کوچک است و از وی قطران
زفت سازند و تخم آن را قضم قریش خوانند و بیبونت نیز
گویند گفته شود توت حلو فرصاد خوانند و بپارسی توت سفید
گویند و قایم مقام انجیر بود و در انضاج الادی غذا ندهد
و معده را بد بود و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین
وی بزرگ و شیرین بود و طبیعت او گرم است و در اول
تر است و در اول چون بخورند زود از معده بگذرد اما
دیر از روده بیرون آید و بول براند و بهترین آن بود
که پیش از طعام بخورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند
و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران
بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون

بكوبند و با زيت بيا ميزند و بر سوختگي آتش ضماد كنند نافع بود
و اگر بطبيخ وي مضمضه كنند درد دندان ساكن كند و طبيخ پوست
ورق وي بهمين عمل كند تمر حامض معروفست بشامي بهترين
بزرگ سياه بود و نارسيده وي چون خشك كنند قايم مقام
سماق بود و طبيعت سرد و خشك بود در اول و گويند تري
وي در اولست و در وي قبضي بود دهان و حلق را نافع بود و
و ورق وي خناق را نافع بود و عصارهٔ وي خشك كرده
ريشهاي بد را نافع بود و خشك كرده شكم ببندد و سطاريا را
نافع و در پوست درخت وي ترياق شوكران بود و آب
ورق وي چون پانزده درم بياشامند جهت گزنده كي
رتيلا نافع بود خوردن وي مغص آورد و مصلح وي اطريفل
كوچك بود و آنچه گويد مضر بود بشش مصلح وي انار بود
توت وحشي توت العليق است و بشيرازي توت سگل خوانند
و در علق گفته شود توت دري توت دريج گويند و بذر الهوج و قصيصه

نيز

نيز گويند بشيرازي تدري خوانند و به اصفهاني قداه و بكرماني
مادر درخت و به تبريزي دربنه و طبيعت او گرمست و عيسي گويد
در اول بود دري چهار نوعست زرد و سفيد و سرخ و گلگون
و بهترين آن زرد بود و سودمند جهت سرطان كه ريش نشده باشد
و ورمهاي صلب و ورم بن گوش و صلابات نقرس نافع
بود و ريشهايي كه در چشم بود نافع بود و پاك كند و چون
با عسل در چشم كشند و چون با شراب بپزند و بياشامند باه را
زياده كند و اگر لعوق كنند نافع بود جهت خلطهاي غليظ
و لزج كه در سينه و شش بود توتيا انواعست بهترين
آن هندي و بعد از آن زرد بود و بعد از آن كرماني
نيك طبعت او سرد است و در اول خشكست و چنين گويند
سرد و خشكست و آنچه شسته باشد فاضلتر مخففات بود و
ريشها را نافع بود و سرطانات و ورم چشم را نافع بود و منع
فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات بكند و خاصه

مغسول وی وصحت چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب
خصیه نافع بود و مقعد و ورمهای آن بدل آن بوزن آن
شاذنه بود و نیم وزن آن توتیا ل وگویند بدل آن سرطان
بحری وحجری بود صفت غسل آن بگیر توتیای کوفته وبیخته
به آب بیامیزند و در صرّه بندند که تنگ باشد نه بغایت
در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب
می جنبانند تا آنچه لطیف و رقیق بود با آب بیرون آید وآنچه
غلیظ بود و رمل و سنگ در خرقه بماند بعد از آن آب آن را
در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان اول
و دیگر همان عمل کنند و بعد از آن آبها بر گیرد و توتیا از وی
گیرد واگر رمل در بن آن باشد بیندازد و توتیا خشک کنند
واستعمال کنند تو دیون پنج کوهیست وبپارسی درست
گویند و در زرگران گفته شود توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته
بود وآن چون تافته بکوبند واز آن می درفشد وبهترین

قسم سیاه

قبرسی سیاه بود که میل بسرخی وشبیه باشد ورقیق بود مانند بوستی
واولی آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند و در داروی
چشم بکار دارند وطبیعت او گرم وخشکست وسود دهد و
قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خشونهٔ اجفان را و
تاریکی چشم ببرد و جلاء آن بدهد و اولی آن بود که حقّ
وی نشناسند بشکنند خاصیت وی در اسهال بلغم وآب
زرد است انجبان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند و بایک
علک البطم حب سازند و فرو برند و مسهل بلغم بود و بقوت
گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن
قدری سرکه بپاشند تا در اندرون نماند توبال الحدید
اقوا ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شد بکوبند واز
آن درفشد وآن مخفف و مقبض بود و نافع بود جهت ریشهای
بد توبالملون نوعی ازین نوعاست وآن را اعلی خوانند
و ورق وی مانند ورق کبر بود و گرد شکل شاخها دشته باشد

وجون بشکنند شیر بسیار از وی روان شود و بغایت محرق بود و
تین رطب انجیر ترست وبهترین وی ریزی بود و پوست باز کرده
وبعد ازان انجیر سفیدی زند وبعد ازان سرخ وبعد ازان
سیاه وطبیعت او کرم بود و اندکی کویند کرمست و در اول
یا در ابتداء درجه وی بسبزی مایل بود و در وی جلائی بود
وبر ثالیل ضماد کردن وبهق نافع بود وانجیر رسیده غذا بهتر
از مجموع میوها دهد و زود تر بکذرد و فربهی آورد وصرع را نافع
بود وخشونت حلق وسینه وتشنکی که از بلغم شور بود ساکن کند
وکرده ومثانه را نافع بود وازرمل هرچه باشد پاک کند
خاکستر چوب وی دوسنطاریا را نافع بود واسهال خوردن و
حقنه کردن مقدار پانجده درم لبن وی با عسل جهت
کزنده کی سگ دیوانه وریشهائی که رطوبت از وی روانه
بود نافع بود وهمچنین ورق آن با کرسنه وشراب برکزندکی
ابن عرس طلا کردن نافع بود وخوردن انجیر ایمنی باشد واز

قضبان وی جون با کوشت کاو صلب بپزند زود مهرا شود
وانجیر طبیعتی دارد وورق او طبیعتی وچوب او طبیعتی ولبن
او طبیعتی وورق آن مسخنی قوی بود ولبن وی جاذبی
لطیف ولبن وی جون کداخته شود شیر ببندد واز آن ببندد
واز آن بسته بکشاید مانند انفحه واکر بر صوف در دندان کیرند
از خوردن پاک کند ودر چشم کشیدن با عسل جهت ابتداء
نزول آب نافع بود وانجیر زیرکی در وی نفخی بود ومولد مره
سودا بود ومعده را بد بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که از ان
بیاشامند با شراب اترج یا شراب ریباس غذائی که خورند
باید که مری در وی بود وابن مسویه کوید در زمان نوح همه
درختها تباه شد مکر انجیر واز همه درختها میوه مینهند آن انجیر و
ورق آن کویند زهری قاتل است ودر خواص انجیر آورده اند
اکر شاخ انجیر ساعتی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر بغایت
شیرین بر آورد تین یابس انجیر خشک بهترین وی رملی بود وطبیعت

او گرمست و در آخر درجه اول معتدل بود و در تری و خشکی
و لطیف بود و منضج و محلل بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع
بود و ما میل را التضیج دهد و صرع و خشونه حلق و سینه و قصبه
شش را موافق دهد و شراب سرفه کهن را نافع بود و سده جگر
و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سود دهد و خوردن وی
از سم ایمن باشد و چون به آب وی جوشانیده و غرغره کنند
خناق را التحلیل دهد و بگشاید و خوردن وی خوی بد از وی
متولد شود و اد بان خوردن وی شپش در بدن پیدا کند
و سده مزاج را نافع بود و درد پشت و تقطیر البول و مسخن
کرده بود و انفاظ [illegible] و شکم براند و سینه و شش را از
اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود
و اولی آن بود که با مغز بادام و گردکان خورند چون با فلنج
و سعتر و حاشا خورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند چون
یک رطل از وی بسپرکه و شراب خبسانند سه شبانه روز و بعد ازان

و بعد ازان بر سر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار
چهار را الجبر در سرکه خیسانند چنانکه ذکر کرده شد بخورند سپرز
بگدازاند و ضماد کردن نیز نافع بود و جالینوس گوید بدل وی
در انضاج و حب صنوبر است باب الثاء ثافسیا
ثافیا نیز گویند و نیتون خوانند و آن صمغ سداب کوهی است
و گویند صمغ سداب بری است و آن حرمل است که گفته شود
و سداب کوهی برگ آن بجز ملها ند ولیکن دراز تر و پهن
تر بود و شاخ وی دراز بود و بوئی عظیم و منش دارد و تخم آن
به شکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و محرق و مسخن
قوی بود و مجفف در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرمی وی
بود و مسهل و منضج و مفتق بود و جذب نجاسات کند و از عمق بدن
موی بر رویاند و پوست بیخ وی چون تر بود بر داء الثعلب
مالند نافع بود و استرخا و نقرس و مفاصل سر درا نافع بود
و حقنه کردن جهت عرق النسا سودمند بود و بر نفث دم و قرحه ریه

الثعلب

طلا كردن نوشربتي از وي در استسقا نيم درم بود و با ماء

مقوي بود و اكر زياده ازين بود بول براند و طبع ببندد

و ورم زبان و فواق آورد و وسواس قي آرد و سوزش

حلق و معده و سرخي روي باشد كه غشي ضيق النفس پيدا

كند و علاج بقي كنند و بعد از آن شير و مسكه و جوآب

بدهند و اين از خاصيت است و غرغره بشير تازه و روغن

كل و ازادويه تخم سداب بغايت نافع بود و جالينوس

كويد بدل وي بر داء الثعلب تخم ترشه حرف است و وي

مضر بود بمثانه و آلات بولي و مصلح وي حب الآس و بلوط بود

تا مرداج خوانند و آن لوبيا است كفته شود تا لسفيس

خرف بابلي است و تخم [illegible] بدان باشد كفته شود تا قسب الجبر

بسفايج است كفته شد ثدي بپارسي پستان كويند و ضرع

پستان چارپايان باشد و ثدي از آن آدميان كوشت

وي مانند شيت و طعم وي شيرين بود بهترين آن بود كه از حيوان

معتدل كيرند و طبيعت او كرم و تر بود و كويند مزاج وي با

به سردي مايل بود و غذاي صالح بود و شير زياده كند

و اما مولد بلغم بود و در وي خلطي بود و مصلح وي نمك و صعتر بود

شرط سرسين كويند در فا كفته شود ثعلب بپارسي روباه

كويند و چون به آب بپزند و زماني نيك در آن آب بنشينند

اما بعد از تنقيه اين عمل كنند و پيه وي مفاصل را نافع بود

و درد كوش چون در كوش بچكانند اكر بدان ادمان كنند

كري زايل كند و درد چشم را نافع بود و درد كوش سرد

و اكر شش وي خشك كرده بيابند و بياشامند ربو را

نافع بود و پيه وي چون در دندان كيرند درد دندان ساكن

كرداند و درد چشم را نافع بود و شريف كويد پيه وي

با پوست تخم مرغ سوخته بياميزند داء الثعلب را نافع بود و زهره

وي به آب كرفس و اشق بكدازند مساوي سعوط كنند و در بيني

كسي كه ابتداء جذام بود در هر ده روز بغايت سودمند بود

و جون آدمي دندان وي در دست گير دايمن باشد و دندان
نيش روباه از بانگ كردن سگ و پيه وي جون با زيت
الاتفاق كهن بكدازند بر نقرس مفاصل بمالند نافع بود و بو
وي بغايت گرم بود و از همه پوستها سخت تر بود و سخن تر بود
و مرطوب مزاج را نشايد و پوشيدن محرور را نشايد و كسي را
كه سرما بر وي غالب بود شايد و هر چند كه موي بر وي زيادت
و سخونه در وي بيشتر بود و آن لباس زنان و بلغمي مزاج بيران
بود و ابن مؤلف گويد كه اگر با دام تلخ بكوبند و بر گوشت
افشانند و روباه بخورد مدهوش شود و ابن زهر آورده كه
اگر پيه وي طلا كنند در جوبي و در اندرون كاه هر خانه كه كنند
كيكان بر ان جمع شوند ثفارير درابيت گفته شود ثالال
شام شمام خوانند و بپارسي دستنبويه و باصفهاني دستنبويه
تفاح عو حرف است و آن عنب الثعلب است گفته شود ثلثالان
طوليدون است و قنا نيز گويند گفته شود ثلج بپارسي برف گويند

وجد و جليد درحيم گفته شود ثلج جيني سنگ سفيد است كه
كه در سرمها بكار برند و جهت جلاء چشم و تب دق را نافع
بود و طبيعت وي سرد است و ابن بيطار گويد زهره اسيوس است
و در الف گفته شد ثمرة العرعر جوز الابهل است گفته شد ثمرة
الطرفا عذبه است و جمارج نيز گويند گفته شود و ثمرة شوك مصري
جلنار است گفته شود و ثمر الشجر الزروم مقل مكي است گفته شود و
ثمرة العليق توت سه كل است و در عليق گفته شود و ثمرة الكبر
شفلج خوانند و ثمرة الاصف و بشيرازي كورك خوانند و سفلج
و قف الكبر گويند و طبيعت آن گرم است و گويند در جهارم
ثمرة الكبر جون نمك و سركه بپرورند لطيف بود و سده جگر
بگشايد و سپرز و معده را پاك كند و طبع را نرم دارد و در كبر گفته
شود و بپارسي ثوثيلم گويند بستاني و بري و ثوم بري را
اسقورديون گويند گفته شود و كراثي و مركب بود و بقوت
از ثوم و كراث و طبيعت ثوم گرم و خشك بود و گويند در حرارت
بپوست از بصل اقوي بود و محلل نفخ بود و آب گردش را

نافع بود وخاکستر وی بر بهق با عسل طلا کردن نافع بود و بزر دا
الثعلب با عسل و روغن وحب البان بیامیزند و بمالند موی
بر رویاند و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن وی خام یا بریان
یا پخته حلق را صافی کند و سرفهٔ کهن که از سردی بود سود دهد
و خوردن وی کرم را بکشد و علق از حلق بیرون آورد و چون
بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ و ورق
ساق بنشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و نافع بود جهت
گزندهٔ جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب
و افعی و با شراب خوردن و ضماد کردن طبع را نرم دارد
و بول براند و درد روده را نافع بود و قیی که بلی بت
بود و مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا را نافع بود و مصدع
بود و مضعف چشم چون پخته بود و حرارت و حراقت
وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و گوشت و روغن فربه بود و
صاحب تقویم نفث و هلیله مصلح وی بود و بدل وی ثوم
بری و ثوم بستانی بود و ثوم الحیه ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است

برص و بهق و جرب را گفته شد و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای
سودا و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید زایل
کند و چون بدین صفت استعمال کنند و بگیرند و ثوم بری بکوبند
و به آب رازیانه بسرشند و تخم رازیانه کوفته و پخته و عسل کف
گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند و در هر سه روز یکنوبت
رها کنند تا با عرق فرو آید و مغنی گوید جذام را نافع بود
و چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال باقی منفعت
وی در سقردیون گفته شود و ثوم مشی توتنه کوهماست
گفته شود و شیل بجبل ذکر و تخمه خوانند و بپارسی سیر کیا
گویند و آن نوعی از حرشف است و طبیعت وی سرد و خشک است
و در اول گویند معتدل است و نافع بود جهت جراحتهای تازه
و منع نزله بکند و بیخ تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بغایت
بکند و اسهال باز دارد و از تخم وی لعوق سازند و سنگ
گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را بغایت سودمند بود

باب الجیم جاری کوکسم و قرقرو رهقان و جلوقا
کویند و شعور الصعالیه و آن زعفرانست کفته شود جاورس
سه نوعست یکنوع دخن کویند و بپارسی ارزن و بشیرازی
الم و یکنوع جاورس هندی کویند و بپارسی کاورس
بشیرازی کال طبعت او کرمست در اول و خشکست در
سیوم و لطیف بود و در همه حالها بهترین او ارزن بود
و طبعت او سرد است در اول و خشکست در سیوم قابض
بود مجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خونی بد
ازو متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از جمیع
حبوب دهد که از ایشان نان سازند و چه ببندد ازو و مصلح
وی آنست که با شیر تازه با آب سبوس و روغن بادام
یا روغن کاو یا روغن کنجد و حلوای جرب از بس او خورند
و بدل وی در شکم بستن ترنج بود جاورس بپارسی کاورس
کویند و بشیرازی خاخوشی آن صمغ درختیست که ورق
آن

آن بورق زیتون ماند و ساق کوتاه دارد و کویند
ورق آن بورق الخبز ماند و کرد نیز و کوچکتر و این
واصح است که برک آن کرد است و برک زیتون دراز
و سلق وی مانند خیار زه کشیده بود و کل وی زرد
رنک بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان
کیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و بهترین
آن که زرد مانند زعفران بود و تازه و تیز بوی بود
و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید
بود و چون خشک شود زرد کردد و چون به آب بکدازند
برنک شیر بود و اکر سیاه رنک بود مغشوش بود و
غش آن با شق و موم کنند و طبعت او کرم و خشک
در سیوم و کویند در دوم و جالینوس کوید کرمست در سیوم
و خشکست در دوم و عرق النسا را و درد زانو و مفاصل
سر و طلا کردن سود دهد و بر دندان کرم خورده نهند درد

ساکن کرداند وصداع وصرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا
دهد و استسقا و چکیدن کمیز و صلابت رحم را نافع بود و چون
با عسل بکداززند و زن بخود برکیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد
و جرب و مثانه و بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و با شونیز
بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و قولنج و کزنده کی جانوران
و سرفه کهن که از خلط غلیظ و لزج بود سود دهد و چون بیخ
درخت وی الجر اشند و زن بخود برکیرد بچه بیندازد و ثمر وی
چون با سنتین بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند
کزنده کی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند درد
رحم که سبب او اختناق بود سودمند بود و شربتی از وی
ما بین نیم منقال تا یکمثقال بعد از آن که در مطبوخ خیسانیده
باشند و ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد
و فتیله از جاوشیر بر خود کیرد زود بیرون آید و صرع و
ام الصبیان را نافع بود و وی مضر بود با عصاب و صحیح و

امبتی

و انیسون مصلح وی مر با جوز بود و بدل وی سکبینج و رازی گوید
بدل وی لبن التین بود بوزن آن ابن جزار گوید بدل آن
بوزن آن قند و گویند یک وزن و نیم آن قند و گویند
دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظن من
آنست که اشق نزدیکست بوی جار النهر گویند سلق الماء
و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از
آب بیدا شود و طبیعت آن سرد و قابض بود و حکه و جرب
و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن لبطباط بود جاسوس
خشخاس زبدیست کفک شود جار کون سیاسه است کفک شد
جامه باقلای قطبی است و در مصر بسیار بود و در آبهای
ایستاده روید و ساق وی به سطبری انکشتی باشد و بدرازی
یک کز بود و کل مانند کل سرخ باشد و آن کوچکتر از باقلا بود
و خشک بود و سیاه بود و چون تر باشد بخام بخته خورند
و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر باشد و قابض بود و معده را نیکو بود

وآرد وی چون بیاشامند بحسبو اسهال کهن باز بند دو ریش
روده را نافع و پوست وی قوی بود درین فعل جاکسود
تشنیج است کفته شد حین طب پارسی پنیر تر گویند و بهترین
آن شیرین بود که میل به حلواه داشته باشند و آن بهترین
و معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن سرد
و تر بود در ۳ و گویند در ۲ غذائی فربه کننده بود و طبع را
نرم دارد و منع ورم و جراحت بکند و دفع مضرت کسی
که مردار سنگ خورده باشد لیکن سنگ کرده و مثانه پیدا کند
و سده آورد و مصلح آن عسل باشد صاحب تقویم گوید مصلح
آن زیتون است جبن العتیق پنیر خشک بهترین آن شیرین و روغن
و روغن دار بود و طبیعت او گرم و خشک است در ۳ و مصلح وی رشتا
بد بود و چون با زیت سحق کنند سود مند بود جهت تحجر مفاصل
و ضماد کردن و بیرون آید پیکانها که بی زحمتی و چون بریان
کنند شکم ببندد و بهتر مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند

الجزو ١٠/١

و معده را بد بود و دشخوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ کرده
پیدا کند و باید که میان دو طعام بخورند و اگر با مغز گردکان
خورند نیکوتر بود حلنیج حص است کفته شود حبین جبل آهنک
گویند و حلهنگ نیز گویند تخم وی سیاه است و فعل وی مانند
فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود و خلوقی رنگ
و بزرنک سقرک و بغایت خورد و دراز قد و منحنی بود
و بقوت بلغم را اخلاط غلیظ لزج را خطر بود جکر مفلوج را
نافع بود و شربتی از وی یک درم تا نیم درم بود و اگر زیاده
ازین کننده بود از خوردن غشیان عظیم پیدا شود تا
حدی که خناق آورد و عرق سرد معالجه آن به آب گرم
و حقنه قوی که در وی تخم حنظل و بعد از آن شیر تازه
بیاشامند و اگر تشنج پیدا کند موم و روغن نرم بمالند
و در آب نیم گرم بما و القوقیق زن نشانند بدل وی
خربق بود جیدوار پارسی زدوار خوانند و مغولی

ماء فرفیس و به هندی نربسی و آن بخت مشابه به سعد هندی
اما بوزن ثقیل تر و صلب تر بود و بهترین وی آنست که
چون بسایند رنگش بنفشجی باشد زرد و خطاییان بنفش را
برکی خوانند و زرد را کربی و سفید و سیاه هندیست و زرد
و بنفش خطایی در زمین هند کوهست که او را قراخیل جبل
خوانند و کوهی عظیم است و در طرف هندی باشد و آن طرف
میگویند از حساب خطاییست و آن بیخ آن جا می باشد و آن را
نربسی از بهر آن خوانند که زهریست که آنرا به هندی بس
خوانند و این بیخ پا زهر ویست و هر دو در یک موضع می
رویند و این بیخ بپهلوی آن می روید و قوت زهر آن
بس باطل میشود و اهل آن موضع آن بس میخورند و زیان
نمی دارد و این بس جای دیگر نمی روید که مجاور این بیخ جدوار
نیست و نیم دانگ کشنده است این مؤلف گوید به هندی بس را
هلاهل و هلهل خوانند بس را بعربی بیش میخوانند و بدترین

مجموع

مجموع زهرهاست که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمی‌تواند
کرد و در شهر ملتان شخصی مثقال نیم بس بخورد و در حال ابتدای آن
اماسیدن گرفت و چشم هاش از جای برخاست و بیخود شد
و مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر
بوی دادند بعد از یکساعت قی کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران
از بوی آن مصدع می شدند و باز بیخود افتاد و دیگر باز
نیم مثقال جدوار صلایه کردند و بشراب انگوری بوی دادند
و باز قی کرد و بعد از آن خواب بروی غلبه کرد و چون در
خواب رفت بسیار کرد و چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن
زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی خواص این از کتب بسیار
و اولا با زهر بیش است و دیگر در اعمال سجستان که در کرمسیر است
مار قاتل می باشد و شخصی را مار بگزید و مقدار نیم مثقال جدوار
بسایند و بخورد وی دادند از زهر مار خلاص یافت
بفرمان خدای عز وجل و گزندگی عقرب و دیگر گزنده مار را نفع

بود و چون دو دانگ با شراب بدهند در مفردات ابن بیطار و
در منهاج ابن جزله میگوید هو تریاق السموم بأسرها حتی الیش
والافاعی و از دیگر منافع وی آنست که مجموع در دها بنشاند اگر
با عضای ظاهر باشد با سرکه یا گلاب به آب طلا کنند درد بنشاند
و اگر در باطن باشد دانگی یا دو دانگ بسایند با قدری شراب
یا با آب گرم یا گلاب به حسب مزاج بدهند درد بنشاند و چون
درد قولنج و درد گرده و معده و سنگ مثانه و گرده و عسر البول را
با شیره تخم خیارین بدهند سود دهد و نیز مجموع اورام بلغمی را
و صفراوی و دموی را در ابتداء سوداوی انتها طلا کنند
و در ابتدا او ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج
نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون ازبن
بغل و بن ران به سرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل
دهد و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند و تحلیل
یابد بی انکه خیارک ببرند و بگشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد

ودیگر

و دیگر در ایام مرض با هر کس که طاعون برآرد این دارو بگیرد
بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد و دل را قوت
دهد و در ابتدا او زحمت خنازیر طلا کنند مفید بود و بر زخمهای
کهن و پلید قدری بکوبند و بر آن پاشند گوشت مرده را
بخورد و جراحت را بصلاح آورد و اگر کسی را دل ضعیف
باشد و خفقان داشته باشد هر روز نیم درم بگلاب یا به
شراب او را بدهند دل را قوت بدهد و در تفریح نظیر ندارد
و در ایام چنانکه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند
منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر و با بکند
و این دارو مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده بجهت
انکه قوت تریاقیه در وی هست و چندان گرم نیست
و دیگر مولانا اصیل الدین که ارشد کردان مولانا نجم الدین
بن فقیه الیاس شیرازی بود مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته

گوید هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست درین دارو مفردهاست
وهم گوید که مرا درد معدهٔ بلغمی بود و هر معالجه که کردم مفید نیفتاد
و چند عدد ازین جدوار بر روزگار صلایه کرده میخوردم آن زحمت
زایل شد و شخصی را سدهٔ جگر بود و باستسقا خواست انجامید و چند روزی
ازین دارو با سکنجبین بخورد و سده بگشاد و رنگ وی که زرد بود
برنگ اصلی آمد و دیگر شخصی قرحهٔ مثانه داشت و چهار روز بول
وی گرفته بود و این دارو بسایید و بر مثانهٔ وی طلا کردند
و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی
گشاده شد و ورم آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
و زحمت بواسیر را چون ازین دارو بدان موضع بدان طلا
کنند درد ساکن کند و ورم را التحلیل دهد و دیگر آنکه دشخوار زادن
نظیر ندارد و چون بسایند و قدری با جلاب گرم بخورد وی
دهند و قدری به پشم پاره بخود برگیرد فی الحال وضع حمل شود
و دیگر صرع صبیان را به شیر مادر نیم دانگ بخورد وی دهند

نافع بود

نافع بود و این مولف گوید این خاصیت در وی هست و تحقیق
این فقیر را تجربه افتاد و طفلی را چهار روز ام الصبیان افتاد
که اصلا یک ساعت خالی نبود و این بشیر مادر دادیم همان روز دارو
شفا یافت و دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ
با جلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع بود اما قبل ازین تنقیهٔ
بدن باید کرد و دیگر درد دندان را نافع بود و چون مقدار
عدسی در بن دندان گیرند یا در دندان طلا کنند درد ساکن
کند و درد چشم بلغمی در چشم چکانند و اگر صفرای وی باشد
بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند و آماس پلکها ببرد و فرق میان
بلغمی و صفرای وی آنست که بلغمی را درد کمتر باشد و صفراوی را
درد و سوزش بیشتر باشد و در تقویهٔ باه اثری عظیم دارد
و مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورد نعوظ
تمام آورد و حکمای هند گویند مردم لاغر را فربه کند و گویند اگر
بر بهق سفید و برص طلا کنند نافع بود و حکمای هند گوید درین دا

صدر بست منفعت هست کسی را که خناق باشد بر حلق طلا کنند
نافع بود حالیا به انجه تجربه معلوم شده بعد یا دکر دیم این مولف کوید
شخصی را سوء القنیه طاری شد به استسقا خواست انجامید
چند روزی ازین داروی سوده با جلاب بخورد حق تعالیٰ
او را صحت داد و حالا انجه تجربه مفهوم شده بود ثبت شد
صاحب تقویم کوید از قول شیخ الرئیس که طبعیت او کرم و خشکست
در سیوم صاحب منهاج کوید طبعیت وی کرم و خشکست و لطیف
هم صاحب تقویم کوید قرحهٔ امعا آورد و مصلح وی شیر
خشت و حلتیت بود که آهن تافته و در آن انداخته باشند
صاحب منهاج کوید بدل آن در تریاق سه وزن آن زرنبا
بود جرجیر حارست و کفته نشود جرجیر بری و بستانی بود
و بری را ایهاق خوانند و بستانی را عاشیه و بپارسی
کبکیر خوانند و به شیرازی کهزک و بهترین آن بستانی بود
که تیزی وی کمتر بود طبعیت وی کرمست در سیوم و در دوم

و خشکست در اول و تری در اول ملوخنا کوید کرم و خشکست در دویم
وانشری ارشیها ببرو و جرجیر مدر لبن و مسکن و منعظ و مهیج باه بود
اما مصدع باشد و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاسنی و کاهو
و بقلة الحمقا و سرکه بود و منی را زیادت کند و نعوظ آورد
و چون با شراب بیاشامند تریاق کزنده کی ابن عرس بود
و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند
و آب آن در بیخ انار ترش بریزند شیرین بر آورد و جرجیر
بری را خردل بری خوانند و ادرار بول بغایت بکند و تیز
تر از بستانی بود و تخم وی مستعمل کنند جرجیر الماء قرة العین است
و سیسنبر نیز کویند کفته شود جرجرمانق نیز کویند کفته شود در قاف
جرجیر باقلاست کفته شد و بپارسی طخ کویند جرجیر البقر مدانه ا
کفته شود جرجیر المعری ترمس است کفته شد بهترین وی فربه بود
و طبعیت وی کرم و خشکست در دویم چون بخور کنند عسر البول را
نافع بود و خاصه زنان کویند دوازده عدد از وی با سر سنبد ازند

معوض خردل

واطرافهای وی با قدری مورد خشک مستیقی بپاشند
شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را
سود دهد و بریان کرده چون بر گزندگی عقرب بخور کنند
نافع بود و اندرون خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند
و گویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند و
نافع بود و ابن مولف گوید اگر ملخ بسوزانند و بگران از
زالجه وی بگیرند و اگر نگر بیزند بپرند خوردن وی جرب و حکه
آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود و بذر القثا جراد البحر
در بیان است گفته شد جردان فاره است و بپارسی موش
گویند و چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن
کند و گویند بریان کرده و گویند بر خنازیر ثالیل چون
بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافند بر موضعی که خار یا
پیکان یا چوبی رفته بود طلا کنند نافع بود و بیرون آید و سر
وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و با عسل

بهامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود و ابن مولف گوید که در
خواص آورده اند که اگر سرگین موش بر چشم طلا کنند سفیدی
چشم زایل کند و مژه برویاند و رطوبت قرنیه پاک کند جواسیا
فراسیاست و بشیرازی الی بالی گویند گفته شود جزر
بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد و شیرین بود و گویند سرخ
لطیف تر بود و زرد غلیظ تر و غذای وی و غذای وی
کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرمست و در آخر
درجه دویم تر است و در اول باه را تحریک دهد و مسهل
و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد
خولنا بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی آبکامه و
سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر معوی معده را بد بود
که در وی لزوجت بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید
و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیکو بود و خاصیت که قطع
بلغم بکند و شهوت جماع را برانگیزد و چون با عسل مربا کنند

زود تر هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیادت کند
و منی بیفزاید و چون با سرکه بخورند سرکه و معده و جگر و سپرز را
نافع بود جزر البری اشتقاقل است گفته شود جزر افلیطر هم جزر
بریست جزر ماذج ثمرة الطرفاست بپارسی عذبه گویند و بپارسی
گز مازو گزمازک و بشیرازی گز باز طبیعت وی گرمست در
دراول و خشکست در آخر آن گویند سرد است و در اول قطع
رعاف میکند و چون بپزند و به آب سرکه بر سپرز ضماد کنند نافع
بود و در بستن مقدار ده درم مستعمل بود و چون بیاشامند
نفث دم را نافع بود و اسهال کهن را و زنانی که رطوبت از رحم
ایشان آید و یرقان را نافع بود و گزنده رتیلا را طلا کردن
نافع بود و سحق گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی دقو بود و گویند
بدل وی نیم وزن وی پوست انار و نیم وزن آن انزروت
سرخ بود جبه و دار خیره و دار است گفته شود جبسی
خشک است گفته شود جیسا د زعفران است گفته شود چشمک

تشمیزج

تشمیزج است گفته شد جشن جسنین است بپارسی کج خوانند و
طبیعت آن سرد و خشکست و چون بسرکه بسرشند و برکسی
که رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و چون
بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جعده فلیون خوانند
و کبیر نیز گویند و این دو نوعست صغیر و کبیر و ویرا بپارسی عنبر
بید خوانند و صغیر وی را بشیرازی کل اربه گویند و بهترین او
صغیر بود و شامی بری تازه و سفید و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و طبیعت عنبر بید گرم بود در دوم و هر دو خشک اند
در دویم مفتح و ملطف بود و چون تر بود جراحتهای تازه را
نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه بر سپرز
ضماد کردن سودمند بود و بول و حیض براند و یرقان
سیاه را نافع بود و بصر کرم دراز و حب القرع بیرون
آید و گزنده جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور کنند
یا بسوزانند گزندگان بگریزند و نسیان را نافع بود و یکدرم

از ان اگر عصارهٔ وی در چشم کشند تا دیکی چشم ببرد و اگر در شیاف
مرارات کنند و به آب رازیانه و به آب بباز لیسایند و در چشم
کنند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصلح
بود و اسحق گوید مصلح وی حماماست و صاحب تقویم گوید
بنفشه بدل وی بود و در اخراج و ادرار بول و حیض است
پوست چوب انار تر و چهار دانگ وزن آن پوست بسلیحه
و گویند بدل آن فو و نخ جبلی است و جعفری و کفری است
و گفته شو و جفت البلوط پوست برون بلوط بود و طبیعت او سرد
و خشک است در دوم و قابض بود و خون زنش باز دارد
خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد و چون مطبوخ
مستعمل کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن
گل سرخ نهمانان باد نبال و گویند بدل آن جلنار است جل
ورد است گفته شو و جلبوب لبلابت و نوح نیز گویند و شیرازی

گل صدبرگ

گل صد برگ و آن گل انار بریست که بغیر از ان بر نمی دهد و
ثمر وی آنست و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری و
طبیعت او سرد و خشک است در دوم خون شکم ببندد و در ریش
روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندان را محکم کند و
زنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و معده را
مطبوخ کند و هم ورم باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود و عصارهٔ وی مانند
عصارهٔ لحیة التیس بود از یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اما
مولد سده بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی کتیرا است و بدل
اقماع رمان بود و جفت بلوط یتادوق گوید بدل آن
پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث است
بوزن آن جل نسرین ر و د صینی است گفته شو و جلبهنک
جلبنج است و گفته شد جلجلان صاحب مفرده گوید سمسم است
و صاحب منهاج نیز چنین گوید و این هر دو خلاف است

بتحقیق کزبره یابس است و بپارسی گشنیز خشک گویند گفته شود
جُلبان خلو خوانند و فرق گفته شود جلید ثلج است بپارسی
برف گویند سرد است و بطبع خشکست بالعرض مزاج اصلی
وی تر است و خشکی وی عارضی است و آب وی درد دندان
که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوت دهد و اما اعصاب
و معده را زیان دارد و پیران را نافع بود و سرفه
آورد و خصوصاً کسی را که خلط سرد در معده بود و تشنگی
و خوردن برف و آب وی علتی که در حلق جمع شده باشد سرد ان
آورده آبی که از وی حاصل شود بد بود بسبب آنکه هر چه لطیف
در بستن تحلیل رفته است و صفت حله گفته شود و جُلوز
صاحب منهاج گوید بجزک گویند فندق است صاحب جامع گوید
بندق است و مطلق هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه
هندی است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندیست و مؤلف
گوید محقق است جلغوز لوز البربریت و روغن وی را زیت المرجان
گویند

گویند و اهل مغرب الاقصی الارجان و ارفان خوانند
و آن بادام کوهیست و بشیرازی بجزک گویند و قایم مقام
جلغوزه بود و طبیعت وی گرمست و در اول گویند خشکست
و در اول اندک رطوبتی هست و باه را قوت دهد و منی بیفزاید
و درد پشت را نافع بود و گزنده کی عقرب و رتیلا اما دیر
هضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود و سپرز و مصلح
جلنجوجه — وی شکر بود و بدل وی جلغوزه جلغوزه حب صنوبر
کبار است گفته شود جلجلان مصری یا بیش است گفته شود جلماتا
قندس است گفته شود جلجلان حبشه خشخاش سیاه است
تونج بربیت گفته شود   شحم النخله خوانند
و قلب النخله خوانند و آن لب نخل است و بپارسی مغز سر
درخت خرما گویند و بر خرما و دل خرما گویند و بهترین او
تر و شیرین بود و طبیعت او سرد و خشکست و در اول گویند
و در دویم قابض و سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال

ضماد

و خون شکم و کزنده کی عقرب و زنبور کردن قوت احشا بدهد
و مرّه صفرا را نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر بکذرد
و مصلح وی خرما بود یا عسل بدل وی حماض صاحب
منهاج کوید شراب انکوری بود که سه سال بر آن کذشته باشد
و صاحب جامع کوید شراب چون بجوشانند تا با نیمه آید و
جمهوری کوید که مولانا حکیم الدین کوید شراب وی تا چون
سه من بیکمن آید　　خیار بالنک است در قشد کفته شود
جار النهر جاور النهر است کفته شد جبل دارست و سقز
و کیلدارو نیز کوینده و آن سرخس است کفته شود جمد بفارسی
یخ کوینده و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد آنست که بسبب
آبی که ازان بسته شود و اکر آبی نیک بود آن یخ نیک بود
و اکر بد بود بد بود و منفعت وی نزدیکست به یکدیکر
اما یخ لطیفتر بود جسفرم جا هو سلیمان کوینده و آن ریحان
سلیمان است علیه در را کفته شود جمد صینی ثلج صینی است

کفته شد جمست سنکی است بنفشجی که بسرخی مایل بود و معدن آن
... روزه مدینه مصطفی است صلعم و اکر ظرفی ازان بسازند و
شراب ازان بنوشند نکند اکرچه ظرفی بزرک بود و اکنس که با خود
دارد از نقرس ایمن باشد و اکر در شب جانه خواب کنند
از احتلام بد ایمن باشد جمیز نوعی از انجیر است بیونانی اورا
شیقوموری خوانند و العاسف قاسین نیز کوینده و معنی
آن تین احمق است و ورق آن بورق توث کوینده ماند
و بغایت بی طعم بود و درخت بغایت شیرین بود و دروی
قوتی جاذبه بود که از عمق بدن و ماده و غیر آن بکشد و شیر
وی نافع بود جهت اورامها که دشخوار تحلیل یابد و خنازیر و
طبیخ وی ترف دم را نافع بود و عصارهٔ وی بر ورمهای　ورق
صلب به آرد ضماد کردن نافع بود و دما میل را نضج دهد
و با شق بر سبیل ضماد کردن و کزنده جانوران را خوردن و
طلا کردن سود دهد و معده را بد بود و شکم را براند و غذا

اندکی وهو و اولی آن بود که بعد از آن ماء سکنجبین با کلنکبین
خورند جمجم بیخی است که بسقاقل مصری ماند برنگ و
کویند از زمین زر بر خیزد و او را لبوزن زرین از زمین
برکنند و در میان اهل چین عزیز است و کویند از ترکستان
خیزد و معروف بود بحجم خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق
النفس و خناق را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی نیم
درم بود خنطیانا دو نوع است رومی و صقالی و آن بیخی
سرخ رنگ است باندازهٔ انگشت ستبرتر و بزرگتر کویند و برا بنام
پادشاهی خوانند که وی را شاه خنطی نام بود و کویند خنطیس
الملک بهترین وی رومیست که بغایت سرخ و خوشبوی
بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک است در دوم
سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال
با شراب بیاشامند تریاک گزندهٔ عقرب و همهٔ گزندگان
بود و چون با عسل بسرشند و آب نیم گرم بر موضع گزنده ضماد
کنند

کنند سود دهد اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و طمث یا فی گزندهٔ مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده
بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و دردا
روهای چشم بعوض افیون مستعمل کنند و بهق را زایل کند
و اسحق کوید مضرست بسینه و مصلح وی اسقولوفندریون
بود و بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص
آورده که هر زنی را که خون حیض زیاده رود و باز نه ایستد
بستاند خنطیانا رومی و بکوبند و به حنا بسرشند و بر دست بندد
خون باز ایستد و این مجربست امتحان کرده بکرات
اسقلو جند بیدستر اسقطوریون است و خرمیان
هم خوانند و بپارسی قندس قیری کویند و خایهٔ سگ
آبی خوانند و آن خصیهٔ حیوان بحری بود که هم در آب
زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز
خوانند و بهترین آن که هر دو خصیه بهم چسبیده باشد و

پوست او بغایت رقیق نباشد و آنچه سبزتر بود و بهم پیچیده
باشد و مغشوش بود و غش آن با جاوشیر صمغ کنند و اندکی
جند بیدستر طبیعت او گرم و خشک است در سیوم و گویند در دویم
و لطیفتر از همه مسخنات بود و نافع جهت عصب سرد و فالج و لقوه
و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور کردن
محلل و مفتح بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه
بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از
یکدرم نشاید و صاحب مفردات گوید دو مثقال جند بیدستر
و قدری فرنجمشک بری بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون
آورد و چون بکوبند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلاء
چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص
و فواق را نافع بود و چون ناشتا بانداره نخودی بگیرد بادهای
سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن
نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویه کشنده

بود و سده که در اعضای باطن بود بگشاید و کری که سبب
آن از سردی بود سود دارد و چون مقدار عدسی بروغن
ناردین بگدازند بر سر مصروع طلا کنند نافع و چون در
روغن حل کنند جهت خدر و استرخاء اعضاء و فالج و نقرس سرد
بغایت نافع بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد
بود خواه حیوانی و خواه نباتی و خاصه افیون و حریق
و قولنج سرد و خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن
و حقنه کردن نافع بود خفقان را که از سردی بود
سود دهد و اگر بر قضیب بچکانند عسر البول را که از خلط
بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب جرارسیماس آورده
که جند بیدستر که لون آن بسیاهی زند یکدرم کشنده
بود و بعد از یکروز و ابن سمجون همچنین گوید و صاحب
منهاج گوید غیر قوی کشنده بود و در روز [illegible]
او قی کنند بشبت و فودنج و سپستان و عسل بعد از آن

حماض اترج بدهند و باز هر وبیت یا فواکه ترش
یا سرکه یا شیر خر و بدل آن بوزن آن وج است
و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است
خنجبر عصی الراعی است گفته شود و خنثوریه قنطریون است
گفته شود و خنجل درد و مشق بسیار بود و طبیعت
او گرم و تر است و در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاجرا
موافق بود و خوبی اندک نیک از ان حاصل شود و بدل
آن هلیون است خند الرمان کل انار بستانی است و به
شیرازی گلنک نار خوانند و منفعت وی تر و یکیست
به جلنار جناح النبش حرشف است گفته شود و جناح طیق
راس است گفته شود و جناح با قلاست گفته شود شد
بال مرغ است خنفیرا او شه گویند و در صعتر گفته شود و
جوز حنف گویند و بپارسی گردکانی و طبیعت آن
گرمست در سیوم و خشکست در اول درجه دویم و گویند گرم است

و تر

و تر است در درجه سیوم و مسیح گوید گرمست در دویم و خشکست
در اول بهترین وی آنست که پوست وی تنک بود و رق
پوست وی قابض است و پوست اندرون که بر مغز خسپیده است
رقیق است و در وی قبضی بود و شکم ببندد و پوست سوخته
وی مجفف بود و بغیر لذع جو مغز جوز چون بخایند و بر ورم
سووانی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی
بر ریش گرم نافع بود و چون بریان باشند مغز وی مغص را
ساکن کند و شکم را ببندد و چون با مری بخورند شکم براند و
و اگر بسیار بخورند کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر
و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله با زهر آن بود و اگر
بعد از ان بخورند همین سبیل و چون با عسل و نمک بیامیزند
و بر گزنده گی سگ دیوانه و بر گزنده گی آدم بنهند نافع
بود و چون با پوست بشراب زیت بسوزانند و بیامیزند
بر سر کو و کان مالند موی سیاه کنند و بر و یا بند و بر داء الثعلب

نیز همین سپس و پوست اندرون وی چون بسوزانند
وسحق کنند و با شراب بسرشند و زن بخود برگیرد وضع خون
خون حیض بکند و درخت آن ورق آن چون دو مثقالی
از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید
پوست گردکان سبز بکوبند وچند پاره خبث الحدید
در آن اندازند و یکهفته رها کنند و روز چند نوبت بجنبانند
بعد از آن خضاب کنند موی سفید سیاه گرداند وصبغی عجب
وچون جزار و قوبا بدان مالند منفعتی تمام بدهد و ابن
مؤلف گوید چون جوز رزد را با قلیبی دیگر بپزند که در آن
جا نز و ید زهری شود چنانکه دانگی کشنده بود وچون با آب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه محکم گرداند و استرخاء
آن زایل کند وخوردن گردکان گرم مزاج را مضر بود
معفن مصدع بود و زبان گران کند و دهن وحلق را زیان
دارد و مصلح وی سکنجبین بود با خشخاش و بادام و گردکان نشاید

که بد

که بد بود و غثیان وعطش وکرب آورد و تردیک بود کسی که عفص
خورده باشد و مداوات کسی که عفص خورده باشد کنند برب فواکه
ترش مانند رب غوره و ریباس سیب و بدل آن بوزن آن
آب حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی جوز هندی
نارجیل است گفته شود جوز جندم گوز گندم خوانند و خود الحمام
و بشیرازی گل گندم گوید و رازی گوید گرم تر است منی بیفزاید
و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع ترف دم بکند و قوبا
زایل کند و منع آرزوی گل کند و فولس گوید که در وی قوت خوردن
مبرد مطیع بود و اندکی مجفف بود جوز البوا جوز الطیب
خوانند و بهترین آن سرخ و فربه بود. وطبیعت آن گرم
وخشک است در سیوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند
و قوة جگر و معده بدهد و خاصه فم معده و سپل را نیکو بود
و قوت باصره بدهد و شکم ببندد و عسر البول را نافع بود
و قی بکند و درد سپرز را نافع بود و استقای لحمی را نافع

بود و مستعمل از وی یکدرم تا دو درم بود و بدل وی سنبل الطیب

بود و گویند بدل وی بوزن وی لسباسه است و اسحق گوید مضر

بود بشش و مصلح وی گوید عسل است و صاحب تقویم گوید طبیعت

ببندد و ممسک بود و مصلح وی جلاب گرم بود جوز الابل

ثمرة العرعر است گفته شد جوز القی مانند حربق سفید بود و در قوت

وی و طبیعت وی گرم و خشک بود و منقی بلغم و رطوبت بود و مقدار

دو درم در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره

و خردل بود جوز ماثل و جوز ماتم نیز گویند و جوز ماثا و جوز

معابل و جوز مقاتل و جوز زرت هم گویند و بهندی تتوره گویند

و داتوره و به شیرازی گوزکنار خوانند و آن دو نوعست

و یک شکل جوز القی بود و یکنوع خارناک چون سپستان خشن

و لون پوست وی پیشیا بود و زرد رنگ و سفید نیز بود و دانه

از تخم بادنجان بزرگتر و از تخم تفاح کوچکتر بود و زرد بود و اندرون

جوز وی و پر تخم بود و پوست وی بود و سر وی مانند سر بادنجان

بو

بود و طبیعت وی سرد است و در چهارم تر است و نافع بود جهت

حرارت مفرط و ملتهب و چون قیراطی از وی بخورند دماغ

را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی صاحب منهاج گوید

مضر بود و یکدرم کشنده بود و در روز معنی و مقیء و

منوم و مسبت و مخدر بود و مداوای وی بقی کنند و به آبی که

نطرون در وی جوشیده باشد با روغن و بعد از آن

شیر تازه بدهند با سرکه و سعتر و انجدان و قی تنبع کوهی

در وی جوشیده بود و یکمثقال از تازهٔ وی گویند البته

کشنده بود و اگر یکدانگ بنم در شراب بکسی بدهند مستی

زیاده آورد جوز الکوثل جوز القی است گفته شد جوز المرج

حب کاکنج هندیست گفته شود بهترین تازه بود

و بشیرازی گوکلاغ گویند و طبیعت وی سرد و خشک

بود و قابض اسحق گوید گرمست در اول و خشکست در دوم

جون سبز فستق ضماد کنند نافع بود و با ابریشم اسراشیم قطع

خون بکند و قوت اعضا بدهد چون بکوبند با الجرد فتیله
سازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد و عسر البول را با شراب
نافع بود و جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم نسیان و مقدار
مستعمل از وی نیم درم یا نیم مثقال بود و اگر بجوشانند و از آب
آن نشیند زنی که رحم او بیرون می آید یا مقعد نافع بود
و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی عسل
و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی خوش کند سده
بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود و
و چون با عسل و گلاب بسر طلا کنند و دیسقوریدس گوید
مقوی معده و جگر بود شقیقه و سپرز و امعاء را نیکو بود و
و ذهن را تیز کند و فولس گوید طبیعت را به بندد و از خون
و صفرا و قوت بدن زیاده کند و نشف رطوبات از عروق کند
و اسحق گوید صفرا آورد و مصلح وی عسل است و بدل وی صاحب
منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گوز سرخ

واهل

و اهل گوید بدل آن بوزن آن گز مازکست جبل و در رقعا
خوانند و آن سرخست گفته شود ان شاء الله تعالی باب الحاء حاشا
نامون خوانند و ترمس نیز گویند و آن صعتر الحمار است و در
گوید بودنه کوهیست و گویند ورق خردل است و گویند برگ
سپند آن دشتی است و آنچه محقق است نوعی از بودنه کوهیست
و گلهای کوچک بسیار دارد مانند حزا اما که بسرخی مایل بود
و قبضه باریک دارد مانند قبضه اذخر و برگها دارد
به شکل جعده کبیر بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز می باشد
و طبیعت او گرم و خشکست در سیوم گویند در دوم محلل مقطع بود
و سخن و بول حیض براند و بچه بیندازد و سده بگشاید و عرق
النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود سینه و شش را پاک کند
و منع نفث دم بکند و اگر با نمک سرکه بیاشامند مسهل کیموس
بلغمی بود و اگر با سرکه بورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون
بسته بود و ثالیل و مبرد و بخش و اگر طعام کنند و بخورند ضعف

چشم را نافع بود و قوت باصره نگه دارد و معده و جگر که از
سردی بود پاک کند و چون سحق کنند و با آب عسل بسرشند
و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوت کرده
بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق را سودمند
بود و مقدار دو درم مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه
و نسیان را نافع بود و اندروماخس گوید چون بکوبند
و سحق کنند و به عسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع
بود و بجبش مجذوم در حمام طلا کنند سود دهد مسیحی گوید مضر
بود بریش و مصلح آن نعناست و بدل آن یک وزن و نیم سعتر
کوهی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها
بیاورد و هضم بکند و مسهل کرم و بلغم بود. حافر المهر
سورنجان است گفته شود حاج خاریست که ترنجبین از وی
حاصل میشود و نبات و کشوث در وی بپیچد میشود و به
شیرازی خار ازو گویند و عصاره وی چون در چشم کشند

سفیدی بم

سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کل وی جهت بواسیر بغایت
سودمند بود حالوما سنجار است و را بوحلسا گفته شد حافظ الجمال
و حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است گفته شود حالق الشعر
قاشرا است گفته شود حافر الحمار الوحشی سم خر کوره را چون بسوزانند
و بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر
طلا کنند تحلیل بدهد و داء الثعلب را نافع بود حافر البرذون
سم استر خود سوخته صرع را نافع بود و چون با زیت
بیامیزند و بر خنازیر و داء الثعلب طلا کنند نافع بود حافر
الحمار سم خر چون از سم راست وی نگین سازند و مصروع
با خود دارد صرع زایل کند و دیسقوریدوس گوید سمهای
خر چون بسوزانند و بیاشامند چهل روز متواتر هر روز ز
فلنجارین مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند همان
عمل کند که سم استر بر شقایق که از سرما بود و ضماد کنند زایل
کند حباقا [illegible] قان گویند و آن حندقوقیست گفته شود
بالمهمله

حب النیل قرطم هندیست طبیعت اون گرم و خشکست در دویم و
گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود
جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم
و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی نیم تا نیم درم بود به
با دویهای دیگر عرق النسا و نقرس را نافع بود و اجزا از درد
اخلاط در مفاصل گرد شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید
و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل
مرارات سودمند بود و لی کرب و غثیان آورد و دوا و لی
آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند
و بدل وی در اسهال و دفع سودا و نیم وزن آن شحم حنظل
و دانگی وزن آن حجر ارمنی بود و ابن مولف گوید نبات
وی مانند لباب بود بزرگتر و آن را لبسی خوانند و اگر
بسرکه خطی بر برگ نویسند فی الحال سرخ گردد حب المساکین
لبلاب است گفته شود حب الهراط ما زریون است گفته شود حباق

ورق گویند و خند قوقی است گفته شود حبق فودنج است گفته
شود حب عزیز حب الزلم است گفته شود و ابن مولف گوید حب
عزیز غیر حب الزلم است و آن بشکل قاقله صغار است و قیق
که در غلاف بود و آن مغز نیست که بیرون از وی بزردی
زند و اندرون وی سفید بود و خوش و قوت باه زیاده
کند و منی بیفزاید و مسمن بود حب البق حب الکاکنج است گفته
١ حب جنگلا
شود حب جنگلا حب السمنه است گفته شود حب الوز لسان العصا
فیراست و گفته شود حب السمنه حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر
و خراسانیان آنرا النقل خواجه گویند و پوست وی بغایت
سیاه بود و مغز وی بغایت سفید بود و طبیعت وی گرم
و تر بود در اول و گویند در دویم فربهی آورد و منی زیاده
کند و باه برانگیزد مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند
و صافی کنند و قدری آرد و قدری روغن بادام شیرین
با گچ بپزند و بیاشامند بدن لاغر را فربه کنند و چون سبب

لاغری ازسردی وخشکی بود و ویرا ازمعده بگذرد و مضر
بود بشش ومصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن مغز تربد
و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است حب الظلم
گویند بذر الطرشقا است و بشیرازی حب الطرشق مشهور است
و حب الزلم بپارسی تخم کلک گویند و آنچه تحقیق تخمیست
بلون هیل مثلث شکل بود و همچنان با پوست توان خاییده
و منبت وی در شهر زور بود و فلفل السودان آن خوانند
و ابن ماسرجویه گوید گرمست در سیوم و ترست در اول
و عیسی گوید گرمست در دویم و ترست در اول و صاحب
منهاج گوید گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی هست و منی
زیاده کند و تحریک شهوت جماع بکند و بدن را فربه کند و قوة
ذکر بدهد و شریف گوید چون بخایند و بر کلف روی طلا
کنند زایل کند وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه
بود و بدل وی شقاقل بود و ابن مؤلف گوید نبات وی

لم انا لا

سه گز باشد و ورق وی بورق شاهدانج ماند و گل وی بگل خطمی
ماند و در اندرون گل وی سوسنه چند سرخ بود و خارناک
بود و ابن ماسویه گوید که گرمست در سیوم و ترست در اول
و صاحب منهاج گوید گرم و خشکست و در وی رطوبت عرضی
بود حب الخروع بپارسی تخم بیدانجیر گویند و بشیرازی کنتو
و در خروع گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن
بغیر از مصر جایی دیگر نروید و صاحب منهاج گوید سهو کرده است
که آن هیوفاریقون است و هیوفاریقون گفته شود و طبیعت
حب بلسان گرم و خشکست و در دویم نافع بود جهت بلغم و صفرا
و سودا و ورم گرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا
و سده و عسر البول و گزنده جانوران چون بپاشند
نافع بود و اگر بجوشانند و زن بدان نشیند رحم را
بگشاید و جالینوس گوید درد سر کهن و دوار را سود مند
بود و در معده نیز و رفس گوید ببرد بد معده را

نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ او را
قوت دهد و دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتها
تمام بیاورد و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و ورد بجلو
ور بود ضیق النفس را نافع بود و مستعمل از وی دو درم بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن
عود بلسان بوزن آن گویند و یک وزن نیم آن
گویند و بدل آن نیم وزن آن بسباسه بود حب الحلوه
انیسون است گفته شد حب الاثل گزمازک خوانند و گزمازق
بالکاف المفتوحه و بالباء الثانیه
و آن جزمازج است گفته شد حب الکاکنج جوز المرج خوانند
و آن بذر الکاکنج است و آن دو نوع بود و یک نوع را بشیرازی
عروس در پرده خوانند و یکی دیگر چون من گویند
و بهترین آن سرخ بزرگ کوهی بود و گویند بستانی و طبیعت
آن سرد است و باعتدال خشک است و عیسی گوید سرد و خشک است
و در آخر درجه اول تا ۲ گویند و در ۳ و بعضی از آن نافع

بود و بول براند و ریش کرده و مثانه را نافع بود و اربیاسوس
گوید صرع را نافع بود اما که عارض شود در سر و چون از
وی بشو نیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار
بران سعوط سازند یا سه بار زایل کند و فولس گوید چون یکجزو
از وی سحق کرده با جزوی از گل ارمنی بیاشامند کرمها که در شکم
بود بیرون آورد و مضر بود بگرده و چون بسیار استعمال کنند
شدت ادرار و حذر و درد سر پیدا کند و مصلح وی گل پارسی
و گل ارمنی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب است :
حبة السوداء شونیز است گفته شود حبة السوداء بپارسی سیه دانه گویند
و بهترین آن بود که از بهر ترش گیرند طبیعت وی سرد و تر بود
و در دوم ملین بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قبض شکم
و لعاب وی ترطیب کنند پوست سینه زایل کند و حرارت
ساکن کند و دو درم از مغز وی چون بکوبند با نبات
و حب سازند و یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند

سرفه گرم را سود دهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی خمیره
بنفشه بود و بدل آن تخم کنگر حب الورع ثمره الورع است گویند
شه حب المنشم حبیست بمقدار فلفلی و لون آن بمیان زردی
و سرخی بود بغایت املس و خوشبوی و زود شکن بود و مغز
وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند
و طبیعت او گرم و خشک است در ۲ اسحق گوید معده سرد را مفید
بود و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشا
سرد بود با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیادت کند
بذر حب القلقل بذر رمان بریست و بپارسی انار دانه دشتی
و مغاث بیخ وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و در طعم
وی اندکی تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود و طبیعت
وی گرم تر بود در ۲ و خشک بود و قوت بدنهای مرخی بدهد
و فربهی آورد و چون بخورند و عسل طبرزد اضافه کنند باه را
زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود و اما مصدق بود و

و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند صداع آورد
و معده را بگیرد و اولی آنکه با قند و با عسل بخورند و بدل آن
بوزن آن ابهل بود و گویند بوزن آن تودری سفید
و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و گویند بدل آن
مغاث بود بوزن آن حب الصنوبر حب الغار مانند
فندقی بود کوچک بلکه بمقدار فستقی و پوست وی بغایت
سیاه و تنک بود و مغز آن بدو نیم بود و بغایت
سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندکی عطریتی
در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و دوم
چون با منتجیح بیاشامند بقراط گوید یکمثقال نافع بود
جهت دشخوار زاییدن و چکانیدن بول و حیض براند
و گزندگی جانوران را نافع بود و فولس گوید مجموع زهرها
بود و از خواص آنست که چون تعبیه وی در خانه نهند
مگس بگریزد و وی سودمند جهت سبزرگه و رطوبت بود

وچون باراسن بپاشامند دردسری که سبب آن بلغم ورياح
غليظ بود نافع بود واگر در معلقه سحق کنند وبپاشامند
درساعت مغز را ساکن کند ووي مضر بود بجگر وحوالي آن
مصلح وي زرشک تازه وبدل وي حب محلب يا مغز بادام
تلخ: حب الصنوبر جلغوزه است ودرخت آن کوچکتر از صنوبر
صغار بود وازسيستان خيزد ودرخت وي راسوس خوانند
وطبيعت او گرم بود در اول ودر ۲ معتدلست ودروي
اندک حرارتي هست ورطوبت جالينوس گويد گرم وتر بود
وسود مند بود جهت درد پشت ودرد اعصاب ورعشه
وعرق النسا واسترخا ونشش را پاک کند وازخلطي که باشد وباه
زياده کند ومني بيفزايد وشير زنان وسنگ مثانه بريزاند
ونافع بود گزنده گي عقرب را با انجير خشک يا خرما يا گل
انگبين شريف گويد چون بکوبند وبعسل بسرشند وهر روز
ناشتا سه درم بخورند از فالج اخلاص يابند واسحق بن

عمران

عمران گويد چون با عسل بخورند مجامعت را زياده کند و
گرده و مثانه از سنگ ريگ پاک کند وگويند طبيعت وي گرم است
ودر ۲ تر است ودر اول ووي مصدع بود ومصلح وي
خشخاش وشکر بود وبدل آن حب محلب بقشر بود بوزن
آن ونيم ووزن آن بادام سفيد کرده وابن ماسويه
گويد بدل آن تخم خربزه بود وگويند جوز هندي گويند
قايم مقام جلغوزه بادام کوهي که پيشه ازي آنرا الجرک
گويند حب الصنوبر الصغار به پارسي تخم کاج خوانند وآن
تخميست مثلث شکل ودرميان غلاف جوز کاج بود ودر
طعم مانند جلغوزه بود وطبيعت آن گرم وخشک است در ۲
ومنضج محلل بود ونافع بود جهت استرخا وضعف بدن
وفربهي آورد ورطوبات فاسد که درتن بود خشک
گرداند وقوت معده بدهد وچون به نشستن جماع
کنند چهار درم از وي مني بيفزايد وخاصه که باکنجد و

و قند بود و مثانه و کرده را قوت دهد اما مضر بود و سپرز
و معده را بکشد و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق
وی حب الرمان بود و مصلح وی در معده آنست که در آب
گرم خیسانند و با عسل بخورند محرور مزاج با قند بدل وی
حب محلب مقشر یا نیم وزن آن مغز بادام سفید کرده
گویند بدل آن صنوبر کبار گویند بود حب الراس
صاحب مفرده گوید مویزج است سهو کرده است صاحب
منهاج گوید در ماهیت او راست گفته که او زرد رنگ
بود و طعم او تلخ و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه از کوهستان
فارس خیزد و از کردستان همدان و آن را بخ برخوانند
و راسن دو نوعست جبلی و بوستانی این تخم جبلی است
و بوستانی در راسن گفته و این نوع که گفته شد قوت
موی بدهد و آن را از آفات نگه دارد و چون خرد
کنند و بدان سر بشویند اگر طلا کنند شاید حب العقت

ماش

ماش هندیست و در قلت گفته شود حب العصفر قرطم است
حب الآس
گفته شود بپارسی تخم مورد گویند بهترین وی بستانی بود
و فربه رسیده تازه و طبیعت آن سرد است و خشک و در ۲
گویند گرم است و شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و
احشاق را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود
و شربتی از وی سه درم بود و صاحب تقویم گوید
پنج درم ریشهای اندرونی را نافع بود و ریش مثانه را
سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بپزند و با شراب
ضماد کنند با ریشهای کفین و قدمین زایل کند و چون
تر بود بکوبند و با شراب در ورم چشم ضماد کنند تحلیل
دهد و غرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود و اسحق
گوید چون بدان طلا کنند و اگر با عسل سحق کنند و بر کلف
روی طلا کنند با آب ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق
گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی ضمغ عربی

یاعلی مدد

بود و بدل آن آب ورق آن بود تا نیم وزن آن سعتر
و گویند بوزن آن حب الرمان بپارسی انار دانه گویند و بهترین
آن ترش و فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض
بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد
صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم
معده گرم را قوت دهد و عصاره وی خاصه ترش چون
بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشهای که در دهن
بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاده و درد
گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل آن سماق
حب الابر بپارسی انبرباریس است بپارسی زرشک گویند
گفته شد حب البان دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی
تنک بود و سهل و سکن باشد و آن را ضیق الهادیه
گویند و در طعم تلخ بود با قبض ابن مولف گوید
آن ثمره نوعی از طرفاست و در جرون آنرا برکر خوانند

البرتی

بهترین وی بزرگ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم
و خشکست در ۲ و گویند گرمست در ۳ و گویند ترست
در اول سوداء بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی
تا دو درم جلا بدهد و ثآلیل کلف و داءها که در رو پیدا
شود و جرب و حکه را نافع بود و سده سپرز و جگر
بگشاید و صلابت آن نرم کند و چون با آب گرسنه
ضماد کنند اسحق مضرست بجگر و مصلح وی رازیانه بود
و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قوه و نیم
وزن قشور السلیخه و دانگ بسباسه بود و بشیرازی آنرا
تخم غالیه خوانند حب الملوک ماهو دانه است گفته شود
حب العنب الثعلب است گفته شود و حب المحلب
بپارسی بیوه مریم خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت
وی گرم و خشک است در ۲ گویند معتدل بود و گویند
سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود

وجلای قوی بصری کوید کرمست در دوم خشکست در اول
محلل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند
نافع بود و البته کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده
جکر و سپرز بکشاید و نقرس را سود دهد و سنک کرده
و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت سود
دهد و قولنج بکشاید و دردهای اندرونی و رطوبتی که در سینه
و شش بود پاک کند و کویند مضر بود بدماغ کرم و احشا
و مصلح وی رب اترج بود یا ریباس و کویند بدل آن
مثقال با وانیم تخم کشنیز کرده بود و حب الریباس بپارسی تخم ریباس
خوانند بهترین تازه بود و طبیعت او سرد و خشک بود
و قابض بود و جهت حرقت صفراوی و جرب و حکه و بدل آن
تخم حماض بستانی بود حب القرع بپارسی تخم کدو بود و بهترین
آن بود که آن شیرین بود خورده باشند و طبیعت آن
سرد و تر بود در دوم تبهای صفراوی را نافع بود و مقدار

مستعمل

مستعمل از وی سه درم بود و سینه گرم و خشک را نافع
بود و چون با نبات بخورند تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت
بود ساکن کند و اسحق کوید مضرست بمثانه و مصلح وی تخم
کرفس بود و جالینوس کوید بدل وی در کسر وحده ادویه
کثیرا بود و حب الرشاد حرفست بهترین وی بابلی بود و طبیعت
کرم و خشکست و سفید وی حرارت کمتر دارد و از سرخ
تیزتر و مفاصل بلغمی را نافع بود و چون به آب کرم بوده و غنج
کل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و چون کوفته بر ورک
ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند و بدل
او در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی
در معروف کهف شود و حبة الخضرا ثمره درخت بطم است و بپارسی
بن کویند و آن دو نوع است یکنوع را شاه بن کویند
یکنوع بن و شاه بن خردتر بود و همچنان با پوست توان
خورد و درخت شاه بن زاصر و خوانند و از آن بن

بطم ابن مؤلف گوید که در حوالی ابرقوه درخت بطم با فستق
پیوند کرده و ثمر آن بفستق نزدیکست و طعم آن طعم
بن کند و بهترین آن سبز و بزرگ و تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشکست در سیوم گویند و در چهارم گرمی وی
قوی تر بود از خشکی بود و خوردن وی معده را بد بود و
دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و سختی
سینه و گرده ببرد و بول براند و شهوة جماع برانگیزد
و چون با شراب یا سرکه بیاشامند گزنده کی رتیلا را
نافع بود و جگر پاک کند و درد سپرز را که از سردی بود و بلغمی
مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را سود دهد و سردی
خوردن و مالیدن وی بر ذات الجنب نافع بود و چوب
وی چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی را
برویاند و خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند
و کوفته و بیخته بپزند و علاق غلاف سازند موی را برویاند

و درازکند

و درازکند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در
صاد کفته شود و بن مصیح بود و دهن را بجوشاند و شهوة
طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین بود و در بود فواکه ترش
بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی خمیره بنفشه بود و
در کتاب ابدال آورده که بدل وی مغز جوز است و گویند
بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و گویند
بوزن آن حب البطیخ بذر البطیخ است گفته شد حب
الکمثری بپارسی دانه امرود گویند و بهترین آن بزرگ
بود که بزر وی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشکست نافع
بود جهت درد شش مقدار دو درم مستعمل بود و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی بذر قطونا بود یا عناب حب
الزبیب بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد بود
و در اول خشک بود و در دوم شکم ببندد و مقدار ماخوذ
از وی تا پنج درم بود و مضر بود با معا مصلح کثیرا بود حب

بجمشا یه حب قاقلت گفته شود حباری علوفی خوانند
و بپارسی خرخوانند و آن نوعی از کلنک است و گوشت
وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بریت
وی غلیظی بود صاحب منهاج گوید گوشت گرم و تر
بود و میانه مرغ خانگی و بط بود و در او غلیظ بود ریاح را
ساکن کند و مضر بود بمفاصل و قولنج و تخوار ... شود
و مصلح وی آن است که با زیت و دارچینی و سیر که بپزند
و بعد از آن عسل ... بخورند ... وی چون
باشد که نمک [illegible] حب ... خود
... خشک کنند و پنج حب از آن به آب نیم گرم
ناشتا بخورند ... نافع بود و اگر پوست
سنگدان وی خشک کرده و سحق کرده و اندک نمک
اندر ... چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود
و نیکوترین معالجه وی بود و کول وی در خرقه بندند بر پای

ببندند

بندند که خواب بسیار میکند خواب از وی زایل میشود و
اگر در سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی بندند که عاف
داشته باشد در ساعت ببندد و تا آن داشته باشد
عود نکند و این بخاصیت و خون ربو و عسر النفس را نافع
بود و گوشت وی بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود
که با آب نمک بپزند و بعد از آن روغن بادام در وی
ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود روغن گردکان و
زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مر یرقان را
نافع بود حبق الفتا مرزنجوش است در اذان الفار گفته
شد حبق الراعی برنجاسف است گفته شد حبق الفیل
حب القنا نیز گویند بابونج است گفته شد حبق قرنفلی
حبق الغنا است گفته شد حبق ترنجانی فرنجمشک است
و برنجمشک است و آن مرزنگوش است و بپارسی قرنفل ...
بود و در قاف گفته شود حبق الماء بادرنجویه است گفته شد

جبق منطي فودنج نهرئيست وجبق التماج نيز گويند و در قاف
گفته شو وجبق صعتري حماحم است و آن نوعي از فودنج است
بستاني است گفته شو وجبق كرماني جبق كرماني شاهسغرم است
وگفته شو وجبق عزالبقلة خراساني است گفته شد جبق الشيوخ
ريحان الشيوخ نيز گويند وان مرو است گفته شو وحشرما
ببر ياني نعناع است و بكازروني راقوته گويند ودر
نعناع گفته شو وحجر التيس بادزهر است و ويرا ترياق
فاروق طبيعي خوانند و آن ثلوط دراز وگرد نيز مي باشد — مانند
وور زير يكديگر طبقات دارد و در ميان او چيز است
گويا مغز نيست و آن چوب مخلصه باد انه وي بود ولون
حجر التيس اغبر بود سياهي كه از سرخي زند انچه نيك باشد
چون با شير بسنگ بسايند سرخ شود وانچه بد بود وصحيح سبز
رنگ شو وآنرا از شكم بز كوهي گيرند در شيرازان صاحب
مفرده گويد كه از طرف خراسان حاصل ميشود واين خلافست

نعم از

بغير از شبانكاره در هيچ موضع ديگر حاصل نميشود واين
مؤلف گويد انچه صاحب مفرده گفت كه از خراسان
حاصل ميشود آن بازهر حيوانيست وگويا در آن روز
آن گوسفندان را وهني رسيده وبعضي از آن بطرف
زرقام كه آن قريه شيراز است افتاده اند و در انجا
يافت ميشود وگويند غذاي آن گوسفندمار باشد مخلصه
بسبب آن اين سنگ در شكم وي مي بندد وبرين سبب
ويرا ترياق فاروق طبيعي خوانند وگويند در زهره
وي باشد واين خلافست در شيرازان وي بود ودي
بغايت عزيز بود وباطراف برند واين مؤلف گويد
اهل شبانكاره گويند چوبي كه در اندرون باد زهر است
چوب گز است واين خلافست تحقيق چوب باد انه
مخلصه بود وگويند چون بسايند سرخ وزرد وسبز رنگ
باشد واين رنگها ببودن معلوم ميشود ولون ان چوب

به سیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ
می‌سازند از گل دانایان مشکل فرق توانند کرد و امتحان
وی آنست که سوزن را به آتش سرخ کنند و بروی نهند اگر
مصنوع بود چون سوزن در وی فرو رود و دودی سیاه
از وی فرو بیرون آید و اگر حجر التیس بود دود نزند و
نوک سوزن را زرد کند و چون وی را به آب رازیانه
بسایند و بر گزنده‌گی مار طلا کنند در حال درد بنشاند
از مردن ایمن شود و همه گزنده‌گی جانوران و سمهای نباتی
حیوانی خوردن و طلا کردن بغایت مفید بود و جهت
ضعف بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربتی جهت
گزنده‌گی جانوران و دفع سمها دوازده جو جهت ضعف
دل و قوت اعضا شربتی دانگی بود و هر که روزی نیم دانگ
بخورد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها محروری مزاج را نیز
مفید بسبب آنکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت و بنا

مولف

مولف گوید هر کس بخورد با وزن زهر او مان میکند باید که در هفته
دو روز ترک میکند طبیعت وی بغایت گرمست حجرة الحیة
دو نوعست یکنوع حجر بود و معدنی و یکنوع حیوانی و آن را از
ماری افعی گیرند و آن باد زهر مار مهره خوانند و آنچه از مار
گیرند مانند شبندی بود که در قفای افعی بود و در همه افعی
نبود و چون از گوشت جدا کنند نرم بود و از هوا بوی رسد
ببندد و مانند حجر النمره خطوط بر وی بود و آن باشد که بلون
مار بود و خاکستری سیاه نیز بود و بشکل بیضی بزرگ مربع بود
و از یکمثقال تا دو مثقال بود و زیاده تر بود و مولف
گوید امتحان وی آنست که چون بر جامه صوف سیاه بمالند
پاک شود سفید گرداند و چون بمبالغه بمالند سیاه شود و معدنی
نماند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه رنگ
و خاکستر رنگ بود و چون در میان آب لیمو اندازند
در صحن چینی بحرکت آید و روان گردد و هر دو نوع گزنده‌گی

مار نافع بود وخوردن با خود داشتن و بر موضع زخم
نهادن و مارمهره گزنده کی افعی را نافع بود وتعلیق
کردن جالینوس گوید بسایند وبیاشامند نافع بود وگویند
هردو نوع بر زخم میچسبد حجر هندی نوعی از شاذنج است و به
پارسی شاذنه هندی گویند وخون که از مقعد آید قطع کند
وبواسیر را سود دهد وچون بیاشامند گزنده کی عقرب را
سود دهد حجر بلور سنگ بلورست که از خواب بترسد
دیگر نترسد حجر الحلقی حماما لست وصندل حدیدی نیز
گویند وآن دو نوع بود نر وماده و در همایان گفته شد
حجر الرحا بپارسی سنگ آسیاب خوانند وخشک بود
وچون گرم کنند وسرکه بروی ریزند ونمی آب منع
خون زخمش بکنند واز ورمهای وا ~~...~~ نیکی نیم
حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند مقدار
باقلایی بود کوچکتر بود وبلون آبگینه صاف بود و

جون بر بستی بندند

نزدیک

ونزدیک بود ببلور اگر به آب بشویند وبکسی دهند که سخت
تشنه بود سود دهد وغم واندوه ببرد حجر المثانه
سنگیست که در مثانه آدمی پیدا و بازدید میشود وگویند
سنگ مثانه بریزاند وگویند سحق کنند ودر چشم کنند
سفیدی زایل کند حجر النار حجر الاصم خوانند
وحجر الایمان انواعست سفید وسیاه وسرخ وملمع و
طبیعت وی سرد بود وبغایت خشک ارسطاطالیس
گوید اگر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته وبر ران بندند
سهل بزاید بفرمان خدای تعالی واگر سحق کرده مانند
غبار بر خنازیر پاشند خشک وهمچنین هر ریشی که دشخوار
رود دملی که باشد بر هر عضوی که باشد بحال صحت
آورد و ویرا بپارسی سنگ آتش گویند حجر الحمام
سنگیست که در دیگ حمام حاصل میشود چون در ابتدا
سرطان ضماد کنند نافع بود وبهترین معالجه که ورم حم

پیدا شود اینست حجر البقر در مصر خرزة البقر خوانند
و آن جا و زهره خوانند و در میان زهرهٔ گاو بود و
گویند در شیر دان گاو بهندستان بود و آن مانند
با دزهرست در عمل و در لون همه نیاد زهر ماند اما الجید در
زهرهٔ گاو گوسفند بود همچون زردهٔ تخم مرغ پخته بود و
و بشیرازی آنرا اندزرا خوانند و چون سحق کنند
به آب بعضی از بقول طلا کنند بر حملهٔ نمله نافع بود و در ریشها
و چون مقدار عدسی سعوط سازند به آب بیخ سلق جهت
نزول آب مفید بود و چون سحق کنند و به شراب بسرشند
و بر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه تر از نیم
و اگر سبب آن از وزاء الثعلب و برص بوده باشند
اما موی سفید سیاه کند و مؤلف گوید لغایت گرم بود
و با و بسر و راسو و هند بود طلا کردن و خوردن حجر
لبنی عال قطیطس خوانند و بعضی حجر لبنی و این اسم

آن کبیر ۲۰

بدان سبب بوی نهاده اند که چون به آب بسایند مانند
شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم
وی شیرین بود و چون به آب سحق کنند و عصارهٔ
وی در حقنهٔ قلعی کنند و هر زمان که خواهند مستعمل
کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند
شادنه بود و چون در چشم بکشند منع سیلان فضول
از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در ابتدا و رمد و یا
گرم طلا کردن سود دهد و نفث دم و خشونت مژه و
سوزش چشم را نافع بود حجر عسلی سنگیست که چون
بسایند رطوبت آن شیرین بود و در قوت شادنه و
در منفعت حجر لبنی بود و در همه حالی حجر شفق سنگیست
بلورهان زرد از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود
که زعفران رنگ بود و زود زینیده شود و شکافته
تو بر تو بود و قوت او مانند شادنه بود و در اندر جاکی

ضعیف تر و حجر لبنی و عسلی و مشقق در قوت مانند یکدیگرند
اما عسلی در وی حرارتی هست که در این نیست و حجر
مشقق چون به شیر زنان بسایند و در چشم کنند ریش
چشم زایل کند و خشونت مژه دهد و سوزش چشم و
بهترین مداوات این زحمتست حجر قبطی سنگیست
مصری و بغایت سست و زود در آب حل شود
و گازران مصر کتان بدان شویند و جامها و در موم
روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا
شود و در شافهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم
و اسهال مزمن و درد مثانه چون به آب بیاشامند
نافع بود و چون زن بخود برگیرد خون رفتن دایم باز
دارد و لون آن سنگ سبز بود و تیره رنگ بود
حجر الیهود سنگ جهود خوانند و آن سنگیست مانند
زیتون الجبل بزرگ بود مانند خایه کبوتر بود و خطوط

بسیار

بسیار بر وی بود و موازی دیگر حجر الزیتون نیز
خوانند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و گرد
نیز بود و در کوه لبنان در غاری میشود و این اصح است
شکل و بهترین زیتونی رنگ بود و ابن مؤلف گوید
این حجر بتجربت مانند سبزه در دریاهی باشد چون
بیرون آورند حجر شود و نافع بود جهت سنگ گرده
نیم مثقال با آب گرم جهت ریگ مثانه همان سبیل
با آب تربزه لعق کنند و همین عمل کنند عسر البول را
نافع بود و لیکن مضعف معده بود و اشتها ببرد و اسحق
گوید مضرتست بسپرز و مصلح وی عسل است مرمس حکیم گوید
حجر یهودی چون به خون خفاش سحق کنند و در چشم کنند موی مژه
برویاند و موی ابرو و همین سبیل چون بر وی مالند
و جالینوس گوید طبیعت وی معتدل بود و معده را سرد
بد بود و مصلح وی تخم کرفس بود و فولس گوید خون منعقد را

قطع کند حجر الشب حجره الشیف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون
خوانند و یونانی سطرانوس و معنی آن کوکبی بود و بعضی
از وی طرمینون خوانند و آن چند رنک بود و بهترین
وی سبز رنک بود و معده را نافع بود و بغایت و جا
لینوس کوید اکر قلاده از وی سازند که موازی معده بود
درکردن اندازند معده وی را نافع بود و دیسقوریدوس
کوید که بر ران بستن جهت دشخوار زادن سهل آسان شود
و بر بازو بستن جهت تعویذ نافع بود حجر الرخام
طین قیمولیاست و در طا کفته شود حجر الدم شادنج است
و کفته شود حجر ارمنی دو نوع است یکنوع لاجوردی بود و
یکنوع سرخ چون دست بروی مالند پنداری چرب است و
طبیعت او کرم و خشک است و در اول مسهل سودا بود و مسهلی
قوی تر از حجر لاجوردی بود و معده را بد بود و چون
مغسول بود قی و غشیان نیاورد و اکر مغسول نبود

مغثی

134

مغثی و مقیی بود و مفرح و مقوی بود و مغسول وی بالخاصیه
کبد و بوریت بدن را از خلط سودا پاک کند و اما معده را بد
بود و مصلح وی آنیسون بود و یا سلیخه و مقدار نیم درم تا نیم
مثقال بود و بدل جهت دفع اخلاط سودایی بکوزن وی نیم
حجر لاجورد بود حجر النمر مهره ایست که از پلنک ماده حاصل
شود و در نیروک کفته آید حجر الخطاطیف دیسقوریدوس
کوید بچه نخستین پرستوک چون بکیرند و درافزونی ماه
شکم وی را بشکافند دو پاره سنک یابند یکی یکرنک و یکی
الوان و در پوست ایل یا در پوست کوساله بندند و پیش
از آنکه خاک بروی رسد بر بازوی مصروع بندند بفرمان
خدای تعالی صرع از وی زایل شود حجر النور حجر الورسنانی
هره و مرقشیشاست هر دو کفته شود و ارشد نیز کویند
حجر لاجورد لاجورد است کفته شود حجر المغناطیس بپارسی
آهن ربا خوانند و چون ببوزانند سنک شادنه بود و

در عمل بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ غلیظی
و خلطی در وی نبود و جذب و آهن بقوت کند و هر چند
زیاده رباید نیکوتر بود و جالینوس گوید بغایت گرم و خشک است
و اگر کسی را خبث الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب
بیاشامند جذب آن بکند و بصحت خود بیرون آورد و مسهل
کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال تا یکدرم
بود و گویند چون درست گیرند و در دستها و پایها و تشنج یابس
که آن کزاز خوانند زایل کند و اگر جراحتی که از تیغ زهردار
رسیده باشد نهند بحال صحت باز آورد و مقناطیس چون
بوی سیر بوی رسد سست شود و در ربودن آهن و باز چون
در خون گوسفند یا بز در کشنده بود و از جمله سموم قتاله است
مانند بس گویند نوعی از الماس است حجر مشو
کیس است گفته شود حجر شجری لبد است گفته شد
حجر النسر حجر العقاب است و حجر السیروان الکثمت است

و گفته شود

و گفته شود حجر الطور حجر الدم است گفته شد حجر الیهب حجر
النسر است گفته شد حجر القمر آن را بزاق القمر و زبد البحر خوانند
و افروسالینی گویند یعنی زبد القمر و هو ثانی سالنیطس و
و افرون سالین از بهر آن خوانند که بشب در افزون
ماه یابند و در بلاد عرب آن سنگ سفید و مشفاف و سبک
بود و چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود و اگر بدرختی
بیاویزند که بر نمی دهد بار آور گردد و اگر بر مصروع بندند
نافع بود و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند
حجر حبشی و بیقوریدوس گوید سبز باشد و صاحب منهاج
گوید بزردی زند و جالینوس گوید مانند شیف بود
و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زهرها را
بغایت بکزد و شب کوری و درد دندان و قرحه
آن زایل کند و تاریکی و ناخنه ببرد و جلای تمام بدهد
و مؤلف گوید بپارسی آنرا یاسم گویند حجر الاسفنج

سنکیست که در میان اسفنج میباشند و حصاة الاسفنج کویند
و دیسقوریدوس و رازی کویند که با شراب بیاشامند
سنک مثانه بریزاند و جالینوس کوید سنک کرده بریزاند
و قوت آن ندارد که از مثانه بریزاند حجر اغاناطس
سنکیست که چون بسایند چیزی مانند خون از وی
بیرون آید و با شیر زنان چون در چشم چکانند ورم
آن بسیار آب آمدن را زایل کند حجر العاج سنکیست
مانند عاج چون سحق کنند و بر موضعی پاشند که خون
روانه باشد خون را ببندد و چون لیبو زنند و سنون
سازند دندان را جلا دهد بپارسی شکر سنک خوانند
و به شیرازی سنک زخم ابن مؤلف کوید طعم وی تلخ بود
حجر اعرابی حجر اعرابی است کفته شد حجر الکرک سنکیست
بغایت سفید در ساحل بحر هند یابند و در سند نیز می یابند
مهره که از وی حکاکان سازند از عاج سفیدتر بود و خوبتر

وطبیعت

وطبیعت وی سرد و خشکست در آخر درجه دویم و اهل هند
و سند از وی نگین سازند و زنان بکردن بندند و
متفق اند که این سنک دفع سحر و چشم زخم میکند
و صاحب او بر دشمنان ظفر یابد و اکر نکینی از و با خود دارند
و دروغ از قبل آنکس نکویند و هر کس وی را ببیند دوست
دارد و پادشاهان هند و سند از او ظرفها سازند و
بر آن اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در
هر صحبتی که آن بود جنگ و فتنه نبود و فرح و شادی
زیاده کنند و اهل هند مهرها از آن در موی کشند و کویند
موی دراز میکند و مهرهٔ آن مانند مروارید بزرک
براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
چشم خواه جدید و خواه قدیم ببرد و اکر سنون سازند
دندان را بغایت سفید کند و جلا دهد حجر اسیوس
اسیوس است کفته شد حجر القیشور حجر النسر کویند و قیشور

نیز کویند کفته شود حجر الحوت مانند سنکی بود در سر ماهی یابند
و مقام دماغ وی سفید و سخت بود و چون بیاشامند
سنک کرده بریزاند حجر شغاف قیشور است کفته شد حجر
لاغیطوس حجر غاغاطیس کویند و آن از وادی شام
آرند و آن وادی در قدیم غاغا خواندندی و این زمان
وادی جهنم کویند و چون بر آتش نهند بوی سر و سوخته
کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر دهد و سبک بود
و صفحها بر روی یکدیکر بود و قوت وی در غایت
یبوست بود و صاحب مفرده کوید بخور وی مصروع را
صرع آورد و صاحب منهاج کوید بخور وی مصروع را نافع
بود و اختناق رحم را سود دهد و کزندکان بکریزند
و اکر با ادویه دیکر جهت نقرس ضماد کنند سود دهد
و در جراحتهای عظیم کوشت بر رویاند حجر المطریطا حجر اشطریطا
کویند آن سنک مرمر بود و کفته شود حجر الکلب شریف کوید

نوعی

نوعی از سک هست که چون سنک بوی اندازند در دهن
بکیرد و نکاه دارد و در دشمنی عمل عجب میکند و چون خواهند
که میان دو کس دشمنی اندازند و بر اسم آنکس هفت سنک
بردارند و بر آن سک اندازند و بعد از آن بردارد
و به آب اندازد و از آن آب بخورد آنکس دهد و در دشمنی
چیزی عجب مشاهده کند و کویند در برج کبوتر اندازند
مجموع بکریزند و اکر در شراب اندازند جماعتی بیاشامند
جنک و عربده و بدمستی در میانه ایشان واقع شود
حجر الروشنائی حجر النور است کفته شود حجر البرام
بپارسی سنک برامی کویند و هر تیشه که بدان سنک آب
دهند چون بر سنک زنند مانند کل فرو رود و قطعا
آواز نکند اکر این سنک سحق کنند و سنون سازند
دندان سفید کند حجر الخزفی سنکیست که در مصر بسیار
باشد مانند خزف بود و زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیکر

بود و بجای قیشور مستعمل کنند و در ستردن موی چون دو
درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون
حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان
نهند بر ریشهای پلید و ورم ساکن گرداند و ریشها را
بصلاح آورد و بغایت خشک کند بود حجر الافروج
حجر [illegible] بود که گویند و آن از بلاد روم خیزد و سبک بود
بر روی آب بایستد و مجفف بود و قبضی در وی باشد
چون حل کنند و بیاشامند گزندهٔ عقرب را نافع بود
حجر الاساکفه سنگیست که کفش گران بران افزار تیز
میکنند نافع بود جهت ورمهای لهات و ریش
آن لهات را بپارسی ملازه خوانند حجر اللص
در مبهم گفته شود حدیق باد انجان است گفته شد
حدید بپارسی آهن گویند و آن سه نوعست شابور
قانی و نرم آهن و فولاد طبیعی و معدنی بود و آن

[illegible]

شابورقان

شابورقان نیز گویند و آن فولاد نرست و پولاد مصنوع
از نرم آهن گیرند و از زنجار آهن زعفران الحدید
گویند و قابض بود و اکحال منفعت آن دراز گفته
شود و خبث الحدید ضعیف تر از زنجاران بود و
در خا گفته شود و صفت توبال آن در تا گفته
شد و آهن سرخ [illegible] در آب [illegible] شراب
بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز را
نافع بود و اسفیذه و استرخا و معدهٔ سلس البول و درد
مقعد را نافع بود و باه را قوت دهد و خاصه آبی که
آهنگران آهن که تافته باشد در وی انداز ند و آنرا
دوص خوانند و ماء الحدید گویند و گزندهٔ سگ
دیوانه نافع بود و وقتی که براده آهن چون
در شرابها که زهر داشته باشد اندازند مجموع زهرها
با خود کشد چون بخورند زیان ندهد براده آهن چون

بخورند و در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و دوای
آن شیر تازه با بعضی ادویهٔ مسهله قوی کنند و بعد
از ان مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالند و مقدار یکدرم مقناطیس بخورد
امراق و بیمه روغن گاو و در خواص آورده اند که برادهٔ
آهن بر کسی بندند که بر خاب دندان خاید و دیگر نخاید
حدج حنظل نارسیده که هنوز سبز بود حنداج مرغنیت
که بشیرازی گورگور گویند و گوشت وی نباید خورد که
عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون بر اندکی
مشک و گلاب خلط کنند و بناشتا بیاشامند ربو
و ضیق النفس را نافع بود و چون بر روی بسوزانند و پی
سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع
بود و زهرهٔ وی چون در سایه خشک کنند و به آب
حل کنند کسی را که حیوانی موذی گزیده باشد مانند

افعی

افعی و عقرب و غیره اگر زخم از طرف راست بود میل
از ان در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در
چشم راست کشند نافع بود و از مردن خلاص یابد
بفرمان خدای تعالی حرمل ابن سمجون گوید دو
نوع است سرخ و سفید حرمل عربی خوانند و بیونانی
مومی و بعربی بپارسی صندل رایج و ورق آن مانند
ورق بید بود و کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمن سفید
بود و مطلق خوشبوی باشد و بسریانی لسبا سا خوانند
و نوع سرخ را حرمل حافی خوانند و بپارسی اسفند گویند
و بشیرازی نیوند و تون گویند و هزار اسفند هم خوانند
و مولف گوید آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت
حرمل گرم و خشک و در سیم گویند و در ع٤ نافع بود جهت
درد مفاصل طلا کردن چون سحق کنند و زهرهٔ کبک
و زهرهٔ مرغ و زعفران آب رازیانه در چشم کشند قوت

باصره بدهد و اکر حمل بخورند با ادویه با دویه قاقلات
دو دحب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود
و عرق النسا و وجع وورک را چون نطول کنند بآب
آن سودمند بود سینه و شش از بلغم لزج پاک کند
با ذکر در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی
دماغ و بدن ولیکن سده و صداع آورد و مغثی بود
و مسکر و صاحب منهاج گوید مصلح وی بعد از ان فواکه
ترش بود و صاحب تقویم مصلح وی قرفه و دارچینی
بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه و تشنج
سرد و علت کرده و مثانه و مرار و مسهل سودا و بلغم
لزج و حیض و بول براند و قوت تفتیح وی سودا را
نیک بود و خون سودای صافی کند طبیعت نرم دارد
و حبیشش گوید مسبتی خمر بود و مجهول گوید لون را صافی
کند محرک جماع بود و فربهی آورد و ابن وافد گوید

سودمند بود

سودمند بود جهت عاشقان سکری که دارد و گویند
اکر ده وا از ده شب بیابی هر شب یکمثقال سفوف
سازند تا سوده عرق النسا را نافع بود و دیسقوریـ
ـدوس گوید درد پایها و ران و عرق النسا را و
نقرس و فالج را نافع بود و بدل آن بوزن آن
فرو ما نا یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که آن را
مولی خوانند و بیخ وی مانند بلبوس بود و چون
سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن
بخود برگیرد فم افواه رحم بگشاید حرشف عکوب خوانند
و بپارسی کنگر گویند انواعست طبیعت وی معتدل
بود و در حرارت تر بود و با درجهٔ ۲ مسیح گوید گرم
و تر بود و در اول گویند گرم و خشکست و در ۲
چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و اکر موم و روغن سازند که آن آب کنگر بخورد داده

باشند بر برص که بر روی بیدا شود بمالند زایل کند
و بهق و ورمهای صلب چون بدان طلاکنند زود تحلیل
دهد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو کرد و طبیعت
نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و وراز بینی
هم گویند باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین
کند و کند بغل زایل کند و با ادرار بول و نفخ بیرون
آورده بخاصیتی که در ویست و مصلح وی آلشت
که در بخش محرا کنند و توابل و ابازیر لطیف بر وی
بر وی با ریزند صاحب منهاج مغثی بود خاصه کوهی
و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی
روغن بود و صاحب تقویم گوید مغثی بود و مصلح
و مصلح وی مصطکی بود و با سلیخه حرا شنا خردل بریت
گفته شود حرض اشنان است گفته شد
ابریشم است گفته شد حزالشیاطین اطریلال است گفته شد

جرانا د

حرف حب الرشاد گویند و بسریانی مقلیاثا و بعربی
ثفاد و بپارسی تخم سفندان و گویند تره تیزک و شیخزنک
خوانند و بیونانی قردامن و حرف ابیض و اسفند اسفید
خوانند و خردل سفید و حرف بابلی و بذر بلاقیس
خوانند و حرف دو نوعست یکنوع ورق وی با سفا
ناج ماند یکنوع برگ خرد دارد و تخم وی یکنوع سفید
و یکنوع سرخ و بلد از آن سفید اسفند سفید و خردل
سفید و حرف سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت
سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم
و خشک بود در ۳ گویند و در اول درجه چهارم
جهارم و منضج و محلل بود و مویی که ریزد نگاه دارد
و خوردن و طلا کردن و سرشتن و به آب آن دو
و ورم بلغمی و دملها را نافع بود و جهت عرق النسا
و خوردن و ضماد کردن جهت ربو و غلیظی سپرز و خوردن

و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا اشهد به خوانند و
استرخا و جمیع اعضا را نافع بود و خوردن وی چون
برگزنده کی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد
و بیندازد بقوت آشامیدن و بخود برگرفتن البته
چون ضماد کنند گزنده کان بگزند و جرب و ریش
وشده و قوبا با آب نمک مالیدن نافع بود و چون سحق
کنند و به آب گرم بیاشامند طبع براند و قولنج بگشاید
و حب القرع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند
و بریان کرده شکم ببندد و تیز خر را نافع بود و خاصه
سحق ناکرده سرد کرده را نافع بود و بریان ناکرده
شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند
و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه
بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با عسل بیامیزند
و لعوق کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و همچنین

درد پهلوها

درد پهلوها که از خلطی غلیظ بود چون سحق کنند با عسل و بامش
طلا کنند یا با صابون نمش زایل کند و بشره را بحال اول
آورد و چون بر گزنده کی عقرب ضماد کنند نافع بود و
ورق آن خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر بود
از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبت و ماهی که در وی آبست
و وی معده و سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی
شکر است و صاحب تقویم گوید نبات نیکو بود و جلاب
و بدل وی خردل و تخم تربزه بود و یا تخم جرجیر خوردن
مانند سوسمار است و طبع وی نزدیک به طبع ورک
یونانی آنرا اسالامندرا گویند و از جمله سموم قتاله بود
و خوردن آن بهرا ربیس گوید دل خردن چون در خرقه
سیاه ببندند بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و
جالینوس گوید چون در چشم کشند روشنائی بیفزاید
و دیسقوریدوس گوید سرگین عصاره وی چون زنان در روی

بالند بشره را صافي كند مانند صيقلي بود و بهترين بشكل سفيد
بود و سبك مانند نشاسته به سفيدي و به شيرازي انزا
ماترنك خوانند ح با خامالاون خوانند بيونانى و بپارسي
آفتاب پرست و كرياسي نيز خوانند وخون وي چون
طلا كنند و بر موي كه در چشم بود و بعد از ان كه بركنده
باشند ديكر نرويد و كوشت وي سم قاتل بود مانند وزغ
و بيضه وي نيز سم قاتلست كه در حال بكشد و مهلت ندهد
و دوا نيز نبود و معالجه كسي كه كوشت وي خورده بود
مانند معالجه كسي بود كه ذراريح خورده باشند و ذراريح
كفته شود اما معالجه كسي كه بيضه وي خورده باشد بايد
كه در حال سركين باز در شراب بدهند و بقي پاك كنند
و بدن را بروغن كاو بمالند و سر وي به نمك تمكيد كنند
و انجبار خشك و سلمه و حنطيا ناروني تا شفا يابد ح خفقان
رهيج الفار است و رهشفا كويند و آن شكست كفته شود

طلع است كفته شود ح ف اما سيسنبرون است و قردامينى
نيز كويند از بهر انكه بطعم قردامون بود و آن خلافست
و اين نباتيست كه در آب رويد مانند قوت العين
و چون تر بود كرم و خشكست و در سوم درجه و برك وي پخته و خام
خورند بول براند و اگر بر شپوليه بشب ضماد كنند و
بروز بشويند زايل كند ح جوانا ح حل خوانند و آن لحي است
كه بال ندارد و ستبر بود و چون نا پخته تملكو كنند خشك كرده با
شراب بياشامند كزنده كي عقرب را نافع بود و بايد كه
كهن نبود ح حزا خرا نيز كويند و آن ز وفاست و دو پينارويه
و حليفه نيز كويند و آن نوعست بري و بستاني مؤلف
كويد نوعي از ثبريست و بشيرازي آنرا كوخنر كويند طبيعت
سداب
او كرم و خشكست و مسخن معده بود و طعام را هضم كند و
بادهاي غليظ بشكند و بلغمي مزاج را نافع بود و كزنده كي
جانوران را سود دهد خاصه عقرب بول براند و تخم

وی مشهور بربر وفرا بود وبشیرازی میرک کازرونی گویند
و دراز گفته شود اما خرا در دچشم آورد و مقطع منی بود و
تشنگی آورد و مضر بود بسبرز و مصلح وی بادرنبویه بود
بشیرازی مو دستک گویند و بدل وی سداب بود حزات
بستانی ورق وی مانند ورق کرفس بود و خرد و ملون
از این جنس چیزی ماند و طعم آن به طعم رازیانه بود و تخم
وی سبز رنگ بود و خوشبو و طعم تخم وی نزدیک به تخم کرز بود
و بشکل بر جامه بجسبد و به شیرازی آنرا مو دستک خوانند
و معده ها را نیکو بود و بادها بشکند و گرمی وی از حرارت
بری کمتر بود و غذا هضم کند و خمار زایل کند و سده جگر
و سبرز بگشاید و مسخن کرده بود و مسمن و مثانه و مجاری بول
پاک کند و زکام دماغ را سودمند بود و رطوبت آن
زایل کند و جهت بواسیر هیچ ادویه از و بهتر نبود خوردن و
ضماد کردن و اگر ادمان و اکل آن کنند و از بواسیر ایمن باشند

بخنس

خرنیل بخیست که از طرف شام و بیت المقدس سفید و تیره
رنگ بود چنانکه بسیاهی مایل بود و دو دانگ از وی
نافع بود جهت گزنده گی عقرب و مار از یکدرم تا یکمثقال
یا تنها یا با شامند یا با ماء العسل یا با شراب نافع بود و مرما
قین نیز گویند و گفته شود حجر الصخر زهر الحجرات و
بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست مثال طحلب که
بر وی سنگ می باشد و حجر را از بهر آن میگویند که زحمت
حجر زایل میکند و طبعیت آن سرد و خشکست و بر ورمهای
گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند
باز دارد و قوت باه را نافع بود و ورم زبان و یرقان را
نافع بود خسک شکوهیج و شکرهیج گویند و به شیرازی
خارسوهنگ گویند و به پارسی خار خسک و به اصفهانی بهسرو
در مغرب حمص الامیر و بری بود و بستانی بود و سبز و تازه
و طبعیت وی سرد است به اعتدال و خشکست در اول و گویند

کرمست و در اول کویند معتدلست در کرمی و سردی و عیسی
کوید کرمست و خشکست و در دویم منضج و ملین بود و بر ورمهای
کرم ضماد کردن نافع بود و در ریش بن دندان عفونت
آن زایل کند و چون با عسل خلط کنند عصارهٔ وی در
داروهای چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول
و قولنج را نافع بود و سنک کرده و مثانه بریزاند و باه را
زیادت کند و منی بیفزاید و دو درم از خشک بری جهت
کزنده کی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند نافع بود و
چون با شراب بیاشامند جهت افعی و قتاله نافع بود و
طبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد و کویند
مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد
تازه حشیش الزجاجی کیاهیست که آبکینه بدان جلا دهند
و رازی کوید قابض بود منع رطوبت بکند و مسکن اورام
بلغمی بود و عصارهٔ او بواسیر را زایل کند و سرفه کهن را نافع بود

۱۱۹

اکر عصارهٔ با سفیداج بر حمره و نمله طلا کنند سودمند
بود و بر سوختکی آتش همین سبیل و غرغره بعصارهٔ آن
کردن لوزتین را سودمند بود و در موم روغن کردن
جهت نقرس نافع بود و بسیاری او محروری مزاج را
صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش بود حشیشة
البرغوث اطریلال است کفته شد حشیش الطحال و حشیشة
دودیه نیز کویند و آن اسقولوقندریون است کفته
شد حشیشة الغافت غافت است کفته شود حشیش بزرقطونا
بپارسی ورق بنکو کویند و در قوت نزدیک کشنیز تر
بود و بهترین آن تازه و تر بود و طبیعت آن سرد
و تر بود و حرارت بنشاند و بر ورمهای کرم طلا
کردن سودمند بود و عصارهٔ تر وی جهت نفث
دم نافع بود حشیش الخراسانیه حشیرق است و کفته شود
حشیشة شقاقل شقاقل است و اشقاقل نیز کویند کفته شد

احصاء الاسفنج حجر الاسفنج است که گفته شد حصرم
بپارسی غوره گویند و بلفظی دیگر و حب و لحم نیز گویند
و طبیعت وی سرد است در دویم و خشکست در سیم
و جهت دفع صفرا نافع بود و حرارت بشکند و معده
جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح
گل انگبین بود و صاحب تقویم گوید مضر بود به آلات شکم
و منی مصلح آن انیسون بود و عسل بدل آن حماض اترج
یا ریباس حضض و س است و گفته شود حضض
بشیرازی هلک گویند و آن انواعست مکی و هندی
و مشهدی و بهترین آن از جهت ورمها مکی بود و از جهت
موی هندی بود و نوعی دیگر هست که در شیراز از ورق ردنا
تر تک سازند و روستایان شیراز آنرا هلک مشکل گویند
و ابن مولف گوید هلک یکی از ورق مغیلان سازند و
و طبیعت مکی گرم و سرد و خشک بود و در دویم گویند

سرد است

سرد است در اول و در هندی تحلیل و قبض کمتر بود و از
مکی و صاحب مفرده گوید هندی اقوی بود در همه حالات
و حضض هندی عصارهٔ فیلزهرج است و مکی عصاره
نباتیست مکی و گوید مصنوع است و ابن مولف گوید تحقیق
عصارهٔ ورق مغیلانست و نافع بود جهت مجموع نزفهای
دم چه از روده و چه خون که از زنان آید بغیر قاعده
و مجموع ورمهای خبیثه و کلف و ریشهای کهن و دهن و بر
و گوش را نافع بود و مالیدن و خوردن و بر چشم کشیدن
روشنائی بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد
و بیخ را بالغایت مفید بود حقنه کردن اسهال کهن و
ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند
خناق زایل کند و چون برخود برگیرند قطع سیلان
رطوبت از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب
بباشامند سودمند بود و ابن مولف گوید حضض هندی عصاره

نباتیست که آنرا اهشور خوانند وحضض جهت گزندگی سگ
دیوانه طلا کردن و آشامیدن نافع بود و یرقان سیاه
و دردسر زرا نافع بود غلیظ کند و مصلح وی حماما و مصطکی
وشربتی از وی نیم درم بود خُفّاة بر داشت و کعده نشد
حُلْبه فریبقه خوانند و بپارسی شنبلیز خوانند و طبیعت آن
گرمست و در آخر درجهٔ اول خشکست در اول گویند گرم است
و در دوم خشکست و در اول از رطوبت فضلی خالی نبود
گویند گرم و خشکست و در ۲ و منضج ورمها و ملین بود
و آرد وی ورمهای بلغمی صلب اندرونی و بیرونی را تحلیل
دهد و سینه و شکم و حلق را نرم کند و سرفه را بود و عسر البول
و عسر النفس را سود دهد و باه را زیاده کند و باد دهن بشکند
و بلغم و لزج و سینه بیرون آورد و بواسیر را سود دهد و آرد
وی با نطرون بر سپرز ضماد کردن نافع بود و اگر پیش از
طعام با وی بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم

براند و خلطهای بد که در روده بود و چون پخته بود غذا بیشتر
دهد و آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند حزاز زایل کند
و لعاب وی با روغن گل شقاق سردی را نافع بود و سوختگی آتش
و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با داروی جهت
کلف بغایت نافع بود و چون طبیخ وی با انگبین مند حیض براند
و جنبش وی چون بخورند درد پشت و جگر و مثانه سرد و چکیدن
بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد و صاحب
تقویم گوید محلل و مقوی انثیین بود و مصلح روغن قسط تلخ
بود حلزون نوعی از صدف است و در روی وی فشیخ کند نشود
حِلْتیت صمغ محروثست محروث الجذان خوانند و رافو
گویند و بپارسی انگژد خوانند و بهندی هینگ و شیر انزدی
انگشت گنده و آن دو نوعست منتن و طیب اما منتن
مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن گرمست و در اول درجهٔ چهارم
خشکست و در ۳ بهترین آن سرخ رنگ و صافی بود و چون

بکداازند لون وی بسفیدی زند والچه مغشوش بود سبز رنگ
بود والچه بوی تیز دارد و منتن خوانند والچه بوی تیزی
کمتر دارد و طیب خوانند وچون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنایی بیفزاید و در ابتداء نزول آب کشیدن
ایمن باشد و از نزول آب و تب ربع را مفید بود و بادها
بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و بر داء
الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و ثالیل مسماری عدد ها
چون با موم روغن خلط کنند نافع بود و با سرکه بر قوبا
طلا کردن سود دهد وچون با آب بکدازند و بیاشامند
حلق را صافی کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و معوی
باه بود وچون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد
و بر گزنده کی سک دیوانه نهادن یا با سیر و حنظل با آشامیدن
بغایت سود دهد وچون با زیت بکدازند و بر گزنده کی
عقرب و رتیلا مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب

بیاشامند

بیاشامند گزندگی زنبور را نافع بود وچون با سکنجبین بیاشامند بیرز که
در شکم بسته باشد بکدازد و صرع را مفید بود و دفع زهرها
ی حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار بکند و مقدار
نیم مثقال مستعمل بکند بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد
و اگر اندکی بر سوراخ قضیب مالند زن و مرد لذتی
عجیب بینند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن
کند و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند وچون در شیشه
مدتی بکدازد و بعد از آن بر قضیب مالند لذتی عجب بینند
اگر نیم درم از وی به آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه
که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی تر بود و قطع
اسهال که از رطوبت بود بکند و خلطهای لزج دفع کند
و اگر نیم درم از وی و نیم درم سکنجبین بیاشامند و بدان
ادمان کنند فالج و خدر را نافع بود و درد مفاصل
سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع بکشد

واما مضر بود بجگر ومعده وامحاق کویدمصلح وی اشق است
وصاحب تقویم کوید مصلح وی جوزبوا بود یا قرفه یا فلفل
بدل آن محروث وبعد از انکه با آب بجوشانند وچند
جوش کنند وبوزن آن بود حُلَيْفَه زوفر است صافی
وخرا نیز کویند کفته شود حَبْلاب لبلابست وکویند
واغبه وهر دو کفته شود حُلَمْ قرادست وبشیرازی کنه
کویند کفته شود در قاف حَلَبُو بیخ حماض بریست و
در حماض کفته شود حلاق الشعر نوره است کفته شود حِلْجِلْ
حَلاحِل حلاحل بلیوست کفته شد حَلْبِیب سورنجان
مصریست وطبعت او کرم وخشکست در ۲ کویند ودر ۳
نافع بود جهت نقرس ودرد مفاصل ودرد زانوها ورانها
ومقوی بدن بود ومسهل بلغم وخلطهای غلیظ بود وحب القرع
وکرم بکشد واما سپر زرا غلیظ کند ومصلح آن کاشنی
وکتیرا بود حَامَا اماموف وآمومن کویند وبشیرازی اهلو

لیمز

کویند طبعت او کرم وخشکست ودر ۲ کویند ودر ۳ آن
دو نوعست یکنوع مشهورست به شیرازی وما هلو خوانند
ونوعی دیکر مانند بر سیاوشانست چوب وی زرد بود
وسرخی مایل وبرک سبز بود وخود وکل وی زرد بود
وکوچک ونبات وی مقدار یک وجب باشد وبهترین
آن ذهبی رنک بود وارمنی وخوشبوی منضج ورمهای کرم
بود وچون در پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند
وچون با بادروج بر کزنده کی عقرب ضماد کنند سود دهد
وورم چشم که از کرمی بود وورم احشا چون با زیت
ضماد کنند نیکو بود ودرد رحم چون فرزجه بخود برکیرند
وو در طبیخ آن بنشینند نقرس را سود دهد کسی که کرده
یا جکر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود
سده جکر بکشاید وبول براند ومقدار مستعمل از وی
دو درم بود ولیکن مصدع بود ومنوم ومسکر واز جمله

بود وصاحب تقویم گوید مصلح آن صندل وگلاب بود و
اسحق گوید مضر بود بمعده مصلح آن تخم کرفس بود بنادوقا
گوید بدل آن بوزن آن اسارون وبوزن آن نیم آن
وبوزن آن زیره سبز بود خمر تمر هندیست گفته
شد حماض اترج در اترج گفته شد حماض بری ودبستانی
بود وبری را سلق بری خوانند وآن بیشتر جبلی بود
اما در خاک ریزه زمین سست بود وآن را بیونانی
طوطاق اغریون خوانند وسرفه سوداوی را نافع بود
وبشیرازی بیخ آن را حلیهو خوانند ودرد نقرس ودرد
مفاصل ضماد کردن نافع بود وسرفه سوداوی را سود
دهد وبستانی را بشیرازی ترسینک خوانند ومانند کاشنی
بود وورق آن درومی حوضی بود ورطوبتی فضلی مر
لزج وبهترین آن بستانی بود ترش طبیعت آن سرد
وخشک بود در ۲ تخم وی سرد بود در اول ودرویی

قبضی بو

قبضی بود ودر زبدو ورکفته شد واکر تخم وی بیش از کزنده کی
عقرب بیاشامند چون بکزد هیچ کزندی وزحمتی بوی
نرسد وچون ورق وی بپزند شکم براند وچون
بپزند وبازیت بریان کنند وکشنیز خشک واندکی
زیره وآب انار دانه بروی ریزند شکم ببندد وغیر
بریان کرده هیچ که از رودها مره صفرا بود نافع بود
وتشنکی بنشاند وقطع قی بکند وغثیان صفراوی ساکن
کند وخمار دفع کند واز روی کل خوردن سیر و کزنده کی
عقرب را نافع بود وچون با شراب بپزند وبدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وچون با شراب
بپزند وبر خنازیر ضماد کنند ورمهای کرم که در بن
کوش بود سود دهد واکر با سرکه بپزند وبر سر ضماد
کنند نافع بود وچون بر جرب تمالند صحت یابد
واکر بیخ وی را در کردن ببندند خنازیر دفع کند وچون

سحق كنند وزن بخود بر كيرد قطع سيلان رحم از خود بكند
واكر با شراب بخورند وبياشامند يرقان زايل كند
وسنك مثانه بريزاند وحيض براند واكر يكمثقال از بيخ
وي بكوبند وبا رب سيب بسرشند وبليست وبيج
اسهال وموي را نافع بود حماض الماء در آب رويد
ورق آن بدرازي انكشت بود ونزديك بورق كاسني
وساق وي كوجك بود وبروي تخمي سياه رنك بود
كه بسرخي زند وطعم وي مانند طعم حماض بود وشكم
براند جون نخته بخورند وتخم وي جون سحق كنند وبا شراب
بياشامند غم ببرد ونفس را خوش دارد وتوحش
زايل كند وخفقان كرم را بغايت سود مند بود و
وغثيان دفع كند ومقعد ومسترخي بصلاح آورد
وجون بپزند وبر اعضا مالند خارش بدن زايل
كنند وتخم آن وورق آن جون بخايند درد دندان

ساكن كند وبن دندان محكم كند واكر ادمان واكل كنند
يرقان را زايل كند حماض الارنب اكشوث است وكفته شد
حماض البقر حماض بربيت كفته شد حماض نهري حماض بستاني است
كفته شد حمره الارض امعاء الارض كويند آن خراطين است
وكفته شود حمص الامير خسك است كفته شود شد حمص
بپارسي نخود مي كويند وسرخ وسفيد وسياه مي باشد
كرسني بود وبري بود وبستاني وبري كمتر بود در افعال
اندكي به تلخي زند وبستاني غذا نيكو دهد وسياه بقوة
تر بود ودر افعال بهترين آن سفيد بزرك بود و
طبيعت آن كرم وتر بود ودر اول كويند خشك است در
اول طبيعت را نرم دارد وبول براند ومني بيفزايد
وباه برانكيزد وحيض براند ومنضج بود ولون را صافي
كند ودرد پشت را نافع بود وغش ببرد ودود كرمهاي
كرم را سود دهد وروغن آن قوبا را ببرد وآرد آن

ریشهای بلید وسرطان وخارش بدن را نافع بود و
نقیع وی درد دندان را نیکو کند وآواز صافی کند
وغذای وی بد بود زیاده از همه حبز چون از آرد وی
شیر حسائی سازند وطبیخ نخود سیاه ریگ سنگ کرده
بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج
ومرضهای سرد ودرد مفاصل که از رطوبت بود ببرد
وباه را زیاده کند که تا حدی که چارپایان مثل گاو وشتر
واسب نر چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه
ایشان زیاده شود وجسده وگرده بگشاید وچون بهر که
بجوشانند یکشب وبامداد ناشتا بخورند وصبر کنند
تا نیم روز کرم شکم بکشد واگر در آب خیسانند همچنان خام
خام بخورند وآب آن ناشتا بیاشامند انعاظ تمام آورد
وقضیب را قوت دهد ودر نخود سه خاصیت موجود است
که مجامعت کردن محتاج به این سه خصلت بود اول انکه

طبعش

طبعش ملایم منی بود دوم انکه کثیر الغذا بود سیوم انکه
مولد ریاح ونفخ بود وهر دو غذای دارویی که جهت
تقویت باه بخورند باید که این سه خصلت داشته باشند
وآن نخود است وزرده تخم مرغ نیم برشته اما نخود کسی را
که قرحه مثانه وگرده داشته باشد بغایت مضر بود
نخود سیاه بچه بیندازد وجذام را نافع بود وگزندگی
جانوران وادویهای کشنده اولی آن بود که میان
دو طعام خورند که مضرت وی کمتر شود وپختنی سرش جرم
نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی معجون گل وی بود
حمص ابو جلسا گویند وآن سنجارست ورخل الحمامه
نیز گویند گفته شد حمحم بلغت اهل شام لسان الثور است
حمحم از قول صاحب منهاج وصاحب مفرده حمحم وان خمخم است
وآن نبات حبه است صفت هر دو گفته شود حمص
حرص خوانند وآن اشنان است گفته شد حماط

نوعی از حمیز است و در حیم گفته شد حماحم صاحب منهاج و
صاحب تقویم گویند بستان افروز است و صاحب جامع
گوید که قول اسحق بن عمران که حبق بستانی بود در شام
حبق نبطی گویند و نبات او نبات سبز بود گل وی سفید
و تخم وی حبق بود و طبیعت گرم و خشک بود در دوم صاحب
بلغمی را نیکو بود و سده در دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام
تر را نافع بود و مسیح گوید گرمتر و خشکتر از شاهسفرم بود و غیر
او گوید مقوی دل بود و تخم وی که بریان کرده با روغن گل
و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج
و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت
معده و جگر ساکن کند و چون طبیخ وی بیاشامند با جلاب
یا با سکنجبین معده و جگر از اخلاط بد پاک کند ابن مولف
گوید صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند که خاصیت
بستان افروز است که گفته‌اند و الحق اسحق بن عمران گفته

خواص

خواص حبق بستانی است بسیاری وی مثانه را بد بود
و مصلح وی کنجد و حماما بود و حماحم بپارسی کبوتر گویند
و طبیعت وی جالینوس گوید گرم است و رطوبت بسیار
در گوشت وی پیست و گروهی را نیکو بود و منی بیفزاید و خون
و فالج و لقوه و خدر و استرخاء بدن را نافع بود و شریف
گوید چون زنده بر جای وی بکشند و پاک کنند خونی
که از وی آید بر گزنده کژدم بکشند نافع بود و اگر سر
وی با مجبان با برسبو را شند و سحق کنند و در چشم کشند
شب کوری ببرد و ابن زهر در خواص آورده که در هر خانه
که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند
و دیسقوریدوس گوید خون او و بعضی گوشتقانین حمام
چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در چشم بود زایل
کند و ابن مولف گوید در خواص آورده‌اند که اگر کسی
زهرهٔ کبوتر سفید در چشم کشند غشاوه ببرد و اگر مداومت

براكل كوشت وي كنند ذكا آورند وخون حمام قطع
رعاف كه ازحجب دماغ بود بكند وبيضهٔ وي بغايت
كرم بود وكبوتر ازكبوتر بچه سبكتر بود واولي انكه بآب
غوره وكشنيز يا سركه بپزند چون بخورند وبعد ازان
مغز خيار زه لي آن بخورند يا تخم خيارين
صاحب منهاج كويد كرم وخشك بود در ٣ وصاحب
تقويم كويد از قول اسحق كه كرم وتر بود وخاكستر كوشت
وي وجكر وي جون با زيت بر شقاقي كه از سرما بود بمالند
نافع بود وخاكستر جكر وي با زيت بر خنازير نهند
نافع بود وجذام را سودمند بود وجكر وي وكوشت
جون بپزند وبطبيخ آن نشيند كزازي كه از خشكي بود
نافع بود وجكر وي بريان كرده بناشتا بخورند صرع را
نافع بود وبول ودز كرده را سود دهد واين مولف
كويد اكر بيضه وي در قروح خبيثه مالند مصلاح آورد

لون

لون موضع بلون اندام آورد واكر سنب او سوده چند روز
مصروع را دهند صرع از وي زايل كند واكر بر برص
طلا كنند قلع كند ودر خواص آورده اند كه پوست پيشاني
وي جون بر كودكي ببندند كه نترسد ديكر نترسد كويند
جرك كوش خر جون بخورد كودكي دهند كه كريد ديكر
نكريد ودر خواص آورده اند كه اكر كسي را عقرب بكزد
به آواز بلند در كوش خر بكويند كه مرا عقرب بكزيد واز
كونه بر خر نشيند درد از وي زايل كند وخر را درد
كند واكر پوست پيشاني وي پارهٔ مصروع با خود دارد
تا يكسال تمام وجون سال نو شود پارهٔ پوست پيشاني
ديكر تازه با خود نكاه دارد تا سه سال ديكر صرع از
وي زايل شود ودر خواص ابن زهر آورده كه جون
خو خر دسك راعظيم ناخوش مي آيد حمار الوحش
بپارسي خر كور كويند عبد الملك بن زهر كويد نظر بر جشم

وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند
و این از خواص است جالینوس گوید گوشت وی چون
فربه و جوان بود نزدیک بود به گوشت اهل نهایت
غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد
و ابن مولف گوید اگر مغز استخوان خرگور بر روغن گل
بگدازند نقرس را و ریشها را سود دهد و اگر مغز سر او
با کرفس و انگبین مدقوق را دهند چند نوبت نافع بود
و چون پیه وی با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت
و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی جهت
داء الثعلب و دوالی مالیدن نافع بود و چون گوشت
وی به آب نمک و دارچینی و زنجبیل بپزند و مرق آن
بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل را
و بادهای غلیظ را سود دهد و گوشت وی تمدد و درد
معده و رطی خروج ثقل سبد الکند اولی آن بود که از پی

آن

آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمری و امثال آن
خورند حنظل علقم خوانند و تخم وی هبید گویند و بعربی
کبت و به شیرازی گوست و بکرمانی خرزهره و بلفظی
دیگر خربزه روباه گویند نر و ماده بود و ماده سفید و
سست و نر و درشت باشد و چندان که سفیدتر باشد
بهتر بود و پوست وی آنکه زرد بود که سفیدی مایل بود
و آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل
بیش نبود کشنده بود و آن به بزرگی دو حنظل
بود و بهترین ماده سفید و رسیده هندی بود که ذکر
کرده شد و طبیعت وی گرم است در سیم و خشک است در ۲
بو حنا گوید گرم و خشک است و گوید سرد و تر بود و در
۲ گنندی گوید وی محلل و مقطع بود و درد مفاصل و درد
اعصاب و مسهل مرار و سودا و صفرا بود و قولنج ریحی
بگشاید و عرق النسا و صرع و ماخولیا و وسواس و داء الثعلب

و داء الحیه و جذام را نافع بود و خاصه چون با ادویه خلط
کنند مانند آنیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر
سقوطری و ایارج و فیقرا و اگر در طبیخ حقنه کنند هم حقنه
چنان و درست از دو درم تا چهار درم شاید قولنج بگشاید
و مرّه سوداء خام بیرون آورد و شحم آن شربتی نیم درم
بود و با عسل و با ادویه دانگی نیم بود و باید که بغایت سحق
کنند و اصلاح آن بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند بود جهت
گزنده کی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کرد اعرابی
چهار موضع عقرب بگزید و دو درم از وی بیاشامید
در حال صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد
سودمند بود و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخورد
برگیرند بچه بکشد و ابن مؤلف گوید اگر صاحب بواسیر ورق
حنظل را آب بگیرند و بدان حقنه کنند ریشهای بواسیر بیرون
آورد و اسحق بن عمران گوید چون بگیرند حنظل و سر آن بردارند

تنها

و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن
به خمیر بگیرند یا بگل و در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد
از آن برگیرند و بر موی مالند موی سیاه کند و نگذارد که زود
سفید کند و مسیح مشقی گوید و اصل وی چون بجوشانند جهت
استسقا نافع بود و گزنده کی افعی و حنظل باید که در گرمای
گرم و سرمای سرد مستعمل نکنند که اسهال موی آورد و مضر
بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند
حب الخروع بود و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ
وزن آن قند حنا بهترین آن بود که بغایت سبز
بود و در حال خرد کرده باشند و طبیعت آن گرم است
و به اعتدال گویند معتدلست در گرمی و سردی و عیسی
گوید سرد است در اول و خشک در دوم طبیخ وی نافع بود
جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی
استخوان و ریش دهن و در مرهمها جهت خناق و نیم مثقال

جون بیاشامند قولنج بگشاید واز خواص وی آنست که
اگر کسی را ابتداء آبله کند حنا به آب بسرشند و بر کف
پای وی نهند ایمن باشد از آن که در چشم براید مجربست
واگر تخم وی یکمثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را
بغایت سود دارد و در خواص ابن زهر آورده که چون
حنا بمشک بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند
نیکو گرداند واگر شب پا بدان خضاب کنند بامداد بول
آنکس سرخ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند مصلح
وی کثیرا بود حند قوقی شیرازی انده قوقواوه
پارسی دیو اسبست و بری و بستانی بود و خنده قوقوی
بری را ورق حباقا گویند و بیونانی لوطوس اغروس
و معنی آن خنده قوقا بری و بستانی و طرتغلی خوانند
و بهترین آن بستانی بود و طبیعت او گرم و خشکست در
آخر درجه دویم و گویند در آخر درجه اول گویند دو رم

کلفرا

کلفرا نافع بود و روغن وی درد مفاصل را و درد نشین را
سودمند بود و عصاره بستانی با عسل سفیدی چشم را
زایل کند و بری و بستانی صرع را نافع بود و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وی حب باد را که در اعضا
بود و اگر طفلی دیر بحرکت آید چون بر وی بمالند زود
حرکت کند واگر در طبیخ آن نشینند همین عمل کند و تخم
وی مهیج باه بود واگر آب برگ نده کی عقرب ریزند
درد ساکن کند و چون بر عضوی سالم ریزند لدغ و وجع
پیدا کند و چون عصاره وی سعوط کنند صداع آورد
و خند قوقی خناق آورد و در حلق مداوات آن
بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند حناء الغول سنجار است ابو حلسا
و گفته شد حنا القوتش خرار الصحراست گفته شد حنا
مجنون و سمراست گفته شود حنطه رومی خندروس
گویند و خلادن نیز گویند و گفته شود حنطه گندم است

نهشتنی آن بود که میان آن صلابت و لین بود و فربه باشد
و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بود و طبیعت
او گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی چون بکوبند
بر گزندگی سنگ و زنبور [illegible] نافع بود و چون بخایند
[illegible] و [illegible] نکاهد و روغن وی قوبا را نافع بود
و وی بهترین بود [illegible] را [illegible] باد و رجب و گفته
شد [illegible] ترنج است گفته شد [illegible] اگر و فسخ خوانند
و [illegible] گویند و آن درختیست که پوست وی زرد بود
و گل وی گرم بود و [illegible] خشکیست در اول [illegible] وی ضعیف
تر بود از گل وی و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیفتر
بود از صمغ وی و آن را اسپرو خوانند و ورق آن
چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند سودمند بود و ثمر
وی چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر البول
و ثمر وی منع آبستنی بکند و شیخ الرئیس گوید وی لطیف است

ولخن ام

و سخت گرم نبود و یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع
بود و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر با سرکه
سودمند بود و حب [illegible] نیز گویند
و آن ثمر [illegible] گفته شد [illegible] گندم سفید
که [illegible] بود [illegible] گفته شود
خوجیم و خوفران و این هر دو اسم طرخونست گفته
شود [illegible] و بسر [illegible] طریفلق گویند
گفته شود [illegible] بستان افروز است و گفته شد
[illegible] انواع آن بسیار است و [illegible]
[illegible] مستعمل بود [illegible] که از گوشت افعی
سازند [illegible] گفته شود [illegible]
گفته شود و حی العالم [illegible] خوانند و معنی [illegible]
الحی ابدا یعنی همیشه زنده [illegible] آن سفید
و [illegible] سبز بود و [illegible] نیز گویند و بعضی گویند [illegible]

خوران و خوفران این هر دو
اسم طرخونست گفته شود

افروزست و بعضی گویند تخم آنست هر دو خلافست
وآنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در تیر بر بسیار
باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کوچک
و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوعست کوچک
و خودرو بود و در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها
روید و قضبان وی کوچک بود و یکشاخ بیش نیست
و ورق بسیار بدان بود و بقدر ریگ و حب بود و
گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ
بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد
وی بدرازی یک گز بود و بسطبری یک انگشت
و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است
و در سیم خشک است و در اول هر دو نوع نافع بود جهت
ورمهای گرم و جگر و سینه گرم و طلا کردن و چون
با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند ریشهای پلید و ورمهای

گرم که در چشم پدید آید سود دهد و خشکی آتش و نقرس را
نافع بود و آب وی مقدار نیم درم بیاشامند
جهت سده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا
بود و صبر و حبت کننده کرمی ریقلا نافع بود و چون
آب وی با روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند درد
سر ببرد و جهت اسهال کوشش بود و نافع بود
و چون با شراب بیاشامند کرم و دانه را هلاک آورد
و چون زنان بخود برگیرند قطع سیلان رطوبت رحم
بند رحم بکنند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود دهد
دیسقوریدوس گوید پنج درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند
چند دوم را اسهال کند و صفرا و قوت بدان بنشاند
و دیسقوریدوس گوید نوع بقلة الحمقا سوم خوانند
و بعضی طیلافیون گویند و شیخ گوید نام اطلیوا گویند و این
نوع میان سنگستانها روید و طبیعت وی گرم بود و مفرح

جلد بود و چون با به کهن بر جنازیر ضماد کنند تحلیل
دهد و حي العالم مضر بود بسبز مصلح وي طين ارمني بود
تا شفا یابد حدق است گفته شد باب الخاء

حصیل

خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذیب
دهی و حنیفه در صفت قاتل الذئب گوید قوت کوکو
کقوة خانق النمر و هو ثمرة بس تربن تقربر از بن هر دو
اسم ماهیه آن یکی سهو باشد و آنچه محقق است گفته
شود و خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و سگ
و خوک و غیر آن بخورند خفاقشان بگیرد و بدان سبب
خانق النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را زودتر
میکشد و آن نوعی از ماذریونست بتحقیق و اگر چه بعضی
گویند اسقیل است و بعضی گویند خربق سیاه است
و این هر دو قول خلاف است آنرا افرنطیس گویند و
طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم خانق الذئب

قاتل

قاتل الذیب هم خوانند و در قوت مانند خانق النمر
بود اما مخصوص است بگرگ که وی را زودتر میکشد و همچنانکه
خانق النمر مخصوص است به پلنگ و آن بتحقیق خربق
سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است و در آخر درجه
۳ چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند گرگ بخورد
بمیرد و خانق الکلب قاتل الکلب است و در عمل همان فعل
کند بلکه زیاده اما سگ را زودتر میکشد و وی اسم
هر حیوانی که دنبال داشته باشد و آن از هندستان
خیزد و اینرا آدراقی گویند گفته شد خاتم الملک
سا دا ورانست گفته شود دخامامون صاحب جامع
گوید حامالااسم ماذریونست و آنکه گفته اند بسد الارض
ماذریونست بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم
صاحب جامع گوید از قول بعضی متاخران که بسد الارض
حامالاون مالبست که آن ماذریون سیاه است و

پس برین تقریر قول صاحب منهاج معتبر تر بود وخامالیون
وکمالیون نیز گویند خامالاون لوقس معنی لوقس بیونانی
سفید بود وبعربی شخیص وبه تبریزی ادا داه ورلیف
گفته شد خامالاون بیونانی یعنی زیتون الارض وآن
مازریون است گفته شود خامالاون مالس دا داء اسودا است
خامالیون وکمالیون نیز گویند وآن خانق النمر است
گفته شد خالیند ویونخ خالد ومیمون نیز گویند آن دو گونه است
وگویند بزرگ او عروق الصفر خوانند وکوچک آن
مامیران معنی خالید وینون دواء الخطافی بود بدان
سبب این اسم نهاده اند که پرستوک چون بچه خود
در آشیانه بیند بچه کور شود ومادرش رود وشاخی
از مامیران آورد ودر آشیانه نهد بچه بینا گردد
فتبارک الله احسن الخالقین خامالاه بیونانی
زیت الارض وآن مازریون است وگفته شود خالاون

حنطه رومیه گویند گفته شد بپارسی کاکل خوانند ودرخندروس
گفته شود خامامیلن بابونج است گفته شود سند خامادر
یوس معنی آن بیونانی بلوط الارض گویند وآن
کادریوشت وگفته شود خامابیطس بیونانی صنوبر
الارض بود وآن کمافیطوس است وگفته شود خامادریس
بیونانی حمان الارض بود وآن حمان کوچک است
واقطی حمان بزرگ گفته شود خامااقطی خرو دار گویند
وآن خولنجان است وگفته شود خاولنجان شیطرج است
وگفته شود خبّه بزر خخم است وبشیرازی شغرک
خوانند وبه اصفهانی خاکشی وبه تبریزی شوارون
وبترکی مرانشوه وبهترین آن سرخ وخلوقی رنگ بود
وخرد وشیرین وطبعت آن گرم وتر بود وماشری را
نیکو بود وحصبه اصحاب سودا چون با شیر نبات بیاشامند
بدن را فربه کند ولون را نیکو گرداند خبازی بپارسی

خبازی گویند و خبیزی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است
و گویند ملوخیا بستانیست و ملوکیه بری نوعی از ملوخیا
بقلة الیهودیه گویند و ملوکیه گویند آن خطمی است
بری لطیفتر و خشکتر از بستانی بود و طبیعت وی سرد
و تر بود در درجه اول گویند معتدل بود در گرمی و سردی
گویند تلیین دهد وی است و معتدل و قولس گوید گرم و
خشکست و این قولی درست و منفعت وی چون برگ تر کنده
نیم بریان کنند ضماد کنند نیکو بود و وقتی که خام بود و برگ بری
نافع بود با روغن زیتون بر سوختگی آتش و حمره و چون طلا
کنند و طبیخ وی چون در وی نشینند صلابت رحم نرم
گرداند و مقعده و وی چون پخته بیاشامند نافع بود جهت
زهرهای ادویه کشنده و گزنده کی رتیلا را ضماد کردن
نافع بود و مقبول بر اند و تخم وی چون خلط کنند با تخم
خیار و خیار بری با شراب بیاشامند درد و مثانه ساکن

گرداند

گرداند و چون ورق وی بپزند برود مایل گفته که
احتیاج بشکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آید و
و حقنه کردن جهت روده و مقعد و رحم سودمند بود
و آنچه بستانی بود معده را بد بود و چون تر بود معده را
نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش حادث
شود سودمند بود و اگر بپزند و با روغن ضماد کنند
بر و بر بهای گرم ساکن کند و وی نافع بود جهت سرفه
که از خشکی و خشونت سینه بود و دل و شکم و ورق وی
چون بخایند و حبال الحمام به اندک نمک ضماد کنند بر
ناسوری که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند
و چون ضماد کنند با کبیر و هر ریشی که سبب آن تری
بود و بسیار سه نیکو بود و چون بر گزنده کی عقرب ضماد
کنند خاصه با زیت و گل که نافع بود جهت گرده
و قرحه و مثانه و آشامیدن و ضماد کردن و قضبان

وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی
از خبازی بری بود که سهل مره خام بود و تا حدی که گاه
باشد که خون بیاید خبیز بهترین آن بود که از گندم
آفت نرسیده باشد فربه و صلب و نان سمید و حواری
و دشخوار از شکم هضم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود
و مولد ریاح بود و سده جگر و گرده تولد کند و شکم
ببندد و نان خشکار سپرز را غلیظ کند و خونی که از وی
حاصل شود میل به سیاهی داشته باشد و نان حواری بدن
فربه کند و نانی که نخاله بسیار داشته باشد زود از
شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک
داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی
زیاده بود و از آنچه خمیر داشته باشد نان خشک کهن
شکم ببندد و نان نرم خشکار چون به آب و نمک تر کنند
و بر قوبهای کهن ضماد کنند زایل کنند و شکم نرم دارد

اصحاب

و اصحاب قولنج را سود دارد و غذا اندک دهد و بدتر
از انواع نانها بود که از گندم پزند و جرب و حکه و
بواسیر تولد کند و مصلح وی ادهان و حلاوات و
والبان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر
دهد و دیر هضم شود و بسبب اندکی نخاله و در گرمی
معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده
پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد
و با اسفیدباج و طباهجات شور خورند و بعد از وی
جوارش کنند و وی میانه سمید بود و خشکار و متوسط
بود و در کثرت غذا و قلت آن سرعت هضم و بطء
و آن نزدیک به سمید بود و در بیشترین احوال شکم
ببندد و اصحاب کرم را سودمند بود و معده قوی
و گرم دیر هضم شود و مولد ریاح بود و سنگ گرده
احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن

ماء العسل خوردن و به حمام رفتن و خوابهای دراز کردن
و نان فیرنی به بود و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را
سود دهد و مصلح وی شربتی بود و نان قطایف شکم
ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود
و نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید خوب
پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا زود دهد
و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام
بود و نان جو بهترین آن بود که از جو تازه و فربه پزند
و طبیعت آن سرد و خشک است و شکم ببندد و غذا
اندک دهد و مصلح خبزهای چرب بود خبز التراب
الحوانیت گفته شد خبز القرود لوف است گفته شود
خبز المشایخ بخور مریم است گفته شد و خبث الحدید بپارسی
ریم آهن و بشیرازی ریمه آهن و قوی تر از همه خبثها
بود و آنرا اقلیمونس خوانند و صفت آن بگیرند

و خبث الحد

و خبث الحدید سحق کنند و در شراب انگوری بخیسانند و
چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سحق
کنند و با دام بریان کنند و پس استعمال کنند و بهترین
وی پولادی الماس پارهای کوچک و تنک بود که بر وی
خشونت نبود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
مجفف رطوبات و محلل ورمهای گرم سودمند
بود و جهت خشونت و عفن و مقوی معده بود و
چون با شراب کهنه بیاشامند خون آمدن بواسیر
قطع کند و منع آبستنی بکند و چون بخورد بر گرنشیم
بارگه خون باز دارد و قطع سلس البول بکند و شفل
محکم دارد و در طلا کردن چون بیاشامند جهت شیر
که در پستان بسته بود سود دارد و مقدار دانگی
مستعمل بود و خبث الحدید بعقوب مانند زنجار
الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت

داروبی کشنده بود بکند باشند و ربون از خوردن
خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده ا
لحدید و علاج آن همچنان کند اگر کسی براده خورده باشد
اولی آن بود که مدبر کنند و صنعت آن بکیرند و
خبث الحدید سحق کنند و در سرکه انگوری خیسانند
و چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سحق
کنند و با روغن بادام مربا کنند و مستعمل کنند
باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل کند و معده
و جگر و سپرز و هر که محتاج تخفیف بود و قبض تقطیر
البول و قرحه امعا و مثانه را نافع بود و بدل خبث
الحدید اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر خزف نوره
خبث الفضه ثقل نقره است و بهترین آن بود که سبز رنگ
و سنگ بود و قابض بود والغایت در جذب و تخفیف
بود و جرب و سعفه و ریش را نافع بود و چون در مرهم
کنند

کنند منع خون از ناسور و بواسیر بکند خبث الخاص
در قوت نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته و او
ضعیف تر از مس سوخته بود خبص الحلی قوة وی مانند
رصاص سوخته بود و طبیعت او سرد و خشک بود
و نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن اسفیداج رصاص
بود خندرق افسنتین است و گفته شد ختم
الملوک خواتیم الملوک خوانند و خوان تبن محمومت ا
وگفته شود خثاء البقر بپارسی سرکین گاو گویند و چون
بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون سوخته بر سوراخ
بینی نهند با سرکه خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را
نافع بود و چون بخورند و گرم بر بدن نهند و رها کنند
تا خشک شود و بعد از آن برگیرند و تازه نهند و چند
نوبت چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود
دهد بر گزندگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را

فصل

بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین آن بود که در
بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند مستقی
را باشد بغایت نافع بود و اگر زن را بدان بخور کنند
کنند زادن بر آن آسان شود و بچهٔ مرده بیندازد
و زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده که چون
بر ناف ببندند نافع بود خندریقون عنکبوت گفته شود
خندقوقا البستانی است گفته شد خردل ابیض
اسفند سفید است گفته شد خردل الحمام جو زجندم است گفته
شد و عرق طولست و حرو نیز گویند و گفته شود خردل
خردل سفید است و بپارسی سپندان گویند و بشیرازی
کنشو خوانند و بهترین آن بزرگی بود و طبیعت
او گرم و خشکست و در ۲ گویند تر است و اسحق گوید
خشکست و در ۳ مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه
بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده دانه مثقال بود

صاحب تقویم

و صاحب تقویم گوید پانجده حب بود و اعصاب را نافع
بود و هر صلابتی که بود چون ضماد کنند و با شامند نرم
گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند
و با شامند مسهل بلغم بود و مره و رطوبات مالی بود و قی
آورد و غثیان پدید کند و ورق آن چون بکوبند
و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی
و ورمهای گرم که در جسم بود سود دهد و خواه پخته
و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون بدان ضماد کنند
نافع بود و نامضر بود سینه و مصلح وی کتیرا بود خراطین
رغاب کرم گویند و آن امعاء الارض است و حمر الارض
نیز گویند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشد
و در شب کل طبعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی
در سیم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند
سه روز را کنند سودمند بود و گویند در رشته سود

درد

و با سپید مرغ آبی جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب
بیاشامند بول براند و یرقان دفع کند و سنگ گرده
بریزاند اما مضر بود باعصاب دماغی و مصلح وی روغن
بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام دارد
وخاصه چون بنوشند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن
کنجد طلا کنند خریع عصفر است گفته شود و صاحب
مفرده گوید نوعی از حرشف است که بزبان بربری
تا نغیست خوانند خرنوب نبطی خروب گویند و خرنوب
الشوک خوانند قصم و قرتیش و بپارسی کرور گویند
واهل شام مغربی گویند و بعربی ینبوت گفته شود.
خرنوب شامی بپارسی کورزه گویند و بشیرازی کبر کازرد
وانچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض
بود و سرد و خشک و خشکی وی در ۲ بود و گویند
گرم است در اول شکم ببندد و با وجود شیرینی معدع

بگیرد و ادرار بول بکند و خاصه چون با عقید العنب پرورده
باشند و جالینوس گوید چون کرم تر بود شکم نرم کند
و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم
ببندد و بول براند ولیکن دیر هضم شود و چون نارسیده
بود و تالیل بران بمالند محکم البته زایل کند و مقدار
مستعمل از وی پنج درم بود و روفس گوید غذای
بدن بد دهد و طبیعت ببندد و درپیش معده را نافع بود
وارپیاسوس گوید سودمند جهت اسهال با فراط
و قوت بدن بدهد و امعا را پاک کند از خلط بلغمی فاسد
اما مجفف اصحاب بود و مصلح وی لعاب بهدانه و نبات
بود و صاحب منهاج گوید فانید دفع مضرت آن کم کند
و گویند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل وی خرنوب
و مازوی بی سوراخ و بوزن آن گویند طرانیث و
گویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی خیار چنبر است

کفته شود خرنوب مصری شجره سنط است و آن شجره سقط است
وکویند نبطی بود و کویند قرظ است وکفته شود و این مؤلف
کوید خرنوب چهار نوعست مصری و هندی و نبطی و
شامی و باز هندی دو نوعست وخرنوب شامی کبیر
کا ز دو نیست وخرنوب نبطی کوچکست وخرنوب
هندی خیارچنبرست وخرنوب مصری قرظست و
و هندی کنبع خرنوبست ا هند خرنوب شامی
بغایت بزرک چنانکه شاخی ازوی یکگز زیاده بود و بغایت
پهن و دانه پهن در اندرون وی بود و آن دانه صلابت
بزرک نافع بود خردل بهترین آن بستانی تازه
و فربه و سرخ رنگ بود و چون بکوبند زرد بود و
طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم از خواص وی
آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحال خود بماند
و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد

و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب
همین سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و بر سپرز و بر درد وی
که مزمن باشد و چون خواهند که جذب آن از عمق
بدن بکنند و بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و
از بخور وی کزندکان بکریزند و خوردن وی قطع
بلغم بکند و با عسل یا موم کداخته چون با زیت بیامیزند
و بر روی مالند روی را پاک کرداند و ورمهای مزمن
و خنازیر را تحلیل دهد و چون با کبریت و سکنجبین بررد
طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد کردن نیکو بود و
مؤلف کوید اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ
چیز زایل نکردد بکیرد خردل کوفته و وقتی که از حمام
بیرون آمده باشد و کرباس پاره بانکشت بپیچد
و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود کردد و بعد از آن
خردل کوفته بر آن مالند و زرداب بسیار از وی

روان شود وصحت یابد و رازی گوید اگر درد دندان دائمی
کسی داشته باشد که بی ورم بود چون سحق کنند و بورم
کهنه عجایب ببندند و چون بر برص طلا کنند سود
دهد و ضماد کردن بر سر جهت زحمت بیشترعت نافع بود
و سده مصفات بگشاید و در دواهای چشم جهت
شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند
و با عسل در چشم کشند و چون با بوره و نمک با شراب
بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوشها یا در دندان
چکانند درد ساکن کند و سبز بکند از دو به اختناق
رحم سودمند بود و باه را زیاده کند و تبهای کهن
زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل
بری خلطی بد از وی حاصل شود و بستر کی آنرا تحجی خوانند
و مهیج عطش و دردسر آورد و مضر بود بدماغ و مصلح
وی آنست که با بادام و سرکه بپزند باید که در خوردن

نمک هندی با وی اضافه کنند و صاحب تقویم گوید
مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو
وزن حب الرشاد و گویند دو وزن آن تخم شلغم
خردل بری تحجی دانه است و بیونانی گفته شود و خردل
فارسی نوعی از صفت که آنرا السفند سفید خوانند
و خردل سفید گویند گفته شد و این مولف گوید که
خردل سفید حب او بود و درشت تر از خردل سرخ بود و
آن بغایت سفید بود و مانند پسته شکسته
جبروع گویند و آن خبازیست گفته شود خرفق
بزبان اهل دمشق خردل فارسیست گفته شد خربق ابیض
بجنب که پوست وی مستعمل بیخ کبر
بلسان الحمل و رازی ساق وی جبار الکثیف
بود و مجوف بود و طعم از خربق سیاه و تلخ تر
بود و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون

ونوعی هست که آن رشته ندارد و املس بود و بغایت
صلب بهترین آن بود که سفید بود و زود منفعت شود
ولعاب داشته باشد و در حال زبان را بگزد و بعد از آن
بگزد و سخت طبیعت آن گرم و خشک است و در وسط درجه
سیوم روفس گوید در ۲ فالج و صرع و درد مفاصل را
سود دهد و مقوی بلغم و اخلاط سرد بود و معده را
از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا پاک کند و چون زن
بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی برابهق
وجرب و قوبا طلا کردن نافع بود و وی شافیات جهت
تاریکی چشم استعمال کنند و روشنایی چشم بیفزاید و
اولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل
آب باران خیسانند و سه روز و بعد از آن بپزند تا دو
دانگ بماند و صافی کنند و خربق بیندازند و دو رطل
عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف آن آب

بگیرند

بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از
وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم بود و این بود که بی
باشامند و اگر سحق کرده بوی وی بدماغ رسد معطس بود
وسرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود
وتشنج و کزاز پیدا کند قی آورد و بیقوه خناق
باز دید کنند و افراط کردن در آن آدمی بکشد
ومقدار مستعمل از وی پنج شعیر بود و کسی که بسیار
از وی خورده باشد چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب
تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه بود و جلید بود و صاحب
منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوات کسی که
خربق خورده باشد بمرق مرغ کنند و بویهای
خوش و کسی که او بیاشامد بنشاید که معده او خالی
باشد و از خواص وی آنست که چون با سویق
عسل بسرشند و موش خورد بمیرد و وی سم کلاب

وخنازیر بود و بدل وی جوز القی بود یا ماهیزج
خربق اسود حرافت وی زیاده از حرافت ابیض بود
و ورق وی بورق خیار ماند اما شکافته تر بود و
سیاه تر بود و ساق او کوچک تر و گل وی سفید
بود و اندکی بسرخی مایل و تخم وی مانند خسک دانه
بود و بیخ وی سیاه بود و رشتها داشته باشد
و بر وی گره بود و پوست بیخ وی مستعمل بود و
وی در زمینهای خشک روید و چون وی را بشکنی
از اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین
آن بود که میان لاغری و فربهی بود و بسیار گره بود
و مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود و مانند
سعد و اندرون تنه و بن وی اندک رشته باریک
داشته باشد و آن را خال زنگی خواهند و رجل
الراعی گویند و مالینودیون و مالینوس نیز گویند

وطبیعت وی

وطبیعت وی گرم و خشک در ۳ و کاتب گوید که میانه
بود با پرسیاوشان اما با دیگر از وی بود و پر گره تر بود و
وگوشت مرده بخورد و بپیس و بهق طلا کردن
نافع بود و جنون و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با هم
و آب نفط و بسیار روغن قطران بیامیزند و بر جرب
بمالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور کردن
همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور روید و از آن
انگور شراب سازند مسهل بود و چون در داروهای
چشم بکنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند
از جمیع بدن و مسهل صفرای بلغم و صفرای غلیظ تشنج
کند و زیاده سقمونیا و در علتهای مزمن که محتاج بداروی
مسهل بود مانند مالیخولیا و صداع و شقیقه بغایت
نافع بود و مره صفرا و سودا براند باسانی و شربتی

از وی نیم درم بود یا نیم مثقال با فودنج وسعتر واذودیهای
ملطف وکرم که معده را سود مند بود وبعضی در سکنجبین
خولیا نند یا در شراب شیرین بعد ازان بجواب
بنبرند یا بمرغ ورق آن بیاشامند مسهل بلغم وصفرا
وسودا بود اما مضر بود بکرده واسهال بسیار بیاشد
که اختناق آورد ومقدار دو درم تشنج احداث کند
ومصلح وی در استعمال کردن دو فواد کثیرا فطرا
سالیون وسعتر بود وبدل وی نیم وزن کندش ونیم
وزن آن ماهی زهرج وکویند بدل آن کندش است
وبوست بیخ کبر مساوی کویند بدل آن نیم وزن آن
مازریون است وجهار دانک آن غاریقون وکویند
آن کنبکج است خردل ابیض خردل فارسی است کفته شد
خرخرج دفلی است کفته شود خطالدیک الدجاجه
سرکین خروس زمرغ بود ومجموع سرکینها مسخن ومجفف اند

الخ

ومصلح قولنج جون با شراب یا با سرکه بیاشامند تریاق
فطر خانق بود وبا عسل جون بیاشامند بوزن یکمثقال
با سکنجبین قی بلغمی آورد وسرکین خروس جون سحق
کنند وبر کزنده کی سک دیوانه نهند سود دارد
خرء الفار سرکین موش بود وکرم بود وبر داء الثعلب
طلا کردن سود دهد خاصه جون با سرکه بود واکر با کندر
وشراب بیاشامند سنک کرده ومثانه بریزاند واکر
از وی شیاف سازند وکودکان بخود بر کیرند شکم
براند وجون بیزند ودر آب آن نشینند عسر البول
نافع بود واکر در چشم کشند سفیدی ببرد ومژه بردیا
رطوبت قرنیه پاک کند خرء الصفادع طحلب آب بکان است
وبوری طحلب است وکفته شود خربزه بطیخ است
وکفته شد خامقان نباتیست بشکل سنبل الطیب
اما لون وی بسبزی مایل بود وان مانند سنبل بود

و بوی آن هم به سنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیک
بود به سنبل و در طعم وی اندکی حلاوت بود خرفه
بقلة الحمقاست و گفته شد خرنباش مرماخورست و گفته
بالنون قبل الیا
شود خرگوشش ورق بارتنگ است و لسان الحمل
گفته شود خرطال حبیست که در میان گندم و جو
باشد و قرطمان نیز گویند و هرطمان گفته شود خرنوع
ثمر عشر است و گفته شود خرفطان نبتو به است و آن
نباتیست که بر درخت زیتون وارمود و با دام پیچد
و گفته شود خرمیان چند بید ستر است و گفته شد خزف
بشیرازی گواره گویند و بپارسی سفال و بهترین
و لطیفترین خزفها خزف سرطان تجری بود و طبیعت
خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود و چون
سحق کنند و با هم چندان تخم کازره کوفته طلا کنند
بهق و کلف و نمش زایل کند و خاصه خزف تنور د

و خز

و خزف سرطانی خشک مرهمی که از آن بسازند جراحتها
زود بصلاح آورد و جرب و قرحها راسود دارد و خزف
تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن
بهق و با و جرب و حکه و سعفه و حصف را سود دارد
و خزف غضار صینی دندان را جلا دهد و خزف
مضر بود به اعصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه
بود و مقدار مستعمل از وی درهمی بود تا دو درم
غزامی خزی اروانه بری است و بشیرازی اردنا
گوینه و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ
سرد بود و چون بیاشامند سرد مزاج را نافع بود
و جگر و سپرز چون بدان ضماد کنند یا بخور کنند
هر بوی گنده که باشد زایل کند و مسخن رحم بود و مجفف
رطوبتی که از وی روانه بود و رحم پاک کرداند و چون
زن فرزجه از وی بخود برگیرد آبستن گردد بفرمان

حق تعالی و چون سحق کنند و با ارده بسرشند و با جراحتها
ضماد کنند تحلیل دهد خسف جوز است گفته شد خس
بپارسی کاهو گویند و بری بود و بستانی بود و بهترین وی
بستانی تازه و پهن ورق بود و طبیعت آن سرد و
تر بود در سیم و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود
و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود
نیکوتر بود از خونی که از بقولی دیگر حاصل شود و میل
بسردی داشته باشد و ناشسته در وی نفع کمتر بود
و اگر شسته بود نفاخیت در وی زیاده بود و جهت
اب گردش نافع بود و اگر در میان شراب بدان
تنقل کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی
بنشاند و با سرکه اشتهای طعام باز دید کند و یرقان را
نافع بود و جهت ورمهای گرم و برحمره و ونتی ضماد
کردن سود دهد و بیخوابی زایل کند و خواه خام و خواه پخته

قطع سیلان

قطع سیلان منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن
سود دهد و تخم وی چون بیاشامند سودمند بود جهت
کسی که بسیار احتلام افتد و قطع شهوت و جماع بکند و کاهو
بری لبن وی مانند لبن خشخاش سیاه بود قطع سیلان
منی بکند و مانند بستانی نیم درم از لبن بری مسهل کیموس
مائی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و چون
بیاشامند کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف گرداند و
تاریکی آورد و حواس را تاریک و تیره کند و مصلح آن
هلیله مربا بود و اولی آن بود که حب قوقایا تنقیه کنند
و آب را از پایه در چشم کشند می چکانند و کاهو مضر بود
بباه و مصلح کرفس و نعنا بود خس الحمار سنجار است
و هو فیلوس و الوخلس نیز گویند گفته شد خس و دلد
خولنجان است گفته شود خشخاش سفید بستانی بود و بهترین
وی تازه و فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در ۲

وكويند در سيم عيسي كويد سرد و خشك است در ۲ سرفه كرم و نزله
وسينه و رطوبات معده و نفث دم و حادهاي تيز كه
فرود آيد از سر نافع بود و با عسل مني زياده كند و مقدار
دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وي شكم ببندد و
آب وي شكم براند و وي منوّم بود و اغذا اندك دهد
و مصلح وي عسل بود و با قند و صاحب تقويم كويد بسيار
از وي مرخي باشد بود و مصلح وي مصطكي بود و سليح و
اسحق كويد پوست وي مضر بود به شش و مصلح وي مصطكي بود
و پوست وي از دانه وي منوّم تر بود و چون بپزند
و آب آن بر سر ريزند و پوست وي چون ضماد كنند
بر پيشاني بيخوابي را نافع بود و بيخ وي چون به آب بپزند
تا به نيمه باز آيد نافع بود جهت جكر معلول كسي كه در شكم وي
خلطي غليظ بود و خشخاش اسود صاحب تقويم كويد بري و بستاني
بود و صاحب منهاج كويد بري مصري بود و بهترين وي

فربه و تازه بود و طبيعت آن سرد و خشك است و در ۳
كويند و در چهارم كويند نيز هست و در چهارم خاصيت
كل و تخمي كه ريشهاي چشم موائي زايل كند و خشخاش
سياه چون خشك بكوبند و با شراب بياشامند جهت
اسهال سيلان رطوبت مزمن كه از رحم آيد نافع بود
و چون به آب خلط كنند و بر پيشاني و صدغين ضماد
كنند بيخوابي زايل كند و چون ضروري بود در
داروهاي چشم استعمال كنند جهت حرارت جكر بغايت
نافع و مستعمل از وي نيم درم بود و ديسقوريدوس
كويد چون بسوزانند و خاكستر آن با روغن كل و سركه
بيامیزند بر جرب طلا كنند و بحمام روند و بنشينند
تا بعرق فرو آيد بغايت نافع بود و سحق كرده با سركه
چون بسرشند و بر صدغين طلا كنند در سر كه از كرمي
بود و از حرارت آفتاب بود سود دهد و وي منوّم بود

ومخدر ومضر بود بسینه و شش و مصلح وی تخم رازیانه
بود صاحب تقویم گوید مصلح وی رد غن زنبق
و نرگس بود خشخاش زبدی منفش افزود و ماش خوانند
ومعنی خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم
خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی از قلیا گویند
نبات و ورق وی و ثمر وی جمله سفید بود و تخم وی
مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بود به
جبلهنک خشخاش منقرن خشخاش بحری خوانند و غلاف
آن مانند قرن گاو بود و بدین سبب وی را منقرن
خوانند که نبات وی در کنارهای دریا روید و بر
نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی با آب
بجوشانند تا به نیمه رسد و طبیخ آن بیاشامند نافع
بود جهت علت جگر که خلطی عظیم غلیظ دارد ترنگبین
عسلی خشکست که از کوهستان فارس خیزد و از حدود کازرون

درمیان

درمیان حجی طبیعت آن گرم و خشکست و گرمی و خشکی
وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود از عسل
در همه حالتی و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن
آن گزانگبین گویند یک وزن نیم آن عسل صافی
خشک مقل است و گفته شود خشکار آرد وی بود
که نخاله از وی نگرفته باشند خبث الشونیز
بسیار رفت گفته شود خصیه بهترین آن خایه
خروس بود و فربه و نیکی بدی خصیه بحسب حیوان
بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد
و خشکست و غذائی نیکو دهد خاصه خایه خروس
فربه منی زیاده و اما و شخو از بهضم شود خاصه که از
حیوانی بیر بود و مصلح او الخذان و فودنج کوهی
و نمک سعتر بود خصی الثعلب بهترین وی تازه ترین و فربه
بود که از وی بوی منی آید و طبیعت گرم و تر بود و

در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت وجماع
برانگیزد و الغاظ تمام آورد و مقوی باه بود و قایم مقام
اسقنقور خاصه با شراب مقدار شربتی از وی یکمثقال
تا دو مثقال بود و صاحب مفرده شربتی از وی دو
مثقال آورده و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند
ثمری است و ابن بیطار گوید بیخیست و درین قول
صاحب جامع معتبرست و بدل آن بوزن آن تخم جرجیر
و بوزن آن بوزیدان و بوزن آن تخم الجزر و گویند
بوزن آن تخم اسپست و دو وزن آن تخم جرجیر
صاحب تقویم گوید فم معده را موافق نبود و مصلح
وی عصارهٔ لسان الحمل و شکر بود و این مولف گوید
خصی الثعلب بیخیست و نبات وی مقدار یکوجب
بود و گلی ارغوانی رنگ دارد که بسفیدی زند و
بغایت نازک مانند گل لبلاب صغیره و حالی آنکه صاحب

جامع تمام این نقلها که کرده از نقلهای غافقی کرده
بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و به اسم خود
باز خوانده و بدرا این ضعیف بوقت نیفتاده بود
خصی الکلب بیخیست مانند خصی الثعلب آن دو نوع
بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما
بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود
یکی فربه و یکی لاغر و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد
با زن جمع شود فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک
زن خورد و فرزندها دینه آورد و طبیعت وی گرم
و تر بود و در نوع بزرگ اندک رطوبتی فضلی بود
و محلل ورمهای بلغمی بود و در شیرهای بلید خورنده انفع بود
و قلاع و نمله و ناسور را سود دهد و گویند چون تر بخورند
باه را زیاده کند و خشک نیز همچنین و اگر نوع کوچک
بخورند منع آن بکند و برخلاف بکند بکرد وی مسخن و سینه

وشش بود ومصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود
خصیه هرمس حلبو لبت وکفته شده و بیونانی لسوطس
خوانند خصیة العجاجیل خایه کوساله چون خشک و بکوبند
و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود و شهوة
خصیة الایل خایه بز کوهی چون خشک کرده با شراب
بیاشامند نافع بود جهت گزنده کی افعی خصیة البحر
جند بید استر است کفته شد خخف خربزه نارسیده
بود و بشیرازی کوهکیک کویند و ابن مؤلف کوید
و ابن راوندی در خواص خود آورده که باه است
خلاف درخت مقلاست و کویند مقل مکی است
وکفته شود خطمی بهترین وی سبز کوهی بود که گل
وی سفید بود و آنچه بستانی بود در دالذوالی کویند
و بری را شحم المرج و بیونانی الیا و گل وی را کثیر المنفعه
خواننده و طبیعت وی سرد و تر بود و به اعتدال و

دروی

و دروی تلین بود و انضاج و ادخا تحلیل بر بهق طلا
کردن نافع و دو غنی که در آب آن بشینند و بهایمی
ظاهر کرد اند و آنچه در بن کوشش بود خنازیر را
طلات و ورم مقعد که از گرمی بود و درد مفاصل
با پیه مرغ آبی طلا کردن و عرق النسا و رعشه و طبیخ
بیخ وی چون بیاشامند جهت عرق البول و قرحه
امعا و سنگ کرده و خلطهای خام غلیظ خاصه چون
با شراب پخته باشد و چون با پیه بط و یا پیه مرغ آبی
وضع البطم و زن بخود بر کیرد ورم رحم و انضمام او
سود دارد و طبیخ وی تنها همین عمل کند و بیخ وی
چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد
دندان ساکن کرداند و تخم آن خواه تر و خواه خشک
چون بکوبند و با سرکه بر بهق و السندایل کنند چون
خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر کزنده کی زنبور نهند و دهد

وچون بازیت وسرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان
بکند و دیسقوریدوس گوید مجبر اعضای منکر بود ومقوی
آن سه درم از وی قولنج را نافع بود وچون بیاشامند
خون حیض فرود آورد وبول براند واخلاط سوداوی را
مفید بود وصداع وشقیقه را ضماد کردن نافع بود و
وبر سوختگی آتش همین سبیل دارد وخطمی جهت سرفهٔ
گرم نافع بود وخاصه چون به آب گرم لعاب وی بگیرند
وبا قند بیاشامند وورق آن در ضمادات ذات الجنب
وریه سودمند بود وپوست بیخ وی چون بپزند ومفاصل
واعضا وصلب نرم گرداند وورق وی چون خشک
کنند وبکوبند وبدان سر وریش بشویند نیکو گرداند
وتخم وی بگیرند واستخوان خرما دو جزو وبا سرکه بسرشند و
بر ورم تصیب طلا کنند تحلیل دهد وصاحب منهاج گوید یک مثقال
از وی قولنج را نافع بود وچون بیاشامند ابن مؤلف گوید بیخ

برخی

خطمی کوهی نقرس گرم را ضماد کردن نافع بود وبا گلاب
جهت سرفهٔ صفراوی با نبات سفوف کنند ساجین
نافع بود یا با جلاب گرم خورند اسحق گوید مضرست بشش
ومصلح آن عسل است وصاحب تقویم گوید مضرست بمعده
احشا ومصلح آن عصارهٔ زرشک بود وبدل آن گویند
خبازیست وگویند بدل خطمی سفید نیلوفرست خطر
وسمه است وگفته شود وخطاطیف بپارسی پرستوک خوانند
وطبیعت دماغ خاکستر وی بروفس گویند گرم وخشک اند
واحشا را زیان دارد ومصلح او عود هندی وقرنفل
بود ودیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین وی
وقتی که ماه در افزونی بود وشکم وی بشکافند وسنگ پارهٔ
در شکم وی بود یکی یک رنگ ویکی مختلف رنگ آن
از هر رنگی بود وچون در پوست گوساله ببندند یا پوست
گوسفند کوهی یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشینند

بسیار بود و چون مطبوخ شود بنا بر کردن وی صرع از وی
زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند
و خاکستر آن در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و سرکه بسرشند
و بر جرب و بر داء الثعلب که بر اعضا باشد در حمام طلا کنند
و بگذارند تا لیحرق فرود آید و بعد از آن اعضا بشویند
نافع بود و اگر نمک سود کنند و لختی و درم از وی بیاشامند
خناق را نافع بود و ضماد وی چون با عسل در چشم کشند
در ابتدا نزول آب را نافع بود و چون سحق کنند و بر
روغن زنبق بسرشند و بر ناف زن حامله مالند زود بکشاید نفاس
بیفتد و شیخ ... در خواص آورده که چون بگیرند
چشم پرستوک ... بسوزانند و در شراب بیندازند
هر کس که از آن شراب بخورد مست نشود و چون در کیا
چون بخورد و زن و مست چنان کند تا شهوت وی زایل
کند و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند:

سفیدی ببرد

سفیدی ببرد و ابن مؤلف گوید پرستوک برود و موی
ابل بیاورد و در آشیانه خود بنهد که تا هیچ حیوان موذی
گرد آشیانه وی نگردد ارسطاطالیس در منافع حیوانات
آورده که زهره پرستوک چون بدان سعوط کنند موی
سر و ریش که سفید گردیده باشد سیاه گرداند و دندان
نیز هم پس چون خواهند که سعوط کنند دهن پر از شیر تازه
کنند تا دندان سیاه نکند و سرگین وی چون بر زهره
گاو بیامیزند و بر موی سفید سیاه طلا کنند پس هنگام سفید
خطّاف حبطرا راست و گفته شد خفاش و وطواط خوانند
و پارسی شب پره و بشیرازی موش کور و تبتری شب
کور گویند و شریف گوید چون بکشند و پیش از بلوغ
بر زهار کودکان مالند منع رستن موی بکند و چون در
روغن کنجد بجوشانند عرق النسا را نافع بود و خاصه
چون چند روز مکرر کنند و گویند بپزند و مرق آن بیاشامند

شکم براند و درد وزک را نافع بود و خاکستر وی روشنائی
چشم زیاده کند و ابن زهر در خواص آورده که چون سر
وی در ظرفی مسین یا آهنین با روغن زنبق بپزند چنانکه
مهرا شود و آن روغن بر نقرس و فالج قدیم مالند و رعشه
و ورم که در حشا بود مالند نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید زهره
وی در فرج زن بمالند در حال برآید و اگر دماغ او در شب
پا بمالند باه برانگیزد و اگر به آب بجوشانند تا مهرا شود و
بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب
زن کنند و صاحب فالج در آن نشیند مفید بود و دماغ
وی چون سوخته و در چشم کشند سفیدی زیاده ببرد و سرگین
وی چون برقو با بمالند سود دهد و دماغ وی با آب پیاز
در چشم کشند نزول آب را نافع بود و ابن مؤلف گوید در خواص
آورده اند که در درخت خفاش ملابا و نیز بندد جراد از آن
مکان بگریزد و زیان نکند و بول وی بر مار زهر قاتل است

واگر سر وی در شیب جامه خواب پنهان کنند و هر کس
که بدان بخسبد و نداند بخواب نرود و اگر دل وی همچنین
کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند
کبوتران از آن جا نروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ
موش کنند بگریزد خفیخ خردل بریت و در لیبیان
گفته شود خلال ماموني از خرست و گفته شد خلاف
بپارسي بید گویند و خلاف بلخ برابح است و گفته شد و خلاف
نوعی از صفصاف است و صمغ وی از درق وی برون
آید و بهترین آن بود که در کنار چشمها رسته باشد طبیعت
وی سرد و خشک بود و ثمر و ورق وی قابض اند و بی اگر
بکزند و در وی تجفیف بود و خاکستر وی در غایت تجفیف
بود و در بستن خون چون بر وی ضماد کنند و ترکرده صمغ
و ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل
و نمله ضماد کردن نافع بود و ورم پستان و ریشها و غلبه حرارت

که در ورم گرم بود و شری و آبله چون به آن در حمام بشویند
نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب وی جهت ماده
که از گوش کشاده بود و ثمر وی برضربی که برحدقه زده باشند
نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر
مفید بود و آب وی جهت سدهٔ جگر نافع بود و یرقان
مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید مضرست بشراسیف
مصلح وی گلاب بود خلیا کیا قد است یونانی دکفه
شود خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود و از دو جوهر
مختلف از گرم و سرد و سردی وی غالب بود و بر گرمی و بهتری
وی خمری بود و طبیعت او سرد و خشک بود و در سیوم گویند
سرد است و در اول خشک و در سر معدهٔ گرم را نیکو بود
و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضوی که بشد بکند
و چون بیاشامند و یا آن عضو را بدان بشویند و یا بپزند
و در آنجا نشینند قطع خون بکند و چون بر سر نهند درد سر

زایل کند

زایل کند و خوردن وی با تخم را قوت دهد و اشتها آورد
و صفرای مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها
محکم کند و خاصه با گلاب نیم گرم بن دندان را محکم کند و چون
نیم گرم مضمضه و چون صوف ناشسته بدان تر کنند و یا
اسفنج بر جراحات نهند منع ورم بکند و بر ریشهائی که در
بدن پیدا شود بر حمره و نمله و بر جرب و سوختگی آتش
و قوبا و بواسیر و داحس بالعفی ادویه موافق بیامیزند
ریشهای پلید خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل
کند و چون پشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن
گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود و بروف
بادرد و زایل کند و بخار وی استسقا را نافع بود و تحلیل
دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود زایل کند و طنین
زایل کند و کرم آن بکشد و بر گزندگی جانوران بر موضع
زخم گرم کرده و وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب سم الخ

واکر بدن کرم کشته باشد سرکه سرد بدان نفع کند سود
دهد وجهت دفع مضرت ادویه کشنده کرم کرده بیاشنا
خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیری
که بسته بود و خون شکم را نافع بود وچون با نمک بیا
شامند دفع مضرت و قطر کشنده نافع بود وچون
به آن غرغره کنند قطع سیلان و فضول الحلق بکند
و خناق ولهات را سودمند بود و علق که در حلق
جسپیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ
بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود
و معده را دباغت کند و ماده تیز دفع کند وچون
بر روی ریزند جهت درد دندان که از کرمی و سردی
بود سودمند بود و انچه از کرمی بود بسردی و انچه
بسردی بود بسبب کرمی و تلطیف که در ویست
و این خاصیت که در ویست و در غیر وی نیست و سرکه

کرانکو

که انکور نجس کیرند با نمک کزندکی سک دیوانه را
نافع بود و اما سرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار
خوردن وی بصر را ضعیف کرداند و عصب را زیان
دارد و اکر ادمان خوردن وی کنند به استسقا انجامد
و چون به آب ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب
تقویم کوید مصلح وی روغن بادام و پیه بود
خل العنصل پارسی سرکه عنصل کویند و سودمند
بود جهت عرق النسا و تنکی نفس و ربو و چون بدان
مضمضه کنند دندانها را محکم کرداند و کندی دندانها را
زایل کند و خاصه چون هر بامداد دو درم از وی
بناشتا بیاشامند وچون در کوش چکانند کرانی
کوش را نافع بود و خاصه که ریش و دردی بود و
چون بناشتا بیاشامند چشم را روشن کند و دندانها
محکم کند و اواز صافی کرداند و درد معده را نیکو بود

وخاصه چون طعام در معده دیر هضم شود و مصروع را نیکو بود
وکسی که مرّه سودا در وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند
و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین را نافع بود
و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد سر و عصب را
زایل کند و از دو درم ابتدا کنند تا بیست درم هر روز
قدری میفزاید صفت آن بستانند و اسفند سفید پاک
بکاردی چوبی پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و
چهل روز در سایه بیاویزند تا خشک شود و بعد از آن
یکمن از وی در بیست هشت من سرکه انگوری نهند
و شصت روز در آفتاب نهند و در تابستان از اول سرطان
تا آخر اسد اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند و قدری
سکنگبین تا عسل مهرا شود و فرو گیرند صافی کنند و بعضی
یکمن عسل در پانزده من سرکه یا شانزده کنند و در آفتاب
نهند و آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود

وخاصیت وی زیاده **خلال** سبابت و بلغت اهل
وادی القرن و اهل مدینه بسری خوانند و آن غورهٔ خرما
بود و وی سبز بود و در اندرون طلعه و صالح تر از بلح
بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود
ممسک **خلد** بپارسی موش کور گویند و بشیرازی
انگشت برک و آن جانوریست کور که در نشیب زمین بود
و گویند کور نیست و بیخ نباتات و اشجار خورد و در نشیب
پیاز و کند تا بیشتر بود و بطلب بوی پیاز و کند تا بیرون
آید و وی از جملهٔ سموم قتاله است و ابن زهر در خواص آورده
که خون وی که در گوشش ویست چون بر خنازیر طلا کنند نافع
بود و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را
که بینی گنده بود و در بینی وی دمند گند بینی ببرد و کسی که تب
ربع داشته باشد چون بر وی بندند شفا یابد و مهراریس
گوید چون دماغ وی بر روغن گل بکدازند بر بهق و برص طلا

کنند شفا یابد هرچه که از بدن بیرون آید چون بلغم
زایل کنند خلّر جلبان خوانند و جرقی گویند و
آن حبّت نزدیک بکرسنه و بعد نیز در نواحی کرمان
و کوهستان و لرستان بسیار بود و نان نیز پزند همچنان
بلکه پزند مانند عدس و باقلا بپزند و خورند و دو بها
چون تر بود ناپخته خورند و اما و اراو رو بزبان
آن تومم کسر و خوانند و بشیرازی ماشو خوانند
و ابن مؤلف گوید آنرا عرف گویند و هر که آنرا مداومان
خورد و آنرا و کنند مانند گردد و طبیعت آن سرد
و خشک است و غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل
شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و نغات
نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای
بدن از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین و فضول
سینه بود با اکرکا و بجوره ماسند کسنه بود و در فربهی نوعی

از وی آن

از وی هست که بزرگتر بود و وی را الجبته شاید خورد
و وی بسیله خوانند و آن نوع بری بود و چون زنان
بخورند شیر ایشان بیفزاید خمر ماء العنب و مدام و راح
و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید
خوانند و بپارسی شراب خوانند و بشیرازی بسلی
و خواجه روح الدین گویند و بهترین آن بود که قوام
آن معتدل بود و بوی آن تازه و خوشبوی بود و
ولی آنکه او درو نیکی کنند و متوسط بود و میان نوی
و کهنی آن را ریحانی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیم و اما الحبّ سیاه بود و غلیظ بود و دیر هضم
شود و لیکن گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود غذا
کمتر دهد و محروری مزاج را موافق بود و ادرار
بول کند و شکم نرم دارد و اما شراب سرخ متوسط
بود و میان و سفیدی قوی میانه بود و در هر دو حالت

اما انجه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پدید اکند و
شکم براند اما مثانه و کرده را موافق بود و اما انجه درو
قبضی بود و درو ادرار بول زیاده بود و مصدع و
مسکر بود و انجه عفص بود و شکم ببندد و موافقت اتصال
غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد بکند و انجه لین بود
مضرت وی بر اعصاب کمتر بود و انجه کهن بود مضر بود
با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود و چون بغایت کهن
بود و رقیق سفید بول براند و اما مصدع و اگر بسیار خورند
مضر بود بمعده و انجه تازه بود بادانگیز بود و دیر هضم
شود و بول براند و بهترین آن بود که گفته شد و در اول
شوند بوجهت شهوت و کلی و رد بلغمی و غشی و شفا زهر
بود و هضم را انگیز بود و چون بمکند تشنگی بنشاند و بول
براند و طبع براند و نرم دارد و ماه بن منولف گوید چون
شراب به اعتدال خورند چنان که طبیعت بر وی مستولی اوم

19 ارتهای

حرارت غریزی در دل زیاده شود پس آن حرارت در همه تن بر اکنده
کرد و معلوم است که همه قوتهای جسمانی که در تن کار کننده اند
بواسطه حرارت غریزی توانند پس چون حرارت غریزی
زایل کند و دماهای غلیظ را لخته گرداند و قوت دافعه
بر دفع آن قادرتر گردد و آن مادهای غلیظ را دفع
کند و رگها از مادهای غلیظ تهی شوند و بلغم از معده
زایل گردد و حواس صافی تر شود و رنگ روی خوب
شود و پس از آن بواسطه قوت جاذبه و قوت هاضمه
غذا بعمق تن رسد و فربهی در تن پدید آید و رگها
فراخ شود و روح طبیعی و حیوانی و نفسانی در همه
اجزای تن ساری شود و اگر افراط در وی کنند
مضر عقل بود و سبب ضعف جگر ضعیف و معطل باه شود
و شهوة را ببرد و نسیان آورد و رعشه و رنج ضعف
اعصاب و صرع و مرگ مفاجات آورد و اگر بعد از

رنجوری و کار را ی سخت خناق آورد و اوجاعها مداوای
وی بفصد یا بقی کنند و این مؤلف گوید اگر در شراب
افراط کنند رگها پر شود و حرارتهای غریزی را نفس زدن
ممکن نبود و یا فرو میرود و مرگ مفاجات پدید می آورد.
یا کمتر میشود همچنانکه چون چراغ را بیش از حاجت روغن
در کنند و یا فرو میرود یا ضعیف میشود آن شراب
نا مهضوم بماند و بلغم گردد و مضرت آن در همه تن
پراکنده گردد و اما آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود
و آن دماغ تا گرم بود آن فضلها سوخته شوند و از
وی دیوانگی و وسواس و [illegible] پیدا شود و درد و
درد گوش و سرسام ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب
آن ماده ها و بلغمها تنگ شود و زیاد گردد و درد رطب
و سبل و ضعف و حواس ظاهر شود و اما آنچه فضلها
در دیگر اندام باز ماند از وی سستیهای سخت و آماسهای

از کار

بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه از آن فضلها
در جگر بماند اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب گرمتر شود
و خون را بسوزاند و مایه سودا و صفرا زیاده کند
و تبهای صفراوی و سوداوی پدید آید و اگر جگر سرد
بود و شراب بسیار خورده شود و حرارت غریزی سرد
شود و جگر سرد شود و شراب را هضم نتواند کرد و فعل خود
تمام نتواند کردن بدین سبب فضلها گرد آید و بر همه بدن
پراکنده شود و سده ها پدید آید و به استسقا انجامد و
کاتب حسین بن علی آید که این تفصیل که یاد کردیم پس
معلوم شد که همچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است
و اگر خواهد که مستی کمتر کند پیش غوره یا تخم کرنب تنقل کند
و غذا کمتر خورند و فالوذج قندی خورند و [illegible] خورند
و اگر محروری مزاج بود تنقل به [illegible] یا سیب ترش کاهو
و خیار طلع کنند و غذا بیشتر از شراب خوردن آش

غوره و آش سماق و انار دانه خورند دفع مضرت وی به
شراب انبرج یا ریباس کنند خمیره نرمی و خشکی وی
بقدر نمک بود و قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در آ
کهن وی گرم و خشک بود در سوم و در وی قوت متضاده
بود مرکب از سرد و گرم و سردی وی جهت حموضت
بود و گرمی جهت عفونت و گرمی طبیعی جهت نمک در وی
قوت جلا بود و جذب ماده بلغمی از عمق بدن بظاهر
و محلل بود و منضج همه ورمها خاصه دمامیل چون با نمک
بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی یا ورمی کز شیب پای
بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خیسانند
و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و
طسوجی زعفران و دانگی قند و مقدار سی درم از آن
آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند
و چون خمیر در آب حل کنند و دانگی نیم وزن آن نفت

با آن

با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت
ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند و از آن
حسائی سازند قطره چند سرکه بدان چکانند و بیاشامند
قطع اسهال بکند خَمَّل سورنجان است گفته شد خان
دو نوع است بزرگ و کوچک و بیونانی خاماافطی گویند
و گفته شد بطنه بذقه و در باگفته شد و ثمر آن که آنرا ابل
خوانند و خمان بزرگ را شبوقه خوانند و گفته شود
و هر دو مجفف اند و محلل تحلیلی معتدل و قوت خاماقطی
مبرد بود و مسهل بسبب رطوبتی مائی که در وی هست
لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند
تره‌های دشتی مسهل بلغم بود و ساق وی چون تازه بود
بجوشانند همین عمل کنند و اصل وی چون با شراب
بجوشانند با طعام بخورند مستسقی را سود دهد و اگر
کسی را افعی زده باشد بیاشامد نافع بود و اگر با آب بپزند

خَمّل
بفتح السکون المیم الیغ

وزن درآن نشنیند صلابت رحم نرم گرداند و ثمر وی چون
با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه
گرداند و ورق وی چون تر بود با پوست جو بیامیزند
بر ورم گرم سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت
نافع بود تخم تخم است و گفته شد حنة افیلاق
بهنک و گفته شد و در ذو حنة الاوراق گفته شود
خامالن صندل حدیدی خوانند و آن حجریست سیاه
رنگ و آن دو نوعست نر و ماده از آن نر بغایت
صلب بود و تیره رنگ و چون به آب بسایند محک
آن زرد بود مانند زرنیخ بود و آنچه ماده بود
صلبی آن بغایت نبود و چون هر آن پاک باشد و
چون به آب بسایند محک آن چون زنجبیل بود سرخی
بغایت طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است
و بپارسی خاماهن گویند و محکوکی وی چون طلا کنند

ورم

و هر ورم حمره ببر مرغ سودمند بود و حرارت آن
بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت
دهد و در ورمهای صفرا خاصه نوع ماده که بیزند و تسکین
در وی زیاده بود از نوع نر خنطل بل نوعی از کاشنی
بری بود اما بغایت تلخ بود و آن لعقصید خوانند
و ورق آن بکاشنی صحرائی ماند و ثمر وی و ورق
همین سبیل و لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی صمغی پیدا
شود مانند مصطکی بمقدار باقلائی و قوت مانند کاشنی
بستانی بود و اما السبیخ که در وی زیاده بود تخفیف
در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مربا
بیامیزند و در خرقه بجبند بمقدار زیتونی و زن
بخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان
با بیخ وی بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند و به
آب بگدازند و با نطرون بیامیزند بهق را نافع بود

وچون بدان بمالند صمغ وی موی زیاده که در چشم
بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند و چون تر بود
بنشی بدان فرو برند و رطوبتی که چسبیده بود در
بن موی پاره بچسبانند موی زیاده زایل کند و چون
با شراب بیاشامند گزنده کی افعی را نافع بود و آب
چون با شراب بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ
وی چون به آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند
با دسبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی
با خمیر بیاشامند و یا بر گزنده کی افعی طلا کنند نافع بود
و اگر آب و رق وی بر بواسیر طلا کنند قطع کند
ولبن وی در موی چشم همان عمل کند خندروس
خالاون گویند و آن حنطه رومیست و بپارسی کاکل
گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و ولذج و غذای سرد
تر از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود از غذای

برنج

[illegible]

برنج غذا نیکوتر دهد طبیعت ببندد و معده را نیکو بود
و چون با سرکه بپزند و بر جرب ضماد کنند قطع کند
و اگر طبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا خنثی
بر واق خوانند و بزبان بربری تیفلیس و ورق وی
مانند گندنا شامی بود ساق وی املس بود و آن را
بنارتقس هم خوانند و بر سر وی گلی سفید بود و بیخ آن دراز
و گرد شکل بطریقه بیخ نیلوفر و حریف بود و در اصل الخنثی
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند سرد و تر
بود و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض
براند و دو درم از وی با شراب بیاشامند جهت درد
پهلوها و سرفه نافع بود و بیخ وی چون بسوزانند
و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند
و بعد از آنکه بصوف پاره موضع آن بسایند و اگر مجوف
کنند و روغن زیت در آن کنند و به آتش بجوشانند

و بر شقاق که از سرما بود و مالند نافع بود و بر سوختگی
آتش و اگر آن روغن در گوش چکانند درد ببرد و
گرانی آن و ورق گل وی یا بیخ وی بر موضعی که جانوران
گزیده باشند ضماد کنند سودمند بود و خاصه چون
با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند
و بر دملها و ریشهای پلید و ورمهای گرم در ابتداء آن
ضماد کنند و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف
چکانند درد دندان زایل کند و اگر بیخ سعید در آفتاب
بخرقه پاره بمالند و نیک از بیخ طلا کنند بغایت
سود دهد و اگر تخم گل با شراب بیاشامند نافع بود جهت
گزندگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون سرقو با طلا
طلا کنند زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش
مخالف چکانند درد دندان ببرد و اگر سحق کنند
و با عسل و تخم مستسع ضماد کنند نافع بود و ساق وی

چون

چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند پیرقان را
نافع بود استسقا نیز و بسیاری وی مرار آورد و مصلح
وی آب تمرهندی بود یا غوره خنفسا بشیرازی
خزوک گویند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند
درد ساکن کند و همچنین اگر سحق کنند و در خواص این
زهرا آورده است که خنفسا چون در شیب گل کنند
مرده شود چون باز در شیب سرگین کنند زنده
شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتران نهند
در میان کبوتران اجتماع پیدا شود و شریف گوید
اگر سر جبردی پاره میل فرو برند و آن رطوبت در چشم
کشند قوت باصره بدهد و اگر با زیت بپزند و در
گوش چکانند و بدان ادمان کنند کری
که نو بود زایل کند و چون با زیت بپزند چندان
که قوت با روغن دهد از آن روغن در بواسیر کنند

نافع بود واگر دوان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند
واگر خنفسا را نیم کوفته کنند و برگزیدگی عقرب بندند
درد زایل کند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ
رنگ بود وسطبر بود وکم گره و باز از وی آشیانه سازد
برلب دریا در وقت بچه کردن آن را در خانه با
باشند و وی از زمین یونان خیزد و زمین
یونان آب سر آورده است و کس آنرا نیابد الا در
خانه باز او را بگیرند و بشویند و پاره کنند و آنرا
خسرو دار خوانند و بترکی قرت عات و طبیعت
وی گرمست خشک در ۲ و در ۳ معده را نیکو بود و درد
قولنج و درد گرده و باه را زیاده کند و بوی دهان
خوش کند و هضم طعام کند و عرق النسا را سودمند
بود و بول براند و چون از سردی گرده و مثانه
بود صرع و صداع که از سردی بود سرطان و خنازیر

ودردهای بلغمی وسوداوی را نافع بود و بادها بشکند
و بلغم مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف
کند و نعوظ تحریک منی کند و هیجان آورد اگر قدری در دهان
گیرند نعوظ آورد و صاحب تقویم گوید بلکه دردم از وی
محو کنند و سر حیوانی که بلغمی غیر کانوا فنا بشنوند و مانیا
باشد منفعت قوت باه بغایت بود و از خواص وی آنست
که در مهره و یک کاسه که بود مگس گرد آن نگردد و
جهت معده و جگر سرد بغایت نافع است و قوت
اعضاء باطنه بدهد گویند مضرست بدل و مصلح وی
کثیرا بود یا خیزرانی چوب و صاحب تقویم گوید مضرست
بحجاب سینه و مصلح وی طباشیر و صندل بود و بدل
قرنفل و قرنفل و سحق گوید بدل وی دارچینی بود گویند
قرنفل خولان حضض است گفته شد خوخ
بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود که ... الانهل از و جدا

شود و وی زود تر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است
و در آخر درجه دویم گویند در آخر درجه اول لین بود
و معده گرم را نیک بود و آنچه عفص بود قابض بود
و اگر خشک کنند در وی قبضی زیاده بود و آنچه خشک
بود چون بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان
فضول از معده و شکم بکند و اما خشک وی دیر هضم
شود آنچه تر بود و رسیده و اشتهای طعام بیاورد و مزاج
گرم و خشک را و باه زیاده کند و تبهای محروق را سود
دهد و تشنگی زایل کند و فساد وی چون فساد زردالو
نبود و لذیذتر از وی بود و اما غذای غلیظتر بود از
غذای زردالو و رطوبت وی متعفن شود و مولد
بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مربا خورند یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق یا پوست
وی بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع و کرم بکشد

خوخ را قرع گویند ساوج هندیست گفته شود خوخ
فلتو است قاقله است و گویند هیل بوا است که آن
قاقله کوچک است گفته شود خوز هرج اسم الطحار است
و بشیرازی فرزهره گویند و آن دفلی است
گفته شود خوص ورق مقل است نخیل و نارگیل و امثال
آن خوانند خواتیم الملک ختم الملک یعنی کل مختوم است
گفته شود خیشبوا افشد خوانند و بشیرازی خیار
(حب القطن است گفته شود)
بالنک و صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیار زه بود و سرد
تر بود و در وی زنده کی قبض بود و اسحق بن عمران
گوید سرد و تر و غلیظتر و ثقیلتر از خیار زه بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و در ۲ تبهای محرقه را نیکو بود و
بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشا محروری بود و
آب وی سی مثقال تا چهل پنج مثقال با ده درم شکر
سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن

خون سیاوشان گفته شود دم الاخوین است

خیار

وی خلطی بد متولد شود و بهترین کوچک بود که تخم وی رقیق
بود افضل لب وی بود و موافق جگر و معده گرم
بود و منافع کوید لب وی لطیفتر از خیار زه بود اما جرم
خیار دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی
تشنگی آورد و ورم معده و خاصره و مصلح وی عسل
بود یا مویز و یا جوارشی که نانخواه باشد در
وی بود و اما آنچه سبز که سبز ورند بغایت سرد بود و
حرارت بنشاند و اما در معده دیر بماند و اولی آن
بود که بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست
و آش غوره و امثال آن باید و باید که بعد از سپید
باج بخورند و پوست وی خشک کرده و معده اجبار
ورم چون بخورند و دشخوار زادن بر وی آسان
کرد و خیار شنبر بپارسی و بهندی خیار چنبر گویند
و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین هندی

بود و سطبر و رسیده و سیاه بود و فلوس وی براق بود
و پوست وی رقیق بود و بهترین آن بود که در زمان
استعمال از قلم بیرون آورند و طبیعت وی معتدل بود
و در حرارت و برودت گویند گرمست و گویند سردست
ملین و محلل بود و جهت ورمهای گرم که در گلو باشد خاصه
در حلق چون بدان غرغره کنند با آب کشنیز تر و لعاب
بنکو خناق را نافع بود و بر نقرس و ورمهای صلب و
مفاصل و غرغره طلا کردن نافع بود و درد جگر را سود دهد
و پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره
و صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت
بود و چون با آب کاشنی و یا آب عنب الثعلب بیاشامند
یرقان و درد جگر گرم را نافع بود و خاصه چون با آب
اکشوث بوی اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت آورد

بود تا حدی که اگر زن آبستن خورد هیچ زیان ندهد بلکه
مصلح وی بود و زادن بروی سهل شود و مرّه محترقه و بلغم
براند و شکم نرم دارد و سینه و قولنج بگشاید و شربتی
از فلوس پنج درم تا پانزده درم بود و اسهال وی بقوه
جاذبه بود و گویند بلزوجت و هر که امعا ضعیف بود
اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام خیسانند
و بالای سر شربت بریزند اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح
وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده
و غثیان آورد و مصلح وی مصطکی و انیسون است بدل آن
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن
مویز بی دانه و قدری تربد خیری انواع است یکنوع
خیری سیاه است و آن را خیری خطائی گویند و یکنوع
بنفش است و آن خیری بیر دبتی خوانند و بصفت رنگ گویند
و یکنوع سفید و یکنوع بری بود و آن خزاماست گفته شد و بهترین

آن

آن زرد بود که بپارسی خیری شیرازی گویند و در بغداد
موصل آن را عصیفره خوانند طبیعت وی گرم بود و گویند
گرم و خشک است و در اول گویند و در ۲ بوییدن گل وی
محلل بادهای غلیظ بود و از دماغ سردی دماغ و رطوبت
آن را نافع بود و گل وی چون خشک کرده بود بقوت
زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را
سود دهد و چون در آب آن نشینند بچه مرده و مشیمه
بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود و بسبب حرارتی
که در وی قوت تخم و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال
از تخم وی بیاشامند حیض براند و با دمعده و امعا را
نافع بود و فواق را سودمند بود و اگر با عسل بخورد برگرد
بچه زنده بکشد و اگر مرده بود بیرون آورد و اما بیخ وی
در قوت مانند ایشان بود ولیکن غلیظتر بود و طبیعت
زمین تر و یک بود و برا چون خشک کنند با سرکه بر سبز

سحق شده ضماد کنند نافع بود ولقرس جدوری کرد را
مفاصل پیدا شود و بغایت صلب بود و چون ضماد کنند
سود مند بود و طبیخ وی سبز که در او دندان را نیکو بود و بید
و گل وی با چون و در موم و در روغن کنند شقاق مقعد و
انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل
کند خیری سپید که شیرازی آن خطائی خوانند طبیعت
وی معتدل بود و جهت بادی که در سر بود و بغیر نوع زرد و
سرخ که گفته شود که مستعمل است و منفعت آن بسیار است
وما قوه دیگر انواع چند ان منفعتی نیست که مشهور بود که
آن را یاد کنیم مگر کسی که به تجربه معلوم کرده باشد و این مولف
گوید خیری الوان است سرخ آن که مسیر بست و نوعی بغدادی
گویند آن در بهار گویند کارند و بویش خوشتر بود و نوعی
سحری گویند و در سفند یار ماه کارند و چون باد جنوب
وزد و بشتر بشکفد و نوعی راجر جانی گویند و آن بهترین انواع

خیری بود و آن را شیرازی خوانند و آن نوعی بلخی خوانند
و آن مانند یاسمین و صبر خوشبوی بود و چون باد شمال آید
نیکوتر بشکفد خیرو وج خبازی است و بپارسی اسپر و گویند
و قدیم الملک نیز خوانند و در خبازی گفته شد خیزران
آس بربیت گفته شد خیر بوا اهیل بوا و هال بوا
نیز گویند و بهترین آن تازه و فربه بود و تیز بوی
و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از
قاقله کبار بود و طبیعت او گرم و خشک بود و در سیوم
معده جگر سرد را سود مند بود و جهت معده نیکوتر
از قاقله بود و قی ببندد و غذا را هضم کند و ابن ماسویه
گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز
دید کند و نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه در
دماغ و قوت سر بدهد و ابن سابیوس گوید جهت
بهق که در همه بدن بود سود مند بود و چون با کحل وی از

خیزران آس بربیت

ویکجز وکندش و یکجز وتخم تربزه کوفته وبیخته باعسل سرشته کنند وطلا
کنند کویند مضرست باعشای محروری مصلح آن شیر وتخم
خرفه وسکنجبین بود و ویرا الهندی الاحمی خوانند وخیور
آن بلدی وآس بری است کفته شد صفت آس سکه در العین
وصفت آس بری که آن را مورد اصفرم خوانند در میم
کفته شود ـــــــ الدال دارچین بر حب الراس است
کفته شد دارج ابروج و ارج افرونک نیز کویند و بشیرازی
انجلک از کوه کیلویه که از ولایت فارس است خیزد و در هیچ
موضع دیکر نبود وطبیعت وی کرم است ومعتدل در تری
وخشکی منی بیفزاید وشهوت وجماع برانکیزد ابن مؤلف
کوید چون بکوبند وشیره آن بکیرند و بیاشامند حیض
براند و مجربست و از وی حیت مانند جو باریکتر و
بپارسی جو جار کویند ودراز تر و بطعم تلخ بود وطبیعت
وی کرم وخشک بود در ۲ وکویند سرد است و ابو حنا کوید

الرمز

کرمست و در اول خشکست در ۲ بهترین وی سرخ رنک
بود وکواهی وخوشبوی وتازهٔ وی قابض بود و نبید
خرمائی را از تیرشی نکاه دارد وملین صلابات بود و
شکم ببندد و در معده راسو دهد و بغایت استرخاء
و آن چون در طبیخ وی نشینند اکر دو ورم از وی بکوبند
و بزیت چرب کنند و سفوف سازند و بواسیر را نافع
بود و بغایت دفع زهرها بکند و اکر در طبیخ وی نشینند
مقعد رحم که برون آمده باشند بجای خود برود و اکر
بعسل سرشته و لعوق کنند کرمهای بزرک کوچک بکشد
و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی بقی
و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب کنند و صاحب
تقویم کوید سده آورد و بواسیر و دوار و مصلح وی خمیره
و بنفشه بود و یا هلیله بقبند و بدل وی در تحلیل صلابات
چهار دانک وزن آن بادام است و نیم وزن آن

ابهل الاکمر و درستی نشاید که ابهل مستعمل کنند داذی رومی
هو خار بقونست کفته شود دار شیشعان قندول خوانند
و بزبان بربری ازوری و بلفظی دیگر اشتیلابوس و آن
درختی سطبر و خارناکست و در پوست وی حرافتی هست
و در گل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند
بیخ سنبل رومی است و این خلافست والحق محقق است
پوست وی مانند قرفه بود بشکل اما خیلی ازوی سطبرتر
بود و سرخ تر مانند خون و بهترین وی آنست که گران
وزن بود و انچه بسرخی زند چون پوستش بازکنی بلون
خون و خوشبوی سطبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و گو
انداز شیشقان بود که املس باشد و تابان و بغایت تلخ بود و
سفید رنگ بود و بوی نداشته باشد و طبیعت وی گرم است
و در اول و خشکست در ۲ گویند سرد است و محلل ریاح
بود و مصلح عفونت بود و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون

طبیخ وی

طبیخ وی بیاشامند و بشراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را
زایل کند و ریش بد که در دهان باشد و دندان را نگاه دارد
و استرخاء عصب را نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند
بچه بیندازد و عسر البول را نافع بود و رطوبات غلیظ نشف کند
و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم بود و سودمند
باشد جهت نفخ معده چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند
و در گوش چکانند کرم بکشد و چون سحق کنند بسرکه
بسرشند و بدندان نهند درد ساکن کند و جالینوس گوید
عفونات و ترلات و وسواس سوداوی را نافع بود
و معده پاک گرداند و اسحق گوید مضر است بجگر و اصلاح وی
به و قوکنند و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بعوریس گوید در سودمندی
عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ زراوند و
نیم وزن آن و ریخ و سار بور گوید بدل آن ثمرة الطرفا است

دار فلفل بها ز فلفل سفید است و درخت وی غیر درخت
فلفل است و بهترین وی آنست که سطبر بود و به طعم
فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند
خشک است در سوم و گویند تر است در اول و محلل بود و مرضهای
سرد زایل کند و چون در میان جگر بریان کنند
تاریکی چشم و شب کوری ببرد و هضم طعام بکند و قوت
معده بدهد و باه زیاده کند و قائم مقام زنجبیل بود
گزنده جانوران را نافع بود و خوردن با روغن
طلا کردن جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات
لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید که
عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و فولس گوید
قوت پشت دهد و شهوت زیاده کند و اندروماخس
گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزنده افعی و
صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم باشد

دار

و مضر بود بدرد سر و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ
عربی بود و بدل وی فلفل بود و بوزن آن گویند
و بوزن آن زنجبیل بود یا زرنباد دارچینی بهترین
سیلانی بود و خوشبوی و سرخ رنگ که در طعم وی
شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم گویند
و در دوم روغن وی بغایت گرم بود و دارچینی
بغایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را
سود دهد و خوردن و کحل کردن تاریکی چشم ببرد
و مفرح قلب بود و در وی تریاقیه است و چون
با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق زایل
کند و دارچینی نفوظ آورد و هضم طعام بکند و درد
معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند
و رعشه را نافع بود و سینه پاک کند و سده جگر بگشاید
و قوت معده بدهد و استسقا را سودمند بود و زهرهای

گزنده کلب را نافع بود و بر گزندگی عقرب ضماد کردن با الخبیر
بغایت نافع بود و چون سحق کنند با سرکه و برقو با طلا
کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف مالند زایل کند
و سرفهٔ کهن را سود دهد و درد گرده و عسر البول را نافع
بود و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص
سازند و در سایه خشک کنند قوت وی پانزده سال بماند
و بقراط گوید قوت انسان را نگاه دارد چنانچه در حیات
باشد ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از
فضول پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را
روشن گرداند و حیض براند و سرگردش را نافع بود و مسام را
قوت دهد و حمله بهار را نافع بود و فولس گوید لقوه را نافع
و وجعهای سرد مقدار مستعمل از وی یک درم بود گویند
مضر بود بمثانه مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود
بسپرز مصلح وی خیر بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه بود

بوزن

و بوزن آن پنج وزن کبابه با الجبل و یا زرنباد گویند
بدل آن کبابه دو وزن بود بنا ذوق گوید بدل وی یا
بوزن خولنجان بود و گویند بدل بوزن الجبل بود و درونج
دارچینی بود عشه را بغایت نافع بود دار نک نوعی
از مرواریست که قد شود و در روغن سولان کفته شود
دار بر نالقم است و کفته شده و لیق افسون خوانند
و آن دانه ایست بشکل زرشک و دانه مدور و عطاران تبریز
آن را موبرنج عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی لزج بغایت
چسبنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه و
املس بود که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون
وی با سیاهی که به سرخی گراید و طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیم و گویند در دوم در وی رطوبتی فضلی هست و مسیحی گوید
گرم و تر بود و غیر صالح محلل و ملین بود و چون بر ناخن تباه
شده بهند و با زرنیخ قلع کند و بر درجهای سیم دو بر سری

دارا

بلغمی صفرا کنند نافع بود و چون با راسنج خلط کنند و با جزای
مساوی در برورم بن گوش نهند مجموع ورمها را نافع بود و اگر
باکندر و با میفرند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با بوره
بر سپرز نهند بکداراند بلغم و عرق النسا را نافع بود و چون
نیم درم [illegible] مستعمل کنند و جذب و رطوبت غلیظ از عمق
بدن بکند و فولس گوید خلطها از اعضا بکداراند و قوت
اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و فرفوریوس گوید محلل اخلاط
فاسد بود و که در ورکین جمع شده باشد و مضر بود بقلب
و از خوردن قراقر شکم پیدا کند و مغص آورد و دوار
اولی آن بود که به آب عسل قی کند سکنجبین بیاشامند
و گویند مصلح وی با لنکو و گاو زبان بود و بدل وی نیم
وزن وی عاقر قرحا ابهل دبس بپارسی دوشاب
خرمائی بود و بهترین بصری بود که آنرا اسیلان خوانند
و دوشاب خوانند و آنچه از رطب پارسی گیرند طبیعت وی

گرم و تر بود و کلف زایل کند و چون قسط نمک بدان بمالند
طبع نرم دارد و غذا بد دهد و لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر
از وی متولد شود مصلح وی با دام و خشخاش بود و بعد از آن
سکنجبین ساده یا مغز کاهو بود خورند دُبا قرع است
و گفته شود ذُباب سبز است گفته شود دیو دار و بوار گویند
و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی
طبیعت وی معتدل بود و در گرمی دماغ سود دهد و چون
بریان کنند و بخورند عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب
بیاشامند منع خونی که از حجب دماغ آید بکند و آواز صافی کند
و گزنده جانوران را نافع بود و چون بشکافند
و همچنان بر گزنده نهند زمان زمان بدل میکنند نفع
سودمند بود و منع سریان و سم بکند و مرغ غذاء
نافهان بکند و نشاید که ادمان خوردن وی کنند و غذا
ریاضیه و کدود و اولی آن بود که بعد از تناول مخ بخ

بخورند و دماغ وی منی بیفزاید و شریف گوید چون جوانمرغ
فربه با مسکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی که سرفه خشک
باشد چون بخورند زایل گردد و اگر مرغ با خشکدانه فربه کنند
و دوازده روز بعد از آن بکشند و پیه وی بیرون آورند
و بجنده(?) و بر اعضای خود بمالند بغایت سود دهد و اگر
کسی که ماخولیای سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت
نافع بود و سه نوبت بپای طلا کنند و چون مرق مرغ فربه
دار بیاشامند کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم
نبود و بحد(?) و زایل گردد یا نان خود آن را بخورد و لون بحال صحت
رود و بغایت نافع بود دُرّاج و فروفس(?) گوید فاضلترین
مرغ بری بود و بعد از تیهو و سمانی بس کبک و دراج فـ
تیهوج و سعبین(?) و فرخ الحمام و شانی(?) و قولحنا(?) و ابن
مؤلف گوید بشیرازی طلا(?) گویند و فاخته طبیعت وی
گرم و خشکست و فاضلترین طیور بریست فاخته مر

لوبیا

لوبیاست و گفته شد دخن الامیر بستان افروزست گفته شد
دُخن بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم گویند و آن
نوعی از جاورس است و طبیعت وی سرد و خشکست و در دوم
گویند گرمست و شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد
و اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی معتدل شود و غذا بسیار
دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند
بود و سویق وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند
و اسحق گوید مضرست به شش و مصلح وی مصطکی بود و نشابور
گوید بدل وی برنج بود دخان مجموع دخانها مجفف بود
و در وی اندک بقیتی نادی(?) بود و قوی ترین دخانها دخان
قطران بود و پس زنبور و پس میعه و پس مرد و پس کندر
و دخان کندر در داروها جهت ورم چشم استعمال کنند
که در وی قرحه بود و آن قرحه پاک کند و گوشت برویاند
و در کحلها مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم میروید

دخان بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در چشم بود یا آنکه
رمد بود و دخان قرار بر کرم بود و قطع سیلان بکند
و روشنائی چشم بیفزاید و دخان را بپارسی دود گویند
دراج گوشت وی معتدلتر از گوشت قبج و فاخته
و فاضلتر و لطیفتر و خشکتر از گوشت تدرج بود و حرارت
کمتر و منی را زیاده کند و مصلح ناقهان بود و دراج را
بشیرازی کبک کوهی گویند و درافس و رامن نیز
گویند و بلغت اهل شام خوخ است و گفته شد دردی الخمر
و بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت او
گرم و خشک بود محلل اورام بود و کلف و غشش را زایل کند
و اثرهائی که مانند عدس بر روی پیدا شود و چون بتابند
و با اشنان خلط کنند و هر روز و برابر آن بشویند
وی را پاک گرداند و جلا بدهد دردی الخل چون خشک گشته
و بسوزانند مانند زبد البحر باشد و در دیگی کوازی نو کنند

بر سر آتش نهند و غایت سوختگی آن آن بود که سفید
گردد و بشویند مانند توتیا و وی محرق و معض بود
مسخن و مجفف و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد
و با راتینج برسفیدی ناخن طلا کنند زایل کند
و چون با روغن و مصطکی با راتینج بیامیزند و بر موی
مالند و یک شب رها کنند موی را سرخ گرداند و آنچه
شسته بود اثر و مامیل و ریشهاء آن ببرد تاریکی
چشم زایل کند و آنچه نسوخته بود و ببلبورد تازه
بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان
و رطوبت از ایشان بکند و چون ضماد کنند و بر ثقب
شکم و بر ورمهای قطع خون رفتن بکند و بر ورمهای
پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بن و ورمهای
رحم ضماد کنند خون حیض باز دارد و تسکین ورمهای
گرم بکند دو برنج دو نوع بود فارسی و رومی

از قول صاحب منهاج بهترین آن رومی بود و آنرا آدریخ
عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع
گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و ابن مؤلف
گوید نوع فارسی که صاحب منهاج آورده خلاف است و که
درونج در حوالی فارس قطعا نیست و طبعت وی
گرم و خشکست در سوم و عیسی گوید در دوم بادها بشکند و
گزندگی جانوران را نافع بود و درد رحم که از سردی زنان
بود سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل کند
و بادهای سرد غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف
گرداند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با الجه
ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود و بغایت تقویت
دل دهد و بغایت تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و
اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند و تا سخونت
کمتر بود جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت

سودمند بود و خاصیت وی باقی بماند و کثیف وی بشکند
و ابن زهر گوید چون قطعه از وی در اندرون خانه
ریزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی
در وی بندند و در میان هر دو ران زن حامله
بیاویزند فرزند وی را نگاه دارد و از همه آفتی محفوظ
بماند و اگر دشخوار زاید زاییدن بر وی آسان شود و
زود بزاید و اگر بیاویزند بر خود و سر وی بر بند بسیار با
بسته باشد و بن وی سوراخ کرده باشد بدرازی و این
باشد از خوابهای بد و ترسیدن در خواب و این از
خواص است و سعفان و اندلس گویند مسحن دل و
معده و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت
مالیخولیا و تمامی تحلیل و تلطیف غلیظ اخلاط مقدار مستعمل
از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم بود و نیمو گوید
مضر است بسپر و مصلح وی رازیانه بود و رازی گوید

زر نباد

در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی دو
دانک وزن وی قرنفل وشابورک و بدل وی عاقرقرحا
بود و بدل وی دو وزن سورنجان بود دَرُونَقْنُون
از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند و
ولیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق وی برنگ ورق
زیتون بود و اما درازتر و تنک تر بود و بغایت خشن
و گل وی سفید و تخم وی بمقدار کرسنه و کوچک بود و
بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بسطبری
انگشت بود و بدرازی یک گز و در کوهها روید و آن نوعی
از بیخ کوهیست و در طبیعت مانند بذرالبنج و بیروح خشخاش
سیاه بود و مکر بود و اگر بسیار خورند کشنده بود و
غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال و قی و خفه
و غش کشنده بود و از چهار روز تا هفت مداوای آن کس
که آنرا خورده باشد قی کنند تا معده را پاک کنند و همان

معالجه

معالجه که در بذرالبنج گفته شد دردار شجر البق خوانند
و بپارسی درخت پشه و بسمرقندی گل کژدم و در صفاهان
گنجشک و در اندلس سبر النشم و در بخارا الامشکر و در شیراز
اسفیدار و غوب نوعی از وی است و صفت غوب گفته شود
و اما ورق وی درازتر و درشت تر [?] و در روی قبعی باشد
و پوست وی قابض تر بود و سرد تر از ورق وی
بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول کنند
سود دهد و پوست وی یک مثقال به آب سرد با شامند
با نبیذ [?] اسهال بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند
و با سرکه بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و پوست وی
چون با جراحات بچسبند باصلاح آورد و اگر بکوبند
و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی
چون بر آتش نهند و بسوزانند و رطوبتی که از وی بیرون
آید بگیرند و در گوش چکانند و نیم گرم کرمی که از رنجوری بود

زایل کند و عصارهٔ ورق وی چون در گوش چکانند نیم
گرم و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند
جلای تمام بدهد و مسیح گوید که ورق وی سرد و خشک بود
در درجهٔ اول دَبَّرَ ثمرة العلیق است گفته شود دَرْدُو
بطارس و دو مطارسن نیز گویند و معنی آن بلوطی باسرحس
بلوطی بود و آن چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود
مانند سرحس اما کوچکتر و در وی حلاوتی بود و به اندکی
تلخی و تیزی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی تلخی عفص
بود و قابض بود و معفص و در غایت حرارت بود و چون
بکوبند و با پیه همچنان بر موی ضماد کنند موی بسترده
و فالج ولقوه را سود دهد دَرْداب دستبو هست گفته
شود دَرَاسِج گویند و بعصیلاست و گویند نوعی از البلابست
و این صحیح تر است و صفت هر دو گفته شود دَرَاسِج بلغت
دستبو
اهل شام

اهل شام شمام خوانند و بپارسی دستبو و آن نوعی از بطیخ
کوچک است و بوییدن وی دماغ را بدان نمودن
دماغ را گرم کند و سدهٔ وی بگشاید ~~بیدن~~ و با دماغ که در
بوییدن وی
وی بود بشکند و گوشت وی بطی الهضم بود و شود
بود و اگر خشک کنند بکوبند و روی بدان بشویند
پاک گرداند و جلا دهد دِفْلی حین است حوات
و آن دو نوعست بری و نهری بری جناست و نهری
دفلی است آن اسم سم الحمار است و بپارسی خرزهره
گویند و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت
تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود به رنگ و ثمر
وی صلب بود و طبعیت وی گرم و خشک بود و
در سیم گویند خشکی وی در اول بود و گویند در
بغایت مهلک بود و خاصیت وی آنست که اگر
طبیخ وی بر خانه بفشانند قطع براغیث و ارضه

بکنند و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت
و زانو ضماد کردن نافع بود و خاصه ورق وی چون بپزند
و مانند مرهم بر ورمهای صلب بنهند بگدازاند و تحلیل دهد
و آب ورق وی چون بر جرب و حکه طلا نافع بود و
و چون با شراب دهند مقدار مستعمل از وی نیم درم
بود و مفاصل را نافع بود و سداب بجوشانند و با مثانه
سو دهند بود جهت گزنده کی جانوران دارد و فقاح
وی و ورق وی سم حیوانات بود و از آدمی و سگ
و خر و اشتر و مجموع حیوانات الخ ضعیف بود مثل بز
و میش اگر دفلی در آب خیسانند و از آن ایشان را
دهند کشنده بود اندکی از وی کرب آورد و نفخ
باد در شکم پیدا کند و آبی که دفلی بدان رسته باشد
مضر بود و فقاح وی بغایت معطش بود و ورق وی را
چون به آب بپزند و بپالایند هر یک رطل نیم رطل

بزند

زیت کهن بر سر آن آب کنند و بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند و بعد از آن ثمن و رطلی و موم سفید
بر آن روغن نهند تا مانند مرهم شود و آن مرهم را
بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر
ورق خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند و
خشک گرداند و وی نقش را ریش گرداند و حوالی
او را نیز و مداوای کسی که دفلی خورده باشد به آ
شهای جرب و حضضها و لعاب بذر قطونا و روغن
گل و کثیرا و شهد بر عجب مفید بود و همچنین الخ عسل
و قند و حلواها و جلاب و رب غوره اضافه [illegible] ای
جرب کنند و قطا [illegible] آن هر دو [illegible] مشکل است
و کفه شود و ریاق [illegible] و صفت کنند کفه شود [illegible]
[illegible] جبار گوینده و پوست وی بغایت خشکی
بود و [illegible] اول سرد بود و چوب وی سرد

و تر بود و ورق وي چون با شراب بیاشامند بسبزند و در چشم
ضماد کنند آب رفتن از چشم باز دارد و ورمهاي بلغمي و
ورمهاي گرم که در زانو بود سود دهد و اگر بکوبند نیک و
بر ریشهاي تر افشانند خشک گرداند و سوختگي آتش را
نافع بود و پوست وي با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
نافع بود جهت درد دندان و سوختگي آتش ثمرهٔ وي چون
با شراب بیاشامند گزنده‌ي جانوران را سود دهد و چون
با بیه بر سوختگي آتش بنهند نافع بود و خاکستر وي ریشهاي چرکین را
ساکن گرداند و غبار که بر ورق و ثمر وي نشسته باشد بغایت
مضر بود بحواس و نفس و آواز باید که شیر تازه از پي آن
بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود یا قرفه و دارچیني
و چون جوز وي با بیه بر گزنده‌ي جانوران نافع بود و پوست
وي چون بسوزانند جلائي خوب دهد و تا حدي که مرض را
شفا دهد و چون ورق و ثمر وي بخور کنند گزندگان بگریزند

دَلبوث نوعي از سوسن بریست و آن معروفست بسیف
الغراب و بدان این اسم بوي نهاده اند که ورق وي مانند
سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا کوچکتر
و باریکتر بود و ساق وي بمقدار یک گز بود و گل وي سرخ
رنگ بود و بیراصفر اغانیون خوانند و بعضي حاریون
گویند و فسقنون و اصل وي مانند پیاز کوچک بود و زیر
یکدیگر بود و آنچه در نشیب بود لاغر بود و آن بالا فربه بود
و در وي قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد
آن را بیخ نافوح خوانند و زنان بغداد جهت فربهي استعمال
کنند و جهت جلا روي بدان بشویند و بغایت لون را
نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالاي
وي چون زنان بخود برگیرند حیض براند و بیخ بالائي
چون با شراب بیاشامند شهوت و جماع برانگیزد و بیخ
زیرین چون زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند

وزهراوي كويد جون بيخ وي در شراب خيسانند وصاحب
بواسير هر روز يك رطل از ان شراب بياشامد بواسير را
خشك كرداند واكر خشك كنند وبيخ وي هر روز يكدرم
با ماء العسل بياشامند همين عمل كند دليك ثمر كلست وجون
كل بريزاند ثمر حاصل شود مانند تخم سه كل سرخ رنك جون
بخته شود ودر طعم وي شيريني بود ودر شام لعدف الديك
خوانند وابن مؤلف كويد وشيخ الرئيس كويد تخم آنست
دلينس نوعي از صدف كوجك بود كه همجنان خام ومكسود
ميخورند كفته شود دلق صاحب منهاج كويد فراوي مانند
سمور رهم بود ودر همه حالتي باركي كويد كرمي وي كمتر از سمور
بود وسخونت وي معتدل بود واز بهر انكه طبيعت حيوان
وي كرم وتر است وابن مؤلف كويد اكر جشم راست وي
بر صاحب تب ربع بندند زايل كند واكر جشم جب بندند
تب باز آيد واكر صاحب بواسير بر بوست وي نشيند سودمند

بو

بود دلفين ماهي بزركست سياه رنك سر وي مانند
سر خوك بود ودندان دارد وآن را خطير البحر خوانند
ودر جيرون خوك ماهي خوانند وكوشت وي فربه
بود وجون بيه وي بكدازند در خنظل كه تخم آن تخم
بيرون آورده باشند در آن بجوشند ودر كوش
جكانند كراني كهن شده ونو زايل كند وكوشت وي
سرد وغليظ بود ودير هضم شود ومولد سودا وكيموس
بود ودندان وي جون بر كودكان بندند وآويزند
نترسند وبيه وي جون بخورند درد مفاصل زايل كند
دماغ بهترين مغزها مغز مرغان بود وخاصه مرغان
كوهي بهترين مغز مواشي بره وكوساله بود وشيخ الرئيس
كويد مصلح كسي بود كه زهر خورده باشد يا كزيده باشد
بقراط كويد مجموع مغزها سرد وتر بود وخوني سرد
ولزج وخلطي غليظ از وي متولد شود وجون هضم

شود و بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و اما مولد البلغم
بود و اشتها ببرد و غثی بود و نزدیک شدن بر معده لیّنه
شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود
از معده زودتر بگذرد و از آنچه رسیده بود و مصلح وی
و صعتر و فلفل و دارچینی و خردل و سرکه بود دماغ
الدیک الدجاج مغز خروس و مرغ چون بخورند بر گزیدگی
ملخ و کژدم بود و از ... بود و چون بسرشند و بکرد
آسیا سه و مقعد ... بخورند خون رفتن باز
دارد و خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از دماغ
جنبیده وانه بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک
کنند و ... که باشامند صرع را نافع بود دماغ القط
مغز قط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو
چون خشک کنند و با سرکه باشامند صرع را نافع بود و
دماغ الخیل مغز اسب معرق و معطش بود و دماغ الخفاش مغز

بزاده

شب پره چون با عسل در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع
بود و خاکستر وی روشنائی چشم بیفزاید و مغز وی تازه
چون بر کف پای مالند باه را زیاده کند دم الاخوین
خون سیاوشان خوانند و ایدع و دم الیقین و دم
الثعبان و بپارسی خون سیاوشان و بعربی قاطر الدم
و ابن مولف گوید آن سه نوع است و چکنده و خشتی و ترابی
بهترین آن چکنده صافی که قطعه چوب در وی نباشد
و طبیعت او سرد و خشک بود و قابض و خشکی وی در
درجه دویم بود و مسیح گوید سردی وی در ۳ بود و
و یوحنا گوید گرمست در اول خشکست در ۲ قوة معده
و جگر بدهد و شقاق معده و سحج امعا را نافع بود و قطع
خون رفتن بکند از هر موضع که باشد چون نیم درم از
وی بر روی زرده تخم مرغ نیم برشته بیاشامند شکم
و سحج را نافع بود و در داروهای چشم قوة چشم بدهد و

جراحتهای تازه را نافع بود و در فس گوید شبها و ثلها
و دانها را نافع بود و چون بر آن افشانند جالینوس
گوشت بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن بر رویاند و
شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود
و بدل وی در همه قولی کاه بود و مؤلف گوید وی صمغ
بقم است و از جزیره سقوطرا خیزد و الخ جکیده بود و از دو
نوع دیگر در هندوستان خیزد و از موضع دیگر و این
مؤلف گوید بقم در چند موضع می باشد در کالیکوت
و جاوه و کولم و در حوالی حبش و در این موضعها دم
الاخوین نمی باشد و دم الاخوین در حبشه و زنگبار
می آورند و در آن حوالی بقم نیست و بلکه از موضع درخت
علیحده که مخصوص حبشه و زنگبار است در بن و زنگبار چند
دم الاخوین می آورند مغشوش بود مگر اندکی و غش
وی بکندر کرده اند دم خون گرم و تر بود و گفته شود به

بمفص

بمفصل دم الارنب بپارسی خون خرگوش است نافع بود جهت
بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند منضج ورمهای گرم
بود و نیز و دی چون بر آتش بریان کنند قرحه امعا را
نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند
سموم را نافع بود و مجربست دم الایل خون گوسفند کوهی
و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت سهما
که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال
کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو
طلا کردن مفاصل و خنازیر را تحلیل دهد دم السلحفی
بود دم الانسان خون آدمی وقتی که حجامت کنند بگیرند و
به آرد شلیز بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند خاصه
در ساق که آب از وی روانه بود باصلاح آورد دم
القراط بپارسی خون کنه گویند چون در میان شراب کنند
مستی زود آرد و این از خواص است دم البقر خون

کاو ماده چون بر جراحت ریزند خون ببندد
دم الحلم دم القراد مت که گفته شد ومنع موی زیاده که
در چشم باشد بکند ووقتی که بر موضع آن طلا کنند
و وی اقوی از دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام
والورشان والسفین والدجاج خون کبوتر و ورشان که
بپارسی کنا دکویند و سفینن که بپارسی بوتیمار خوانند
و مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوانی سلیم گیرند و آن
گرم بود جهت منع ورمها که تولد کند بسبب سقط بار و غش
کل نافع بود جهت جراحات چشم چکانیدن نافع بود خاصه
خونی که از بال وی گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خونی که
از حجب دماغ بود بکند دم الثور خون گاو نر چون تر بود از
جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق
و مری و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا
کنند و دندان خاییدن لخناق کشد و گر از آورد و مداوای

دبی

وی به اسهال و حقنه کنند قی در آن خطرناک بود و لعد از
حقنه اسهال ادویه که نافع بود جهت فردکی خون مانند
بیخ الجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب الخیر و سرکه و نفل
والنفحها که در سرکه دهند و خاکستر سر و تخم کرنب و عصاره عوسج
و علامات خلاص وی آنست که از دبر وی وی مانند زعفران
چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده وی
آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی همچنان گرم
بر ورمهای صلب یا سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع
خون وزغ که بشیرازی بک گویند و بهترین وی خون وی
زرد و سبز بود و منع موی رستن بکند و موی زیاده که در
چشم بود بکنند و یا در آن موضع طلا کنند دیگر نرویند
و خاصه خون ضفدع سبز کوچک چنانچه نبو ز انند و خاکستر
وی و ریشی دهند خون رعن باز دارد و علی ابن عباس
مجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان بر رویاند و غیرا گوید

که ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند بیفتد و این
مولف گوید اگر چار پایی در میان علف ضفدع بخورد تمام
دندانهای وی بیفتد دم الحربا خون آفتاب پرست که آن
نوعیست از عصایه منع موی زیاده که در چشم بود بکند و چون
بکنند با طلا کنند دم الخفاش خون شب پره بر پستان
طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که نگاه دارد و
نگذارد که بزرگ شود دم الافاعی گویند مسکن وجع نقرس
بود و چون بر وی حجا شد چون بر حمره بمالند نافع بود و
چون زن بخورد بر گیرد منع آبستنی بکند دم الکلب خون سگ
دیوانه نافع بود جهت گزندگی آن سم سهام ارمنیه گویند
بچه بیرون آورد و منع موی زیاده بکند که در چشم بود
و جالینوس گوید در وصیت این زهر در خواص آورده
دم الارنب خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود پخته
کند و چون در چشم کشند و بعد از آن که موی زیاده برکنند

دم الابر

دیگر نر و ید و شریف گوید خون وی دیوانه بیاشامد نافع
بود دم الورشان خون ایشان چون در چشم کنند
قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عصابه اند و خوردن
گفته شود و در گفته شود دم البوم خون بوم نافع بود
جهت ربو و همچنین مرق و گوشت وی دم التیس خون بز
نر که بشیرازی دکه خوانند و بهترین آن که از بز کوهی
گیرند چار ساله بود و وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت
و دیگی سنگین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول
رها کنند و خون آخر نگیرند و در دیگ بگذارند تا سرد
شود و بعد از آن قرص سازند و بگذارند تا خشک شود
و از غبار نگاه دارند و جایی نهند که نم باشد و چون سه
درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند
یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ
گرده و مثانه بریزاند و مجربست چون تر بود بیرون نهای

او نبرند اکر بر ند سرخي لب زايل کند و سفيدي مانند برص
سبد اکرد د منخروي را بکبرند و درانند روغن مانند زبان
کنجشک بود و آنرا سپنداز نند و با قدري نشاسته و ورق
کل سرخ و رازيانه و زعفران و کثيرا بکوبند و اکر خواهند
با ادويهاي مسهله ممزوج کنند با تربد و عصارهٔ افسنتين
و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و نبايد که دند در
ترکيبي که دند و فرفيون باشند مستعمل کنند و اکر شيرخر
و مسکه خورند هم شايد و وي نافع بود جهت مرّه سودا
و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را تحليل دهد
و سياهي موي را نکاه دارد و عيسي بن علي کويد که وي
تبج آورد و رمحا و بعد ازان بايد که شير تازه خورند و
و غذا آب کوشت و آب سيب و غوره و قدري نبيد بران
افشانند شايد و اکر ماهي خورند شايد و اکر حبوبي سازند
و انرا از برنج و جو مقشر بروغن کل نافع بود دفعه

زد بهرد

زوامست و شلجم نيز کويند و کفته شود دواء الحيه جنطيانا ست
و کفته شد دوسرنز وان خوانند و آن حشيشي است که ميان
کندم خيزد و رويد به شبرازي او را تخم کرکاس خوانند و طبيعت
آن کرم است در اول خشک است و در دويم کويند سرد است
و وي ملين و رهما بود که در ابتدا بغايت صلب بود و چون
بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد و چون با آرد برغب
يعني ناصور چشم ضماد کنند نافع بود و ابن مؤلف کويد اکر
دوسر و چشمک و نبات مصري بيامبزند دانه که در چشم بود
نافع بود و غرب ناصوري بود که نزديک چشم پيدا شود و
دوسر موافق است جهت آن و بدان نوع که کفته شد دو
درم ازوي مسهل کرم بود و وي مضر بود با نشين و مصلح وي
کثيرا بود و بهترين سياه رنک بود و عصارهٔ که ازخشش وي
کيرند بايد که به آرد بيامبزند و خشک کنند و بعد ازان استعمال
کنند درخت مقلاست کفته شود تخم

جزر بری است و بیخ وی شقاقل است و کیاه وی را فرس کیاه
و کنده کیاه نیز کویند و تخم کرفس بری است و خلاف وی را بیونانی
دوقس خوانند و دوقس نوعی از آنست و بشیرازی آنرا
تدران خوانند و صفت آن در قاف در قوقالس کفته
شود و دوقوا اغریا و دوقوا بری و دوابا نیز کویند
و بهترین دوقو تازه و زرد رنک بود و طبیعت وی کرم است
در سیوم و خشک در اول کویند کرم و خشک است در ۲ مغص را
ساکن کرداند و بول و حیض براند و بیخ الطفال را نافع بود
و شربتی یک درم بود و مفتح سده بود و فضلهای بلغم غلیظ از
سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند
و کزنده کی عقرب را نافع بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند
یا بر کزنده کی عقرب ریزند نافع بود و روفس کوید قوة
معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و [illegible]
کوید شهوة باه برانکیزد و نفوظ تمام آورد و دوار سیاسیوس

کوید

کوید بهتر خاء مفاصل را نافع بود و سنک مثانه بریزاند و فو بس
کوید کرمها و حب القرع را بکشد و چون با شیح ارمنی یا ترمس
بیاشامند و وزن آن دیسقوریدوس کوید مضعف
جماع بود و مدر رطلت صاحب تقویم کوید مضعف مثانه بود
و مصلح آن مصطکی بود و مصلح آن تخم مورد یا بلوط بود و صاحب
منهاج کوید که مضر بود بمثانه و شهوة و جماع را ببرد دود
کویند طالیسفرست و آن پوست بیخ زیتون هندیست
و کفته شود دود باروج کویند کا کنج است و کفته شود دود القرمز
دود الصباغین خوانند و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط
باشد و وی صدفی شکل بود و کوچک باشد حلزون جالینوس
کوید چون از درخت بکیرند تر بود و سرد و خشک بود در ۲
دود القز کفته شود دود حریر بپارسی کرم ابریشم کویند و چون
بکیرند و خشک کنند و سحق کنند سه درم از وی با سویق که از
آرد کندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز پیاپی

لون وی را بغایت نیکو کرداند و بدن را فربه کند و اگر
یکی از وی خشک کنند و در خرقهٔ ارغوانی بندند و بر محموم
آویزند بغایت سودمند بود محیض است
کفته شود بصل است کفته شد نوعی از
سوسن بریست که بیونانی کسیقیون کویند و آن دلبوث
کفته شد کرم درخت صنوبر است و در قوة
مانند ذراریح بود و در فعل همان عمل کند و سبز رنگ بود
و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند کوشت را تباه کند
و اگر بر ورمی دملی که محتاج بشکافتن بود بشکافد
آهنسکه آهن کران آهن تافته و در آن اندازند و از
مقویان باه بود و منفعت او در حدید کفته شد
نیز و کست در نون کفته شود
خالید و میوست که مامیران و دار زرد هم کویند
کفته شد سنک عنبر است که وی را بپارسی

دهانه

دهانه کویند و آن دو نوعست کرمانی و فرنکی و بهترین آن
فرنکی بود و آن شیرین و ترش بود و شیرینی وی چنان
امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه نهند و بگذارند
که خشک شود و اگر آینه زنک برآورد تلخ بود و اگر نه شیرین
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در طبیعت نزدیک
به توتیا باشد و ابن مؤلف کوید این نوع که بدر این ضعیف
آورده که کرمانیست آن از طرف خراسان آرند و از ولایت
فارس و شبانکاره هم باشد انچه فرنکی باشد فرندی
خوانند بدان سبب که در وی مثل جوهر آهن بلارک
و نقشها باشد و تولد دهنج شیرین از معادن زر
بود و ترشش از معادن مس و در هر نوع سمیتی باشد
و دهنج بخاریست در معدن زر و مس متصعد کردد و بر مثال
توتیا بمرور ایام می بندد و بعضی مانند بر طاوس است و اغلب
لون او سبزی بود و بعضی سبز و بعضی بی لون و دهنج

ترش بر صفت السماق بکار دارند و از بهر افاقت لون
در آن صنعت اگر بر زر شکن دارا افکنند شکن ببرد و اما بیخ
شیرین سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته
و توتیای هندی از هر یک مساوی صلایه کرده مانند سرمه در چشم
کنند و وی از جمله سمومات بود و اگر حل کنند و کسی که زهر خورده
باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد بخورد
سم مهلک بود و اگر بر گزنده ی عقرب مسح کنند درد ساکن
کند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه بگدازند و بر قوبا که از مره
سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سودمند
بود دهنت درخت غار است گفته شود دهن الحل شیرج است
و بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرجت و روغن شیره نیز گویند
بشیرازی روغن جوش گویند در شیرج گفته شود دهن الخلوق
روغن زعفران است و صفت آن در مقاله دویم در باب
ادهان و مرکبات گفته شود دهن العسلی ادمالیت گفته شود

دهن البلسان روغن بلسان است از درخت بلسان گیرند و بوقت
طلوع شعری و نشتری از آهن ساخته اند و زیر هر برگی از
آن شق کنند و چنانکه بدان جایگاه که روغن است
برسد ترشح پیدا کند و روغن روانه شود و گویند
به پنبه حاصل میکنند و گویند که تیشها ساخته که هر یک پنج مثقال
بگیرند و بر موضع شق بیاویزند تا در شیشه برآید و بهترین
آن بود که تازه بود و بوی وی قوی بود و امتحان
وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند
هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر
بر شیر چکانند به بندد و اگر در آب چکانند و حل کنند
مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند ابریشم
بسوزد و خاکستر آن ببرشند و در آب اندازند در بن
آب نشیند و آن شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان و به
حقیقت آن روغن نیست بلکه صمغیست آن موضع که بلسان

از انجا خیزد در قدیم باغ فرعون علیه اللعنة بوده است و
آنرا عین الشمس خوانند و بلسان از معجز عیسی است علیه السلام
وتخم آنرا روغن نیز هست و آن حب بلسان گویند و گفته شد
وصفت عود گفته شود وحب آن بقوت تر از عود آن بود
وامتحان آن بکنند تا بجوال دوز بکشند و مولف گوید
این دو امتحان معتبر نیست که هر روغن مغشوش سوزن
وکنند تا افروخته غش آن بروغن صنوبر بیشتر کنند
وروغن مصطکی و روغن حنا وشمع گداخته کنند و
برا تبیخ جهت آنکه حبه کنند تا بدان جرب کنند و به آتش
دارند بر افروزد و مولف گوید دیدم [illegible]
که [illegible] غش آن [illegible] بجمعه سایله کرده بودند و کسی
فرق نمی کرده وطبیعت آن گرم وخشک است در سوم
وگویند در ۲ لطافت وی از حب عود زیاده بود و در چشم
کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنائی بیفزاید و سردی

رحم را نافع بود وچون زن بخود برگیرد با موم و روغن
گل مشیمه و بچه بیندازد وچون بیاشامند بول براند و عسر البول را
نافع بود و دفع سموم بکند و مثل خانق النمر و افیون و کسی که قطر
خورده باشد گزنده گی جانوران چون دو دانگ از وی
با آب نانخواه در وی جوشانیده باشد بیاشامند نافع
بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نیز نافع بود
و مولف گوید غشه مزمن بغایت نافع بود و بدل آن بوزن
آن دهن دادی است یا نیم وزن آن روغن نارگیل
و دانگی نیم وزن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی
بود و نیم وزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن
وزن آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان را بکوبند
وبر روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن
روغن کاوسیت که در وی مرنجه باشد دیودار و میدار
گویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از ابهل است

و یا مقل و آنرا صنو بر هندی گویند و عیدان وی مانند
عیدان زرمباد بود و شیر دیودار و از لمین وی بود
و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی
بود و چنانچه پوست وی درم بود و استرخاء عصب و فالج
ولقوه را نافع بود و چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای
سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و طبیعت را ببندد و طبیخ وی نشستن
استرخاء مقعد را سود مند بود و دیودار نیز گویند و این
مولف گوید آنرا بهندی کرک گویند و شیر بسیار دارد و
و در چون پوست وی را بشیر وی دباغت کنند دیو ابت
خند قوی است گفته شد [illegible] خارست و گفته شد دیو
یا نوطلس اصل اللوفت و گفته شد و سریانی بذر اکشوث است
و گفته شد دیا قودا شراب خشخاش است که با پوست بپزند
دیقو و حبس و لیفر جابس و دیبر جابس هم گویند و آن سه نوع است

یکنوع معدنی بود که از جزیره قبرس از جاهی بیرون می
آورند و آن نوعی از طین است و لیکن به صلبی سنگ بود و
چون به آفتاب خشک کنند و نوعی دیگر نقلی است و که از زمین
میگیرند و چون نحاس بگدازند و آب بروی ریزند و چون
از بوته بیرون آورند در شیب آن یابند و نوع سیم مر
قشیناست که می سوزانند و مانند کلس و لون وی مانند
نقره بود و جالینوس گوید طعم و قوت وی مرکب بود و قبض
وی زیادت از حرارت وی بود و بغایت مجفف بود و
سود مند جهت ریش که در دهن بود و چون تنها مستعمل
کنند و با عسل کف گرفته جهت خناق نافع بود و جهت اکریسیا
که بر عانه بود و گوشت های زیاده بخورد و ریشهای بد را
که در بدن بود و چون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم و روغن
کنند با صلاح و چون با سرکه سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند
رقیق و نرم گرداند و یک [illegible] بپارسی خروس گویند

وخصیه وی زود بهضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و
بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود و چون
با شبت و بسفایج و پیاز بپزند صاحب منهاج گوید با شبت تنها
بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس
بدربو را سودمند بود و چون بسفایج و شبت اضافه کنند
قولنج را نافع بود و با خشکدانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای
بپزند بیخ را نافع بود و چون با شیر بپزند قرحه امعا را و مثانه را
سود دهد و چون بشکافند بعد از آن که کشته باشند و گویند
زنده بود و بر گزنده کی افعی و دو نهند نافع بود و پوست
که در اندرون سنگدان وی بود پوستی تنک که می اندازند
و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نیکو
بود بغایت و مولف گوید اگر با نبات قدری سحق کنند و سفوف
سازند همین عمل کند و مجربست و ابن مؤلف گوید اگر مغز سر خروس
با شکر بخورند قوت باصره بدهد و حفظ بیفزاید و خاطر روشن کنند

الکاما

دیسانقوس آن را خس الکلب و جرار گویند مشط الراعی
نیز خوانند و آن نوعی از خاریست و به شیرازی و بیراطوسک
و ساق وی دراز بود و ورق وی مانند ورق حیک بود
و کاهوسک گویند و خارناک بود و معنی دیسانقوس
عطسان بود و چون خشک گردد سفید گردد و چون بشکافند
درمیان او کرمهای کوچک بود و طبیعت بیخ وی خشک بود
در دوم بیخ وی چون با شراب بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد
ضماد کنند شقاق زایل کند و اگر بر ناسور نهند سود دهد
و گل وی خواه خشک و خواه تر اما نیکوتر بود چون گل وی بکوبند و
بر خرقه پاک کنند و سر خرقه ببندند و در میان شیر نهند و بمالند
چندانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند و
مجموع یکباره گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد
بامداد ناشتا بیاشامند سپرز را دفع کند و چون بجوشانند
و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند

بر موضعی که قطع خون خواهد کرد منع حس بکند دیگر بر دیک بشیرازی
مرگ موش علی خوانند و مولف گوید آن زرنیخ مصعد است و کسی آن
خورده باشد گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی گند آن
ببرد و از جمله سمیاتست باب الذال ذاتی الاسکندرانی
معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی و دیسقوریدوس گوید ورق
آن از ورق مورد بزرگتر و نرمتر بود و بغایت سفید و ثمر وی
در میان ورق بود بمقدار نخودی در کوهستان روید و بیخ
وی مانند بیخ مورد بری بود ولیکن بزرگتر و خوشبوی بود و
وچون بیخ وی بگیرند و بمقدار شش درم با طلا بیاشامند
دشخوار زادن و حبس شدن کمیز و کسی که بجای کمیز خون از و آید نافع
بود و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی
تلخی بود و مجربست و بانکه حیض براند اما خاذاقی معنی آن
غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق
غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی یک گز بود و ثمر وی

ادواکه

گرد و سرخ بود و بپوسته بود و ورق وی چون بکوبند
و ضماد کنند صداع را ساکن و التهاب معده را نافع بود
و چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چنین زرنیخ
بخورد برگیرد همین عمل کند و جالینوس گوید قوة وی مانند ذاقی
الاسکندرانی بود و خاماذاقی آنست که ورق ذاقی
الاسکندرانی اول پهن بود با قضبان بود و خاماذاقی
ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه
مانند یکدیگرند ذاقنونداس بیونانی معنی مانند
غار خاصه ورق وی والحق محقق است نوعی از ماذریون است
که ورق آن پهن بود و ماذریون نیز گویند و بزبان بربری
ادآداء گفته شد و استعمال کردن وی بد بود ذبل
جلد سلحفات هندی بود و گویند بحری بود و چون بسوزانند
و خاکستر وی با سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند با شقاق
کعبتین و انگشتان سودمند بود و جهت شقاق که زنان را

نزديك جهيدن آمدن پيدا شود ونافع بود ذباب ابن زهر
گويد مگس الا دان بود وهر حيوانی را مگسی معين بود مثل
شتر وگاو وشير وسگ واصل آن کرمی بود ومگس آدمی
از سرگين حاصل ميشود واصل ايشان کرمی کوچک که از بدنهای
ايشان بيرون آيد واز هر حيوانی آن کرم با شکل وزنبور و
هم گويد چون بگيرند مگس بزرگ وسر آن بيندازند وبه
بدن وی شعره که در مژه باشد بمالند وحل کنند حکّی سخت
زايل کند واگر مگس با زرده تخم مرغ سحق کنند ضماد کنند بر جشم
که گوشت سرخ در اندرون وی جسبيده باشد در ساعت
ساکن کند وبونانی کراسيس خوانند واگر حل کنند بر داء الثعلب
ضماد کنند حکّی سخت زايل کند واگر بر گزنده زنبور بمالند
سخت درد ساکن کند ودیسقوريدوس گويد بر گزنده عقرب
وزنبور ونحل جعبر بمالند سخت جند نوبت نافع بود وچون
وبر البوز انند وباعسل وبر داء الثعلب وداء الحيه طلا کنند

موی بر ويانند

موی بر ويانند وخاکستر وی سرد وخشک بود ذراريح
حيوانيست از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باريکتر بود
وبغايت سرخ رنگ بود ونقطه سياه بر آن باشد وآن
سم قاتلست ومؤلف گويد در حوالی همدان وکوه وگراه
وآن نواحی بسيار باشد هر يک بمقدار زنبوری بزرگ و
بر نبات شبرم نشسته باشند وغذای ايشان شبرم بود وبجد
باشند در آن صحراها وابن مؤلف گويد در راجز دبسيار
باشند وجون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند
وسر آن بکتان بازه ببندند ووازگون بر سر دیگی که سرکه
در آن جوشد بنهند تا بخار سرکه بايشان برسد وخناق ايشان
گيرند وبعد از آن مستعمل کنند بهترين وی دايبی رنگ بود
وطبيعت وی بغايت گرم بود وخشک گويند گرم وخشک
بود در ۲ جون بر ثاليل طلا کنند قطع کنند واگر در موم
روغن کنند برص ناخن زايل کند وناخن تباه شده بيندازد

بر وی بر بهق و برص باسره که طلا کنند نافع بود و اکر با خردل
سحق کرده طلا کنند موی بر وی باند و ورم سرطانی را بکدازاند
و چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بر آن طلا کنند و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی حبه با ادویه بود
که دفع مضرت وی بکند و مدر بول بود و اکر در روغن بجوشانند
یکهفته در آفتاب بنهند و بعد از آن قطره در کوش چکانند
درد کوش زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهای
صلب بود و ابن مؤلف کوید اکر یک طسوج از وی با دو طسوج حنا
سحق کرده کسی را دهند که او را سک دیوانه کزیده باشد صحت یابد
و هر کس که یک ذراریح بخورد و کویند که کشنده است و علامت وی
آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه
و مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و کوشت عوض بول
بیرون آید و سوزش سخت و اسهال هیچ غثیان و اختلاط عقل و
و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن غشی و تاریکی

چشمها وطعم

چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یابد و طسوج از
وی قرحه مثانه پیدا کند و بخاصیت خود با وجود آنکه سنگ
مثانه بریزاند و اکر خواهند که در دواهای مستعمل کنند
یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا کنند مداوای
کسی خورده باشد بقی و حقنه و شیر تازه آشامیدن لعاب
و روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای چرب و بعضی نوشته
کنند و صاحب تقویم کوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود
و بدل وی طینوث است و کویند کرم درخت صنوبر است
ذریرة جاودس هندیست و بشیرازی زرت خوانند
و دو نوعست سفید و سیاه بهترین وی سفید و فربه بود و
طبیعت آن ... و خشکست و مجفف قطع اسهال بکند و اکر
استعمال کنند مانند ضماد کسر دکر داند جفاف پیدا کند
ذرق خند قوقاست کفته شد ذرق خطاطیف بپارسی
سرکین پرستوک خوانند و چون در چشم کنند سفیدی ببرد

ذفسکر فطراسالیونست وگفته شود ذفری نوعی از
سداب بریست وبوی بد وتیز دارد وگل وی زرد وخوش
رنگ بود وچون ورق آن بکوبند وبیاشامند جهت درد
اندرون وتب ربع ودرد جگر سودمند بود ذنب
نبا منبت که درخندقها وکوهها روید وقضبان روی مجفف
بود وسبزی مایل بود وصلب بود وبرگره وبه تزدیک
هرگوهی ورقی بود مانند ورق او خرد باریکتر واطراف
وی بسیار بود مانند ذنب الخیل وبیخ وی صلب بود وطبیعت
سرد بود در اول وخشک در ۲ وقابض بود خصوص عصاره
وی مجفف بود بغیر لدغ قطع خون رفتن بکند وجراحتهای عظیم
چون بر وی ضماد کنند با صلاح آورد واگر چه عصب بود و
فتق را نافع بود وقرحهٔ امعا ومجموع انواع شکم رفتن چون
به آب بیاشامند سودمند بود وعصارهٔ وی رعاف نافع بود
بیخ خشیش وی یا سر وی عسر البول را نافع بود وعسر النفس را نیز

ورم

و ورم معده وجگر واستسقا را بغایت نافع بود و وی
نوعی از جنبة التیس است وآنرا اسلیح گویند وبسیار مستعمل
کرده اند مرخی اعصاب را بد بود ومصلح وی خمیره
بنفشه بود ذنب الفار لسان الحمل است گفته شود وبدان
سبب ویرا بدین اسم میخوانند که خوشه وی بذنب
موش ماند ذو خمسة اوراق ذو خمسة اصابع پنج انگشت است
و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید که فنطافلون غیر
پنجنکشت و درین باب صاحب منهاج معتبر است ودو خمسه
اقسام ذو خمسه اجنحه نیز گویند در اثلق گفته شد ذو ثلاث
حبات زرع دوست وگفته شود ذو ثلاث ورق شکاعی است
وگفته شود ذو ثلاث شوکات این اسم بر چند چیز واقعست
بر خند قوق و بر حصبة الثعلب و بر فضوضه و بر حومانه و هر یک
بجای خود گفته شود ذو ثلاث الوان ذو ثلاثه اوراق نیز
نیز خوانند وآن طرنغلن است وطریفولیون نیز گویند

وگفته شود ذهب بپارسی زر گویند و طبیعت وی معتدل بود
و لطیف بود و نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویه
آن در ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا کردن نافع بود و
سحاله وی در دهن گرفتن کند دهن زایل کند و در چشم
کشیدن بغایت نافع بود و اگر میلی زرین هر بامداد در چشم
کشند بغایت نافع بود و سحاله او یعنی آنچه بسوهان زده
باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت مفید بود و
محلول وی لطیفتر بود و اقوی تر از وی سحاله بود و صاحب
منهاج گوید بعد از استعمال از وی قیراطی بود و گویند مضرت
بمثانه و مصلح وی مشک است و عسل و صاحب تقویم گوید مضر
بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس و شاه بلوط شربتی
از وی دانگی و دیسقوریدس گوید سودمند بود جهت حزن
و اندوه و باری که در دل بود و عشق و فزع که از شده سودا
بود و درد دل را عظیم نافع است و فولس گوید بدن را فربه

کند

کند و سرگردش را نافع بود و جذام را چون سحاله وی را
در ضمادات مستعمل کنند عرق النسا را و نقرس را و فالج
چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج و کادریوس
همه داروهای سوداوی نافع بود و مقوی اعضاء
اصلی بود و در خواص آورده که اگر نرمه گوش کسی را به
سوزنی زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پاره
زر خالص داشته باشد بر کودکی ببندند که نترسد
دیگر نترسد و این مجربست کرد او صرع نگردد و کسی که
او داحس داشته باشد که او را بشیرازی خوی درو
خوانند چون انگشتری زرین در دست کنند درد
ساکن گردد و هم در خواص آورده اند که نیم دانگ
زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و هم
جسم دیگر که باشد یک رطل اندازند غوص نکند این
مولف گوید شرف دیگر جواهر که از زنده جان بود

که شرف انسان بر حیوانات و خاصیت وی آنچه
به تجربه معلوم شده چشم را روشن کند و دل شاد دارد
و نکه داشتن عز درا و فهم را زیاده کند و فهم را تیز کند
و مردم را دلیر کند در کارها و اندیشه‌ها رای صواب
نماید دانش را قوت دهد جوانی را نکاه دارد و
پیری دیرتر آورد و عیش خوش دارد و عمر بیفزاید
و بچشم مردمان عزیزتر دارد و آرزوها حاصل کند
و چون کودک خود را بدارو دان زر شیر دهند
آراسته سخن آید و بر دل مردم شیرین آید و بیش خویش
مردانه بود از بیماری صرع ایمن باشد و آورده اند
که اگر زنگ زرین در پای باز به بندند در شکار دلیرتر
بود و اگر در کوزه زرین آب خورند از ورم استسقا
ایمن باشند ذیب بپارسی گرگ خوانند و سر وی چون
در برج کبوتران نهند هیچ حیوان موذی گرد او نگردد

دماغ

دماغ وی چون بگدازند و به آب سداب و روغن
زیت و ورجه مالند نافع بود جهت عللی که در ظاهر
و باطن بدن باشد از سردی اگر چشم وی بر کودکی
بندند نترسد و اگر دفن کنند گرگی را نزدیک دهی
هیچ گرگ نزدیک آن ده نگردد و اگر سرگین وی در پوست
بزی یا میشی کنند که بانه از آن خورده باشند در
خاصره صاحب قولنج بندند بگشاید و سرگین وی چون
بر ران صاحب قولنج بندند هر ریسمانی که از پشم
کبشی باشد که بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت
نافع بود و اگر به عوض پشم موج بر پوست ابل بندند و بر
ران ابل بپا و بزند همین عمل بکند و اگر انبالی کوچک
از نقره لبا بزند و ابنو به بشیر ازی گویند و باید که
دو گوش داشته باشد مقدار با قلائی و روی کنند
و صاحب وجع ازخو دبا و بزد نافع بود و این مجربست

و گوسپند سرگین وی سحق کنند و در انبوبی کنند و بر حلق
صاحب خناق باشند که صاحب رطوبة بود نافع و ابن زهر در
خواص آورده که گرگ خاک خورد و گیاه نخورد الا وقتی که رنجور
شود همچون سگ همه حیوانات را قضیب ایشان از عصله عصبه
بود و بغیر از روباه گرگ قضیب ایشان از استخوان باشد
و اگر ذیب را جایی که علیج از کاو بود بیاویزند مادام که آن
آویخته باشد اگرچه گاو گرسنه بود قطعا گرد او نگردد و
اگر در موضع موش سرگین او بخور کنند موشان آنجا جمع
شوند و اگر زن بر سر بول گرگ بشاشد هرگز آبستن نشود
و اگر از خصیه راست انگوبند و با زیت و پاره صوف بیالایند
و زن بخود برگیرد شهوت او منقطع شود و اگر زهره وی بورن
دانگی با شراب یا با عسل تهای کهن را زایل کند و چشم وی
چون با خود دارند منع صرع بکند و هیچ صباع گزنده گرد او نگردد
و از راه زنان ایمن باشند و این از خواص است شیخ الرئیس گوید

منع تشنج بکند و گذار بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی
بود و چون با آن سعوط کنند نزلهای سخت را نافع بود و در خواص
ابن زهر آورده که چون گرگ اسب را بگزد و از وی جدا شود
آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق ببرد و پیه وی داء
الثعلب و داء الحیه را سود دهد و چون بدان بمالند
خاخط گوید اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون از وی
بشنود قصد وی کند و اگرچه صلاح تمام داشته باشد در
شجاعت تمام بود تا بحدی که در وی راند که و بیر انجور دهمو
گوید که اگر سر گرگ بر موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند
و اگر نگاه نامه در پوست بزی نویسند که بعضی از وی گرگ
خورده باشد قطعا در میان ایشان موافقت نبود و پوست
وی و چشمهای وی چون آدمی با خود دارد و بر دشمن غالب
محبوب خلایق گردد

راوند

بپارسی ریوند گویند و مؤلف گوید چیز ریباس است و صاحب

منّاج گوید دو نوعست چینی و خراسانی معروف بود به
راوند الدواب و آن جهت چهارپایان استعمال کنند و صینی
جهت آدمی و این مؤلف گوید راوند سه نوعست صینی و خراسانی
و هندی راوند هندی گران وزن تر بود و سرخی تیره
بود و بهترین چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و
و چون بشکنند اندرون وی بطریقی گوناگون بود و آنرا
ربوند لحمی خوانند باید که سمهای وی بزرگ بود مانند سم اسب
قطعا سوراخ در وی بنود و طبیعت وی گرم و معتدلست و مسیح
گرمست و در دوم خشکست و در اول گویند گرم و خشک و در
اول گویند و در ۲ چون سحق کنند با سرکه بر کلف روی بمالند
زایل کند و چون بیاشامند بادها را نافع بود و ضعف معده
و درد گرده و مثانه و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا
و نفث دم را که از سینه بود و ربو و فسق و فواق و خفقان
و قرحهٔ امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم و گزندهٔ کی و

جانوران

جانوران را نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود تا دو درم
و گویند از دانگی تا یکدرم اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند
و بر ورمهای گرم مزمن بگدازاند جالینوس گوید سودمند
بود جهت درد جگر و سپرز و سدهٔ جگر و امعا بگشاید
و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگرچه مزمن شده
باشد و ورم صلابت آن قوت جگر زیاده از همه چیز
بدهد ارساسیوس گوید نافع بود با سهال کاز ضعف
معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند
جهت فسخ که در عضله پیدا شود و درد و امتداد آن نافع
بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف
از دل ببرد و سفیان و اندلسی گوید مقوی عضوهای باطنه
بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک کند و طبیعت پاک
کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سودمند بود و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بغایت سودمند بود جهت درد

مثانه و بول براند و انواع اسهال سدّه ماساریقا و جگر که
از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل
وی اقوی بود و همچنین با هلیلهٔ کابلی جهت شقیقهٔ دماغ
تمام بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی را زایل کند
و اگر پارهٔ لود غاذیا کهن با وی اضافه کنند فعل وی
اقوی بود و نافع بود و خواه با وی و خواه تنها بخدر
و فالج و علتها که از سردی دماغ بود نافع بود جهت
قولنج بلغمی و ریحی و اطلاق طبیعت ریاح تحلیل بکند و تب
ربع و تب صفراوی را نافع بود و فولس گوید بدن را پاک
گرداند از همه حرارتها و ورمهای گرم را نافع بود و درد جگر
و سپرز و یوحنا گوید ورم معده و درد شش را و جگر را نافع
بود و بواسیر ناصور که در مقعد بود چون سحق کنند و بدان
باشند خاصه با انزروت گویند مضر بود بسفل و مصلح وی
صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن

آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف
جگر و معده یکوزن نیم آن ورق گل سرخ و یکوزن آن
سنبل بود رازیانج نارگیل است گفته شود رازیانج بری و بستانی
بود و بستانی را مارثون خوانند و بری را قومارثون و
بهترین بستانی بود و تازه و بری گرم و خشک بود در ۳
بستانی در ۲ بری را بشیرازی زخلو گویند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم و بیخ وی گرم بود در ۳
بقراط گوید در ۲ خشک بود و در اول سده بگشاید و
روشنائی چشم بیفزاید و خاصه صمغ وی سودمند بود جهت نزول
آب چشم در نزدیک فرو آمدن آب و رازیانه چون
بخورند شیر زیاده کنند و تخم وی همین عمل کند و چون بیاشامند
یا با جو بپزند و اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران نافع بود و طبیخ وی حیض و بول براند محلل
ریاح بود و چون به آب سرد بیاشامند در تبهای غشیان التهاب

معده ساکن کند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند بر گزنده‌ی
سگ دیوانه و عقرب ضماد سود دهد و آب رازیانه چون خشک
و در کحل کشند جهت روشنایی چشم نافع بود آب رازیانه چون
بجوشانند دو سه جوش و کف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین منع نزول
آب بکند و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی تر بود و مسیح
گوید سده‌ی جگر و سپرز بگشاید و رازیانه بری سنگ گرده و مثانه
بریزاند تقطیر البول را نافع بود و بتهای مزمن شریف گوید از
قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یکدرم
با یکدرم قند اگر هر روز سفوف سازند از اول آفتاب بحمل تا سرطان
مداومت نمایند در سالی این سه ماه را قطعا مریض نشود
و اگر چه بس طبیعی بر سه خواص او بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد
شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذا بد دهد و نافع بود به تبهای
مزمن اسحق بن عمران گوید رازیانج دابغ معده بود و تخم وی
خشک شده گرده و مثانه بگشاید و بادها بگشاید و درد پهلو و سینه

کند

کر تولد از سده کند و ریاحی غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و رطوبت
آن ببرد و باید و بقراطیس گوید گزندگان به تخم رازیانه چرا
کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار چون بعد از زمستان
برون آیند چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را بدان
بمالند جهت روشنایی تقویت آن فسبحان الذی الهما
هذا و ارشدها الیه و رازیانه محروری مزاج را اصلاح آورد
و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل آن تخم کرفس بود اما بری
وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و حایر قانرا نافع بود
و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب گزندگی
جانوران را نافع بود و بر گزنده‌ی سگ دیوانه طلا کردن
سودمند بود رازیانج شامی آنیسون است و گفته شد و رازیانج رومی
نیز گویند راس زنجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس حساح
گویند کلمح نیز گویند و آن دو نوع است یکنوع بستانی بود و
آن فیلجوس است و بیخ آنرا بترکی اندر خوانند و طبیعت وی

گرم وخشکست و در ۲ گویند و در ۳ گویند و روی رطوبتی فضلی
بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود سودمند بود جهت
دردهای سرد و عرق و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون با روغن
بپزند و بدان طلا کنند اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت
دفع اخلاط غلیظ و لذج که در سینه و شش بود و اثر تمام بدهد
و چون طبیخ وی با شامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند
و با شراب بغایت معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول
خشک کنند و اندکی بپزند و بعد از آن در آب خیسانند پس
در شراب بجوشند شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها
که از سردی بود مفرح دل بود غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم
بود و باه برانگیزد و نافع بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبة
بود ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی
بود مقوی مثانه و دیسقوریدوس گوید که گزندگی جانوران را نافع
بود خاصه مصری و آن مقدار دو درم و لعوق وی با سرفه و عسر النفس را

سود دهد و قیتی که عسل بود و چون با شراب بپزند ضماد کنند
عرق النسا را سود دهد ماسرجویه گوید اگر زن در شیب خود
دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یکمثقال
با شامند مسخن اعضای متألم بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی
خون تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود ولیکن
درد شقیقه و بلغمی ساکن کند و نطول کردن مصلح وی سرکه بود
و گویند مصطکی و حماما و گویند خیره بنفشه و بدل وی ایرسا
بود در [illegible] مرکبست از مازو و پوست انار شیرین رسیده
و زاج سیاه و صمغ و دوشاب یا عسل طبیعت وی سرد و
خشک است و گویند گرم بود و وی قابض بود و لطیف بود
و صفت آن در مرکبات گفته شود و [illegible] یونانی به علکها را
بدین نام خوانند [illegible] درا تیاه و ریتایج و رجنتیه
و بزر کباری رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبراست و آن

سه نوع بود یکنوع سایل بود و منعقد نشود و یکنوع دیگر صلب
بود و ساده رنگ و نوع سیوم صلب بود و بعد از ان که به
آب بجنه باشند آن قلقولیا گویند و به شیرازی زنگباری خوانند
و بهترین آن بود که سفید بود که اندکی بزردی زند و بوی آن
مانند بوی صنوبر بود و طبیعت او گرم و خشکست عیسی گوید که
گرمست در سه و خشکست در اول مجفف محلل بود و گوشت
برویاند در ریشها و لیکن مهیج الم بود و ریشها باصلاح آورد
و باکلنار عروق و لیکن امتلا المخ اعصاب و مصلح وی موم و روغن
به آب حی العالم بود و بدل آن علک البطم بود و قند و گویند
زفت بود رازقی صاحب جامع گوید سوسن سفید است
و چند قول گفته اند و هم گوید که قطن است و گویند کتانست
و گویند روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و گویند
روغن بذر الکتانست و گویند روغن سوسن سفید و روغن
رازقی است و مؤلف گوید رازقی گل زهو است و صاحب

منهاج

منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق
یاسمن سفید است و هر دو خلافست و اما اگر گویند زنبق نوعی
از سوسن است سفید است خلاف نیست رأس الفار سر موش
چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند و نیک با عسل بیامیزند
بر داء الثعلب طلا کنند سودمند بود رأس الارنب سر خرگوش
چون بسوزانند و خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا
کنند سودمند بود رانا بیونانی رمان است
گفته شود ریبیثا مولف گوید ماهی کوچک است که از طرف
هرموز آورند در گرمسیر و برا ماهی اشنه خوانند و از وی
ماهیانه سازند همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت گرمتر از ار
بیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود و لیکن تشنگی
آورد و مصلح وی مغز کاهو بود ربرقا عنب الثعلب است
و گفته شود السوسن عصاره سوسن است گفته شود در عین
ربلی نوعی از فستق است گفته شد رته بندق الهند است

کفته شود رتیلا مؤلف کوید حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد
و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه کیرک کویند و بپارسی دله
و بترکی بادی و از جمله کزندکان زهردار بود و لون وی
زرد بود نباتی است که بیونانی فالیجیس خوانند و نافع بود
بکزنده کی رتیلا و آن را نبات رتیلا خوانند و در فا کفته شود
رجل الجراد شیخ الرئیس کوید بقلیست که قایم مقام بقله یمانی است
سو و مند بود جهت سرد طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع
و تبهای مطبقه مسیح کوید زرنب است مؤلف کوید بتحقیق زرنب است
و آن را به ترکستان سیر خوانند و کفته شود رجل الغراب و بشام
رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود و بشکل پای کلاغ چون
بسبزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی یا
فولس کوید اصل وی چون بخورند قولنج را نافع بود و بی آنکه مضرتی
بوی رسد و درد پشت و ران و زانوها را نافع بود اما اصل
وی کرم بود و در آخر درجه اول خشک بود و در اول درجه ۲

لرنبی

شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم
باشد کوفته و بیخته اکر درمی که جهت مفاصل مستعمل کنند
یکدرم تا یکمثقال کنند شاید در مفاصل عمان عمل سورنجان
میکنند بی مضرت رجل الحمام شنجارست و را بوحلسا کفته شد
رجله بقلة الحمقاست و کفته شد رجل العقاب رجل
العقعق و رجل الزرزور و رجل الغرابست و در مصر اطریلال را
برجل الغراب خوانند رجل الفروج رجل قلبوس نیز کویند
و آن قاقلی است و کفته شد رخبین نوعی از مصلاست
و بشیرازی قره قرط خوانند و ابن ماسویه کوید طبیعت
او کرم و خشکست و ورم معده کرم را نیکو بود و خلطی بد از وی
شود و اکر شیاف کنند شکم براند رخمه مرغیست که وی را مردا
خوانند و بشیرازی خردر کویند و زهره وی در کوش
مخالف چکانند و با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالند
درد کوش و شقیقه را زایل کند و کودکان را سعوط کنند یا در کوش

با در گوش چکانند جهت باد و درد گوش که کودکان را بود
و اگر زهرهٔ وی با گلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر سرگین
وی در شیب زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت خلط
کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهرهٔ وی گزیدن
مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع و شریف گوید گوشت وی چون
با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند در شیب کسی که بر زنان
بسته بود دفعت نوبت گشاده شود باذن الله تعالی چون
پری از بال راست وی بگیرند و در میان پای زن آبستن
نهند آسان بزاید و در خواص ابن زهر آورده که بر وی چون
بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند و سرگین
وی به سرکه حل کنند و بر برص مالند لون او متغیر شود و جگر وی
بریان کرده چون سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته
باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز پیاپی صحت یابد و پوستی
زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و سحق کرده

باشراب

باشراب بیاشامند سودمند بود جهت سمی که باشد و اگر سر وی
بر زنی که بچه ازو زاید ببندد آسان زاید رخام نوعی از احجار است
و الوان بود زرد و سیاه و خمری رنگ و سفید بهترین وی سفید
بود و شریف گوید طبیعت او سرد و خشک است و چون سه روز
هر روز یک مثقال سحق کرده مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند
منع دملها بکند که از اعضا بر هیجان خون پیدا شود و چون
بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود
نهند قطع خون بکند و منع تورم بکند و چون خلط کنند
جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته در آهن طلا کنند
و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از آن بیرون آورند
و در نمک آب اندازند آن آهن بود و اگر از رخام
که تواریخ بدان نقش کرده باشند بر سر قبرها بستانند
و سحق کنند و کسی که عاشق بود بیاشامد معشوق را فراموش
کند و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک است در اول

سعفه و داء الثعلب را نافع بود رشاد خرفاست و کفته‌اند
و بپارسی سپندان خوانند و تره تیزک طبیعت آن
گرم و خشک بود لطیف و کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد
و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه تقطیر البول احداث
کند و اولی آن بود که محروری مزاج با کاهو و کاسنی خورد
رصاص بپارسی ارزیز خوانند و بشیرازی قلعی و
بهترین آن بود که صافی بود و طبیعت آن سرد و تر
بود و گویند خشک بود محرق آن اسفیداج آن لطافت
در وی زیادت بود و تحلیل و تلیین و صفت حرق آن
در اباری گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی
وی زیاده از قلعی بود قلعی قسطیر و قسط بر هم گویند
اگر صحیفه تنگ بسازند از اسرب بر عانه ببندند تا کمرگاه
منع احتلام بکند و آن صحیفه بر بثور که عصب پیدا شود
بخفند زایل کند و هر ماه که پیدا گردد و در ابتدا الخفند

زایل

زایل کرد و مثل خیارک چون بر وی ببندد بگدازاند و ورمهای
معقد که با ریش بود و بواسیر و ورمهای قضیب و زهار و پستان
و ریشها مثل سرطانات و باحصاره که در غایت سردی بود
و روغن زیت یا روغن گل به یا روغن مورد چون اضافه
آن صحیفه بدان حل کنند و بمالند نافع بود و بر آن چون
بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مردارسنگ
و از بول بسبش و غایط بثقل معده و امعا و نفخ در آن و
ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ابلارس پیدا کند و لون
وی رصاصی شود و مداوات وی بقی کنند و با بطیخ تخم کرفس
و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج آن
نشاسته خلاص وی آن بود که ادرار و ادرار بول اطلاق حاصل شود
و شیخ الرئیس گوید چون خل کنند و با شراب یا زیت نافع بود
جهت ورمهای گرم ابن زهر در خواص آورده که اگر پاره
رصاص در دیگ اندازند هر چند آتش در شیب آن برافرازند

کوشت که در آن پخته باشد قطعا پخته نشود و هر کس که انکشتري
از زیر و روست کند بدن او لاغر کردد و اکر رصاص
بروغن بمالند تا رنک بر آورد و آن روغن در آهن
طلا کنند هرکز زنک نکیرد و صاحب فلاحه کوید
اکر طوقي از رصاص بر درختي کنند که ثمر دار بود از
وي ثمر نیفتد هیچ زیاده شود این مولف کوید از جملهٔ
فلزات بود معدن وي در سه موضع بود نخست
از طرف مشرق از جانب چین بکشتي آورند و در حدود
بلغار آن نوع تنک کرده باشند آنرا قلعي نواله کویند
و نوعي دیکر از طرف فرنکستان و آن نوع اندک مایه
سبک سیاه فام بود بر شکل رما کرده بمهر پادشاه انجا
بعضي در یکدیکر بوسته آن را از زبان پایه خوانند
بهترین آن بلغاري بود که از همه روشن تر و صافي تر
بود رطب کرم بود در ۲ تر بود و در اول کویند

ارز

حرارت او کمتر از رطوبت بود هرچه حلاوت وي زیاده بود
حرارت وي زیاده بود و مسیحي کوید کرم و تر است در دوم
و غذاي وي زیاده از غذاي بسر بود و بهترین وي
جیني بود و هیرون بود و بعد از آن زرد و رطب
معده سرد را نیکو بود و مني بیفزاید و طبع نرم دارد و
سرد مزاج را اما رطب خرما مفید دندان و کوشت
بن دندان باشد و مضر بود بحنجره و آواز و خوني بد
از وي حاصل شود و زود متعفن شود و مصدع بود و
مولد سده مصلح وي بادام و خشخاش بود که با وي بخورند
و بعد از آن مغز کاهو یا خیار و سرکه انکبین بخورند
رطبه و صفصفست و چون خشک شود وقت کویند
و علف خانند و بپارسي سپست خوانند شود در تبیا از آب
بغاصي لي کویند و الله حشیشي است
که دانه وي مانند دانه محلب و زبانه
مورد بود و ورد وي

حلاوتی اندک بود و طبیعت وی گرمست و در اول ترست
و در ۲ جالینوس گوید گرمست و در اول خشکست و در دوم
لطیف بود و دشتر چون بوی جراکنند هیچ مضرت بوی نرسد و لکن
ستم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی سیاه کند و تخم
وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و
وسیلان رطوبات را نافع بود و وی مضر بود حشا و مصلح وی
قرنفل یا سنبل الطیب رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون
نیز گویند و آن حبیست تیره رنگ و بمقدار ماشی اندکی بزرگتر
و چون پوست از وی باز کنند برنگ عدس مقشر بود و صلب
و بطعم عدس اندکی شیرین‌تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و
کبوتر نر و بیرا دوست دارد و کاومشک نیز گویند و گاو نیز بغایت
دوست دارد و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و دیو
مشک نیز گویند و مؤلف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف
گفته شود رعاد حیوانی دریائیست و دلیقوریدوس گوید

ماهی در

ماهی دریائیست مخدر بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن
داشته باشد ساکن کند و چون بجوشد برگیرند مقعدی که بیرون
آید شفا یابد و اگر بر زیت بجوشانند و آن زیت در مفاصل
مالند شفا یابد رغث جلنار است و گفته شد رغیدا گویند
رعی الابل است و گفته شود رعی الحمام دانه ایست که در میان
گندم باشد و آنرا از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن
و بشیرازی هرهر خوانند و بپارسی خر رغوة القمر بزاق القمراست
و زبد القمر نیز گویند و او حجر القمر است و در حا گفته شد رغوة
الحجامس اسفنج است گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند
قوت وی زیاده از ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة ال
الملح آن کف آب نمک است و آن در غایت حرارت و حرافت
باشد که بسوزانند رق پوست سلحفاة مطلقا لجریست و گویند
بری و گفته شد شود و در سیر رقاقس گویند جفت افزیدست
و گویند لغة بربریست و گویند خصی الثعلب است و هر یک بجای خود

کفته شود و شده [illegible] قون خناست و کفته شد رقعه ترش سرخست
کفته شد رقعه هر دارویی که حیر کر کند آن را رقعه خوانند
مثل الجبار و مشوه و خاما اقطی و رقعه خاص اسم سخبت سرخ و صلب
و طبیعت آن سرد و خشک است و چون بکوبند و یک مثقال از
آن در بیضه نیم برشته سه روز بیاشامند و هر روز این مقدار
موافق بود و حسوس که در بدن پیدا شود و سبب افتادن یا زخم
بر داشتن چیزی که آن نافع بود در قاقیا [illegible] نجوز رابی ماند که
اما سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که از
رسیده بود و طبیعت او گرم و خشک است و مغثی بلغم و رطوبات
معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمان حلو
انار شیرین بهترین آن بزرگ و شیرین بود و ملسی طبیعت آن
سرد و تر بود و در اول گویند تر بود و در آخر آن گویند گرم
بود با عتدال و در وی جلا بود اما قابض و ملین و دانه وی
با عسل نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و

خفقان

و خفقان را نافع بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر
وی چون در شیشه کنند و در آفتاب بنهند تا غلیظ شود
و در چشم کشند روشنائی بیفزاید و چندانکه کهن کردد بهتر
بود و دانه وی نفخ ریاح و معده پیدا کند و کویند مصلح
وی انار ترش بود و رازی کوید اندکی نفخ داشته باشد
و گاه باشد که نفوط آورد و محتاج به اصلاح نیست از بهر آنکه
نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزانند جراحت را
سودمند بود رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ
و آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود
قابض ترین اجزای وی بود انار ترش سرد و خشک بود
و در ۲ کویند معتدل بود و در تری و خشکی صفرا بشکند
و منع سیلان فضول از احشا بکند و دانه وی با عسل
قلاع را نافع بود و عصاره وی ناخنه را سود دهد و دانه
وی چون به آب باران خیسانند منع نفث دم بکند و خفقان را

سود دهد جلاء دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و جگر
را تبها را نافع بود و سویق وی مصلح از روی زنان آستنی
بود و سیر دو و در روی ادرار بول زیاده بود انار شیرین
و سویق وی جهت اسهال صفراوی نیکو بود و قوة معده
و جگر گرم بدهد آب وی با سبب جو درد دل ساکن کند و انار
سبز و تازه و ترش شیرین پوست از وی باز کنند
و در هاون سنگین بکوبند و همچنان با پیه بیفشارند و نیم
رطل آب از وی با سبت درم شکر طبیعت براند و مره صفرا
براند و معده را قوت دهد و شراب رب وی خمار را نافع
بود و تشنگی بنشاند و غثیان قی باز دارد و خاصه منعنع
بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانه و ترش
و خشک شکم ببندد و صاحب تقویم گوید دانه وی بد بود
و مخشن حلق و سینه بود مضر بود بمعاء و معده مصلح وی حلوای
عسل یا قند بود و هرچه سبز ان باشند اولی آن بود که

[illegible]

نرنجبیل با ترنج پرورده خورند رمان المصی خشخاش است
گفته شد رمان الانهر نوعی از فاریقون است گفته شود در باب
ها د در دمشق اندر سا خوانند رمان البر دو رختی است
که بدرخت انار ماند کوچکتر حب فلفل دانه اوست و منعاث
نیخ وی حب قلقل گفته شد و منعاث گفته شود رماد بپارسی
خاکستر گویند و مجموع مجفف باشد رماد الاذریون جلا دهنده
بود و معفن و روشنائی چشم بیفزاید رماد الحطب البلوط
خاکستر چوب بلوط قابض ببندد و خون ببندد و بجز بر بر بزند
و هر بامداد بناشتا دو درم با شراب سیب بیاشامند سودمند
جهت باد معده و بغایت نافع بود رماد الحطب الکرم خاکستر
چوب رز بهترین آن بود که از درخت بیر بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود و ریش روده را نافع
بود و مقدار نیم درم گویند مضر بود به شش و مصلح آن کثیرا
بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزیدگی جانوران و سگ دیوانه

نافع بود و اگر بحی کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند
چون سرد شود بدل آن دیگر گرم بنهند و بیابی بدان ادمان
کنند سودمند بود و جهت با نطرون و سرکه ضماد کنند نافع
بود جهت گوشت که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت
و سرکه و پیه کهن ضماد کنند جهت شنج و عضله و استرخاء
مفاصل و تعقد و اعصاب نافع بود رماد القصب خاکستر نی بهترین
آن نبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
گرم و خشک بود در سیم سدد گشاده بود و بگشاید مقدار
دانگی گویند مضر بود به شش و مصلح وی کثیرا بود و با قند
رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین آن بود
که آشیانه در موضعی بسیار هوا ساخته باشند و صفت سوختن
آن چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در
تنوری که آتش تیز بود یکساعت بگذارند و بعد از آن بیرون
آورند و بحق کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع

بود جهت دشخوار زادن یکمثقال گویند مضر بود به شش
و مصلح آن سکنجبین بود رماد السرطان صاحب منهاج گوید
صفت سوختن آن چنان بود که سوختن آشیانهٔ پرستوک
و طبیعت او گرم بود در اول خشک بود در دوم منفعت
آن در سین گفته شود صاحب جامع گوید یکی مسین سرخ
بر سر آتش بنهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزانند
تا خاکستر گردد و در میان دیگ بردارند و استعمال کنند
رماد التبن الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود و چون بسوزانند
و خاکستر آن ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جوش سیاه
که در بدن بود ببرد در رنق بهراج است گفته شد
رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید
درخت غار است و صفت آس گفته شد و غار گفته شود
رواس بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل
در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر است و غلیظ بود

وغذا بسیار دهد ومنی بیفزاید ومصلح اصحاب کبد بود و سر میش
چون بپزند و بمرق آن حقنه کنند امعاء سفلی تر کنند گرده
واعصاب بدن را نیکو گرداند و باه زیاده کند و چون در
وی حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از
بهر آنکه دیر هضم شود و داروی آن بود که با دارچینی بخورند و
بعد از آن مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود
و سر بز تر تر از سر آهو بود و برین قیاس فی الجمله غذا
بد بود که اندکی بخوبیتی داشته باشد غذا بسیار دهد و قوت
بدن ضعیف بدهد چون هضم شود و بر وی مستولی شود باه را
زیاده کند و سر ضعیف را گران کند و کسی که معدهٔ وی ضعیف
بود نشاید که خورد که قولنج سخت آورد گوشت زبان سنگین
تر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم چرب تر
بود و زود بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند
چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش

به که بسعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که بوستها
عروق چندانکه امکان بود بخورند و اگر آرزو غالب بود
با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد
اما سر ماهی کوچک نمک سود و خشک کرده چون بسوزانند
جهت شقاق که در مقعد بود و طرازه و ورم کرده و صلب
مانند آن نافع بود و سر دین نمک سود و چون بسوزانند
و بر گزندگی عقرب مالند سود دهد روسختج را
گویند و نحاس محروق است و بپارسی مس سوخته گویند
و بهترین آن بود که مصری بود و طبیعت او گرم بود
در سوم قابض بود مجفف ملطف بود مسهل آب زرد بود
و در خضابات موی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند
و چشم را جلا دهد گوشت زیاده بخورد و ریشها که
در بدن بود منع کند و بنا از ربان است گفته شد
و اهل مصر فریدیس خوانند و اندلس و قبرون و ابن

زهر در خواص آورده که چون بکوبند و با نخود سیاه بر ناف
ضماد کنند حب القرع بیرون آورد و گویند چون خشک کرده
سحق کنند و با فلفل در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه
گوید گرم و تر بود باعتدال منی بیفزاید و شکم نرم دارد و بصری
گوید بیش از انکه نمکسود کنند یا کهن گردد باه را زیاده کند
و غذای صالح دهد و چون نمک سود کنند و یا کهن گردد مولد
سودا حکه و بدن بوادی رازی گوید دیر هضم شود و معده را
بد بود و اولی آن بود که مصلح آن سرکه و مری و کرویا کنند
بعد از ان جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محروری
مزاج بود از عقب آن انار رب مسفنج باید خورد و اگر جهت
باه خورند نشاید که سرکه خورند بعد از انکه نیک خوش پخته کنند
با روغن گرده کاو و زرده تخم مرغ و پیاز و کندنا قلیه سازند
و تناول کنند مسخن گرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث
الحمار الاهلی سرگین خر سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون کند

و خاصه چون با سرکه بیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آب آن
بیاشامند سنگ گرده بریزاند سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین
خر که در علف جو اکرده بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب را نافع بود مؤلف اگر خشک کرده جهت جرب
بکوبند و بیزند با کوگرد سحق کنند و در روغن کنجد و سرشو خیسانند
و بشب بمالند و با غذا دعس و عدس کوفته بحمام بیرند و پیش از
آب ریختن بمالند بنشینند تا با عرق فرود آید و بعد از ان آب
بر بدن ریزند و بشویند نافع بود در دشنابرو سرگین استر
جون دود کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روبیا
عنب الثعلب است گفته شود درهم الفار خرفقان گویند و آن
سم الفار است و تراب الهالک گویند و آن شک است و گفته شود
تمشی بشیرازی ازده گویند طبیعت وی گرم و تر بود
و غلیظ و مصلح عسل بود و با درشاب و در صفت گفته شود منفعت
آن دهقان در لغت آنکه بعضی عرب زعفرانست و گفته شود

يبتانج راتيمج است كعد شد ريباس بپارسي ريواج كويند
توت وي مانند حماض اترج وغوره بود بهترين وي فارسي
شاخها سطبر و دراز و آبدار طبيعت آن سرد و خشكست در ٢
حرارت بنشاند و مستي باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون
و دو بار را نيكو بود و جون عصاره وي در چشم كشند روشني
بيفزايد و وي اسهال صفراوي و حصبه وجدري را سود دهد
و بواسير و غشيان را ساكن كند و قوت احشا بدهد جگر گرم و آب
وي با آرد جو بر حمره و نمره طلا كنند سود دهد صاحب منهاج
كويد مضر بود بسينه و قولنج و مصلح وي اترج مربا بود و صاحب
تقويم كويد مجفف اعصاب بود و مقطع باه بود و مصلح وي شراب
عود و آنيسون بود و بدل وي حماض اترج يا غوره ريبه
بپارسي آتش كويند و صاحب منهاج كويد گرم و تر بود و مسهل اخلاط
و طبيعت ببندد و غذا اندك دهد و ميل به بلغم داشته باشد
و مضر بود با صحاب كد ... كويد مجموع ... سرد و تر بود و ... در وس

بكر

كويد خشك بود و شحم او هضم شود و اصلاح وي چنان كنند كه بر كه
وكرو يا لجبيا بنند و بعد ازان بريان كنند بي نمك و بعد ازان
رطوبتي كه از وي حاصل شود روان بود بگيرند و بر ثاليل خشك كه بر اعضا
رسته باشد طلا كنند و ادمان كنند زايل شود و هم اين رطوبت
بر قوبا خشك مالند نرم كرداند و شش مضر بود بمعده و آلات
بول و مصلح وي حب الاس و شكر بود ريه الثعلب شش روباه جون
با سركه و عسل بخورند ضيق النفس را سود دهد ريه الخنزير الجبلي
شش خوك و شتر جون بسوزانند و خاكستر آن بر بجي كه حادث
شود در پا بسبب موزه نافع بود و اگر سوخته بجان گرم بر آن
نهند سود مند و شش خرس همين عمل كند منع تورم آن نيز بكند
و خاكستر شش خوك جيد بر جرب افشانند سود مند بود و الله اعلم
ريه الحمار الوحش شش خر كور جيد خشك كنند و بكوبند و بياشامند
و ضيق النفس و سرفه را سود دهد ريه البحر ... قلرمن و بلاكوس
و آن جيزيست كه در ساحل دريا باشد مانند اسفنج جون تر بود

وچون ترکنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق که در سرما
بود و بسبب سرما بود نافع بود ریحان ریحان الملک و ضیمران
هم کویند و بپارسی شاهسفرم هم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین
کفته شود ریحان سلیمان جسفرم و جام سلیمان هم کویند و نبات
وی در کوهستان فارس و اصفهان بود مانند شبت تر
و ورق آن مانند خطمی بود و فقاح وی کوچک بود مانند
لبلاب بر درخت بپیچیده شود و وی مجفف لطیف بود با سرکه
در حمره طلا کردن نافع بود و بر ورمهای بلغمی و بر نقرس
و بواسیر همین سبیل جهت لقوه سودمند بود بغایت
و بر کزنده کی عقرب طلا کردن سود دهد و چون زنان
با روغن کل بجوشد برکیرند در رحم را نیکو بود ابن ماسویه
کوید طبیعت وی کرم بود بواسیر ظاهر و باطن را سود دهد
و بسیار از وی صداع آورد و مصلح وی روغن نیلوفر و کافور
بود و بدل آن مرزنکوش کویند بنیم وزن آن شیح است

ونیم وزن

ونیم وزن عنب الثعلب ابن مؤلف کوید این ریحان آورده
که طبیعت او کرم و خشک است در ۲ و از آنست که سرما وی را
غلیظ نمی کند و عمر وی دراز بود و اکر هر روز کار را آب نیاید
بخشکید و هر درخت که پهلوی وی بکارند آب بیخ وی بستاند
ریحان داود و ریحان دارو نیز کویند و آن اذن
الفار است کفته شد ریحان الکافور کافوریه وی و شجرة
الکافور نیز کویند و بپارسی سوسن و آن نوعی از درخت است
نبات وی بیشتر در خراسان روید کل وی مانند کل خرما
بود و ورق مانند ورق کاشنی صحرایی و ورق کل وی بوی
کافور کند چون در دست بمالند خواه خشک و خواه تر
طبیعت او کرم و خشک است در ۲ اما بوئیدن وی کردن
رطوبات از غشای دماغ را بکشد و اخلاط غلیظ که در سر
بود تحلیل کند و بوئیدن وی سرد مزاج را سودمند بود
نه کرم مزاج ریحان شراب حرف خوش بوست ::

زیمسقت سعدات گفته شود در تیاج صاحب منهاج گوید
سنگیست مانند سرطان و طبیعت مانند او سرد و تر است
و در تنشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید
مولف نوعی از سرطان است حجریست در سرطان گفته شود
ریش شریف گوید هر مرغان چون لبو زانند
و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و برای
بزرگ یاری دهنده بوند در تی و در علاج بینی شکسته
منافع هر هر مرای گفته شود در موضع خود باب الزا
زاج الواعست سفید سرخ و زرد و زاج سفید
قلقندیس گویند و شوغار و یونانی قلقیش و زاج
سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند گویند
و قلقطار زاج زرد است و پارسی زاج شسته دندان
خوانند گو بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ بدخشی
و چون دست بمالند زود ریزه شود پاک بود و کهنه

نباشد نوعی دیگر از سوری است بپارسی زاج کفشگران گویند
و بشیرازی زاج سیاه و بیونانی مالیطرنا و ملیطرنا گویند
و جالینوس گوید قلقطار چون کهنه شود زاج گردد و
معتدل ترین زاجات بود محرق وی الطف محرقات
بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند
لیکن اختلاف در غلظ لطافت است و لطیف ترین سفید است
و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ و قلقطار میانه و
بهتر بود متوسطات و میان غلظ و لطافت زاجی
دیگر هست که یونانی مسبق خوانند و بهترین آن قبرسی
بود که لون آن مانند زرنیخ بود قلقطار گرم و خشک بود در
سیوم زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض
و محرق بود و خشکی را احداث کند جرب و سرفه و ناصور
در رعاف و ریش گوش و مزه آن را سود مند بود خاصه
که بلبینه بعسل بیالایند و در قلقطار بکر دانند خوردن

آن مجفف تشنج بود تا حدی بکشد از خوردن زاجات
شوره سخت سپید گردد تا حدی که لسبل کند مداوای آن
بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن باقی منفعت هر یک
در باب خود گفته شود زان درختی است که آنرا امران
خوانند گفته شود زاروق زیبق است و گفته شود زبیب
بپارسی مویز خوانند و هر ثمری که خشک شود آنرا زبیب
خوانند الا خرما که آنرا تمر الرطب خوانند و زبیب
نخوانند و زبیب را عجز خوانند بهترین آن خراسانی و
بزرگ شیرین و گوشت وی گرم و تر بود در اول دانه وی
سرد و خشک بود در اول گویند جالینوس سرد بود در
اول و خشک بود در ۲ با دانه خوردن درد مفاصل را
نافع بود و معده و جگر دوست دارد و گوشت وی
گرده و مثانه را نافع بود یاری دهنده در ادویهٔ
مسهل حب نه ده درم از وی اضافه کنند چون بی دانه بود

شکم براند و آن نوع که لاغر بود قابض حرارت کمتر بود
و معدهٔ پاک را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم
و مصلح وی خیار شیرین بود و گویند شیر تخم خرفه الحق
گوید حدهٔ دم بنشاند و قول اول اصح است و گویند مضر
بود بگرده و مصلح وی عناب بود و مویز بدن را فربه
کند و هیچ مضرت نرساند مگر محروری مزاج را مصلح وی
سکنجبین بود یا فواکه ترش چیزی و دیسقوریدوس
گوید گوشت وی چون بخورند موافق عصب و شش بود
و سرفه کهنه گوشت وی بخورند چون ~~خلط کنند~~
با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان کنند بعض
بخورند بلغم از دهن بیرون کند چون بیامیزند با آرد باقلا و با
کمون ضماد کنند بر ورم گرم که در انثیین بود بغایت سود
دهد و چون خلط کنند و سحق کرده با شراب ضماد کنند بر هر چه
پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشها و شهدیه و عفونات

که درمفاصل بود وسرطانات چون ضماد کنند برجا وشیر وبر
نقرس طلا کنند نافع بود وچون بر ناخنی که می جنبد چسبانند
زود قلع کند ومویز غذا زیاده از انگور دهد وجلای مویز کمتر از
جلای انجیر خشک بود واطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود وغیر
از انکه مویز موافق تر از انجیر خشک بود مضر معده وبدل آن
کشمش است زبیب الجبل مویزج است صاحب جامع گوید
حب الراس است واین سهو است حب الراس گفته شد
مویزج گفته شود وبه شیرازی مویزک خوانند زبد البحر
انکاس است وبه پارسی کف دریا خوانند وآن پنج نوع
بود یکی بشکل اسفنجه سطبر بود وبوی وی مانند بوی ماهی
بود در ساحل دریا بسیار یابند ونوع دوم بشکل ناخنه چشم
بود واسفنجه بسیار تجاویف بود وبوی وی مانند طحلب
بحری بود وسیوم بشکل کرم بود ووی را امیلیون خوانند
به شیرازی کرم ایوب خوانند ونوع چهارم به صوف

چرکن

چرکن ماند بسیار تجاویف وسبک مؤلف گوید آن اسفنج است
گفته شد نوع پنجم بشکل مانند قطر بود ووی را هیچ بو نبود و
باطن وی خشن بود ومانند قیشور ظاهر املس بود و
بهترین آن زردی بود که بزردی مایل بود وطبیعت
گرم وخشک بود در سیم گویند تر بود وداء الثعلب را
نافع بود وچون بسوزانند با شراب سرخ رنگ که قوام
آن رقیق بود وبر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
وحنا زیر جرب وقوبا وبهق وهر علتی که در جلد پیدا شود
نافع بود وچون با موم روغن وگل سرخ استعمال کنند
بشره را صافی کند وکلف سیاه واثری که در روی و
جمله اعضا پیدا شود زایل کند نوع سیم که گفته شد عسر البول
وسنگ گرده ودملی که در مثانه بود ودرد گرده واستسقا
وسپرز را نافع بود وحیض براند وباقی انواع منفعتهای
دیگر گفته شد در اشنان باشد جلای دندان بدهد وموی

برداء الثعلب برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت
وی گرم بود و تیز و خشک و موی برداء الثعلب برویاند
چون با عسل یا شراب طلا کنند انواع زبد البحر موی بستُرند
و باز برویاند و جلای چشم بدهد و در ۲ و با ادویهٔ مناسب
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند البته مقدار مستعمل
از زبد البحر دانگی تا دو دانگ بود مضر بود به سر و مصلح
وی کثیرا بود و گویند مضر بود به سر و هواس و مصلح آن
روغن کدو بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر
خواهند که وی را بسوزانند در دیگی گلی ناپخته بنهند
و شکاف آن بگیرند و در تون حمام میان آتش بنهند
چون پخته گردد بیرون آورند و استعمال کنند و غسل آن با
اقلیمیا معمول کنند زبد البحر بیونانی آذارافیون و ادارفی
ادرقس نیز گویند به پارسی غافورا و دان گرد بر گرد نی
جمع میشود در دریا ماسنده گردد و میان نی و گیاه یابند

و آن

و لون وی حجر اسیوس بود و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ
و طبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال
کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که کسر حدة بکند
و اگر محتاج باشد از جهت بیرون شاید که استعمال کنند و
پس باید که با ادویه از جهت اندرون احتراز واجب
کنند و سبب قوت و شدت که در وی است دیسقوریدوس
گوید جرب ریش شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن
سود دهد فی الجملة دوائی حاده بود و ثقل مزاج بد که عارض
شود در اعضا مزاجی نیک کند عرق النسا را سود دهد و
رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان ساکن کند
چون کوفته به آب طلا کنند زبد القمر بحر القمر است که گفته شد
زبد بپارسی مسکه خوانند و به شیرازی نمشک و
بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند و طبیعت او
گرم و تر است و در اول تری وی زیاده بود از گرمی

منضج محلل بود واکر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند
وغذا بدهد وجراحات اعصاب را سودمند بود وورم
بن کوش وانثیین واکر بر دهن ولثه کودکان بمالند
نافع بود جهت زود رستن دندان وهمه ورمها که در
بن دندان ودهن بود نضج دهد وجون با عسل خلط کرده
لعوق کنند سودمند بود جهت خونی که از شش حاصل شود
ذات الجنب وورم شش را نافع بود وبدان حقنه کردن
ورمهای صلب که در رحم وامعا وانثیین بود سودمند
بود وریش روده را نیز اکر بادارویه بود جهت تشنجهای اعصاب
نافع بود وحجب دماغ وفم مثانه را سود دهد وریشها پاک کند
وکوشت بر رویاند ودفع زهرها بکند وبرکزنده کی افعی
نافع بود وسرفهٔ سرد وخشک را سودمند بود خاصه
جون با شکر ومغز بادام بود وذات الجنب وشش را نافع
بود ومنع خون زیاده بکند وجون پانزده درم ازوی

باعسل

باعسل بخورند نفع تمام حاصل کند وبسیار خوردن وی مسهل بود
ومرخی ومغثی معده ومصلح وی چیزهای قابض بود وکویند
مصلح وی فانید قندی بود ونافع بود جهت خشونت حلق
وقوت باه ومعدهٔ خشک وجون بدان بمالند سودمند بود
وحرقت مثانه را مفرد نافع بود یا با بیضه نیمبرشته الخ تازه
بود ودر بعضی ادویه بدل زیت بود ودر بعضی بدل شحم
دودهٔ وی جون بکیرند مانند دودهٔ روغن بذر ودر
ادویهٔ چشم مستعمل کنند مجفف بود وقبضی اندک دروی
بود وقطع سیلان مادهٔ چشم بکند وریش آن پاک کرداند
زباد
نوعی از طیب است وآن عرقیست که درمیان
پای جانوری کیرند بشکل کربه اما سروی کوچک بود
وآن را کربهٔ زباد خوانند وطبیعت وی کرم بود در
۳ معتدل بود ودر رطوبت ویبوست وبوییدن او
ومالیدن صداع ودرد شقیقه وزکام را نافع بود واکر از

وی ده درم با شرابی که ممزوج بود بگدازانند و بیاشامند
زائیدن بر زن آسان کرده زبل بپارسی سرکین خوانند
و آن مختلف بود بسبب اختلاف حیوانات و اختلاف اشخاص
یکنوع تنها خاصه انسان و مجموع زبلها مسخن و مجفف محلل بود
زبل الاطفال الجزء اول از اطفال بیرون آید بستانند خشک
کنند و سحق کنند با همچندان وی ورق ماميثا و همچندان نبات
در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز
بهترین زبل طفلان آن بود که در طفلی گیرند که محفوظ باشد
از تخلیط بعسل بسرشند و بدان تحنک کنند و خناق و زنجره را
نافع بود یا در حلق دمند همین عمل کند همچنین کسی که تورم
حلق پیدا کرده باشد نزدیک مرگ بود و احتیاج بفصد
باشد از خناق چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون
کنند و بر حلق وی طلا کنند نافع بود و مجربست باید که
غذای آن کودک ترمس با نان تنوری دهند که نمک خرکای

کرده باشد

کرده باشد و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند
سه روز متواتر غذاهای معتدل و روز چهارم بستانند
زبل وی خشک کنند و نگاه دارند و همچنین اگر غذا گوشت
مرغ و دراج پخته با آب بود سود دهد باید که غذاهائی که رطوبت
بسیار داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل
و قلت بتن مانند زبل کلاب بود و زبل طفلان بهترین
تریاقی باشد که بمکان زهردار بد و زده باشند و
زبل انسان چون خشک کرده با شراب یا عسل بیاشامند
جهت تبهای دایره و گزندگی جانوران و ادویهای
کشنده و یرقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون
سحق کنند و بر موضع عقعه باشند زایل کند زبل اللقلق
سرکین لقلق آش مسیدن مصروع را سودمند بود
زبل الجراد سرکین ملخ بهق و کلف را زایل کند زبل الجردون
الاورس لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاطیف

سرگین بز سوک سفیدی چشم زایل کند زبل الکلاب بهترین آن
بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد نافع بود در ریشهای کهن و
تحنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال
آشامیدن با شیر سودمند بود خاصه چون دوسنطاریا بود
جهت قولنج بدان حقنه کردن به آب گرم سودمند بود و
دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند در تابستان بعد از
غروب ستاره کلب خشک کنند در سایه با شراب یا با آب
بیاشامند شکم ببندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد
انچه سفید بود خشک بود و گنده نبود آن را خشک کنند و نگاه
دارند چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق
بغایت سحق کنند با ادویه که نافع بود بدین زحمت اگر با ادویه
که محلل بود خلط کنند و رحها بگدازاند زبل الذیب بهترین
آن بود که از خار گیرند سفید بود و در وی استخوان و
موی بود و قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ استخوان
خورده باشد

خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجربست اگر بزدیک خاصره
بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل گیرند یا پوست
گرگ بیاویزند با ریسمانی که از پشم گوسپند گیرند بود که بعضی از آن
گرگ خورده باشد نیکوتر بود زبل الزرازیر سرگین
گوهنک گویند بهترین آن بود که از زرزوری گیرند که برنج
خورده باشد قوبا و کلف و بهق زایل کند و ثالیل بشیرازی
گوک خوانند و بکار زرونی لوک زبل العصافیر سرگین
گنجشک پاک کننده و زایل کننده کلف از روی برد و
چون به لعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل
بشیرازی گوک خوانند زبل الرخم سرگین مردارخوار
چون دود کنند در شب زن بچه بیندازد و چون با زیت
بیامیزند و در گوش چکانند گرانی ببرد زبل الحمام
سرگین کبوتر گرمتر از همه سرگین ها بود سودمند بود هر
موضعی را که سرد بود با آرد جون بیامیزند خنازیر را

محلل بود وچون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دارد خاصه
چون بذر کتان کوفته وسوخته با وی باشد وچون با عسل و
بذر کتان سوخته وخلط کنند ورمهای صلب منفجر کرداند وخشکه
وریشه که حادث شود از آتش پارسی چون با زیت بیامیزند
وسوختگی آتش را سود دهد اما سرکین کبوتر خانگی بغایت گرم
بود وسرکین کبوتر صحرائی وکوهی حدت وی بیشتر بود و
سرکین کبوتر بسیار در عمل مستعمل کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته
با خردل بیامیزند مستعمل کنند ودر مرضهای سرد که محتاج به
سخونت بود قوبا ومفاصل وسعفه ودرد شکم ودرد کرده نافع
بود وچون به آرد جو بیامیزند ودر آب بر زنند وبا سرکه
وعسل بیامیزند وبپزند وضماد کنند بر دمل وخنازیر وورمهای
نهند که بکدازاند ودر صلاح آورد وچون با آرد جو بیامیزند
وبه آب بپزند واندکی قطران اضافه کنند وبا هم سحق کنند
تا چون مرهم کردد وبر کتان پاره بر برص نهند وسه روز رها کنند

بی برداند

253

505

بر دارند ودیکر باره این عمل کنند تا زایل کردد واکر با آب بپزند
وکسی که عسر البول داشته باشد در آن نشیند نافع بود وجهت درد
شقیقه طلا کنند سود دارد وچون با سرکه در مستسقی طلا
کنند نافع بود وهمچنین اکر با سکنجبین بیاشامند وسرکین کبوتر
سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند
سنک کرده بریزاند مجربست سرکین کبوتر در حقنه قولنج نافع
بود زبل الفیل چون زن بپشم پاره بخور دبر کیرد هرکز
آبستن نشود واکر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود
زبل الفرس سرکین اسب همان عمل وسرکین خر کند
زبل الدجاج سرکین مرغ اکر دود کنند درد دندان ببرد
وموافق کسی بود که فطر کشنده خورده بود دوا ده کشنده
خورده باشد واکر با سرکه بیاشامند خناق را نافع بود
واکر با شراب بیاشامند قولنج بکشاید زبرجد نوعی از
زمرد است وطبیعت آن سرد است ودر دوم خشک است ودر

اول قوت باصره بدهد و باقی منفعت در زمرد گفته شود

مسغونیا ست گفته شود زجدل دیار گویند گفته شود ا

گفته شود زجاج بپارسی آبگینه گویند وطبیعت او گرم است

و در اول خشکست و در ۲ موی بر و یاند و چون با روغن زنبق

طلا کنند در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند

و روشنائی بیفزاید و چون بسوزانند در عمل قوی بود آنچه سوخته

بود سحق کرده سنگ کرده و مثانه بریزاند و چون با شراب

بیاشامند نافع بود و اگر غیر محرق استعمال کنند بغایت نافع

بود باید که نیک سحق کنند و صفت سوختن وی آنست که

بکوره آهنگران بنهند تا گداخته شود پس بیرون آورند و در

آب قلی اندازند و بعد از ان سحق کنند و استعمال کنند و گویند

که سوختن وی چنان باشد که سحق کنند و بر روی صحیفهٔ که از آهن

که سرا و کشاده بود و در آتش بنهند و هم در شب وی کنند

و مقدار سه ساعت دایم تحریک آن کنند و بعد از ان بغایت

سحق کنند

سحق کنند و بکار دارند زدوار حد وار است گفته شد زرنباد

بزبان هند کچور خوانند و بزبان مکه عرق الکافور و آن بیخیست

که از وی بوی کافور آید و چون تازه بود بلغتی دیگر سطرا که

گویند و در طعم وی تلخی بود و آنچه تر بود بکار دباره کنند

و بجو شانند تلخی وی کمتر بود و آنچه باره نکرده بود تلختر بود

و او نکوتر بود و طبیعت او گرم و خشکست در دویم گویند تا ۳

و در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام بدن را فربه

کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند

قی ببندد و گزنده گی جانوران را نافع بود تا جدی که تریک

بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح مقوی دل بود و بخاصیت

قوت قبض و تلطیف از ادویات و تریاقیات کبیر بود و مقوی

روحی بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتی از وی

یکدرم باشد و بول براند و مرضهای سودای وی خفقان

دل و فساد فکر و غم و وحشت در بیشتر مساحتها باشد و در یخ بود

و معدهٔ تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و ادمان
کنند درد دندان را نافع بود و بوی بد از دهن زایل کند
و خواه که از رنجی بود و خواه بسبب غذا و ابن زهر در خواص
آورده که چون تر بود بکوبند و در شیب پای مالند هر علتی که در
سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن چون در خانه
بخور کنند مور بگریزد و باز نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کنند
بر معوبه که به شیرازی کوه که خوانند نافع بود و اگر یک جوز درست
بزر از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش
منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحت آورد
و انتشار حاصل کند و دیسقوریدس گوید حبت ترخرکو و کان
عرق النسا و نقرس و فالج را دو درم با عسل بسرشند و چند نوبت
طلا کنند زایل کند و جالینوس گوید درد ورکین و حقوین
و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن از رطوبت بود چون با عسل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود

بدل و مصلح او فودنج بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن سنبل الطیب
و نبات بود و بدل آن رازی گوید در مداوای گزنده کی جانوران
و بادهای غلیظ بوزن آن دو پنج و چهار دانگ وزن آن
طرخشقوق بری و نیم وزن آن دانهٔ اترج و گویند بدل آن
شیطرج و راسن است زرین درخت گویند درخت اترج است
و مؤلف گوید درختیست که در ولایت کازرون بسیار بود
خاصه در فسا بود و برگ وی مانند زیتون بود و گل
وی مانند قرص آفتاب زرین بود و در وقت انگور شکفد
و ورق وی چون سبز بود بکوبند عصارهٔ وی با مییج بیاشامند
عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون لسبه از مثانه
بیرون آورد و گزنده کی جانوران را سود دهد و وی مضر
بود بمثانه و مصلح وی حب الآس بلوط بود و بدل آن بوزن
آن قنطریون باریک و بوزن آن تخم خیار زه و بوزن آن
حب الاترج گویند نیم وزن آن زعفران زراوند مدحرج

زراوند مدور گویند و معروف بود بشامی و وی ماده بود
و بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی [illegible] خوانند و زرنباد
نیز [illegible] خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و
بغایت فربه بود و طبیعت او گرم است در آخر ۲ تا اول ۳
و وی اقوی الطف از طویل نافع بود جهت صرع و ربو و فواق
و وسواس و نقرس و چون دو درم از وی بیاشامند
گزندهٔ جانوران و ادویهٔ کشنده نافع بود و جذب
سیلی و شوک سهام بکند و چون ضماد کنند از اعضا برون
آورد و بهق را سودمند بود و دندان را جلا دهد و دفع
اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بدهد و دشتهای بد
پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش را پاک گرداند و دو
درم از سپرز و دهن و عضله و در دبیلو چون بیاشامند
نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک گرداند و درد شقیقه
و سر که از سردی بود سود دهد و یرقان و صفرادی و بلغمی چون

باعس

باعسل بیاشامند درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و
دردهای کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرست
بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود
و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار یک مثقال تا دو مثقال
بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ بسباسه و نیم وزن
آن قسط و اسحق گوید بدل آن یکوزن و نیم زراوند طویل و
نیم وزن آن ریوند چینی زراوند طویل شجرة الرستم خوانند
و ارسطولوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسمقارو
مسقر خوانند و بیونانی ذکر دو دفطولیدس نیز گویند
و وی نر بود و بهترین آن بود که همرنگ زراوند مدحرج
بود و از ابهام سطبرتر و طبیعت او گرم است در سیم
خشک در ۲ گوشت برویاند و جهت صرع و گزاز آشا
میدن بغایت سودمند بود و لون را صافی کند و سینه را
پاک گرداند و احشا را نافع بود و دشتهای ترعفن را به

اصلاح آورد و دندان وبن دندان پاک کند از رطوبتی
که در آن بود اگر کوفته بسرکه بر سر ز طلا کنند نافع بود
اگر با سکنجبین بیاشامند یا ضماد کنند گزنده کی عقرب را
نافع بود و جهت ادویه قتال سودمند بود و چون با فلفل بیاشامند
امعا را پاک کند و از فضول لسبته که در رحم بود حیض براند و
بچه بیندازد خواه مرده و خواه زنده اگر فرزجه زن بخود بردارد
همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع بکشد اگر با روغن بر بدن
طلا کنند نشش بکشد و تنها را نافع بود و جهت معده چون با ایرسا
و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را هموار کند داسحی گوید مضرست بجگر
و مصلح آن عسل بود و بدل آن شیطرج و گویند بوزن آن زرنباد
و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ اسفاناج گویند که نیم وزن آن
اسفاناج و نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید که بدل آن [illegible]
در تفتیح ریاح و تحلیل الجه در شکم و سبز باشد ابن مؤلف گوید
برگ زراوند کرد که آن را ماده گویند و چون برگ عشق بود

دراز و نیم

دراز و تیز و اصل او راشاخها باشد دراز و شکوفه او سفید
بود و اندرون شکوفه و کلکون بوی کنده دارد و برگ زراوند
طویل که آنرا نر خوانند دراز بود و بسطری بکشتی و رازی
گوید آن بمقدار یک وجب و ابن ریحان بیرونی در صیدنه
آورده که زراوند سه نوعست دو نوع گفته شد نوع سیم زراوند
خوش خوانند و شاخهای آن باریک بود و دراز و برگ
آن سطبر و گرد بود و شکوفه بسیار دارد مانند شکوفه سداب
مؤلف گوید این نوع زراوند تلخ نیست بلکه شیرین است
و در عروق الصفر گفته شود و زرشک زرنک ابنزه و باریکست
و زرد چوبه گفته شد زرنیخ الوان و انواعست زرد
و سرخ و سبز تیره و دیرج سفید بهترین آن زرد بود
و بلون زر بود مانند طلق زر بود و براق که بوی کبریت
از وی می آید ارمنی که صفحها بر روی یکدیگر بود و بپارسی
زرنیخ بدخشی خوانند و طبیعت او گرم و خشکست و در سیم

سوزنده بود وقبضی مغز بود ولداغ وکوشت زیاده بخورد ودر ریشها
موی بستردو بامبه بر جراحت نهند سود دارد وجوب وسعفه
وتر واکر بازفت با موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا
کردن نافع بود و بازیت جهت شش و بار و روغن کل جهت
بواسیر واکر دو موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت
ریش بینی و دهن واکله که در روی بود و خوزی کوید زرنیخ
سه نوع است زرد و سرخ و سفید و سفید کشنده بود و زرد بر موضعی
که خون مرده بود بسبب ضربی آثار آن ببرد و نوع سرخ
در فتقیون نیکو بود و اسحق کوید زرنیخ زرد چون سحق کنند
ودر میان شیر کنند هر مکس که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ
چون سحق کنند و بعصاره بنج ترب بسرشند بر شیب نعل طلا کنند
بعد از آن که موی بر کنده باشد دیکر نروید و بسقوریدوس
کوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود و چون بارا
تنبج بیاغضند میزند و بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند

زرنیخ بر اعضا

و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از
آن بنج وخسک طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود از
خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن
سم الفار است و اکبر یا آن را زرنیخ سفید خوانند و
مداوای آنکس است که زرنیخ مصعد خورده باشد و به قی
و به آب کرم و جلاب و روغن کنجد یا روغن بادام و طبیخ
بنج و مرقهای چرب مانند آب کوشت از مرغ و روغن
بادام و شیر تازه لعابات دهند رازی کوید بدل آن
زرنیخ سرخ نیم وزن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم کوید
زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح آن هلیله زرد بود و مقدار
مأخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن زرنیخ چنان
بود که دیکی کوازی بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن
کنند دایم تحریک میدهند تا آن زمان که لون او متغیر
شود پس فرو کیرند و سرد کنند و بکار دارند زرنیخ

رجل الجراد خوانند و این اسم بدان نهاده اند که مشابه آنست
بهندی بترج خوانند و بپارسی سرو ترکستانی و طبیعت او گرم
و خشکست در آخر ۲ بغایت مقوی مفرح دل بود مانند زرنباد
بسبب عطریتی که در وی هست و تلطیف و قبض و تقویه و تفریح
زیاده کند چون با روغن گل یا با آب روغن بنفشه سعوط
کنند درد سر که از سردی بود ساکن کند و اگر از تری نیز در
قوت مانند سلیخه بود و کبابه و معده سرد و جگر ضعیف را سودمند
بود و اوجاع و اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن را محلل
بادها بود که در بدن پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم
گرم و بدل وی دارچینی و کبابه و سلیخه و کبابه گویند و هیل گویند
بقوت جوز بوا بود و لیکن لطیفتر از وست زرتک
زرقوری رجل الغرابست و گفته شد زرتکا و زردک آب خشک است
و در عصفر گفته شود زریر بقله مبارکه است و بزبان سریانی
گفته شد زرقون سلیقون گویند و آن سریج است گفته شود

زراوند

زُراقه حیوانیست که وی را اشتر گاو پلنگ گویند و در خواص
حیوانات صفت وی گفته اند و گوشت وی غلیظ بود و سودا
انگیز و ابن مؤلف گوید زراقه در زمین نوبه بود و سر او
به سر اشتر ماند و شاخ او به شاخ گاو و پوست او به پوست
پلنگ و سینهٔ او به سینهٔ گاو و گردنی بغایت دراز دارد و پای
کوتاه و دنبال او به دنبال آهو ماند گویند ناقهٔ حبشی با بقر و حشی
جمع شود از ایشان زراقه پیدا شود و حال آنکه زراقه
شتر دارد و سر گاو و سروی کوچک و دنب گاو و دنبال
شتر و دندان خر و دست دراز و پای کوتاه و بی زانو و
پوست وی خال خال برنگی ظریف و دو سر دی وی باریک
طیماس حکیم گوید در جانب جنوب آنجا که خط استوا است
در تابستان گرم حیوانات مختلف جمع شوند در مصانع آن
به سبب تشنگی بعضی با غیر نوع خود کشش کنند و از آن اشکال عجیب
پیدا شود چون سبع و غشیا و زراقه حیوانی عزیز است کاری

و درست تمام نمایه یکی به شیراز آورده بودند زریر کل
نباتیست اسفرک که ابریشم بر آن زرد میکنند و در کوهستان
خوزجان می باشد به شیرازی اسفرک خوانند و صباغان استعمال
کنند زعفران جاوی گویند و جساد و ریهقان و کرکم و شعور
السقالیه خلوق بهترین آن تازه بود و بغایت سرخ و تیز بوی
از ولایت فارس از کوه کیلگویه خیزد و آن نوع بهترین انواع
زعفرانست و بعد از آن خراسانی که معروف بود به بیلکندی
و بعد از آن رود داری و زعفران فرنگی که او مشهور به مصری
بود و قلب بود و طبیعت زعفران گرمست در ۲ و در ۱ خشکست
و در اول فولس گوید گرمست و در ۳ خشکست و در اول در
وی قبضی بود و محلل منضج بود و مصلح عفونت بلغم و مقوی احشا
و لون را نیکو گرداند چشم را جلا دهد و تاریکی چشم زایل کنند
و آب رفتن باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کنند
و چون با ادویه خلط کنند که مناسب آن بود بیاشامند

درد

درد راند روی را
نافع بود و ضمادات از وی چون مستعمل کنند درد رحم
و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح منوم و باه
بر انگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده
تخم مرغ نیم برشت که دشخوار زاید بیاشامد در ساعت بار نهد
و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب
بیاشامند مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بحدی که گاه
باشد که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دافع معده
بود و بسبب عفوصت و مقوی جگر و معده بود و مقوی
آلات تنفس قوت بشت بدهد و درد و رکین و کتین را
نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و گرده را پاک کند
و سپرز را سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند
بی خوابی را نافع بود که سبب آن بلغمی شور بود و در حمیات
گرم که در پی گوش بود و حمره چون بدان طلا کنند
نافع بود و چون با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویه را

در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود شقیقه را سود دهد
و اصل چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی
نیم درم تا یکدرم بود و اسحق گوید مضرت بشش و مصلح وی
انیسون بود و منصوری گوید مغثی و مصدع بود و مصلح وی عصارهٔ
زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع
منوم بود و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند
کشنده بود و تفریح مسیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهای
طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده اند که هر خانه
که زعفران در آن بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی
گوید بدل آن بوزن آن دانه اترج و دانکی نیم آن سنبل
بود و شش یک آن قسط و سلیخه و گویند بدل آن دو وزن
آن خلط و نقل و روغن و زعفران این مؤلف گوید بهترین
زعفران مائی بود و آن چنانست که چون تر بود شعر او را
در آب فرو برند سه نوبت و انگاه بخشک کنند و شعر او بسطبر

بود و لون او نیکو سرخ و هیچ سفیدی در وی نبود پس از آن زعفران
زرده او پاکیزه بود ناشسته پس از آن اسپاهانی و پس رازی
و زعفران رازی و سفیدی و زردی بسیار بود او را و شعر باریک
و زعفران شامی بدتر از رازی و بهتر از مغربی بود و به از یمانی
و فروتر زعفرانها خراسانی بود و زعفران را بعضی شیره انگور
نم کنند تا نرم شود و سرخی او زیاده گردد و آنرا زعفران
عصری گویند و بعضی بعسل نم کنند عوض آن باشد که وزن
آن زیاده بود و در سفرها بزیان نیاید زعرور جبلی
تفاح بری خوانند و والج نیز گویند و اروبان و ذو ثلاث
حبات و درخت و برا انکل خوانند و زعرور شیرازی کیل خوانند
و جالینوس آنرا اهلهلیون خواند و بهترین آن بود که سرخ
بود و آن بستانی است که فربه شود اما نوع زرد طبیعت او سرد
و خشک بود و قابض و قابضتر از سنجد معده را نیکو بود و شکم ببندد
بول ببندد و مسکن صفرا و خون و بلغم بود و قی باز دارد و قوت معده

وجگر بد بود و صاحب تقویم گوید غذا بد بود و مقوی و مسمّن بود و قوت پشت
بدهد و داء الفیل را نیکو بود و لیکن مصدّع مرخی معده بود و مصلح
وی گلشکر باشد و صاحب منهاج گوید در مداوات سه درم مستعمل بود
قولنج آورد و کرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود
که بغایت رسیده بود زعرور بستانی مثلث عجم خوانند و بشیرازی
کیل سرخ گویند و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت او
سرد و خشک بود و گویند مولد بلغم بود و معده و کرده را بد بود
و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید صدید الحدید است و زنگار
الحدید است و بشیرازی زنگ آهن خوانند و آن از آهن گیرند
صنعت آن بگیرند سوهش آهن و آن را بر صحیفه کنند و باب نم کنند و بنهند
تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده باشد دیگر باره نم کنند و بنهند تا خشک
شود و بکوبند و ببیزند تا آن زمان که زعفران از وی جدا شود
انواع سوختن آن بسیار است و این یکنوع آسان تر بود و طبیعت
وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در دوم چون

زن

زن بجوشد برگیرد و قطع خون روش بکند و چون بپاشند منع آبستنی
بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر حمره رشیها ببندند نافع بود
جهت داحس که بر ناخن برآید که آن را بشیرازی خوی درد
خوانند نافع بود خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد
در مقعد سود دهد و بن دندان محکم کند و چون بر نقرس ببندند
نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند زغبیر
مر و سفید است کفته شود زفت رومی بری و بحری و جبلی
بود و بهترین آن بری بود و صافی پاک و املس و طبیعت او گرم
و خشک بود و عرق النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل و
فالج را سود دارد و بادهای سرد و زانوها و جذام را طلا کردن
نافع بود و خاصه چون اجزا دمان بران کنند مقدار یکدرم تا دو درم
مستعمل بود و اسحق گوید مضرت بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن
جاوشیر و علک البطم گویند و بدل آن قطران است زفت یابس
زفت تر است که خشک شود و بطبیعت خود و آنرا بوسغاس خوانند

بستر از ینبوت و از کیرند و ینبوت خرنوب و از صنوبر نیز
که بجای دهد و طبیعت او گرمست و در اول گویند و در دوم خشکست و
در دوم جالینوس گوید گرمست و در سوم و وی خشک‌تر از زفت رطب
بود و قوبا را نافع بود و ریشهاء فاسد از رطوبت پاک کند و ریشهاء
سر و گوشت و ریشها برویاند و منفعت محلل و ملین جراحات بود
زفت یابس زفت تر است و آن روانه بود و در مرهمها کنند
و آن از قبیل تیراست و از ینبوت و غیر آن از انواع صنوبر گیرند
و زفت تر دیگ قطران بود و روغن وی قلادن خوانند
و الجفان گیرند که زفت در یخنی بر بالای وی صوفی پاک بیاویزند
و بخار که بدان متصاعد میشود و چون بسیار گردد آن صوف را
بیفشارند و در ظرفی و یا در قرع انبیق نهند تا بچکد و آن را روغن
زفت خوانند و چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و
و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص
ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا زایل کند و چون

باشکر

باشکر بجوشند سینه را پاک کند و اگر بر ریش جاریا پایان و جرب این
بیند اینید سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهند
طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سودمند
بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید بزفت
تر حقنه کردن گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان
سر بستر اشند کسی که علق خورده باشد بدان روغن یا قطران
جرب کنند علق بیرون آید و صاحب منهاج گوید بگیرند از
روغن وی تا ده درم با عسل بیاشامند تریاک زهرها
بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دوده وی
مژه چشم را برویاند و ریشها زایل کند و در قوت
باشند دخان کندر بود زفیرف نیز بان اندلس عناب است
گفته شود زلابیه بشیرازی زلبی خوانند و حلقی گویند
و آن سبکتر از لوزینج و قطایف بود و زود تر هضم شود
و سده نیز را نافع بود و رطوبت سینه و شش و مولد خونست

بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش
و سدهٔ جگر تولد کند و کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد
وارسطاطالیس گوید زمرد و زبرجد هر دو یک جنس اند
و در معدن زر و در زمین مغرب خیزند و طبیعت وی
سرد و خشک است و چون بیاشامند بوزن هشت جو گزنده ی
جانوران و سمهاء کشنده خلاص یابند باید که از انکه زهر در
وی عمل کند و بیاشامند از مرگ خلاص یابند و موی سر نریزد
و پوست رها نکنند و اگر از و گردن بندی سازند و یا نگینی
با خود نگاه دارند دفع صرع بکند باید که پیش از آن زحمت
نگاه داشته باشند و چون در کودکان بیاویزند در زمان
که ~~بیاویزند~~ بزایند از صرع ایمن باشند ابن ماسرجویه
گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال و چون بیاشامند
جزام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی
نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود

وانکه

وانکه کور شود گویند که خلافت چون سحق کنند با دویه جهت
ضعف نافع بود و ادهان و نظر بر آن کردن روشنائی چشم
بیفزاید و ابن مؤلف در کتاب احجار آورده است که چون زمرد
جوهری شریف و نفیس است و حجری معدنی و سبز شفاف
با طراوت و معدن او در حدود مصر است و در شرقی بلاد
صعید و در زمین سودان میان رود نیل و بحر قلزم در
مقطع زمرد انواع است بی رنگ و تمام رنگ و کم رنگ و کم
قیمت تر اخس اجناس زمرد است صابونی گویند و به تدریج
و ترتیب به بالا میرود تا به تمام رنگ برسد که آنرا ذبابی
ریحانی خوانند و بعد از آن سلقی و زنگاری و صیقلی و ظلمانی
و آسی و احم و کراثی و نیکوترین انواع زمرد ذبابی است که
مثل جناح مگس قطوس در دی درفشد و بلون در حد
اطراف شعاع میزند و ریحانی که در طراوت روشنی برگ
ریحان ماند و صیقلی آنکه مصقول بود و سلقی آنکه برگ چغندر

تازه بماند و زنجاری بر نجار ماند و ظلمانی تیره رنگ بود و آسی
مجرود رنگ بود و صابونی آن نرمی در دست بصابون ماند و
کرانی مثل کند تا سبز بود و اصم سعیدی تیره که دو انواع
زمردست و عزت و قیمت زمرد در هند بیشتر بود و ذبابی
و ریحانی در فرنگ و زمرد بسوهان زده شود و زود شکسته
شود و طاقت آتش ندارد زَجَّه مرغیست که بدان صید
کنند بپارسی چرخ گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن
و بدان ادمان کردن بدن را ضعف دل و خفقان را نافع
بود زهرهٔ وی چون در کحل کنند تاریکی و شب کوری زایل
کند و سرگین وی کلف و نمش و جرب را طلا کردن نافع بود زنجبیل
بهترین وی صینی بود که لون آن اندکی بزردی مایل بود
و طبیعت وی گرمست در آخر سیم خشکست و در ۲ ابن ماسویه
گرمست در آخر ۳ تر است در اول سودمند بود جهت سده
که در جگر پیدا شود و اثر ردی وی و تری و مجامعت را قوت دهد

وطبعی

و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد جگر و معدهٔ سرد را
نیکو باشد و جالینوس گوید فالج و لقوه و اعضا را نافع بود و مجموع
دردها را که از سردی بود چون بعسل بسرشند و بیاشامند
فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سدهٔ دماغ
و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و ریوحاس کرمها بکشد و سحج و
امعا را سود دهد و در شقیقه که از سردی بود چون با روغن
خیری بر صدغین طلا کنند نافع بود و چون دو درم از وی
با قند و با آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید و
و رطوبت از نواحی حلق بزداید و گزندگان جانوران زهر
دار را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم
و مرهٔ سودا بیرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود
اسحق گوید مضرست بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل آن بوزن آن
دار فلفل بود یا فلفل سفید گویند بدل آن یک وزن و نیم راسن بود

وگویند عاقرقرحا زنجبیل الکلاب فلفل الماءست و ورق وی مانند
ورق سپید بود اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود
وبطعم زنجبیل زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را میکشد طبیعت
او گرمست در سوم خشکست در اول چون تر بود بکوبند و با تخم
و بر کلف روی بمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای صلب
ضماد کنند بگدازاند زنجبیل العجم اشترغاز است گفته شد
زنجبیل شامی زنجبیل بلدی راسن است گفته شد کلیست
سفید در اندرون گل وی دو شاخک زرد باشد و قد آن
گل که شاخ گل دارد یک گز بود و زیاده کم نیز بود و بر هر
شاخی چهار و پنج تا ده نیز زیاده گل بود و بوی عظیم خوش
دارد و برگ که بر بن شاخ بود مانند مورد بود و درازتر
و برگ اصلی وی مانند برگ کاشنی بود ولیکن سطبرتر بود و صاحب
جامع گوید زنبق و هو دهن الخل المربا بالیاسمین خطا کرده است
و صاحب منهاج نیز دیگر گفته که زنبق هو سوسن الابیض مؤلف گوید

الحق

الحق محقق بود گفت و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید
و مؤلف گوید رازقی زنبق و باقی همه اقوال خلافست و طبیعت
او گرمست و در اول معتدلست و در تری و خشکی و این مؤلف
گوید دو نوع زنبق است سفید و زرد و بهترین آن زرد
بود زنجار زنگار گویند و بیونانی فسطوس و معنی
آن مجرود بود و آن دو نوعست معدنی و عملی و بهترین
آن معدنی بود که در معدن مس حاصل میشود و آنرا بیونانی
باسقاءولقس گویند معنی آن دوده بود و طبیعت او گرم
و خشکست و تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود
و جرب و بهق و برص را سودمند بود و در مرهمها استعمال
کنند جهت ریشهای پلید قوت زنگار مانند قوت
مس سوخته بود ولیکن زنجار اقوی بود و چون در بینی
دمند گند بینی زایل کند و ریش آن و باید که دهن برآن
کنند تا گرد او بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت

چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی و جرب و سلاق زایل
کند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبت آن خشک کند
و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون بارازیانه و روغن گل بیامیزند
سود دهد و چون با عسل بسرشند و یا با سرکه بپزند نافع بود جهت
ریشها و اعضا خشک مزاج مانند ریشهای دهن و استرخا
و ریش بینی و گوش و بثرها و جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم
کشند غبار روی مضر بود حلق و مداوای آن بشیر تازه و مسکه
کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون
بجگر رسد تفتیح کند و مضر بود از بهر آنکه معده عصبی است و از
خوردن مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا
و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب
آب گرم در روغن بادام لعابات و مرقهای چرب بیاشامند
و بدل آن بوزن آن اقلیمیا بود و نیم وزن زنجفر زنجفر
بپارسی زنجرف گویند و بشیرازی صفر و آن مخلوق و مصنوع

بود و بو نالی قسنیا باری بود و آن قسنار بود و آن از گوگرد
زیبق سازند و الحق مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق
رسد و مستحیل شود بزنجفر مانند اسفیداج بود و گویند
بقوت شادنج بود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
در روی قوتی محلل بود و گویند گرم و خشک است و در رویدن
گوشت در ریشها بر و یابند و مبرد و ورم حاره بود معده را
نافع بود و جالینوس گوید سر دست درد و رهها را نافع بود
و چون با روغن گل و گلاب طلا کنند فولس گوید نافع بود
دانها که در سر و لب پیدا میشود و چون به اسفیداج و رصاص
بروغن گل بسرشند و در آن طلا کنند مفید بود و چون
در مرهم کنند سوختگی آتش را نافع بود و جراحتها بصلاح
آورد و اگر در ذرور کنند و در آنکه بر ریشها عفن و در
داروهای چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود
از بهر آنکه قابضتر بود و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم

قنا له است چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد
و مداوای آن بخبزهای جرب وشحمها انچه در مداوای زیبق
گفته شد کنند وگویند بدل آن مرداسنج بود زرنب دوسر است
وگفته شد وبکار زوفی ملیسرک گویند زوفرا تخم خراست
وگفته شد در خراليكي طبعت او گرم وخشک است در سیم محلل نفخ
بود وگزنده‌ی عقرب را نافع بود وخوردن وطلا کردن مجفف
منی بود وجرب وحکه را نافع بود ومقوی بدن بود ودرد
سینه وشش را نافع بود وچون با عسل کف گرفته بیاشامند
وچون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند ودر حمام خرار را
نافع بود وشپش بکشد زوان شیلم است گفته شود زواووق
زاووق است گفته شود شد اکسیر یان آنرا جیوه گویند
زوفای یابس گیاهست که بیرک خاکی می ماند وجبلی وبستانی
بود وبهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد وداود مشهور
بود بزرد فارسی طبعت او گرم وخشک بود ودر سیم لطیف

وبخار

وبخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهت دوی گوش نافع بود و
بادی که در گوش بود نافع بود وتحلیل کند وچون با سرکه
بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
وچون به آب انجیر وسداب وعسل بپزند وبیاشامند نافع بود
ورم وشش گرم ور بو وسرفه کهن ونزله که از سر ریزد و
وحلق وسینه ودشخواری نفس وکرم بکشد وحب القرع واگر با عسل
لعوق کنند همین عمل کند ومسهل بلغم بود وداء الثعلب وداء الحیه
وریش روده وعرق النسا را نافع بود مفلوج را سود دهد
ودرد معده وسینه وپهلو وران وپیچ امعاء سده جگر وقولنج را
نافع بود وچون با طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس
غلیظ بود واگر با قردمانا وایرسا خلط کنند مسهل قوی
بود وچون با انجیر ونطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند
وبا شراب جهت ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود وچون
به آب بجوشانند وضماد کنند خون مرده که در شب چشم

بود بگدازاند وچون با طبیخ الحجر بیاشامند خناق را نافع بود
ولون را نیکو گرداند وچون با شراب بیاشامند چند روز متواتر
استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود وچون با آب
بسبزند و در چشم کنند سود مند بود جهت نزول آب مقدار
مستعمل از وی چهار درم بود و ابو اسحق گوید مضر بود بجگر ومصلح
وی صمغ عربی و گویند عناب و بدل آن بوزن آن برسیاوشان
و نیم وزن مرزنجوش زوفا طب سخنیت که برد و بهای میشین
جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از ین نوعات بود
چون بخورند بسبب قوت و حدت آن شیر و بیخ برد بغبه
ایشان جمع میشود باشد که روان باشد آن را بسبزند و بقوام
آورند گویند هرگاه که ایل انعی بخورد قوت طبیعت ایل دافع
سمیات بود و حرکت کند تا دفع ضرر سم بکند عرق بسیار بر
پیشانی وی جمع شود و کثیف کرده و او را زدفاه بر خوانند
و این نوع نباتیت بقوت بود و طبیعت آن گرمست در درم گویند

و ورم ترست در اول محلل اورام صلب بود و شبدر اچون بدان
ضماد کنند با بوره الحجر بر سبز زطلا کردن نافع بود و استسقا را
نافع بود از جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سود مند بود
محلل صلابتی که در حوالی مثانه و رحم بود سود مند بود و
جهت سردی آن و سردی کرده وچون با کلیل الملک
و مسکه بیامیزند زنان بخورد برگیرد حیض براند و بچه از شان بیرون
آورد وچون با بر مرغ آبی بیامیزند ریش گوش و ریش قضیب و
مقعد رحم و پیرامون آن را سود دهد و تشنج را نافع بود و
صاحب جامع گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه
بود و مؤلف گوید الحجر مصنوع بود د بکرند و شبها که در میان
ران گوسفند بود چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند
با قدری آب و چرک بهایی که در سر آید ر باکنند تا سرد
شود و استعمال کنند گویند بدل آن مغز ساق گاو بود
زهرالحجر خزار الصحرائت و گفته شد زهر زمبادت

و در مهار الحلیل دهد و ریشهای پلید و عفن را باصلاح آورد و چون
با شراب بیامیزند شور را زایل کند و چون با عسل بیامیزند و به
آن تحنک کنند ورم ملازه یکدا زاند زیتون الحج رسیده
بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و الحج نارسیده
بود بغایت سرد بود و قابض و بهتر زیتون سبز بهترین آن
بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه
غذا زیاده تر دهد از مجموع زیتونها و طبیعت او گرم و خشک
بود و زود تر از سبز هضم شود و چون با استخوان تجور کنند
جهت ربو و مرضهای نفس نافع بود و لیکن خوردن وی
بجوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی از وی متولد
شود اولی آن بکه در میان غذا خورند سرکه کر بعضی نشر
وی میکنند مقوی معده بود و اشتهای طعام باور د و مجامعت
زیاده کند زیتون کوهی گرم و خشک بود و آن را عتیم
خوانند و زیتون الماء الحج نارسیده بود سرد و قابض بود

گفته شد زهرة الملح نباتیست که در روی نیل مصر بر روی آب
ایستاده بود و در آبهای ایستاده و در نهرها نیز بود و در
زمینهای شور نیز روید و بهترین زعفرانی رنگ بود که بغایت
منتشر شد و در طعم وی اندکی شوری و گزندگی بود محلل بود و ملطف
بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از
گوش آید بیبرد و چون به آب شراب بیاشامند شکم براند لیکن
معده را بد بود و چون سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود
فی الجمله در حدت و تلدیع مانند نمک بود زهرة النحاس
آن چیزیست که چون مس یکدازند و در گویی از زمین ریزند
آب بدان ریزند تا به بندد اجزای مس جمع شود آن آب
چون گرم شود کفی مانند نمک گردد آن را زهرة النحاس
خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال و لداع و قابض
بود و گوشت زیاده بخورد و گری کهن زایل کند و چون سحق
کنند و در گوش دمند مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند

دوالها

واانچه رسيده بود معتدل بود در حرارت وقوت اشتها بدهد
ومعده خاصه چون با سركه بود وچون سحق كنند وضماد كنند بر
جرب را پاك گرداند وسوختگي آتش زيتون سبز طبيعت ببندد
ومعده را دباغت كند وقوت شهوت وغذا بدهد اما دير هضم
شود وغذا بد بدهد وچون در سركه نهند زود هضم شود وشكم
بيشتر ببندد وغير نمكسود وآنچه گويد چون بجويند مردم ازوي بياشامند
نافع بود جهت مره صفرا وگويند مصدع است بنشش واصلاح وي بعسل
بود وعصاره زيتون چون زن بخود برگيرد سيلان رحم از
خون ريش وخون ريش باز دارد ومغز استخوان وي چون
با پيه وآرد جو بياميزند وبر برص ناخن طلا كنند زايل كند
ونمك آبي كه زيتون در وي نهاده باشد چون بدان مضمضه كنند
بن دندان را ودندانيكه متحرك بود محكم كند وآنچه تازه بود
بلون يا قوت بود ومعده را نيكو بود وآنچه سياه بود تازه
ورسيده ومعده را بد بود وزود تباه شود وآنچه در نمك آب نهند

لطيفتر ازان بود كه در آب تنها نهند ابن مولف گويد هيچ
درخت از درخت زيتون درازعمرتر نيست وگويند
درختهاء زيتون كه در فلسطين است كشته يونانيان است
وحال آنكه يونانيان پيش از رومي بوده اند اكنون سه هزار
سال باشد زيت بپارسي روغن زيتون خوانند
وانچه شيريني بود از زيتون رسيده گيرند وطبيعت وي گرم
وتر بود وگرمي معتدل وآنچه از زيتون سرخ گيرند متوسط
بود ميان رسيده ونارسيده وآنچه از زيتون سبز
گيرند آن را زيت الانفاق خوانند وطبيعت آن سرد
وخشك بود در اول ودر وي رطوبتي بود ومعده را
نيكو بود وآنچه از روغن بري گيرند باشند روغن گل
بود ودر اكثر حالها سودمند بود جهت حمره وشري
وجرب وقوبا وصداع ودندان متحرك را محكم كند
وبوي گنده زايل كند واگر هر روز در سر مالند

رها نکند که زود سفید گردد و آنچه روغن زیت کهن باشد
بقوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال
و میل برطوبت داشته باشد و اگر بشویند معتدل بود
میان نری و خشکی و شستن وی چنان بود که در آب شیرین
کنند و بر دست بزنند چند نوبت صافی کنند و استعمال
کنند جالینوس گوید زیت گرمست در ۲ و کهن وی چون
در چشم کشند تاریکی ببرد و بر نقرس طلا کردن نافع بود
و آنچه نشسته بود موافق درد اعصاب بود و عرق النسا
بود و ده درم با جو آب خورند مسهل بود با آب گرم
اشامیدن و قی کردن دکر زهرها بکند و زیت الانفاق
زیت الاصحا گویند و بهترین آن شیرین و تازه بود
و معده را نیکو بود و دندان را محکم کند و چون دردها
زمانی نگاه دارند منع عرق بکند و چون در دیگی
مسین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی

مانند

مانند حصص بود و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه
زود در بدن نفوذ بکند و تلین طبیعت بکند جهت
قولنج که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض
شود از رجیع یابس بدان حقنه کردن سود دهد و
و زیت کهن کسی را که در چشم وی یا دسبل بود یا
در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس یا بارد بود
زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بار دهد و رو
شناییی بیفزاید و زیت بیکسال کهن شود و هر چند
بکند رد فاضلتر بود و بر گزندگی عقرب گرم کرده
بمالند درد ساکن کند و زیت کهن گویند روغن
خروع است و گویند روغن حجبل زیتار دراد و یه
فتاله زبد البحر زیت کابلی ثفل زیت است و بیونانی
اموریعی خوانند بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی
زیت چون ببرند طبیعت او گرم و خشک و در سیوم

در عکر الزیت گفته شود زیتون الحبشی زیت انفاق است
و اهل عراق زیت الرکابی گویند بدان سبب که بیشتر
آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطینی گویند و گفته شود
زیتون الارض و زیتون الکلبه و زیتون بری گویند
و گفته شد زیزفون ما ذریون است و گفته شد
زیت السودان نوعی از درخت عبیراست در دمشق که بر نمی‌دهد
و گویند غیر آن است و در غیر گفته شود تبر گویند زیت
الرجا است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند
و درخت آن دو نوعست یکنوع بزرگ خارناک و ثمر آن
مانند بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی
بجزک میخوانند و بعربی لوز البری گویند و زیت سودان
غیر زیت مرجان است و آن زیت است که از بلاد سودان
آرند و بغایت گرم بود و نافع بود جهت دردها و علتهای
سرد اما منفعت لوز البری در حلوز گفته شد زیبق

کتان

کتالث گفته شود زیت ارجان حصر صرت و حیوانیت
کوچک مانند ملحی و به شیرازی ویراج و اسک خوانند
و شب آواز کند در صحرا و گفته شود زیت الرجان
در زیت السودان گفته شد زیبق بپارسی سیماب
خوانند و دیگر نام سیار است و بلغت اکسیر یان ا
العنان القسط الزمزم الحی الماء السحاب النور الزوا
و ورق الریحانی عین الحیرانی اللین الحل الدهن
الابق العذار الروح الناهد الطیبان این مجموع
بزبان اکسیریان است و بشیرازی جیوه گویند
و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و به
غایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و به
بفشارند تا بیرون آورد و لون کرباس سیاه شده باشد
و استعمال کرده باشند و طبیعت او گرم و محرق باشد
گویند سرد و تر است در ۲ وی مصدع بود و قابض بود

خصوصیتی
و مغسول وی جهت قتل شپش دارد و قردان حیوانات
همچنین بکشد و قردان بشر ازی که نه خوانند و با روغن
گل جهت جرب و حکه نافع بود و دخان وی چون با طعام
برسند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند
نافع بود و دخان وی رنجها پیدا کند مانند فالج و رعشه
و کری و عفونت زایل کند و چشم را تاریک گرداند و لون زرد
گرداند و چنین اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی
دماغ در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و گزنده گان
بگریزند و اگر نه گریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود
و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلال عقل پیدا کند
باشد که بصرع و سکته کشد مداوای وی آنست که میلی
از رصاص در گوش وی کنند تا زیبق بوی چسپیده
بیرون آید و آنچه نه مصعد بود و نه مغسول چنین باشد
حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند

چون

چون زنده بود علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج مردا سنگ
کنند و مولف گوید صفت تصعید او بسیار است و این یک نوع
گفته شود بستانند زیبق و بیامیزند با نیم وزن آن آهک با قلعی
بباید هم چندان زاج سوخته و همچندان خشت سوخته و بورق
مجموع نمک بریان کرده و همه را با صلایه بباید حماض اترج
بر آن می ریزد آهسته آهسته می ساید تا بغایت سوده
گردد و پس بریان کند و در شیشه بگل حکمت اندوده
کند و با دیگی نو بگل حکمت اندوده سر بسته با آتش بریان
کند با آتش نرم هفت نوبت چنین کند بعد از آن بستانند
و در شیشه بگل حکمت اندوده تصعید کند سه نوبت
تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل
مهلک بود باب السین سادج صاحب منهاج گوید
هندی رومی بود هندی را ماهستان و مالابثرون خوانند
و آن ورقیست مانند ورق گردکان بر روی آب

سپید شود و برانجی بود مانند عدس الماء بهترین آن بود
که تازه و یکروی بسبزی مایل بود و یکروی بزردی
و انچه رایحهٔ وی اقوی بود و لون آن سیاه برگ
قرنفل بود و ابن مؤلف گوید بهترین ساذج آن بود
که شوره نبود و بویش سوی نارگیل ماند و درچون برگ
ساذج را برگ صندلی خوانند و طبیعت ساذج گرمست
و در ۲ گویند ترست و رازی گوید گرمست در ۳
خشکست و در ۲ از خواص وی آنست که چون برجامه
بر افکنده از سوس ایمن باشد و اگر در شیب زبان نهند
بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد
درد جگر مزمن و درد سپرز و روده را نافع بود و
مقوی بدن بود و دمسن درد معده و بادی که در روده
متولد شود و دشخواری زادن را نافع بود و مشیمه و محتبس را
بیرون آورد و چون بخور کنند بسرکه و در شکم طلا
کنند

کنند حیض و شیر براند و مره سودا را سودمند بود
و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند و بوی
بغل زایل کند و در قوت نزدیک به سنبل الطیب بود
و الا از وی نرمتر بود و مستعمل از وی مقدار یکمثقال
بود و اسحق گوید مضرست به شش و مصلح آن مصطکی بود
و مضر بود بمثانه و بملازه و مصلح آن شراب به بود
و بدل وی بوزن سنبل الطیب بود و گویند سلیخه
یا طالیفقس سیاه داوران قنطاره خوانند معنی سیاه دا
در آن بپارسی سیاه دالقصات بود و ختم الملک نیز گویند
بشیرازی سهک داوران و صاحب منهاج گوید صمغیت
و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند مؤلف
گوید آن چیزیست که میان درخت کهن می یابند و آن را
آب بن گویند و صاحب جامع گوید از درخت جوز

بابطم سهو کرده وبهترین آن بود که سرخی ماین بود وطبیعت
آن سرد است و در ۲ خشک است و در ۳ گویند گرم است و
خون را ببندد و خوردن وضماد کردن خاصه چون سحق
کنند و نیم درم از وی به آب لسان الحمل بیاشامند خون
ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر بسرکه بسرشند و زنان
فرزجه بخود برگیرد و قطع خون رفتن بکند و قوت عروق
رحم او زدن آن بدهد و چون حقنه کنند بدان رحم را
همین عمل کند و اگر حل کنند در آب و ورق مورد سبز
دو مثقال سه درم تا پنج درم روغن اضافه کنند و جوان
موی خود را زن بدان غلاف کند و به آب مورد که در
وی حل کرده باشند تر کنند چندانکه بخورد قوت موی بدهد
و از تساقط منع کند بخاصیتی که در ویست و اگر نیم مثقال
بیاشامند معده را و امعا را پاک کند و اگر بر ورم خصیه
ذکر بسرکه احمر یا طلا کنند سود دهد بد بعورس گوید بخاصیت

موی را

موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضرست بصبر
ومصلح وی زعفران بود و بدل وی بوزن آن فلزهرج
و دو دانگ بیخ پنی ساج شرلیف گوید درختیست در هندوستان
و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود
و سیاه ابن مولف گوید برگهای درخت ساج بزرگ
بود هر یک مانند سپری چنانکه در زیر وی مردی
پناه تواند گرفت از باران و برگ ساج نرم بود و خوشبوی
نازک منبت ساج در زنگبار بود و در هند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و چون بسوزانند و در آب
آن ما میثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و در چشم کنند
قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون
پوست وی حل کنند و به آب سرد و در سنگی بمالند
در دسر و صداع را زایل کند و همچنین بر ورمهای صفراوی
و موی مالند بگدازاند خاصه چون با آبی که طبیعت

وی سرد بود و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بدهن البلسان ج
وغش با و مشک بدان کنند در آن عوض کنند و بدان باشد
الا زیاده کند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم
بیرون آورد ساالقه بر سیاوشان است گفته شد ساساد
بذر الانجره است و گفته شد سام ابرص بکار نزد ولی گربه خوانند وصواب آن
صاحب جامع گوید وزغست و سهو کرده که وزغ سم مهلک است
سام ابرص موزی و بشیرازی ماترنگ خوانند و باصفهانی
مالوالی و طبیعت او گرم و خشک است و بهترین آن بود که در بستانها
باشد و گزنده کی عقرب را چون بکافند و بر وی نهند درد
ساکن کند و چون خشک کنند و بزیت بیامیزند و طلا کنند
موی سر و کل بر ویاند و بول او چون بر فستق کودکان کنند
بغایت سود دهد و چون بپزند و بدان نشینند و همچنین بول
وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان
بچکانند فستق را سود دهد و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند

درد

درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورند
ساسالیو ساسالیوس و سیسالیوس نیز گویند گفته شود ساطل
شاطل و شطل نیز خوانند و گفته شود ساپیرج سایزک نیز
گویند و آن لقاح است و گفته شود ساطریونسو قطیون است
گفته شود سالامندر نوعی از عضاء است و چهار پای دارد و
در کان نوشادر بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن
بزرگتر و کوچکتر از سام ابرص باشد و گردن باریک و لون وی
ابلق بود از سیاه و زرد گویند و چون در آتش اندازند
نسوزد اگر سر و دنب او سیاه بود و گویند سنگ چون بر وی
زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتال است و مانند ذراریح
و معالجه وی مانند ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد
و درد معده سخت و ورم شکم و گزاز و احتباس بول و ورم
زبان بود و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد و مانند
بادنجان منفعت وی در خوردن گفته شد ساق البقر

چون بسوزانند و بکوبند و بپاشامند نافع بود جهت خون رفتن
شکم سپستان مخاطه مخیطا گویند و معنی سپستان اطباء الکلب
و بعربی دبق خوانند و بهترین آن کرمینی بود تازه و فربه صمغی بود
و طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود و گویند گرم و تر بود
و نافع بود جهت سرفه که از گرم و خشک بود و سینه و حلق نرم دارد
و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن و مقوی
آن امعا را از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهل نیکو بود و بدل
وی تبهای گرم که سبب آن خون یا صفرا بود و آنچه از بلغم شور
بود و سود دهد و مستعمل از وی عدد بود و لیکن غذا اندک دهد
و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی عناب بود و
شبه صاحب جامع گوید سنکیت مانند کهربا در وجع لیکن سیاه
و براق بود و مؤلف گوید شبه در آتش همچنان میافروزد و
که هیزم از وی بوی نفت میآید و طبیعت او سرد و خشک
بود و شریف و در خواص آورده که هر که آن با خود دارد از چشم

بد ایمن

بد ایمن بود و اگر سه پاره برزنند در دست زایل کند و مجربست ارسطا
طالیس گوید کسانی که مؤمن باشند و چشم ایشان ضعیف باشد
مانند خیالی یا مگسی یا مانند ابر چیزی در برابر چشم ایشان
آید و خیرگی کند و آیینه از وی بسازند و آنرا بر نظر خود دارند
و منظور نظر کرد است زحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشند
و هر کس که مهره از وی با خود دارد از علت آتشک
ایمن باشد و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید
و قوت باصره بدهد سبیج الشعر شعر الجن است و کزبرة البیر
نیز گویند و آن برسیاوشان گویند افیمونت گفته شد
سبیج الحرحون یاسمین است گفته شد سحنیون خلال ماموتی گویند
آن اذخر است و گفته شد سحاط کرم و خشک بود و مقوی
معده و تر بود و سده جگر بگشاید و باد بشکند و مصروع را نافع
بود و مضر بود بمحرور مزاج و تب آورد و سدی بلغت
اهل مدینه خلال است و گفته شد سدروس نیلج است گفته شود

سیسنبر بپارسی کنار گویند و آن دو نوعست یکنوع خار دارد و
یکنوع بی خار و آنچه خار دارد خیال گویند و بخارا غبیری و دربنق
کهنه شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و پهن بود و طبیعت
او گرم و خشکست و دخان وی قابض بود و صاحب منهاج گوید
صمغ وی حذار زایل کند و موی سرخ گرداند و ملین ورم بود
و محلل و اسحق گوید دو درم از وی مقوی امعا باشد و مضر بود
بسر مصلح آن کثیرا بود سذاب فیجن خوانند و سعابن
نیز گویند آن بستانی و بری جبلی بود و بهترین آن سبز
تیز بوی بود که بر دیگ و رخت انجیر رسته باشد طبیعت
انجیر تر بود که گرم و خشک بود در ۳ خشک آن گرم و خشکست و در
۲ و بستانی مقطع محلل بود اخلاط غلیظ و لزج را دبق و تالیق
زایل کند و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر
بود و چون بر آن ضماد کنند فالج و عرق النسا و مغاص را خوردن
و ضماد کردن با سرکه بر بینی جهت رعاف خوردن ورق وی تنها

با بابلم

یا با انجیر خشک کردن دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران
بود و چون با شبت بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند
و چون استعمال کنند چنانکه ذکر رفت در دفع سموم و درد
پهلو و درد سینه و دشخواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض
شود و درد پشت و عرق النسا و درد مغاص را نافع بود و چون
با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفع معا که آن را قولون
خوانند نفع رحم و نفع مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند
و با عسل سرشته بر فرج زنان یا مقعد بمالند نافع بود و
و درد رحم که از احتناق بود و چون با زیت بجوشانند
و بیاشامند کرم را بکشد با نمک یا غیر نمک روشنایی چشم را
بیفزاید و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند
با سرکه و روغن گل صداع را نافع بود و چون سحق کنند و در بینی
دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان
بشویند نافع بود و با انجیر بر استسقاء لحمی ضماد کردن سود دهد

وچون ضماد کنند با ورق نافع بود واز جهت ورم گرم
که در انثیین عارض شود نافع بود وچون با عسل وشبت بر قوبا
کهنه سود مند بود وعصارهٔ وی در پوست انار گرم کنند
ودر گوش چکانند درد گوش ببرد وچون با آب رازیانه
وعسل در چشم کنند ضعف چشم ببرد واگر با اسفیداج وروغن
گل بر حمره ونمله وبر ریشهای تر که در سر بمالند نیکو بود وبعض
گوید فالج ورعشه وتشنج را نافع بود وهر روز چون یکدرم از وی
بیاشامند واگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل
بیاشامند فواق زایل کند واگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت
گزندهٔ عقرب ومار ورتیلا وسگ دیوانه سود مند بود
ودافع زهرها بود وروفس گوید منع آبستنی بکند وطبری
گوید تخم وی چون بکوبند ویکدرم از وی تا دو درم با عسل
یا با سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواقی که بیکسر وی ابتدا
شود در سر ومعده بود زایل کند وبغایت صرع وکابوس را

نافع بو

نافع بود وچون بیاشامند قولنج وریحی را سود دهد وچون
بپزند ودر زیت ومثانه تکمید کنند عسر البول را نافع بود
واسحق گوید چون سحق کنند وبغایت پوست سداب جبلی را
طلا کنند بر موضعی که داء الثعلب باشد زایل کند واگر
کهنه شده باشد عصارهٔ سداب جبلی اصل وی با موم بیامیزند
وبر داء الثعلب نهند موی بر وی باند وهیچ معالجه بهتر ازین
نبود اگر آب ورق بستانی در بینی بچگان طلا کنند صرع
بچگان را نافع بود وسداب منی را خشک کند وقطع
شهوت وباه بود ومضر بود بچشم وبسیار خوردن وی
مصدع ومولد شقیقه بود ومصلح آن آنیسون بود ومقدار
مستعمل بستانی سه درم بود از قیراطی تا دو قیراط و
گویند بدل بستانی نعنا وفنج بود وگویند سیسنبر بری
چون بکوبند وبر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث
شود واز خوردن وی حرقتی والتهابی سخت پیدا شود

ومداواي وي بقي كنند وانچه در مداواي دفلي گفته شد
سرمتي سرمج نيز گويند آن قطف است گفته شود سرليقون
اسرليقون است وآن زنجفر سوخته است گفته شد شمس حليدار
وكليدار وسفير وكيدان حمان گويند وبيوناني لبطار وبلفظي
ديگر فلجون وآن نر وماده بود وقوت هر دو مانند يكديگر
بود وبهترين آن بود كه سياه وبزرگ بود وچون بشكنند اندرون
وي فستقي باشد طبيعت وي گرم وخشك بود در ۳ گرم
كدو دانه وكرمها بكشد وبيرون آورد وجالينوس گويد
چهار مثقال از وي با ماء العسل بياشامند حب القرع بكشد
وبچه مرده بيرون آورد وبچه زنده بكشد وچون بر جراحتهاي
تر افگنند خشك گرداند وديسقوريدوس گويد چهار درم از وي
بياشامند حب القرع بيرون آورد واولي آن بود كه بيش از آن
سير خشك بخورد واگر سه درم بياشامند با شراب گرم دراز
بيرون آورد وروفس گويد ريش [illegible] مثانه را نافع بود وچون

وعرق النسا ودرد مفاصل را نافع بود وچون با عسل بياشامند
صاحب منهاج گويد شربتي از وي دو درم بود واين مقدار
با ادويهاي قاتلات دو بود وچون خلط بود كنند وعمل
وعمل كنند والا نكنند وگويند مضر بود بگرده ومصلحش بعسل شيح ارمني بود
وگويند بدل وي تخم سيرم بود گويند مصلح وي شاه بلوط بود
وشكر سفيد وبدل آن شيح ارمني سراد خلال است گفته شد
سرساد بنجنكشت گفته شد سرطان بحري بهترين خرچنگ
نهري آن بود كه بزرگ بود در آبهاي شيرين بود طبيعت
او سرد وتر بود ومسلول را سودمند بود خصوص با شير خر
چون هضم شود غذا بسيار دهد وخاكستر وي شقاق پايها كه
از سرما بود سود دهد وكلف وبهق زايل كند ومر گزنده گي
سگ ديوانه را سودمند بود واگر با جنطيانا وكندر بود
شايد كه كندر ويك جزو جنطيانا پنج جزو خاكستر وي ده جزو
اگر با عسل استعمال كنند همين عمل كند وگزندگي عقرب در تيلا

وخوردن وضماد کردن سود دهد ومحلل اورام حاسیه بود وچون
بر وی بفکنند خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود وسرطانات
چون خام بکوبند سحق کنند وباشیر خر بیاشامند کزنده کلب را
نرا سود دهد وچون بپزند وبخورند ومرق آن بیاشامند
قرحه شش را نافع بود وچون بکوبند وبا بادروج وتردیک
عقرب بر بندند بمرد وشریف کوید اکر بیاشامند با شراب سفید
عسر البول را نافع بود وسنک کرده بریزاند وبیرون آورد
وچون بپزند با رازیانه وکرفس وصافی کنند سی درم آب آن
بیاشامند بول وحیض براند واکر ایشان خام سحق کنند وبه آب
بشویند وغرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق ووجع لو
زتین سود دهد اکر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته
باشد شفا یابد بصری کوید کوشت سرطان نهری ومرق آن باه را
زیاده کند ومسلول را سود دهد چون با حشیش شعیر بپزند سودمند
بود جهت ابتداء سل که از خشکی سینه وشش بود وشیخ الرئیس کوید

دشخوار هضم شود

دشخوار هضم شود وغذا بسیار دهد ومصلح وی آن بود که با ماش نیک
نیک بپزند وکویند مضر بود بمثانه ومصلح وی طین قبرسی بود وبدل
سرطانات خشک بوزن صدف بود ابو ماهر کوید اکر بپزند
سرطان وبه شبت بمرق آن طلوع غرغره کنند صحت یابد اکر پای
سرطانات بیاویزند از درخت میوه دار میوهٔ آن جمیع بیفتد
بی علتی واکر بسوزانند وبر پستان کسی که سرطان داشته باشد طلا کنند
شفا یابد ومؤلف کوید صفت غسل وی چنان است که پایهای
وی ببرند از بند وشکم وی بشکافند بخاکستر رز ونمک بشویند
وبعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد وصفت
سوختن وی چنانست که دیکی مسین بر سر آتش بنهند وسرطان زنده
در آن بنهند وآتش کنند تا سوخته کردد ومانند خاکستر
باید که در تابستان بود وبعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب
در اسد بود وقمر نشسته وشب کذشته بود سرطان بحری
نوعی از خرچنک دریائی حجری بود وهمه اجزای وی محرق وی

الطف محرقات بود وصفت سوختن وی آنست که در کوزهٔ نو کنند
و در گل حکمت گیرند یکشبانروز در تنور نهند و بردارند و آن سرد
وخشک بود در ۳ سوختهٔ وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند
دندان را جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و در شیافهای چشم نشف
رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات
واعصاب چشم بدهد و روشنایی چشم بیفزاید و در کحلها مستعمل
کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن نوعی از سرطان است در
دریای چین که چون بیرون آورند هوا بوی رسد صلب گردد مانند
سنگ سرطان هندی سرد و تر بود و گویند خشک بود و مسلول را نافع
بود و باه را زیاده کند و سرطان ایشیرازی کلنجک گویند
سرحیوش شیطرج است گفته شود سراج القطرب سراج القطرب
نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن خرمست و آن نباتیست
نزدیک به زوفا مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین تخم آن بود
و طبیعت آن گرم بود در اول خشک بود در ۲ قابض قطع

خون

خون رعاف بکند و ریش روده را سود دهد و چون بدان ا
احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب سبروج
الوفا دست و شجرة الضم نیز گویند و هو گوید شجرهٔ سلیمانست
و گویند شجرهٔ ذوالقرنین ملک اسکندر است و اقوال دیگر آورده اند
و خود نیز گفته که آن افیتوس است که آن را حدقی گویند
و قولی رازی آورده که آن نباتیست که درمیان کتان
روید و نقاوه وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند
جوزی بود و شریف گوید که آن نباتیست که در شب
مانندهٔ شعلهٔ آتش بود چون تر بود چون خشک شود فعل
وی باطل گردد و قولی دیگر آورده اند که بیخ سرو در
خانها نهاده بود آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا
بود و چون برخواست بیخ سرو را دید مادامی که تر بود چنان
بود چنان بود چون خشک شد فعلش باطل گشت فی الجمله
اقوالها بسیار آورده اند تحقیق نکرده اند که جهت و صاحب

منهاج مطلقا گفته که آن خرمست و سبزوج دریا گفته شود
در طبع وی حدتی و حرارتی و حراقتی و مرارتی
و عفوصتی بود و طبیعت وی معتدل بود و در گرمی و خشکی بود
در ۲ گویند سرد است و ورق وی قابض و محلل بود و خون را
قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند
و چون ضماد کنند و با سرکه و سویق بر حمره و نمله بر ورمهای
که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند
بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را
سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند مجموع ریشهای
تر را سودمند بود و ورق چوب وی چون دود کنند
پشه بگریزد و ورق آن بر فستق ضماد کردن سود دهد و منفعت
جوز وی در جیم گفته شد و از آن علک وی در عین گفته شود
و بدل وی نیم وزن آن پوست انار بود و بوزن آن
انزروت سرخ سرد جبل عرعر است گفته شود سریج

اسریج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و طبیعت قوه
وی نزدیک به شادنه بلکه اقوی بود و سرد و خشک و قابض
بود و چون با بیه یا با آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود
دهد و اگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت جراحت
برویاند و پاک گرداند و از گوشت مرده خون را باز دارد
و در مرهم جهت سوختگی آتش نافع بود ساليوس
سالی گویند و ساساليوس هم خوانند و زردلیون نیز گویند
و آن الجذان رومی است و کاشم رومی نیز خوانند و مانند
الجذان بود ولیکن درازتر بود و بغایت سفید بود و الجذر رومی
و بهترین رومی که ورق وی کوچک بود و بوی بیخ وی خوشبوی
بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم آن را کاشم خوانند و
سیساليوس هم گویند و طبیعت او گرم و خشک بود در ۲
محلل و ملطف بود و دردهای اندرون را ساکن کند و بلغم سطبر
بگدازاند و گویند چون چارپایان بیاشامند نتایج ایشان

زیاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما
بکند و درسفرها درد پشت را سود دهد و مصروع را مفید
بود و مقدار مستعمل یکدرم بود و ضیق النفس و سعال و
زمین را نافع بود و خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل سرشند
و لعوق کنند معده را نیکو بود و حیض و بچه و سده بگشاید
و زائیدن آسان کند و همه حیوان را اختناق رحم و
درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره را حالبین
سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند الجذان
طبیب بسیار از وی استعمال کردن مضعف جگر بود و مصلح
وی عصاره زرشک بود دستقلیون زوفراست گفته
شد سحند عود بلبان است و گفته شود بپارسی بیزرک
کازرونی گویند کندش است و مؤلف گوید آن نوعی
کندش است و آن را آذربو خوانند و در الف
گفته شد و اگر از آب بیخ وی دو قطره در بینی چکانند

درد دندان را سود مند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر
بیاشامند سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد
و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول
براند و بچه بکند و چون با سویق سرکه ضماد کنند بر جرب
ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق
کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از
بکشد تا بدانی و طبیعت او گرم و خشک بود و نزدیک
بچهارم و بغایت معطس بود و در سفید کردن صوف
و کتان بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا کلیم شوی گویند
و در عرطنیثا نیز گفته شود و بشیرازی چوبک اشنان
گویند و بدل آن در الف گفته شد سطراطیوطس
نباتی آبیست که بیخ وی در آب پیدا شود و ورق
وی مانند ورق بادرنبویه بود و لکن حکیمتر و بزرگتر
از نعناع طبیعت وی سرد و تر بود و چون بیاشامند

خوني كه از كرده آيد ببندد و چون با سركه كنند منع ورم از جراحتها بكند
و حمره و ورمهاي بلغمي را نافع بود سطراك زرنبا داست
گفته شد سطاح هر نباتي كه در روي زمين گسترده بود
آن را سطاح گويند مانند حوشا دامثال آن سطركا
اصطرك است و اسطرك نيز گويند و گفته شد سطاريون
قسطاريون بپارسي برابر آن و آن گياهيست طبيعت
آن گرم و تر بود و ورم سپر بگدازاند و چون بكوبند و
بر آن نهند بر گزنده كي عقرب ضماد كردن سود دهد سطاخيس
نباتيست كه در كوهستانها و سنگستانها و زمينهاي خشن
رويد مانند فراسيون بود دراز تر و ورق وي كوچكتر
از ورق فراسيون بود و بسيار خوشبوي بود و قضبان
فراسيون زرد بود و طبيعت وي گرم بود در ۳ و بول
و حيض براند بچه فاسد كند و مشيمه بيرون آورد و مرة سودا
پاك كند و ماليخوليا و مجموع مرضهاي سودا سود دهد و مقوي

قلب

قلب نفس بود و بنجواليا را زايل كند و گزنده كي سگ ديوانه را
سود دهد و چون در زيت بجوشانند درد دندان را نافع
بود و در اندلس بقاره خوانند سطيوس جلنار هست
گفته شد سعد انواعست بهترين آن كوفي بود و فربه
و خوشبوي بود بستاني سفيد و بعد از ان هندي و اگر
سفيد بود بايد كه چون سياهي از وي بگذارند سفيد و فربه
بود و در شبر از يكنوع هست كه آن را سعد زنگي خوانند
و در ميان ريگ و گل زرد و كنار رودخانها بود و آن
نوع اگرچه كوچك بود اما ميان وي سفيد و خوشبوي بود
و آن نوع به از هندي بود كه اندرون وي نجود و بعدرا
بنزكي تبلاق خوانند و قرقرون هم سعد است و طبيعت وي
گرم است در اول و خشك است و در ۲ سحق و مجففه بود و لكه
بگزد و در وي قبضي بود و لون را نيكو گرداند و بوي دهان
خوش كند و چون سحق كرده را استعمال كنند آكله را زايل كند

و ریشهای مشکل را سود دهد و ریش دهن و معده را زایل کند و سنگ
کرده بریزاند و بول و حیض براند و گند بینی و دهن و
قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید
و سختی معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و گرده و
سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر را نافع و درد دندان
عظیم را سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی کند
و خوردن و ضماد کردن چون با زفت بیامیزند داءالثعلب
که بر سر گود کان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی
یکدرم بود و وی قوت مسهله بود و کرمهای دراز
و حب القرع بیرون آورده و چون با شراب بیامیزند
و مقدار ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود
به سر فرجلق و مصلح وی آن بود که قند یا با صندل
بیامیزند و آنچه گویند مضر بود به شش مصلح وی انیسون بود
و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد

و نوعی

و نوعی از سعد هندی است که به زنجبیل ماند چون بکشایند برنگ
زعفران ماند و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی
بسترد و [illegible] سرخ است که آنرا شد سنبل صعیبن
نیز گویند آن سکنجبین است و گفته شود [illegible] جبل آبی گویند
و به گویند و بیونانی قودوساسیلا گویند و ابن مولف گوید
از بهر آن گویند که آب بسیار خواهد گویند چون درخت به
به انار وصل کنند بار بیشتر آورد و بهترین وی بزرگ و
رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول
و در ۲ و در ۳ شیرین سرد و تر بود و گویند معتدل بود
در سردی و گرمی و ترش قابض تر بود و شیرین شکم براند
و ترش مقوی و قابض بود و گل وی همچنین سفرجل منع غثیان
و فضول احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب
نفس و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود
و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی فاضلتر از جرم

وي بود و در تقويت معده و بول براند و الجه لعبل لخته باشد اورا
روي زياده تر بود و خون رعش باز دارد و نافع بود جهت
[illegible] قطر بول و چون عصارهٔ وي در سوراخ قضيب چكانند واگر
بر سر طعام خورند شكم براند بقوت عسر اگر بسيار خورده باشد
طعام هضم نشده بيرون آورد و اگر پيش از طعام بود شكم ببندد
و بطبخ وي حقنه كردن شقاق مقعد و رحم را نافع بود و بوييدن
وي مقوي دل و دماغ بود و قطع غثيان و قي كند و چون بسيار
خورند در اعصاب و قولنج مغص تولد كند الجه نارسيده بود
دشخوار هضم شود مصلح وي رطب العسل بود سفيد اسغند [illegible] دل سفيد
است گفته شد [illegible] ريكوس نوعي از پياز بري است و طبيعت آن
گرم و خشكست و مسهل بود خام و پخته خوردن سغندليون بكون
تربيت و گفته شود سقن سيلان بود و آن عسل طب است
بعربي دبس گويند گفته شود سقولوقندريون اسقولوقندريون
گفته شد و بيوناني اسقلينس و سقليون گويند واميون نيز گويند

و

و قطاريقا هم خوانند و مؤلف گويد بشيرازي زنگي دار خوانند و نباتي
صحرايي بود و مشابه بكزبرة البير و طبيعت او گرمست و در اول
خشكست در ۲ گويند معتدلست و در گرمي و خشكي وي لطيف بود
و محلل حبت سپرز بغايت نافع بود و چون با سركه بپزند و سكنجبين
و چهل روز با لي بياشامند دوار و يرقان را سود مند بود
سنگ گرده و مثانه بريزاند و مقدار مستعمل از وي دو درم
بود و نسيان و فالج و لقوه را و وسواس و سوداوي و صرع را
نافع بود و قولنس گويد صلابت سپرز و خلط آن را سود مند بود
و با روغن بنفشه سعوط كردن فالج و لقوه و سكته را نافع بود
گويند چون از خود بياويزند منع آبستني بكند و اگر با شير اشتر
بود نيكوتر بود و وي مضر بود بمثانه و مصلح وي عسل بود بدل آن
دو وزن آن كما دريوس است و گويند بوزن آن پوست
بيخ كبر و نيم وزن تخم كرفس بود سقمونيا محموده گويند و آن
عصاره از يتوعات كه برگ آن بلبلاب ماند و درازي نبات

وبی سه گز یا چهار گز و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید
بود و بهترین وی آن بود که صافی و سبک برنگ ابریشم و چون در
دست بمالند زود خرد شود و سفید بود و زود در آب حل شود
و مانند شیر و آن انطاکی بود و آنچه سیاه یا زرد که سخت بود
و خرد شود و آن نوع بد بود و تا در میان به و سیب مشوی نکنند
نشاید که استعمال کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنان است
که در کیسه کتان کنند و به یا سیب را اندرون خالی کنند و در
میان آن نهند و سر آن باز جای نهند و بچوبکی محکم کنند و در خمیر
گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود
و بیرون آورند و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیم گویند و در دوم حرارت وی زیاده بود
از یبوست وی و بر برص بهق طلا کردن نافع بود و محلل جراحات
بود و چون با عسل بر آن طلا کنند اثر جبت و در دسر کهن شده
با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و

کرنبی

و شربتی از وی تسوجی تا دو دانگ بود بحسب مزاج و هوا و بلاد و
از طسوجی تا [illegible] دانگی بر گزنده کی عقرب خوردن و ضماد کردن
سود دهد و وی مضر بود باحشا و سده جگر و دل و کرب و غثیان و
و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا
و انیسون و دوا و قوا و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج
کنند و بوزن آن چون بیاشامند از وی مقدار بسیار
آن بکند رم بود امساک کنند و بعد از آن کرب و غثیان آورد
و عرق سرد و اسهال به افراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن
بخورد بر گیرد بچه بکشد و دو درم کشنده بود و شیرین گوید بگیرد
از وی با دو جزو ترید یا شیر تازه بیاشامند بنا شستا کرم
بزرگ و کوچک بیرون آورد مجرب است و اصل نبات وی چون
با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق
النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون به پشم زن پاره
بخورد بر گیرد بچه بکشد و چون عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات

سفید ازند بکدازند و چون باسرکه بیزند و بر جرب ریش شده
بالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن نافع بود و مدا
وای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشند بدوغ و سویق و فقاع
ورب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب
منهاج گوید حب خروع بود و گویند سه وزن آن مؤلف
گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود و در مسهل صفرا
چندانکه امتحان کنند قوت وی تا سی سال بود ابن مؤلف
گوید سقمونیا برگ وی ببرگ لبلاب ماند و سفید بود و شکوفه
او هم سفید بود و گرد و مجوف و آن تجویف وی از رطوبت
باشد و اصل او دراز بود و سطبر و بمقدار ساعد دست و بر آن
رطوبت بود و الجبان کسیر ند که مغاکی در شیب درخت آن
بکنند و برگ جوز نکسته اند و نشتر درو فرو برند شق کنند
و آن رطوبت بر وی برگ جوز چون ببندند و بر دارند و نگا
دارند شقاقل اشقاقل است گفته شد سورنجان بو نوم بر تیت

آن را

آن را سقور دیون گویند و گفته شد شعر دیون نیز گویند
و گفته شود و طبیعت او گرم و خشک بود و در چهارم ملطف
مفتح بود و جراحتهای خبیث به اصلاح آورد و در فتح عضل رانیکو
بود باقی منفعت او در سین گفته شود سقنقور [illegible] ورک
ماهی است و سقنقس نیز گویند و آن نسل تمساح است و
الجبان است که بر لب دریای نیل خایه می نهند و بچه می آورد
و هر چه در آب میفتد نهنگ میشود و هر چه در ریک افتد سقنقور
بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی
از نر و ماده نیز تولد شود و صاحب جامع گوید که حیض وی
بیشتر در چله زمستان بود و در شدت سرما از آب
بیرون آید و برود در بیابان نهد و صیاد بدو رسد و صید
کند و این قول خاصه صاحب جامع است و هموملقل ازین جمع
میگوید و سقنقور در رمل کند رود نیل بیشتر در صعید الاعلی
در نیل میرود و گویند بدان سبب ورک ماهی گویند که در آب

میرود و این مولف گوید این قول صحیح است که سقنقور در
کنار رمل و نیل یابند و تحقیق در میان شیار کردن و
فرق در میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور در نیل
نزدیک اون بود و ورل در بیابانها و سر ورل پهن
بود و سر سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زردی
که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ
سقنقور ابلق از زردی و سیاه و سفید و سبز و پوست
وی املس بود و محمد بن احمد تمیمی در کتاب مرشد آورده
و سقنقور نر و قضیب دارد و ماده دو فرج مؤلف گوید
یک سقنقور نر دیدم که سر قضیب او دو شاخ بود اما اصل
یکی بود و دو خصیه دارد مانند خصیهای خروس و مقدار
و مقدار آن هم در آن موضع بود که از آن خروس ماده
وی بالای بیت بیضه در رمل کند و بحرارت آفتاب تمام
شود و بچه برون آورد و غذای وی در آب ماهی بود

و در خشک

و در خشک عضایات صاحب جامع گوید از اهل سعید شنیدم
و در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد در رسید
عضوی از آن صیاد گزید و آن صیاد آب طلب کرد تا بآب رفت
و در آب رفت اگر بسبقت شاشید و در بول خود غلطید
صیاد مرد و سقنقور سالم و اگر صیاد در آب رفت یا در بول خود
غلطید سقنقور مرد و صیاد سالم ماند و این از خواص
عجیبست این مولف گوید که گویند در مصر کسی است
مرتب کشتن سقنقور چون بگیرند نزدیک او برند و
او را از کاردی از زر بسمل کنند و بر و مهری نکنند
تمام سقنقور که مهر او نباشد رغبت ننمایند بدان و
اختیار را جودوی نر بود که بوقت بهار صید کرده باشند
در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف بود
و گرد برگرد او گرده و بن دنب و پیه وی بود و گوشت
که برشته وی بود هم نیک بود و بهترین آن بود که از

موازی ناف بکسر نهند و قوت ناف و گرده و بلبه بادی
بود و نمک وی باید سیاهی که بسرخی مایل بود و برهم
چسبیده بود و آنچه سفید و ریزان بود نمک کمتر بود
سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم چون نمکسود
خشک کرده حرارت وی زیاده شود و رطوبت کمتر و
صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم خشک و در اول
کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و گرم و خشک مزاج را
موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند شربتی
از گوشت وی تا ده مثقال بود بحسب مزاج و سن و
هوا و وقت استعمال اولی آن بود که اگر تنها استعمال کنند
سحق کنند و بر سر شراب کهن صافی یا ماء العسل یا بختج
یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ نیم برشته کنند
و بیاشامند همچنین نمک وی در اطعمه با می یکدرم تا دو درم
بحسب مزاج و اگر بر سر زرده تخم مرغ نیم برشته کنند تنها

تنها

یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن شغل را مفید بود سقنقور
سودمند بود جهت مرضهای عصبانی سرد و کسی که در جماع
ضعیفی و تقصیری یابد و منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد
خاصه بیه گرده وی گویند یکدرم چون با شراب بیاشامند
از حوالی گرده وی شهوت و باه بحیثیتی برانگیزاند که
ساکن نشود مگر مرق عدس بعسل یا تخم کاهو با آب بیاشامند
این مولف گوید این مبالغه بلا حد است مگر در سقنقور
تازه این خاصیت باشد که در سقنقور نمکسود این خاصیت
نیست بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است مولف گوید
در ادویهای ماهی که امتحان کرده شد بخصی الثعلب نمیرسد
خاصه چون با شراب بیاشامند گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم نیز هست و گویند در بلاد حبشه
هم می باشد اما این انواعها مشهور نیست گویند بدل آن
خصی الثعلب است یا خردل مولف گوید اولی آن بود که بدل

وی در تراکیب بوزن وی خصی الثعلب است که فربه باشد
و بوزن قضیب کاو جوان که خشک و سوده بود و نیم وزن
تخم کرزه سکر بپارسی شکر کویند و در منهاج مراد از شکرا
بلوج است و بهترین آن بود که سفید و شفاف بود از طرف
هندوستان و چین آورده اند و آنرا قند خام کویند
و طبیعت وی کرمست در آخر اول تا اول ۲ تر است
در میانه اول چون کهن کرده میل بخشکی داشته باشد و وی
تلیین بود و نافع بود و بجلائی که در ویست و در جلا نزدیک
بعسل بود و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود از عسل قصب
تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از تلیین
عسل قضیب بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در
امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده بود و جکر و مفتح
سده جکر بود و شربتی از وی ده درم بود و اگر با روغن
بادام شیرین بیاشامند منع قولنج بکند و کهن وی نافع بود

[illegible]

جهت بلغمی که در معده بود و الا تشنکی آورد و خونی درد آمیز
از وی متولد شود مصلح وی رمان مز بود شریف کوید چون
با روغن کاو یا کوسفند بیاشامند احتباس بول را سود دهد
و مجربست درین زحمت چون ده درم از وی که حصه
در لبنست درم روغن کاو تازه نیم کرم بیاشامند درد
اندرون و درد ناف ساکن شود و هر دو ثنائی کند ازاینده بشمند
پاک کرداند و از مواد به آب کرم آشامیدن و اوامان
کردن سرفه را زایل کند و او آنرا بکشاید و نزله را سود دهد
و سینه و شش نرم کرداند خشونت مثانه را زایل کند و
موافق بود و محرور مزاج مبرود با عتدالی که دارد محتاج
مصلح نبود و سده بکشاید و کرده را نافع بود و اگر بخور
کنند قطع زکام بکند و سود مند بود جهت جرب و حبون
چشم چون با زره شکر حل کنند تا خون آلود شود و اگر
احتیاج بود دیکر باره مکرر کنند و اگر درد از وی چشم

کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند
تشنگی بنشاند و آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد
و سحج و امعا از بسیار خوردن وی احتراز کند و بدل وی
آب آلوی سیاه بود و گویند مصلح آن به است و طباشیر
و بدل آن مویز خراسانی شکر العشر صاحب منهاج گوید
صمغیست که از درخت عشر بیرون می آید و در موضع گل وی
که خشک کرده جمع میکرد و آن شکر العیش خوانند و هم گویند طلیست
که بر درخت عشر می افتد در خراسان جمع میشود و همچنین که
ترنجبین می افتد بر جا و همچون پاره نمک و در وی حلاوتی بود و
اندک عفوصتی و سفید بود و الحجازی باشد میل بسیاهی داشته
باشد و مؤلف گوید خار مانند مکسی بزرگ آشیانه میگیرد و
آن کرم هم در آنجا میرود و آن کرم را شیرازی خردگل تعالی می
خوانند و آشیانه به پارسی تنجال گویند و طبیعت وی معتدل
بود و مایل بحرارت نزدیک بود بمزاج شکر و وی الطف بود

در وی

در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند
سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنایی بیفزاید و
و شریف گوید اگر کسی هر روز از وی متواتر بیاشامد
هر روز ده درم به آب نیم گرم ربو و دشواری نفس را
سودمند بود و مجربست لفاح چون بیاشامند استسقا را
نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکران بهر آنکه حلاوت
وی اندکست و وی معده و جگر و مثانه را نیکو بود سکبینج
صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید
بهترین آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون
بسرخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی
بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین آن بود که صافی
بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون سفید و رایحه وی
متوسط بود و میان رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت
وی گرم و خشکست و در سیم محلل و ملطف بود و فالج را نافع بود

وچون بیاشامند یا حقنه کنند اوجاع بواسیر را سود دهد
و چون تنها بیاشامند سنگ کرده بریزاند و سردی که در معده
بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد
و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزندگی
مار و عقرب طلا کردن سودمند بود و چون سعوط کنند صرع را
نافع بود انجرا اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود
و شیخ الرئیس گوید که سکنجبین محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا
و مغص را سود دهد و خوردن و طلا کردن باسرکه چون
بکدازانند خنازیر و صلابت و مفاصل و سلع بکدازاند و ضماد
کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر
بکشد و چون بیاشامند گویند نقرس که سبب آن از سردی
بود سود دهد و درد مفاصل را نیز سود دهد و سینه را پاک
کند و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که
سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون

بو

بود و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین
داروهائی بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون
در سرکه بکدازانند و شعیره که بر مژه چشم بر آید بمالند
زایل کند و شربتی از وی یک درم تا یک مثقال بود و نشاید
که بغیر از مزاج و مرضهای سرد استعمال کنند و چون در سرکه
بکدازانند بغایت سرد مزاج اعلتهای سرد را سود دهد
و محرور مزاج را مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران زهردار و ادویه قتاله را سودمند بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا را
مضر بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قند
سفید و گویند نیم وزن جاوشیر و گویند بدل آن مثقالی
صبر بود و اشق و جاوشیر و آن هر یک ربع وزن آن
صاحب منهاج گوید از قند سحیل میشود سکنجبین
اصل وی صینی بود و آن عصاره آمله بود و نوعی دیگر مرکب بود

از عفص طلح که مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی که بوی
وی خوش بود و در ۲ قابض بود و مقوی احشا بود و
منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند
قوت اعضای اندرونی بود بدهد و باه بیفزاید و سده را بگشاید
و درد مفاصل و اعصاب را نیکو بود و منع نزف دم بکند و درد
دل را سود دهد و نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را
صداع آورد و مصلح آن کافور بود سک المسک مرکب بود
از پی شکافته و مازو و فاغنده و قلنجه و بسباسه و صندل مقاصری
سنبل الطیب و عسل در مرکبات گفته شود سکنج حجرا
الطاغیوس است و غاغاطیس نیز گویند گفته شد سکی زغلا
و سیقی زغلا نیز گویند و بیونانی کثیر الارجل بود که بسفایج است
و گفته شد سکنبو سکنویه است و سجنویه نیز گویند بذر سیستان
نیز گویند و حب العقد و گفته شد سلق دو نوعست و یکنوع را
بپارسی هم سلق گویند و مشهور است و آن را اسود خوانند

دیکونرا

و یکنوع دیگر را چغندر خوانند و بهترین آن سبزین بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند مرکب
القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوة
بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبضی
بود و در سفید جلا و تحلیل کلف و داء الثعلب و حرار
و ثالیل را نافع بود و چون به آب وی طلا کنند و رق
وی سوختگی آتش را نافع بود و بهق را با عسل طلا کردن
نافع بود و اگر سر به آب وی بشویند شپش بکشد و
و اگر آب وی در موم و روغن کنند و بر ورم نهند
ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا
کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری توابل
و رعشه را نافع بود و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی
در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند و اگر سبب آن
ارجح شدن اخلاط لذج بود که در دماغ نافع بود و گویند

چون آب ورق وی بر خمر ریزند و بعد از دو ساعت
سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر
گردد و اگر آب وی با ادویهٔ مسهله بیاشامند بلغم بیرون
آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون
دو درم آب وی و نیم درم غاریقون حل کنند خلطهای
غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد
نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح آن خردل و اصل وی
معده را بد بود و مغثی مصلح رب غوره یا شراب اترج
بود و ... جار النهر است گفته شد سلق بری سلق جبلی است
و آن نوعی از حماض است گفته شد در حا...
بپارسی جو به برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند
گندم بود بی پوست و در شعیر گفته شود سلق جبلی
سلق بریست و بشیرازی بیخ آن حلیو خوانند و آن
حلناق است بپارسی آزاد دار و حلوت نیز گویند

والبلوط

و طبیعت او گرم و تر بود و بر نقرس و مفاصل ضماد کردن و
نافع بود و جهت سرفهٔ بلغمی با نبات سفوف سازند و بر عضوها
کوفته کرفته با گلاب ضماد کردن بغایت مفید بود و در
حماض بری گفته شد ... قسا خوانند و پوست
درختیست که آن درخت را سلیخ گویند و ویرا سلیخه بدان
سبب گویند و آن انواعست نیکوترین آن سرخ رنگ
و سطبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و غوصی تمام چون
بشکنند مانند ریوند لحمی بود و سوراخ وی تنگ مانند
قرفه بجیده بود و اجزا رقیق بود کیسا بود که بقلب سلیخه
فروشند و آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه است
که ملحق بود بدارصینی و آن نیکو بود و طبیعت او گرم و خشک
بود و در سیم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا بود و حیض
بسته و بول براند و اگر بر داروهای چشم خلط کنند تیزی
چشم زیاده کند و درد سینه و پهلو که تولد کند از اخلاط

لنج یا از یا حی غلیظ نافع بود و مسهل نفث دم بود
و شراب وی جهت معده و جگر نیکو بود و چون دود
کنند رحم را پاک کند از رطوبات فاسد و بوی او نیکو
گرداند و چون با عسل بیامیزند در رطوبتهای لبنی که در
وی بود ببندد آید زایل کند گزنده کی افعی را نافع بود
و چون بیاشامند مجموع ورمهای گرم که عارض شود در
اندرون دود کرده سده بگشاید و بچه مرده بیرون آورد
و زنده ببندد از دو مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل
از وی تا یکدرم بود و گویند مضرست با معا مصلح وی
کثیرا بود و یحیی بن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن دار
بود [illegible] ریت است گفته شد ... شلجم است
گفته شود [illegible] بوست مار بود نیکوترین آن بوست
مار نر بود که لون آن سفید بود و ارجیا سیوس گوید سرد
و خشک بود و بغایت مجفف بود و اگر با شراب بپزند

و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان مضمضه
کنند درد دندان را سود دهد و اگر در داروهای چشم خلط
کنند سودمند بود و خاصه چون خشک کنند و سحق کنند و بعسل
بسرشند و یا با شراب و در چشم کنند تیزی او را زیاده کند
و اگر با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند
درد دندان را عظیم سود دهد و با ورق کبر بپزند و بدان
مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزند و برداء الثعلب
لطوخ کنند موی بر دیاند و اگر یکدرم از وی با آب ورم
خرما بسرشند و بخورند ثالیل زایل کند و اگر یکدرم پاره کنند
با دو سه درم آرد جو بسرشند و در شب آتش کنند تا پخته
گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهر و خواه باطن
بغایت سود دهد و اگر با زیت بپزند و از آن موم روغنی
گیرند جهت شقاق لبان و مقعد نافع بود و چون در آتش
بخور کنند مار بگریزد و چون بر ورک زن حامله بندند

آسان زاید و بچه که در شکم مرده باشد بیندازد و چون
در زیت بجوشانند در درد گوش چکانند درد گوش که از
سردی بود و ریش آن که از وی روانه بود سود دهد و اگر
در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند
جهت غلظ اجفان و مرض و بجاها که در جفون پیدا شود
کحل کردن نافع بود سلوی سمانی است گفته شود سلور
جوی خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت وی
در سمک گفته شود سماناه به پارسی سنگپشت و به شیرازی لاکه
پشت گویند و چون سنگپشت دریایی چون با شراب بیاشامند
بنیر مایه خرگوش و کمون سودمند بود و جهت گزنده کی جانوران
آن کسی که ضفدع اجامی خورده باشد و هر نوع که خورده باشد
و زهره سنگپشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود
و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهت ریشهای
بد که عارض شود در دهان کودکان که آن را قلاع خوانند

زایل

زایل کند و بیضه وی شیره [؟] بچگان را نافع بود و سنگپشت
دریایی اگر بسوزانند تا سفید گردد با روغن گاو سحق کنند
و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند و گوشت
برویاند دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل
کند و شریف سه نوع است بحری و نهری و بری و چون
سنگپشت بحری بکشند و هر چه در شکم وی بود بیرون
آورند و بر آن بسوزانند و خاکستر آن باندکی فلفل
بیامیزند و با عسل بسرشند و مانند فلفل حبها سازند مصروع
هر روز از آن بناشتا هر شبانگاه بخورد نافع بود
و چون خون سنگپشت بر دست و پا مالند مفاصل و
نقرس را سود دهد خاصه چون بپا بی بمالند و چون
پیه وی بر تشنج و کزاز مالند سود دهد و گوشت وی چون
بخورند همین عمل کند و چون با چند بید ستر حقنه کنند
تشنج را مفید بود و بغایت کمال بود و چون سنگپشت

در یا ببو زانند خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق
خاصه شقاق پایها زایل کند و گویند چون بر سر مصروع بیاویزند
صرع ساکن شود صاحب قلایع گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار
آید و زیان کند بگیرند سنگپشتی و از گونه بر زمین بدارند
دست و پایهای وی در هوا کنند و رها کنند دیگر تگرگ
در آن موضع نیاید و ابن زهر گوید زهره وی چون خشک
کنند و بعسل که دود ندیده باشد سحق کنند و در چشم
کشند جهت نزول آب نافع بود و ماسرجویه گوید که نافع
بود از جهت سفیدی چشم و نزول آب گویند چون بیزند
و به آب و کودکان را که فتق بود بر آن آب نشانند
سود دهد ابن مؤلف گوید زنان شیراز چون کودکان را
در دز بار و خصیه باشد سفیده و بیرا با شیر ما در حل کنند و
سبد هند و یا در روغن بمیجوشانند و می مالند مجرب است
سابار ابیون درختیست که بالای وی از زمین سه گز

اذرکیر

بر آمده باشد و گل سرخ دارد و بعد از آن دانه کند بمقدار
کشنیزی آن نبات و حب وی جهت گزنده یا رو جمیع
گزندگان زهر دار سودمند بود و چون بیاشامند
سینه و حلق از خشونت پاک کنند و آواز را نیکو بود
سلاحه بول بزکوهیست که هنگام تهیج بر سنگ کرده باشد
و سنگ سیاه شده باشد مانند قیر بود خشک و در ادویه
استعمال کنند جذام را نافع بود سقمونیا شوکه قنطریست
و کعثه شود سماق تمتم و طسطم نیز گویند و در سماق را
الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه و سرخ بود و طبیعت
آن سرد بود و در ۲ گویند و در اول گویند خشک بود
و در ۳ بغایت قابض بود و منع نزف دم بکند تا حدی که
بعضی گویند اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت ورق
وی قابض بود مانند اقاقیا بود و طبیخ ورق وی موی را
سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحه و امعا را سود دهد

خوردن و بدان نشستن و اگر در گوشش چکانند چرکی که از
گوشش روانه بود ببرد و ورق خشک وی چون به آب
بپزند تا بقوام عسل آید و مانند حضض بود در عمل و ثمر
وی اگر همچنین کنند همین سبیل و موافق بود و چون در طعام
اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد
چون ضماد کنند منع حمره و ورم از قحف سر بکند و بواسیر
زایل کند و چون با تخم چوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند
نفع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود و فعل نیکوتر بود و از فعل
ثمر صمغ وی چون در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند
و چون بپزند و آب آن بروی ریزند تورم نکند و رازی
گوید اگر سماق به شراب بیاشامند قطع اسهال و نزف دم
از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر بر بندند
و بر او بر صوفی نسج و بر کسی ببندند که خون از وی روانه
بود از هر موضع که بود ببندد و ابن ماسویه گوید اشتهای

طعام

طعام باز دید کند بخصوصی که وارد طبیعت ببندد و بخصوص
اسهال صفرائی که مزمن شده باشد سود دارد و چون بخورند
و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر
معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم
زیاده تر ببندد و چون در گلاب خیسانند و از آن
در چشم کشند سودمند بود و در ابتداء درد چشم که از
گرمی بود با ماده و قرحه را سودمند بود و سویق وی شکم
ببندد و معده را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن
اسحق گوید اگر در چشم کشند از نفع وی سلاق و سوزش
خارش چشم زایل کند و اگر کسی قی دایم کند و هیچ در معده
وی قرار نگیرد و چون سماق و کمون بکوبند جمع بیش
و به آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ
معده بود و مقوی آن تشنگی بنشاند و غثیان صفرادی
پیچ را سود دهد و دوسنطاریا را با آن حقنه کردن [illegible]

رحم و بواسیر را نافع بود شریف گوید اگر بپزند ده درم
با هفتاد درم آب یاقوت تاب دهند خرقهٔ پاک در آن
آب فرو برند بر چشمی که جرب بود اکلهٔ و سلاق که تکمید
کنند نافع بود و چون بگیرند و به آب سرد قطع سیلان
و خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجدور جای
چون سرخ شده باشد ایمن باشد از آنکه آبله در چشم وی برآید
چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق
وی همچنین چون ضماد کنند بر شکم کودکان طبیعت ایشان
ببندد و چون ورق وی همچنین بپزند و عصارهٔ آن بگیرند
و جبابجهٔ غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در منع ماده از
چشمها بغایت سودمند بود و چون حل کنند و در آب
لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای پلید خشک گرداند و چون
ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند بود جهت سلس
البولی که سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر سرد

و مصلح

و مصلح آن مصطکی بود و ~~سمسق~~ مرزنجوش است و در اوان
الفاظ گفته شد ~~سمین~~ جربی گوشت نیکوترین آن بود که از حیوانات
مستکمل گیرند و طبیعت او گرم و تر بود و شکم براند و زود هضم
شود و باه را زیاده کند و غذائی بد بود و بلغمی را مطفی طعام
بود و زود مستحیل شود و بدخانی و مواری اولی آن بود که اندک
خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود و در
تحلیل مراس و محلل ~~سمسم~~ کنجد گویند بهترین تازه و بزرگ
حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی طبیعت وی
گرم است و در میان درجهٔ اول و تر است در آخر آن و گویند
در ۲ ملین بود و محلل خون بسته و اثر کبودی که از ضربی حادث
شود ببرد نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن
باشد بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و ببر ورمها
و سوختگی آتش نافع بود و نقیع وی حیض براند و بچه بیندازد
چون مقشر بریان کنند غذا او صالح بدهد فربهی آورد و

وچون هضم شود در معده وحشاء ولعوق وی مرضهای
سینه وشش وسرفه را نافع بود وخون که از وی
متولد شود متوسط بود در نیکی وبدی ومسکن حرقتی و
لذغی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب
یا از داروئی گرم منی بیفزاید وباه را زیاده کند وکرنسو
ماررا سود دهد واگر از بذر کتان بخورند قوت باه بدهد
وبغایت مقدار مأخوذ از وی مخدر بود ومعده را بد بود
وبوی دهان بد کند ومرخی معده بود وغثیان وتشنگی
آورد ومولد خلطی غلیظ باشد وبطیء الهضم بود واولی آن
بود که بریان کنند وبریان کردی سبک وباعسل بخورند
وجالینوس گوید بدل وی در تلیین خاصه بذر کتان
بود واگر وی همچنان خام بخورند وقدری مری برسر آن
بخورند زود بگذرد واگر بطبیخ وی مویز ابشوبند نرم گرداند
ودراز کند سمرنیون نیز گویند وآن کرفس بریست

گفته شود

گفته شود سمقبیرن سمق است گفته شد سمیم بری
جلهنگ است گفته شد سما قیل سماق است گفته شد سمنه
درخت البمنه گفته شد سم الحمار دفلی است گفته شد
سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند واندلس
دیج الفار وآن شک است گفته شود سم السمک ماهیزهرج
گفته شود سمن روغن گاو وگوسفند گویند وقول
وی مانند زبد بود ودر انضاج وارخا وتلیین اقوی
بود از وی وطبیعت وی گرم وتر بود ودر اول حرارت
بیشتر دارد از زبد جوزی گوید روغن منع سم افعی
بکند ودر نگذارد که بدل رسد ورازی گوید شخصی را در بادیه
افعی بگزید روغن گاو کهن بیاشامید وهیچ ضرر بوی
نرسید وروغن هرچند کهن گردد حرارت زیاده
تر گردد وقوت جلاء وی محکم تر گردد وشیخ الرئیس
گوید منضج ورمها بود خاصه بن گوش خاصه از آن نان

وکودکان سینه را نرم کند و منضج فضولی بکند که در وی باشد
و خاصه با شکر و با دام تلخ و شکم ببندد و وهم براند و وی تریاق
زهرها باشد که خورده باشند و شریف گوید چون به آب
و خاکستر حقنه کنند قرحه و امعا را نافع بود و چون بر بنیه
و بر دان جراحتی نهند که خواهند سر آن با زهم نیاید
و منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ گرداند
و چون حنا بروغن کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند
و چون بیاشامند از وی ده درم با پنج درم شکر بول
براند در حال چون بفرزجه بخود برگیرند ریش رحم را سود
دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شش صد درم
آب انار دوسنطاریا را نافع بود و چون بر چشم کشند
صلابت آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند
طلا کنند بر اجفان که جبلی [illegible] آبی داشته باشد
سودمند بود و چون در چشم به آب عنب الثعلب بکشند ضربان

چشم و درد آن و درد گوشها را سودمند بود و چون با
لعوق کنند سرفه خشک را نرم گرداند و اولی آنکه کسی که علت
اندرونی داشته باشد از وی اجتناب نماید و چون بر روی
طلا کنند هفت شب و بدان خسبند روی را پاک گرداند
و جلای تمام بدهد و زبد نیز همین عمل کند سمیون
سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند سمنه
خوانند سمن و یتر خوانند و آن گل سفید است و در روز
گفته شود سمار و غلط است گفته شود سمک بپارسی
ماهی گویند و بعضی بقیاس با بعضی گرم بود و چون مار
ماهی منی بتر اید پیه کرده وی و نیکوترین ماهی بحوری
بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک متوسط
در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهو نه که نداشته
باشد و لذیذ بود و فاضلترا انواع آن شیبوط بود و بنی
بستی و شیبوط در فرات بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان

جایگاهی بود که سنگ ریزه بود یا رمل آب وی شیرین بود
واگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود افضل انکه خورند
جهت ترطیب یا سفیداج بود وبعد ازان مشوی بر طبق
وانچه بریان کرده باشند سبکتر بود بمعده از آن در روغن
بریان کنند بد بود وتشنگی بسیار آورد ودیر از معده بگذرد
وطبیعت ماهی سرد وتر بود ودر ۲ باه را زیاده کند وخا
مازلی و بدنی که عرق کند فربه کند ومرق وی نافع بود جهت
زهرهائی که خورده باشند وگزنده کی نیش و چون دوام کنند
برگزنده کی مار شاخدار وسگ دیوانه سود دهد وحرتی
که آن را اسلور خوانند وآن در نیل مصر بود وآن را فصوص
ورنش نبود وطویل واملس بود وسر وی بدرازی مایل بود
ودهن وی کشیده بود مانند خرطومی دیسقوریدوس گوید
را اسلورس خوانند وفربه وتر بود ودر گوشت وی
لحاولیتی ولزوجتی بود وجهود ان دیرا بخورند وبروجی ویرا

سوارس

سوارس خوانند وچون تازه بود غذا بد دهد وشکم براند وچون
نمکسود کنند غذا اندک دهد وقصبه شش پاک کند وآواز
صافی کند واگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از برون
پرسلی بیرون آورد واز عمق گوشت وطبیخ نمکسود وی چون
در آن نشینند در ابتدا قرحه امعا نافع بود وسبب جذب
مواد که بظاهر بدن آورد وچون بدان حقنه کنند عرق
النسا را نافع بود واگر همچنان که گفته شد ضماد کنند بر فضول
ودر جاج از بدن بیرون آورد وبقوت جاذبه خوردن
وی مولد بلغم لزج بود وچون تازه بخورند غذای فاسد
بود واگر ادمان خوردن وی کنند برص آورد وبسبب
بسیار رطوبتی ولزوجتی که در وی بود مگر انکه نمکسود کنند
وبسرکه خورند که بقوت نمک قطع فضولی وی بکند وانواع
ماهی مولد بلغم ماهی باشد ومرخی اعصاب وموافق نبود الا بمعده
گرم وشبکوری آورد ومصلح آن مثلث بود یا عسل که ویرا گرم

ولطیف زود بیرون آورد و جالینوس گوید چو از هضم شود
وخون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو از لزوجات
بود و بلغمهای غلیظ ماهی که سرد شده باشد در موضعی نمناک
نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
قطر ماهی و آنچه نمکسود بود و نیکوترین آن بود که کهن نباشد
و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی آن بود که در آب
بجوشانند و بعد از آن ماهی در آن اندازند و بپزند و
طبیعت ماهی گرم و خشک بود و سردی نافع بود جهت ورم ملا تازه
و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آن را اسمارسیں گویند چون بسوزانند
و بر گزیده گی سگ دیوانه و عقرب نهند سود دهد و گوشت وی
چون بخورند همین عمل کند ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه
آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن
بود که به سرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند بعد از آن حلوا و
روغن خورند و سرد مزاج را نشاید که ماهی تازه خورد و معده

بلغمی را هم

بلغمی را مضر بود و ادمان خوردن آن مرضهای بد و را عقب دماغ پیدا
کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی کنند بروغن
گردکان و زیت بریان کنند و فلفل خرد کرده بر آن افشانند
و بخورند و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب صرف محکم و آب
نخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند
و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد مگر روزی که عزم قی کردن
داشته باشد و اگر آب بخورد اتفاق قی بیفتد بعد از آن داروی
مسهل بیاشامند تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج
زجاجی از وی متولد شود و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته
گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب آن بخورند که بلغم را بزداید
و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود و در اصلاح
آن نمک مملوح و منفود نیکوترین آن بود که تر و فربه بود و نمکسود
کنند و در سرکه نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و اشتهای غذا بیاورد و تشنگی کمتر از نمکسود
تازه بریان کرده آورد و مضر بود به عرق النسا و سوداوی مزاج

مصلح وی اترج مربا بود و نمک مسیلح نیکوتر آن بود که بهار با بود و آن
آش سرکاست و اوساآن بود که سرکه بجوشانند با سداب کرفس و زعفران
و بعد از آن ماهی شرحه کرده در آن اندازند بجنبد انکه سهر اشود و لذت
وی باقی بود و باید که بعد از آن که صید کرده باشند زنانی ربالکنند و چند انکه
متغیر نشود و طبیعت وی سرد بود و معتدل بود در رطوبت حکر
کرم را نافع بود و برقان و تبها و صفرا و وی و باحره را مضر بود و بدل
وی فالودج بود سمکه صیدا و در شام بسمکه الترک خوانند شریف
کوید در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام و وی ماهی
کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر
دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت هیجان ایشان باشد و نیکوترین آن
نر بود مادام که زنده باشد فرق توان کرد نر از ماده و چون مرد و خشک
شد علامت آن بنهان کشد و چون صید کنند نمکسود و خشک کنند
و چون استعمال کنند نیم درم از وی بجی کرده و در شراب سفید کنند
و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید که شهوت و مجامعت برانگیزد
نعوظ بر وی آورد و بعضی کویند فرق میان نر و ماده آن بود که

نر

نر آنرا سر کوچک و بدن دراز بود و این جمیع در کتاب ارشاد کویند
و نیکوتر آن بود که در منتصف شباط صید کنند و نر آن مهیج باه بود و مر دانرا
و ماده آن مهیج باه باشد و زنانرا و بر سر بیضه نمیر بسته کنند و بخورند
سمانی شریف کوید مرغیست که از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد کویند
آن سبب که چون آواز رعد میشنود بمیرد و زهره وی چون لعق کنند
صرع را سود دهد و خون وی چون در کوش چکانند درد کوش
ببرد و چون بخورند و ادمان کنند دل سخت را نرم کرداند و کویند که این
خاصیت در دل و سینه و ابن زهر کوید سرکین وی مطلق نه سرکین
گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و مرغ کوچک نزدیک بود و لطیف بود و میل بگرمی داشته باشد
و گوشتش نیکو و بهر و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن درستان
و نافعان گوشت وی سنک بریزاند و بول براند و صاحب منهاج
کوید نیکوتر آن بود که مخالیف وی نر بود و طبیعت وی کرم و
خشک بود و مفاصل سرد را نافع بود و شیخ الرئیس کوید این قوة
در خوردن گوشت وی باشد و بلکه در جوهر وی این قوة هست و

طلی آن بود که خربق خورده بود بمثقالی که میان ایشان است و مصلح وی
آن بود که بسرکه و کشنیز بپزند و بشیرازی و برا از قی خوانند
سمور جانوریست که در ترکستان بسیار باشد و گرم و خشک
بود و سخونت وی زیاده از همه حیوانات بود و پوست زود تغیر پذیرد
از بهر آنکه دباغت وی نه همچنانکه همه پوستها بود و صاحب منهاج
گوید وی و دلق نزدیک یکدیگرند مسخن و مجفف بود و پوشیدن
وی مرانرا و سرد مزاجان را سود دهد و غیر وی گویند سمور سینه و
گرده را نیکو بود سنا نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی ببرگ
مورد مانند بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل مرّه
صفرا و مرّه سودا بود و بلغم و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن و
نقرس و عرق النسا و مفاصل که مرّه صفرا و بلغم حادث شود و
شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته
وی مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید سودمند
بود هیجان سودا را مسهل آن بود و مسهلی محکم و قوة بدن بدهد و اسحق
بن حنین گوید از قول قولس که سودمند است جهت وسواس

سودای

سودای وی و شقاق دستها و تشنج و عضله دوالیه و پیسی که در بدن
پیدا شود و صداع کهن و جرب و حکه و بثرها و صرع را نافع بود و شریف
گوید چون با زیت انفاق بپزند و بیاشامند و درد پشت و ورکین را
سودمند بود و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است
و اسحق گوید مضرّست بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ
صالحتر بود که مدقوق و رق وی با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و رق
وی مستعمل است سنبل صاحب منهاج گوید سه نوعست هندی
و رومی و جبلی سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر نیز گویند
و رومی را ناردین اقلیطی گویند و کفته شود و نیکوترین سوری بود تازه
و سبک و خوش بوی و چون سعد اشقر بود و خوشه وی کوچک بود
و مجفف زبان بود و بوی خوش در دهان و رنگ چون بخایند آن از
کوهی خیزد که از آن طرف سوریاست و از طرف دیگر هند و آنچه آن
هندی بود آنرا غیطغس گویند و این اسم مشتق از اسم نهری و ظریست
که جانب کوه غیطغس می روید و نزدیک آن روید و وی در قوة
ضعیفتر از سوری بود و بسبب رطوبتی که موضع رستن وی است

خوشه دراز و تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول
و خشک در دوم و گویند در سوم و وی مفتح و محلل بود و داء آن بود که
چون مشتمل خواهند که دو رنج وی مانند گل خیری بود و آن خاک
وی بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی بعد از آن
سنبل استعمال کنند و در وردی منع عرق بکنند و جگر را نافع بود و قیم
معده و چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند وی محلل اورام بود
و مقوی دماغ اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان
و چون به آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن کند و بول براند و شکم
ببندد و چون فرزجه از وی زن بخود برگیرد قطع نزف بکند و رطوبتی
که روانه بود از رحمها خشک گرداند و چون بپزند به آب و زن
تمکید کند و در آب آن نشیند ورم گرم که در رحم بود زایل کند
و سینه و شش پاک کند و یرقان و سده جگر و معده بگشاید و قوة
مهرد و را بدهد و مسخن ایشان باشد و در اعضا و لون را نیکو گرداند
و ضیق النفس زایل کند استسقاء طحی و ممسک به طبیعت بود
و قی و بلغم باز دارد و محلل ریاح بود که متولد شود در معده مقوی فعل

قوة

قوة ماسکه بود در بیرون بدن و مجموع سده که در سر بود بگشاید بوی
دهان خوش کند و درد سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی
یک درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود جالینوس
گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود و دو وزن آن و گویند بدل آن سا
بود سنبل هندی صاحب منهاج گوید گویند بدرستی که آن دانسته است
و خلافست که سنبل هندی سنبل الطیب است که گفته شد
و در اشیشعان نیز گفته شد سنبوت گجران است و گفته شود سنبل
الکلب صاحب جامع گوید ثمره شجره رد دار است که معروفست
بالسنة العصافیر سهو کرده در دار بپارسی اسفیدار گویند و بعربی
شجرة البق و السنة العصافیر و ثمره درختیست که بپارسی اهر اگویند
و سنبل الکلب بهار ولیت سندروس صمغی زرد است مانند
کهربا ولیکن سست تر از وی بود و در وی اندک تلخی بود و طبیعت
وی صاحب منهاج گوید گرم خشک است در دوم در وی قبضی بود
و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم و خشک است
و خون ببندد و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند قطع

فضول بلغم از معده وامعا بکشد و کرمها و حب القرع بکشد و
سود مند بود جهت استرخا و عصب که حادث شود
از افراط برودت و رطوبت و امتلا و اگر روغن وی در زنا صور
مالند خشک گرداند دخان وی همین عمل کند و خواصه در جراحتها که در
اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کنند و بر جراحات افشانند
خشک گرداند و چون با روغن گل بیامیزند چندانکه غلیظ شود شقاق
مرض که در گوشت نشست و باید اشوی مالند بغایت نافع بود و
خفقان و وسواس و ربو که از تری بود و کسبر زو اسهال مزمن را
بغایت نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند بول و حیض براند و چون در
چشم چکانند جلاء تمام بدهد و چون بیاشامند خون از موضعی که باشد
ببندد و دخان وی نزله و زکام را نافع بود و جهت درد دندان نیکو
بود و معتدل تر از وی نبود در وی و مانند کهربا بود در قوة ربودن
کاه در وی قوتی بود که بدن را لاغر کند و چون هر روز قدری با
سکنجبین بیاشامند این مولف گوید فرق از وی تا کهربا آنست
که سندروس سست تر از کهربا بود و چون بر آتش عرض کنند از کهربا

بوی مصطکی آید و از سندروس بوی ناخوش و اندکی تلخی در سندروس
بود سندوقس زرنیخ است گفته شود سنجفر زنجفر است گفته شد سنباذج
اسطالیس گوید طبع حجر وی سرد بود در ۲ خشک در ۳ معدن
وی در جزایر و دریای چین بود و در جلای وی تمام بود و دندان را از جرک
پاک کند و جلا بدهد و چون به آتش بسوزند و سحق کنند بر ریشهاء در زبانها
عفن که در از شده باشد پراکنده کنند زایل کند و جهت استرخا
ولثه و نقاشان در جلاء نگینها و خاتمها استعمال کنند سندیان ارزه
فراسیون است گفته شد سندیان درخت بلوط است سنجاب گرمی وی
کمتر از سمور بود و گویند بقیاس سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور مزاج
جوانان را نیکو بود کسی که دایم شرب کند سندیان درخت بلوط است نزد اهل
شام بخلاف سندیان عود هندیست طبیعت وی گرم و خشک است
و در ۳ نقرس را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند سنور گربه
گویند و فرودی انچه هندی بود و خشک بود و بغایت سخی بود و
قایم مقام فرو ثعلب بود و شریف گوید چون وی را بیجان بسوزند
و در دیگ بگل گرفته تا همچون خاکستر گردد با سرکه بیامیزند و بسر مرغ بر

سنقاق طلا کنند که در میان انگشت دست و پای بود زایل کند و
غافقی گوید گوشت گربه گرم و تر است و سودمند بود جهت
درد بواسیر و مسخن کرده بود و درد لیت را نافع بود سنکوبه
سنکوبه است و گفته شد سورنجان در مصر عنکه خوانند و در عراق
لعبه بربری و بیونانی قلجیقن خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی اقیادولن
و بهترین وی مصری بود که در اندرون بیرون وی سفید بود و در
شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد بود و حبیش بن حسن
گوید گرم است در اول خشک است در اول و دویم و بعضی گویند
خشک است و در سیم سرد است و درم در وی قوتی بود که مسهل بلغم
باشد بخاصیت که در ولیت تسکین درد مفاصل و نقرس و
خدر در بدن میکند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نقرس
ضماد کردن درد ساکن کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند ورم را
صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بوده تمیمی گوید وی را
خاصیتی عجیبست در بواسیر باطن و چون سحق کنند و نیم درم از
وی بروغن گوسفند کهن بسرشند و با پنبه و پاره بخود برگیرد در مقعد

دو شب

دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و در مفاصل لطوخ کردن
با بعضی آبها درد ساکن کند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول
گوید سورنجان سفید زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل
و فودنج و مکون مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و اولی آن بود که
با مکون و فلفل بیامیزند ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و نافع
بود جهت مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان باشد براند و پاک کند
شربتی از وی یکمثقال بود و بعضی داند که زعفران چون با ادویه بیامیزند
نیم مثقال یا یکدرم شاید اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف را
بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا قند و زعفران آنچه سیاه و سرخ بود مضر بود
و اگر با ادویه مسهل بیامیزند ادویه مسهل را در معده به بندد و آفتی سخت
پیدا کند و آن مهره و نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت
هست و بدل وی بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن افتیمون و
ده یک آن خربق سفید و گویند در درد مفاصل بوزن ورق
حنا بود و نیم وزن قفر الیهود و گویند بدل آن بوزیدان است و تربد
سوفطیون خصی الثعلب است گفته شد سورنجان نوعی از زاج است و گفته شد

سوسن منتن خوانند و بیابانی ممک خوانند و منفعت در بیخ وی است
و عصارهٔ آن گفته شود و اصل آن در الف گفته شد طبیعت سوسن گرم
و خشک است گویند معتدل و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید
درد جگر را نافع بود و مقدار مأخوذ از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود
به سپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود و جهت بوی سنبل و عرق آن از آن
پای بنکلو بود چون استعمال کنند همچنان تازه سوسن چهار نوع است
یکی سفید آن را آزاد خوانند و یکی ارزق که آن را کبود خوانند و یکی صحرائی
بود که آن الوان بود از کبود و زرد آن را آسمان گون خوانند و بیخ وی را ایرسا
و یکی زرد او را خطائی خوانند و قد شاخ وی بلند بود و سوسن بری
و بستانی بود و نیکوترین آن آسمان گونی بود و طبیعت آن گرم است
در اول و معتدل در خشکی و محلل و ملطف بود و گویند معتدل است
و سوسن سفید بستانی گرم و خشک است و در سیم گویند معتدل است
و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلائی دهد و کلف و نمش را
چون روی را بدان بشویند جرب ریش شده و خشک شده و ریشها را
سود دهد و بوستانی فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال
کنند

کنند درد سپرز و گزندگی جانوران را نافع بود و خاصه عقرب بوئیدن
وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود و چون با آب عسل
بیاشامند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال بود بوئیدن آن مضر بود بدرد
سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود شیخ الرئیس گوید سوسن
آزاد نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیک بحکم آن ولیکن در گرمی
و خشکی کمتر از آن بود آزاد و بهای قلبی بود و جهت تفریح در دوی
باشد سوداء القطرة عفص است و گفته شود سوداء الهند نوعی از
سیلحه است و آن سیلحة السوداء خوانند و آزاد وی تریاق بود در
سیلحه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید دوائی رومیست گرم و خشک
بود در چهارم چون یکجه از وی به آب سلق سعوط کنند لقوه را
نافع بود سوداء الهند جانوریست که بپارسی دارپر گویند و بشیرازی ازمک سودانیه
طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را زیاده کند و مضر بود بدماغ و در
گوشت وی حدتی بود و از بهر آنکه حشرات میخورد و بوی بد دارد و وی
بدبو بود خاصه چون لاغر بود سورج نوعی از کف دریائی است و در
موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک

[illegible]

بود و زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود و بسیار ملطف و محلل بود
سویق الحنطه بپارسی پست جو گویند نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده
باشند و نخاله وی اندک بود و وی کمتر از پست گندم بود و شکم
ببندد و چون به آب انار شیرین بسرشند یا سنوف سازند تری
معده را خشک کند و قی و صفرای وی باز دارد و در سر اسود
دهد و غثیان ساکن کند و قوة معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده
سازند با قدری شیرینی غذای اطفال کنند و بدن ایشان را فربه کند
و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود سویق الخطمی نیکوتر آن بود که
معتدل بریان کرده باشند طبیعت وی گرم بود و خشک بود و در اول
گویند نرم سند و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند
حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ بود
اولی آن بود که با آب گرم بشویند و قند اضافه کنند سویق النبق پست کنار
گویند معده را نیکو بود و شکم ببندد سویق التفاح فی غثیان ساکن کند
که از صفرا بود و معده را قوة دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سود دهد سویق الرمان

سرد

313

سرد و خشک است و مسکن صفرا بود و معده را نافع بود طبیعت را سخت
دارد و اشتها باز دید کند سویق الخرنوب طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سنبل
گویند و نمام نیز گویند و نمانا و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است
و در سیم مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و وی خشبیتی است میان نعناع
و بادرنبویه و بوی نیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود و مدر و لطیف و محلل
باشند و این مولف آخشینیست میان نعناع و فودنج و از بهر آنکه
بود نور کوزه دستنبان میان سنبل میشود و چون با زر در کوزه دست
نشان میان سنبل میشود و چون باز در کوزه دستنشان میکنند
نعناع میگردد فواق و معص را نافع بود و تخم وی چون بیاشامند باشد آن
تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه را سود دهد و ورق وی چون بر
پیشانی سر ضماد کنند درد ساکن کند و برگ زنند که زنبور ضماد کردن سود
دهد و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند و باقی منفعت
وی در تمام گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادروج بود سیاه
بلغت وادی قرن حلال است و گفته شد و گویند بلح است
بپارسی چوب شونیز گویند صاحب منهاج آورده که خشب شونیز است

ودروی حرارتی قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در ۲ و در وی تحلیلی
بود و طبخ بیخ وی معده را سودمند بود و بول براند و صاحب جامع گوید
که اسحق و جالینوس و دیسقوریدوس روشن میشود که سیاروان
فلفاسل است و همو گوید روشن نیست که چیست جای بحث است
سپستان صاحب منهاج گوید حب الغفد است و گفته شد سپستا
صا است و گفته شود سپیا ماهی است معروف و رناحیه بیت
المقدس خرنک که در اندرون وی بود آنرا لسان الحمل خوانند و در بعضی ساحل
مغرب برقناطه خوانند و چون بپزند و حوصله وی بخورند و نخوار بهضم شود
و شکم براند و چون بسوزانند و نحی کنند بهق و کلف و نمش و جرب
زایل کند و دندان را جلا دهد لعابی سیاه از وی بیرون آید و موی بر داء
الثعلب برویاند و مانند مداد بود که کتابت بران توان کرد سپیکرات
و نان نوعی از سوسن است و آن دلبوث گویند گفته شد در داء سیسنبر
خرف الما است و گفته شد سپیکران بونی یح است گفته شد و سیف الغراب
ماهینرج است گفته شود سیر الما جرجیر الما است و کرفس الما و قرة
العین و بهق نیز گویند و وی در آب ایستاده بود و عطریتی در وی بود

محی

مسخن و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ گرده بریزاند و خوانجه و خام
و دوسنطاریا را نافع بود و مؤلف گوید در آبهای روان می باشد و در قرة العین
گفته شود سیار یاسمین است و گفته شود بالشین شاه لوج نوعی از
اجاص است و بپارسی آلوکرده گویند و اجاص ابیض و اصفر گویند شاهلوک
گویند نیکوترین آن بود که زرد و رسیده باشد استعمال وی کمتر از آلوی
سیاه بود و بسبب غلظ و قلت رطوبت آنچه نارسیده بود بد باشد
اجاص خشک کرده اشتهای طعام ببرد و محرور را نافع بود و نه بر ازا
و اگر بخورند در حال باید که قدری کنند ره بخورند مصطکی نیز بخورد تا از
معده بگذراند که آن بر معده اندوده شود اسحق گوید چون ترش بود
گرم و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و حکه ببرد
احتیاج وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود تقنیع وی در
انواع سرفه نافع بود و همچنانکه سرکه در انواع آن مضر است آب وی
حیض براند طبع خشک وی بنشاند با قدری قند نافع بود جهت تهای
صفرای وی شکم براند شاه انجیر نوعی از انجیر است و بپارسی انجیر وزیری
گویند و در یتیمی گفته شد شاه حسینی گویند عصاره کبا هست صینی گویند

وبه تحقیق حنا در انجا سحق میکنند و بسرکه میسرشند و لوح میسازند و طبیعت
او سرد بود و صداع گرم را نافع بود طلا کردن شاهسفرم حبق کرمانی است
و نیکوترین آن سعتری بود و آن شاهسفرهم گویند و ریحان گویند
وطبیعت آن گرم بود در اول خشک در ۲ گویند سرد است و محلل
فضول دماغ بوده چون آب سرد بر روی زنند و ببویند محروری را نافع
بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و سدهٔ دماغ بگشاید و دماغ سر را
از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد و مقوی امعا بود و سینه
و شش را از بلغم لزج پاک کند و برد الفیل و داء الثعلب طلا کردن
نافع بود و چون به آب سرد بکشند و ببویند خواب آورد و گویند
مصلح وی نیلوفر بود و ماسرجویه گوید نافع بود جهت حرارت خون و خشکی
صداع و خواب آورد شادنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و
آن انواع است عدسی و باید که از عدسی بهتر بود و بغایت سرخ چندانکه
بسیاهی مایل بود مانند گل بحری چون بشکنند اندرون آن سرخ بود و زود
شکسته شود و آنچه کوچکتر و گردتر بود چون در آب بمالند رنگ آن زایل
شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آن عملی بود

وشادانه

وشادانهٔ ختنی سنگی سرخ است و نقطها بر آن باشد و شادانهٔ هندی
حجریست صلب و تیره رنگ و شادانه چون شسته باشد گرم بود و
در اول و خشک در دوم و آنچه ناشسته بود سرد است در اول درجه ۲ ابن
مؤلف گوید شادانه را طوری گویند از جهت آنکه از کوه طور می آورند
شستن وی چنان بود شادانه خوب سحق کنند و به آب و در کاسهٔ چینی
کنند و آب از روی بریزد در کاسهٔ دیگر آنچه به آب روانه شود نگاه دارند
و دیگر با آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادانه بود به آب روانه شود
و سنگ بماند و بعد از آن آن آبها بنهند تا آن شادانه در بن آب نشیند
و آب از روی بریزد و شادانه خشک کنند و در وی قبضی سخت بود و تجفیفی
و اگر بر گوشت زیاده افشانند بگدازاند و در ریشهای چشم را بغایت سود
دهد خاصه چون به اسفیدهٔ تخم مرغ جهت خشونت اجفان و ورم گرم و
آن هم به اسفیدهٔ تخم مرغ سودمند بود یا با آبی که هلیله در وی پخته باشند
و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم و اشکی که روانه بود سوزش
آن را سود دهد چون حب با خمیر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث
و خروج منی را نافع بود و گوشت زیاده بکند و در ریشها و خون را ببندد و

چشم نگاه دارد چون با آب بارتن بیاشامند نفث الدم را نافع بود و چون شیافه
سازند با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند رنجهای چشم و جرب را نافع بود و وی
مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود و بدل آن نیم وزن
آن روی سوخته و چهار دانگ آن توتیا بود و شابور گوید بدل آن حجر
المغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزانند شاذنه بود و در عمل
شاه بانگ و شاه بانج و شاه بانگ نیز گویند و شابانگ و آن بنفسه الکلاب است
بعربی قسوة الکلاب گویند و صاحب جامع گوید بربوفست و هم او گوید
شجرهٔ ابرهیم کوچک است و هم از قول غافقی گوید نوعی از فیصوم است
و از قول صاحب حاوی گوید حب شبرم تر است و مؤلف گوید این قول
خلاف است و آنچه محقق است بنفسج الکلاب است و به شیرازی آنرا
بستن سگ خوانند و آن گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع
آب رفتن از دهان بکند و خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان
بود و در جمیع هادی قایم مقام مرزنجوش بود و دیسقوریدوس گوید
آنرا فقیص خوانده و جالینوس آنرا قالینوس خوانده بیونانی قابیوس
و معنی آن و خانی بود و حبیش در کتاب خود آنرا اسقسما خوانده و وی کمون

برتی ویرا کزرة الحمام گویند و بقلة الملک گویند و به شیرازی شاه تره و نیکو
ترین وی آن بود که سبز و تازه و تلخ بود و ورق آن نیکوتر و کمتر از قضبان
بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک در دوم گویند سرد و
خشک است در سوم گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون بیاشامند
جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و
آن سدهٔ جگر بگشاید و بول براند مره محترقه و طبع را نرم دارد و چون آب تر
وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه که سبب آن
از خون صفرای سوخته و بلغم عفن همه را نافع بود و این خاصیت در آب
تر وی بود شربتی از وی از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود با قندی انکه
بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم از جرم وی
کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود از وی
در فعل و اگر بوزن آن هلیلهٔ زرد اضافه کنند شاید و اگر بسرکه بپرورند
و بخورند قی را ساکن کند و غثیان که سبب آن بلغم بود معده و امعاء را از
فضول محترق پاک کند و شریف گوید که اگر خشک او در آب خیسانند
و سر و ریش بدان بشویند شستن بکند و چون بعصارهٔ وی خالبر شکند

ودر حمام ودر اعضا بمالند جرب وحکه زایل کند وقوة معده بدهد
وسده جگر بگشاید رازی گوید بدل وی در جرب وحکیات کهن نیم
وزن آن سنا مکی وچهار دانگ وزن هلیله زرد وگویند مضر بود
بسپرز مصلح وی هلیله زرد بود شاه بلوط نوعی از بلوط است وآنرا
تیسطلی خوانند وآن شیرین تر از بلوط بود وفاضلتر وخشکی وی کمتر بود
ونیکوترین آن بود که رسیده بود وتر طبیعت آن معتدل بود در گرمی
وسردی خشک بود در اول گویند ودر دوم گویند در وی اندک حرارتی
بود وگویند گرمست در اول وگویند سرد است در دوم غذا بیشتر از
حبوب بدهد ودر وی جلائی بود وسموم را نافع بود واما بطی الهضم بود و
غذای وی نه محمود بود آدمی را وخوکی را نافع بود وتره خرد اسهال که از رطوبات
معده بود سود دهد ومثانه را پاک کند از اخلاط بد ودر وی منفخ بود
وچون بجوشانند در آب نفخ آن کمتر شود وطعم آن لذیذ شود وابن جریج
گوید فربهی آورد ومصلح وی قند بود وگویند بدل وی بلوط بود وگویند
خرنوب وابن مؤلف گوید وابن یکان آورده که بدل وی نیم وزن
آن مازو بود شاطاه وشاتل نیز گویند آن دوائی هندیست مانند گیاه

خشک

خشک وگویند عروقیست خشن وپر گره مانند بسفایج ونقد گیاه و
گویند مقدار با فلانه بود ومؤلف گوید قول اول اصح است که آن مانند
گیاه خشک بود از هندوستان وترکستان نیز آرند وبشیرازی آن را
روشنگ گویند ابن مؤلف گوید در حوالی شیراز نیز می باشد در قریه
جره تمیمی گوید طبیعت او گرم وخشک بود در آخر درجه سوم مسهل کیموسات
غلیظ بود فالج ولقوه وداء الصرع وارتعاش وتشنج مفاصل وعلتهای
دماغ که از رطوبت وغلیظ بود وگویند مسهل کیموسات محترقه وشربتی
از وی نیم درم بود وبا وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند شاه آترومی
فلفل سفیدست گفته شود شاه دارو شاه دانج وشهدانج گویند وگفته شود
شبرم نباتیست که در کوهستانها روید وکنار جویها وصحراها مولف
گوید آنرا بشیرازی گاو بنطوسک گویند وگاو بنطونک هم گویند
بدان سبب که چون گاو وی را بخورد بمیرد وگوسفند هر چند بخورد مضرت
نرساند بهترین وی سبک بود که لون وساق آن بسرخی مایل بود وبد
ترین انواع آن پارسی بود صاحب منهاج گوید گرمست ودر اول درجه ۲
خشک در آخر سوم حبیش بن الحسن گوید گرمست ودر سوم خشک است

در آخر سوم و وی از جملهٔ منوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم
صاحب منهاج گوید که لبن وی قلع دندان میکند و بی‌درد و باید که شبرم
اصلاح ناکرده استعمال نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بستانند
شبرم تازه ناکوفته هم چنان در آن خوب نهند و یکشبانه روز
زیاده رها نکنند و در آن یکشبانه روز دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه
کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته
بیامیزند و با ادویهای مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه
و مکوّن کرمانی و تربد و هلیله کابلی اگر در این ادویها در بعضی قبض بود و بدرستی
که برخلاف حدّه شبرم بود از بهر آنکه در این ادویها مزاجهای سالم است
و در نفعی طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند
حدّه وی را زایل کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم
مستعمل کنند مفید بود و چون با مقل خلط کنند و سکبینج و اشق و
سرکین گرگ حب سازند از جهت اورام سدّه و آب زرد و بلغم و کودا
مستعمل کنند و نافع بود و چون با مقل خلط کنند شیر بیرون آورند در و
خشک کنند و در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی

کرده

کرده خوب نهند سه شبانه روز و پس خشک کنند و قرص سازند بر اندکی
نمک هندی و صبر و تربد و بلیله و بعد از آن دوای نیکو بود و لبن وی
نباید که قطعی بیاشامند که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و شربتی از
اصلاح کرده وی با ادویهایی که گفته شد از دانگی تا دانگی بود بحسب
قوة و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود و فی الجمله مضر بود و خاصه
بمزاجهای گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی بود و عروق و سفل منفجر
گرداند و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجه وی بمسک و روغن
گاو کنند مولف گوید اگر لبن وی بر قوبا خشک طلا کنند البته زایل
کنند و بکرات تجربه کرده لبن مجموع منوعات این خاصیت دارد و بدل
وی مازریون است و شبت بشیرازی شوید گویند و بهترین آن سبز
و تازه بود که گل آن شکفته بود و سخونة آن در میان درجهٔ دوم تا سوم
بود و جفافت وی میان اول و دوم اسحق گوید گرم و خشک بود و وی منضج
اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت آن کمتر بود
و رطوبتی در وی بود و انفاج وی سخت تر بود و چون خشک بود
تحلیل وی زیاده بود و منضج ورمها باشد و اگر با زیت بپزند آن روغن

محلل سکن وجع باشد و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون شبت را بسوزانند
گرم و خشک بود در سیم خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و ذکر
و ریشهای کهن بر آن افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته بود ضماد کنند
سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود و بلغم لزج که در سینه بود معده
و شش را نافع بود فوق امتلای معض را نافع بود و شیر براند و عصارهٔ وی
در گوش سودا، وی سود دهد رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و چون
حقنه کنند طبخ وی با عسل بپزند تا منعقد گردد و بر مقعد بمالند شکم آسان
براند و طبخ وی درد پشت و بادها را نافع بود ولیکن مضر بود بسر و محرور را
موافق نبود و اگر پخته بود بخورند و بعد از آن سکنجبین سیاه بیاشامند
و اگر محروری بود طبخ جملهٔ وی درد گرده و مثانه چون از سده بود ریاح غلیظ
نافع بود سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی ضعف چشم بود و
مضر بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و گویند عسل و صاحب
تقویم گوید مصلح وی دارچینی با قرنفل و بدل وی تخم ولیست شب
انواع است آنرا ازاج بلور خوانند و از کوه فرو چکد بقدر ماشنج
و آنچه از کوه یمن خیزد که لون وی سفید بود که بزردی مایل بود در وی

خصوصیتی بود و نیکو بود انواع آن به یمانی مشهور بود و دیسقوریدوس گوید
انواع شب بسیار است و اما آنچه مستعمل است در معالجات سه نوع است
متشقق و رطب و مدحرج متشقق یمانی بود و طبیعت وی خشک است در ۲
سرد و گویند گرم و خشک بود در سیم گویند گرمی وی در ۲ بود و چون با دردی
سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل
مضمضه کنند دندانها که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل بیامیزند
قلاع را زایل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده
که از گوش آید ببندد و با ورق انگور یا ماء العسل جرب ریشها شده را نافع
بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و احتشاف که از
سرما بود سود دهد و چون بگیرد از وی یک جزو و نمک بیامیزند سودمند
بود جهت ریشهایی بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون به آب زیت
بر سر بمالند سبوسه زایل کند و چون با آب بمالند شپش بکشد و سوختگی
آتش را سود دهد و بر ورمها بلغمی لطوخ کردن سود دارد و نافع بود
و در شیب بعلق السیدن کنند که ببرد و چون اندکی به پشم پاره بفم رحم
نهند پیش از جماع جهت قطع خون و منع آبستنی نافع بود و بچه بیرون

آورد و جمله ورم لثه و لهاه و نغانغ و فم و وجع اذنین و وجع قرحهای انثیین
بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب بتره اندازند صافی
گرداند و در انکه زنانی بزود و گویند چون شب در شیب عامه خواب کسی نهند که در
خواب فریاد کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود
و سرفه سخت پیدا کند و باشد که سل انجامد و مداوای وی بشیر تازه و قند
و سکر کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن شبه الماسا کهر
شب العصفر شب القلی است و در قاف گفته شود شبباب عصی الراعی است
گفته شود شبوقه ضمانی بزرگ است گفته شد شبوط نوعی از ماهیست
و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در داروهای چشم استعمال
کنند در سمک گفته شد شباب درخت طهودانه است گفته شود شجره جره
ازاد درخت است گفته شد شجرة الهر اهل هند بسیت بپارسی دلوا
خوانند و گویند صنوبر هندیست در دال گفته شد شجرة اللبق
درداراست گفته شد شجرة الحلبه شجرة الله است و گفته شد شجرة
الحناه درخت سرو است گفته شد و وی را باین اسم بدان سبب می
خوانند که جایگاه مار است شجره بارده لبلابست گفته شود

شجرة

شجره بارده

شجره رستم زراوند طویل است و گفته شد شجره موسی علیق الکلب است
و گفته شود شجرة الستی لوف الکبیر است گفته شود شجرة الخطاطیف عروق
الصفر است و گفته شود شجرة العجال حریم الجدی است و آن نباتیست
که بر هر درخت که نزدیک بود پیچیده شود و آن نوعی از قاشر است
شجرة المقابر کبیکج است و گفته شود شجرة الدم سنجار است و گفته
شد شجرة الجلد غافقی کونجکنست است بعضی گویند شاه بانج است
و گفته شد و صاحب فلاحه گوید درخت بوم است که آن مغیلانست شجره
ابو سم اصابع الصفر است و گفته شد شجرة البهق فشار برنست گفته
شود شجرة ابی مالک در دمشق صابون القاف خوانند و آن نباتیست
که در موضعهای نمناک روید در میان نهرها و در جامه پاک کردن بیخ آن نهند
صابونست و مولف گوید آن نوعی از کلیم شوی است در اصل العرطنیثا
گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهالی برفق سودمند جهت
مجموع زخمها حتی جذام شجرة الدب درخت زعرور است و باقی اقوال
خلافست شجرة مدوی درخت سپستان است شجرة البراغیث
طراغیوبنست گفته شود شجرة اللوز ابن مولف گوید آنرا درخت

شجرة البراغيث

شجرة اللوز

آهو خوانند که لبن العصافیر ثمره آن است و گفته شود تخم مریم
صاحب جامع گوید که اقوال مخالف یکدیگر است و آورده تحقیق نکرده و
صاحب منهاج گوید تحقیق بهتر باشد و آن بخور مریم است و آن سه
نوع بود و یک نوع بر نمی‌آید و دو نوع بر میآید و بیخ آن ارطینثا است
در بخور مریم گفته شد و همست و طبیعت آن گرم و خشک است
و ورم در غار گفته شود صاحب منهاج گوید بهترین آن کوچک
بود و گوشت وی گرم و خشک است و دشوار هضم شود و بصلابتی که
دارد و غذائی بد بود و خونی گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار
مضرت وی کم کند و صاحب جامع گوید از قول رازی که گوشت وی تر
بود و کیموس وی محموده بود و زود هضم شود و فراطیس و حاتی گوید بدرستی
که فاضلترین غذای ما خولیا بود و بپارسی وی را درخوانند و از مرغان
خوش آواز بود تخم نیکوترین بیه آن بود که از حیوان فربه مستعمل گیرند
و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب اختلاف حیوانی که از
وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بگدازند
زود تر بسته شود و گویند خشک است و سودمند بود جهت خشونت حلق

لیکن

لیکن مرغی ضعیف‌تر و مدخن بود و دفع مضرت وی بلیمو و نمک و زنجبیل
و راس محلل کنند تخم بط کم‌نفعتر از بیه مرغ بود و بغایت لطیف
چون بموم و روغن سازند و بر روی طلا کنند روی را پاک کنند تخم
مرغ گرمی وی کمتر از بیه بط بود و بیه مرغ خشونت زبان دارد و ورم را
نافع بود تخم داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب را نافع
بود تخم صاحب منهاج گوید قطن است گفته شود و صاحب جامع
گوید خراطین است و مؤلف گوید خراطین را امعاء الارض گویند و گفته
شد تخم گرم بود چون بر خود بمالند گزندگان بگریزند
بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند
تخم کمترین بیخها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی زیاده
بقوة تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب تخم نافع بود
جهت از بیماری که در پوست بود و سوختگی آتش تخم با روغن قسط
در پشت را سود دهد که از باد بود تخم فاضلترین بیخها بود و بیخ
قسی در وی زیاده بود تحلیلی و نافع بود جهت لذع امعاء و آن
و بیخ غیر بقوة تر از تخم خنزیر بود از بهر آنکه زود بسته شود و گفته

کردن بدان سحج معا فی تحریرا نافع بود وکسی که زراریح خورده باشد بغایت نافع بود
شحم الخنزیر بهترین آن بود که از نر جوان گیرند و رطوبت آن زیاده از همه شحمها بود
و فعل وی نزدیک بزیت بود ولیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت
و گرمی آن کمتر از پیه بز و میش بود و نافع بود جهت ورمها و قرحه و امعاء
گزندگی جانوران و مقدار ماخوذی از وی سه درم بود و اولی آن بود که عوض
آن پیه بز کنند که قایم مقام بود در این زخمها و وی حرام بود و تصرف ناکردن
در آن اولی بود و گویند بدل وی شحم الکلب الماء بود شحم البقر گرم و خشک تر از
پیه میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی پیه بط بود و شحم
العجل گرم تر از پیه بز بود شحم الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد
و شقاق که از سرما بود و جهت خلع و وثی و تعقد و فرض و برص سودمند
بود و شریف گوید چون در پوست انار گرم کنند و با هم چندان زیت
بیامیزند و برابرو طلا کنند موی بسیار بر وی باید و چون بر ناصور طلا کنند
زایل کند و اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل و مقعد طلا کنند نافع بود و
چون در آفتاب در عصب غلیظ بمالند مالیدنی نرم تا اعضای وی را بخورد و اعصاب
لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود ابن زهر گوید چون بر داء

الثعلب

الثعلب مالند موی بر وی باید و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده بر کنده باشند
دیگر نروید و چون بگدازند بر کودکی مالند که زاییده باشد از همه آفتها ایمن
باشد و حرزی عظیم بود وی را شحم السمک البحری تیزی چشم زیاده کند و نزول آب را
سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند بر آنکه
منع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود میکند
و چون بکشند در جای وی بالا نیاید اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ
زهرها و گزندگیها را سود دهد و مضر بود بدل وی مصلح وی بصل الفار بود شحم
قاوندی قاوند گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را
ساکن کند و چون در روغن سوسن بگدازند به پنبه پاره در گوش نهند
درد آنرا سود دهد و گویند چون بگدازند و بر نقرس مالند سود دهد و اگر
طلا کنند با خاری یا چوبی بر گوشه رها کنند براغیث بر وی جمع شود
شحم الضباع جالینوس گوید پیه چون بر گزندگی وی نهند در ساعت
زایل کند شحم الحنظل چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوه وی ضعیف
شود و در حنظل گفته شود شحم المدح خطمی بریست و گفته شد نخاره
نخیره فلی است و گفته شود شربت فراسیون است و گفته شود شی تجیا

شحم الحنظل است و گفته شد شربین درخت قطران است و آن از جنس
شجرة الصنوبر است و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی بخارناک
بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و نزدیک به درجهٔ سوم و چون ورق وی بکوبند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند ثمر وی سرفه را سودمند
بود و حکر را تقطیر البول را و مشیمه بیرون آورد و بول براند و با فلفل استعمال
کردن شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی که از بن بحری خورده
باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدن را بدان مسح کنند هیچ
گزنده گرد وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و لداغ بود و درد سر آورد
و بخار ببندد از دو اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل بر کنند و جلاب
شقاقل اشقاقل است و گفته شد شقیقدان فانه سبزه است
بتقدیم الباء علی النون
و گفته شود شبشتره آن منحی است در فو گفته شود شیطرج نوعی از
سعتر است و ورق وی دراز بود و بستانی بود و تبرزیان آنرا زه حرامند
و در صعتر گفته شود شهور الصعالیه زعفران است گفته شد شعر الجن
شعر الجنات و شعر الارض و شعر الحیات و شعر الغول و لحیة الحمارة و ساق

الاسود

الاسود و ساق النعامه و صعاير الجن و شعر الخنازير اين جمله اسم برسياوشان است
و گرمانیان آنرا گوسو خوانند و شیرازی گیس بزی شعیر و دی
خندروس است و گفته شد شعار بر قنا صعیر است و گفته شود
شعیر نوعی از وی پوست بود و آنرا صلب گویند و بپارسی جو برهنه
و فعل وی نزدیک است بجو و نیکوترین جو آنست که تازه بود و سفید
و بزرگ دانه فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول گویند
و در خشکی وی بیشتر از باقلای مقشر بود باندک چیزی اما در همه
خصلتها مانند وی بود و چون از بیرون استعمال کنند و چون جو
پخته خورند فاضلتر از باقلی بود و در وی تحلیل جلا دهد و غذای وی
کمتر از گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب
ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کنند نافع بود و با سرکه و به گرم
کرده بر نقرس گرم خوب بود و منع سیلان فضل از مفاصل بکند
و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک بر ذات الجنب طلا
کردن نافع بود و با انجیر چون بپزند تنها ر بلغمی را نافع بود و چون مضموض
کنند و به آتش گرم کنند و بر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن

گرداند و بر ورمهای گرم نهند سبیل و وی با دانکبیر بود و مغص آورد و از بهر
آن وی را بجوشانند و گویند مضرست بمثانه و مصلح وی انیسونست و آرد جو
چون با انجیر بپزند و بر ورم گرم و ورمهای بلغمی نهند بگدازاند و چون با
راتینج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند بگدازند و چون با
بازفت تر و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند
و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصارهٔ سرد مانند کاهو و تورک و
آب روبا ترنگ ضماد کنند و بر چشم ورم کرده و ورمی که گرم باشد
ساکن کنند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای گرم مانند حمره و حمرهٔ فلغمونی
و امثال آن چون با سرکه بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن کند
و همچنین تنها با ادویه که موافق بود قلاع را زایل کند شعر جالینوس گوید موی را
که بسوزانند در قوت مانند پشم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود و در سم اگر موی
آدمی تر کنند بسرکه و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند درد زایل کند و گویند سحق
کرده تر کنند و ضماد کنند بر آن و اگر بر شراب صرف زیت تر کنند و بر
جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق
در چشم سیلان را سود دهد و موی سوخته چون سحق کنند در دهان کودکان

بغایة

بغایة کمال نافع بود و چون سحق کنند و با کندر بر جراحتهای که بر سر افتند نافع
بود خاصه با زیت و اگر سحق با عسل و بر جراحتها نهند درد زایل کند و چون سحق
کنند و موی سوخته بر مرداسنگ ابرجستنی که جرب و حکه داشته باشد طلا کنند
ساکن کند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و ابن زهر آورده که اگر
بیاورند موی طفل و پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب
گزیده باشد نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بر جزیره ذرد کرداند و آب مقطر و
چون بر داء الثعلب نهند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان است
که در دیگی نو کنند و از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی دران بود و بر سر
آتش نهند تا بسوزد شعر العلیج ثمر الصفصاف است و آن را قناء الکبیر خوانند
و در تنکابن گفته شد شفنین بری مرغیست که وی را بوتیمار نام خوانند و بیمار
بوتیمار و صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و خشکی وی بقوة بود و فالج را سودمند بود و بیخوابی آورد و مصلح
وی با سرکه و گشنیز بود و نشاید که اگر یکسال بروی گذشته باشد بخورند که بغایت
مضر بود و اساس آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بخورند
و رازی گوید پیران را نا فهان را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی

شعر الخیار شعر الکنب است

دارد بقوة ماسکه درین باب از کبک ضعیفتر بود و ابن زهر گوید گوشت
بیام حفظ را زیاده کند و ذهن تیز گرداند و حواس بدهد بغایت [illegible]
البحری جانوریست دریائی مثل خفاش و بال داشته باشد مانند بالهای خفاش
و برنگ هم مانند خفاش بود و دنب وی مانند دنب موش بود و در بن
آن خاری بود مقدار شبری و بدان بگزد و در وی سخت پیدا شود از
گزندگی آن و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه و در بلاد اندلس ویرا ابرق
خوانند و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند و در آن موضع خار
یمانه البحری فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت
پیدا کند و مادام که خار وی در آنجا فرو برده باشند و مهرارس گوید
چون بنهند در زیر جامه خواب و کسی که خفته باشد مادام که نهاده باشد
بخواب نرود تا آن برنگیرند و اگر دفن در بن درختی بارور نکرده و خشک
شود و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه گردند و اگر بسوزند و سحق کنند
و خاکستر آن برد و کس افشانند پراکنده شوند و دشمن گردد و بعضی
آن را حوت الشر خوانند شقایق النعمان شقر گویند و بیونانی آرامونی
و آن بری و بستانی بود و بری گل وی تند بود و به پارسی لاله گویند

ونوعی

و نوعی دیگر هست که آنرا آزریون خوانند و گفته شد و طبیعت
هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول گویند
گرم است و در ۲ و عیسی بصری گوید گرم و خشک بود در ۲ محلل
منضج بود و جلائی جذبی در وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز تر
بیامیزند موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه
کنند و در شیب و بالای او روی سوخته نهند و در سرگین تر چهل
روز دفن کنند و چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب
کنند تنها و عصاره وی سفیدی چشم را ببرد خاصه از چشم کودکان
چون کحلهای مرکب با وی مربا کنند قوة چشم بدهد و شریف گوید
چون آب وی در چشم کنند حدقه ساکن گرداند و منع نزول آب
در ابتدا بکنند و تیزی چشم زیاده کند و اگر یک شقایق و سه رطل
پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو
هفته مو را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی آبگینه
برکنند و در زیر آن چهار درم روی سوخته نهند و بالای وی همچنین
و سر آن بگیرند و در سرگین دفن کنند یک هفته پس یا سه هفته بیرون

آورند که آبی سیاه و غلیظ از آن بیاید و موی را بدان شانه کنند سیاه
گرداند و اگر دست زنان بدان رنگ کنند خضابی نیکو بود و ابن
رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر هر روز یکدرم به آب سرد بیاشامند
از برص شفا یابد باذن الله تعالی دیسقوریدوس گوید چون بیخ آن
بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون
بخایند قلع بلغم بکند و چون بپزند با شراب و بر ورم گرم ضماد کنند
زایل کند و آثار قرحه که در روی بود ببرد و ریشهای چرکن پاک گرداند
و چون زن بخود برگیرد حیض براند و خون و رق قضبان وی با حشیش
چون بپزند و بخورند شیر براند و شقاقل نمش جرب و ریش شده را نافع
بود شقر شقایق است گفته شد شقاقل اشقاقل است
و شقاقل نیز گویند و گفته شد و تمامی گفته شود منصوری گوید
مربای وی قوی و گرم بود و مسخن معده و جگر بود و منی بیفزاید و
بسیار چون ادبان کنند ابن وافد گوید گرم و تر بود در اول و تری وی
بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد
و خاصه مربای آن عسل و جالینوس گوید گرم و تر بود در سیم شیر بیفزاید

و قوة باه بدهد و حیض فرود آورد و مقوی اعضای فسرده باشد و
دیسقوریدوس گوید که در ابتدای استسقا نافع بود و مقوی امعا بود
و بدن و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و فولس و اربیاسیوس گویند مقوی
صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند و بچه فرود آورد و احتناق
رحم را نافع بود و گزندگی جانوران و سباع را دفع کند و مقدار ماخوذ از
وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که سخونت وی لطیف
بود و ترطیب وی قوة در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزیدان
آن بوزیدان بود و گویند بدل وی دار چینی و تخم گزر بود و بسیاری
وی مضر بود و به شش و مصلح آن نرسیاه و نشان بود که با نبات جلاب
سازند شقراق بلبواسه و شقره گویند و بشیرازی کاسه شکنک
و بپارسی کاسکسته و گرم بود و در وی زهومتی قوی بود و اما محلل ریاح
غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی و وی سم بود شقرمونیا اشقر
دیولست و گفته شد و بعضی در باب الف ب تمامی اینجا گفته
شود و آن توم بریست و حافظ الحیاة و حافظ الموتی گویند و نبات
گرم بود و لعاب برآید و چون تر بود بگیرند و بکوبند و چون خشک بود بپزند

وبشراب ایشان مند کرند کی جانوران وادویه‌های کشنده را نافع بود و سینه
از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحه
امعا و عسر البول لدغ و معده را نافع بود و چون با حرف و عسل و برانج
بیامیزند و بر موضع نقرس نهند درد ساکن کند و اگر به آب ضماد
کنند نافع بود و چون بخور برگیرد حیض براند و شکو بیخ شکو بیخ نیز
گویند و آن خشکست گفته شکاعی صاحب منهاج گوید حشیشیت
که در قوة مانند باد آورد بود نیکوترین وی سبز بود و گویند زرد
و طبیعت او گرم و خشک است و در سیوم گویند گرمست در اول
و خشک است در دویم و محلل لطیف بود بغایت و گویند چون
در شب جامه خواب کودکان نهند جهت آب رفتن دهان ایشان
نافع بود و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن
نافع بود و رطوبت معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل
دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سودا و بلغم
و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از فضولهای بد
و جذام نافع بود فولس گوید جذام و بهق و برص را نافع بود و چون

بافتین

بافتین رومی و عسل بیاشامند مسمن بود و صاحب تقویم گوید مقدار
مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی
صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملازه و ورم مقعد و بیخ وی
قطع سیلان مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان
رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت تبهای
کهن و خاصه صلیبان را مؤلف گوید به شیرازی او را خار مهک
گویند و وی نباتی کوهی بود در زمینی که سنگستان بود می‌باشد
جهت تب ربع و تب سرما و گلاب خوردن نافع بود شکوتا اشکو
ساست و گفته شد شک تراب الهالک خوانند و اهل عراق
و اهل مغرب رهج الفار و بعربی سم الفار و به شیرازی مرگ موش
کالی خوانند و صاحب منهاج گوید که گویند دود زرست که از
خراسان می‌آورند و گویند دود نقره است و که در خراسان از
معدن نقره حاصل میشود و مؤلف گوید آنچه محقق است
از طرف دریا می‌آورند و از لولبکوت و میگویند و وی کاکی
است و اکسیریان وی را زرنیخ سفید خوانند و وی سم قاتل بود

و معالجه کسی که سم خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسی که زیبق
خورده باشد و مشکل خلاص یابند و بمیرد و هر موش که بوی آن مرده
بشنود بمیرد و جا لجه آن خانه از موش پاک گردد شلجم
سلجم نیز گویند و آن لغت است بپارسی شلغم گویند و بشیرازی
شلم تری بود بستانی بود و طبیعت وی گرمست و در دویم
تراست و در اول غذا و بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را
نرم کند و باه برانگیزد و بول براند و مسهل سودا بود و اشتهاء طعام
بیاورد و چون برگ بود و خردل و وی مقوی معده بود و آب وی
حصر را سودمند بود و آن زخمی است که بشیرازی رطوبته
خوانند و در وی غلظ نفخ بود و محرک شهوة و جماع بود و چون
بخورند احتباس نفخه در خود بیابند و بعد از آن جوارش تناول
کنند مفید بود شیل اسحق گوید شل را در هندستان سفرجل
هندی خوانند و آن ثمری مدور زر بود مانند زرد آلو و در قوة
وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم تر بود و در اول
ملطف کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شمع

الرئیس

الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض و بادها بشکند و در وی
تحلیل عجب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس و
تیادوق گوید نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در رحم زنان بچه نگاه
دارد در رحم چون با عسل بیاشامند معده را پاک کند و قوة
امعا بدهد و نشف رطوبت بکند و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و گویند مضر بود به شش و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب
تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر
بود صاحب منهاج گوید سهو کرده است که از خوردن وی عارض
شود که از زیبق مقتول و حق بر طرف صاحب جامع است که او
از شک تا شل سهو کرده است و شمع بپارسی موم گویند
و دیسقوریدوس گوید نیکوترین وی کاسرخ رنگ و خوشبوی
که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود
و گویند گرم بود و ملین ماده های مرهمهای سرد و گرم بود و در
وی انضاجی اندک بود و ملین و اعصاب بود و خشکی سینهای
خشونت سینه را نافع بود و طلا کردن با روغن بنفشه لعق کنند

منع شیر بستن در پستان زنان بکند و چون ده حبه برگ وی بمقدار
جاورسی از وی بیاشامند همین مقدار چون جای از جاورس
با برنج بکنند و بخورند از قرحه و امعا را نافع و جذب سموم بکند و بر
جراحتها که از مکانهای زهردار بود طلا کردن نافع بود و شریف گوید
چون با روغن زنبق بر روی طلا کردن نافع بود و لون را صافی گرداند
و کلف ببرد و منضج و ملهب بود و استنشاق رایحه وی در زکام و با نافع
بود و جرم وی شهوت طعام را ضعیف گرداند و شمشیر امیر نخوتی است
در اداث الفار گفته شد شمار از رازیانج است و نزدیک اهل مصر و شام
گفته شد شمشار شمشیر گویند و آن فی فلیه صغار است و گفته شود
شوشمیره دستبویه است و گفته شد شمام بپارسی نکار خوانند و آن
ابو خلسا است و گفته شد در الف و انقلبا نیز گویند و ورق وی
چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق او بورق کاهو
ماند و اما خشن بود و آن کاو زبان تلخ است و در کوهها سرد
سیر میروید خاصه در گندمان شنبلیز نوردی است و گفته شد
شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید فقاح سورنجان است

وصاحب

وصاحب منهاج گوید ورق سورنجان است قول اصح است و نیکوترین
او سفید و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن آن
صداع سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود تحلیل کند و سده
دماغ بگشاید و چون اول بار آن بود که هنوز آفتاب بجدی ترقی
باشد بشکفد مانند بهار نارنج شکفته بود و بشکل و بعد بونی تیز داشته
باشد و این مولف گوید آنرا گل ره رو گویند از بهر آنکه اغلب در سر
راهها روید و شیخ نوعی از حلزون است و بپارسی گلک خوانند و
بشیرازی قشینک و آن کوچک بود و بزرگ بود صاحب جامع گوید
سطبر و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر او زرد بود و باطن سفید
و عطاران شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند و این دو نوع است
و در دوا گفته شود قیمر شیخ تازه و سفید و املس بود و چون بسوزند
و در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن آن چنان است
که شیخ را در گلی گیرند که سرگین بر آن سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش
بدان تافته باشند تا بسوزد و علامت سوختن آن چنان بود که سفید
گردد و اگر سفید نگردد دیگر در گل گیرند و در آتش برند و یا در کوزه کوازی

بسر شنده ضماد کنند و نافع بود و چون بکوبند و به آب تر کنند و بر ناف ضماد
کنند کرم دراز بیرون آورد و اگر با آب حنظل تر بسرشند و با خون سیاه
بر ناف طلا کردن حب القرع بیرون آورد و اگر با آب درمنه بسرشند
طلا کنند مجموع کرمها بیرون آورد و چون سحق کنند و بریان کرده
بصره بر بندند و دایم ببویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری
روغن حبة الخضرا بیامیزند و در گوش چکانند سردی و باد و مده
که در گوش بود ببرد و اگر بریان کرده بکوبند و در زیت خوابانند و
آن زیت سه چهار قطره در بینی چکانند زکامی که از غطسه بسیار بود سود
دهد و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن حنا که موم در آن انداخته
باشند بیامیزند و بر سر و کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی چون سعوط
کنند فالج و لقوه کذار را نافع بود و قطع تری و سردی بکند و اگر جمع شود
ازان افلاج حادث شود و چون بکوبند و بیزند و هر روز دو درم به
آب نیم گرم بیاشامند گزیدگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق
کنند با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر بهق
و برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده

کنند و در گل گیرند و در آتش اندازند تا تمام سوخته گردد و سفید
شود و بعد از آن به آب سحق کنند و بشویند و خشک کنند
و دیگر باره سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و گویند نر است و سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف
رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام بدهد
و اگر نسوخته در چشم کشند جلای زیاده بدهد و اگر سوخته در
نشف رطوبت بیشتر بکند و تجفیف وی زیاده بود
و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند و نشف بی لذع کند
و سنون کردن دندان را جلا دهد و مسکن و حبهای کرم بود
مقدار نیم درم از آن مضر بود به شش و مصلح آن عسل بود و بدل آن
دوغ [illegible] شادنجار است گفته شد شنان فراسیون است و
گفته شود شونیز شنیز است حب السودا گویند و بپارسی
شونیز گویند و بهترین آن فربه بود و طبیعت او گرم و خشک بود در
سیوم قطع بلغم بکند و جلا دهد و محلل ریاح نفخ بود و ورمهای
بلغمی کهن شده صلب را چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند

حم الن

برسفیدی که بر اعضا ظاهر باشد لون آن اکبر داند وچون بریان کنند
بر آتش آهسته بکوبند و بکلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که در
ساق پیدا شود بعد از آنکه ریش بسرکه شسته باشند زایل کند
وچون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد وچون بخورند حیض براند
وبچه زنده ومرده بیرون آورد ومشیمه بیندازد و شریف گوید چون
هفت دانه از وی بشیر زنان بخورند و بیکساعت سعوط کنند
ودر بینی کسی که یرقان داشته باشد چشمانش زرد شده باشد نافع
بود و زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی
صمغ عربی بود و صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی کشنده
بود و نوعی از وی هست که خناق و غشیان آورد و دوای آن بود
که قی کنند و شیر بیاشامند مداوای وی چون مداوای کسی کنند
که کندش خورده باشند شوکه نوعی از برنجاسف است و آنرا مسکن
الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در حقنها تیز کنند و سود
مند بود جهت عرق النسا شواء الجن نوعی از برنجاسف است و آنرا
مسکن الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در حقنها نیز کنند

وشانه بر بیزاند وچون با عسل و روغن گاو بسرشند جهت درد رحم
ودرد گرده و دردی که نفسا در زمان امساک خون انفاس نافع
بود وچون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر دهند و بدان ادمان کنند
پاک گرداند و موی برویاند وچون در کحلها کنند در ابتداء نزول آب
بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکنند و قطع ثالیل و خیلان و بهق
و برص و جرب و ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی
بود سود دهد و سده مصفاه بگشاید وچون بخشب بسرکه خوب بشند
با مداد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه زایل کند و
اگر چند روز ادمان خوردن وی کنند بول و شیر و حیض براند وچون
با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود وچون دو درم از وی
با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد وچون در خانه وی دود کنند
گزندگان بگریزند و تبهای بلغمی و سودای وی را زایل کند و حب القرع بکشد
و از بیرون طلا کردن چون روغن وی را سعوط کنند سودمند بود و
جهت فالج و کزاز قطع تری و سردی بکند و کذا اگر جمع سودا الاران
فالج حادث شود چون سحق کنند با خون افعی یا خون پرستوک طلا کنند

السعدنا

و سودمند بود جهت عرق النسا و اوجاع و مفاصل سرد از بهر آنکه مسهل
اخلاط غلیظ لزج بود شوکه خوشه الزرن است شوکه بیضا برنجاسف است
و گفته شد شوکه درخت لبان است و در حب البان گفته شد شوکه شمیر
خیربوا است و هیل بوا و حال بوا نیز گویند و آن قاقله صغار است و گفته
شود شوکه الدجن مشط الراعی است و بیونانی دیبسافوس است
و گفته شد شوکه الدبن حکوب است و گفته شود شوکه العلک اشخیص است
گفته شد شوکه غزر بنکاه است و آن نوعی از مازریون است گفته شد
شوکه قبعیر قرظ است و گفته شد شوکه نبطیا نوات است گفته شود
شوکه منتنه عاقنت گویند و جینی گویند طباق است و گفته شود
و طباق خارناک نیست که آنرا شوکه خوانند شوکه بیضا بیضا بادآورده است
گفته شد شوکه مصریه شوکه قبطه است گفته شد شوکران خفوته گویند
و بیونانی قونیون و میقونیون است و باریقیون و طفیقون بون
و گویند و آن طلی است و گویند تخم بنج رومی است و دیسقوریدوس
گوید ساق وی مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند خیار زه
و گل وی سفید بود و تخم وی مانند آنیسون رومی بود اما سفیدتر

بود

بود در فیس گوید ورق آن مانند ورق بروج زردی است و بغایت
بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود بشکل و بطعم لعابی
داشته باشد و مؤلف گوید آن بنج کوهی است و بپارسی ورس و
گویند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از تفت خیزد و آن را دورس
تفتی خوانند و تخم آن را شوکران گویند و طبیعت آن سرد و خشک است
و در سیوم تا چهارم کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند و پیش از آنکه تخم وی خشک
شود در آفتاب نهند تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد و در
اطلیه درشانها جهت چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضماد کنند بر حمره
و نمله ساکن کند و اگر نبات وی همچنان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد
کنند نافع بود جهت کثرة احتلام چون ضماد کنند بر قضیب سستی پیدا
کند و چون در پستان دختر ضماد کنند نگذارد که بزرگ شود و اگر بر
پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر زهار یا بر موضعی که موی
رسته باشد طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد
کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل
از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا بحدی که هیچ نبیند و فواق

آورده اعضای وی سرد شود و در آخر کار تشنج اعصاب آورد و خناق از تنگی
که در قصبهٔ شش و حنجره پیدا کرد و سبب ریاح وی و مضرت وی با شش
بدل رسد تا بجدی که بکشد و مداوای وی بقی و بعد از آن شراب صرف کنند
و فلفل و شیر خرما افسنتین و فلفل و جند بیدستر و سداب با شراب
فرد ما و معه با تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با
روغن مداوا بغرفیون نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند
بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بذر البنج بود و ابن مؤلف گوید
زراز بر تخم وی میخورند و زبان نمی دارد شوغار زاغ سفید است و گفته
شد شوذانیق سوذانیات است و گفته شد و غذا اندک دهد و کیموس
وی کدر بود و آن بری و بستانی بود و در قاف گفته شود شهدانج
بذر القنب است شیترج خضاب خوانند و بزبان بربری بیونانی لسیدیون
و آن انواع است و بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری
و مولف گوید چند انکه امتحان کرده شد بهتر از فارسی نیست که در لحظه آبله
میزند و در اطلیهٔ هندی آبله نمی زند پس محقق شده که حدهٔ وی زیاده از
هندیست و این نوع نیکوتر است و بد و وجه یکی انکه تازه بود دوم

تمر

انکه مقشر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم جالینوس
گوید گرم بود در درجهٔ چهارم شیخ الرئیس گوید بر بهق سفید و برص و حب
و نقرس با سرکه طلا کردن نافع بود و چون بیاشامند مفاصل را سود
دهد و بر سپرز طلا کردن بگدازاند و ورق وی چون نیک بکوبند و با بیخ
راسن بر عرق النسا ضماد کنند دانگ و نیم و ساعتی بگذارند نافع بود
و بر سپرز نهادن و بر جرب ریش شده مالیدن مفید بود و بغایت چون
بر خود بیاویزند درد دندان را ساکن کنند و مولف گوید از خواص او
آنست که اگر کسی را درد دندان کند شیطرج در کف دست مخالف
نهند و در شیب روی نهند درد دندان ساکن کند و این مجربست وجهه
قوبا با سرکه کهن طلا کردن نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و
گویند مضرست به شش و مصلح او مصطکی بود و بدل آن فوه د گویند
بدل آن بیخ کبرست و ابن مؤلف گوید ورق وی چون ورق سپندان
بود و رازی گوید وی تیک کر بود و کمتر بیشتر در تابستان پدید آید و
برگ او فرو نریزد تا زمانی که سرما سخت شود و تخم وی در غایت خردی بود
و ورق وی را خار و گویند و شیخ بپارسی درمنه و گویند بهترین آن ارمنی

بود و آن را در منه ترکی خوانند و شیخ جبلی را افلیون گویند و طعم وی
تلخ بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم گویند گرم و در دویم
خشک در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود و افتیمون
چون بسوزانند خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود و منع اکله بکند و عرق النسا و کرمها و حب القرع را بکشد و حیض
و بول براند و گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها سودمند بود و مقدار
ده مثقال چون بسوزانند بر ریشی که کوتاه بود و یا بر موضع ریش که تر نشسته
باشد طلا کنند موی بر رویاند و وی مضر بود به اعصاب و مصدع بود
و معده را زیان دارد و مصلح وی نرمس بود و گویند مصلح وی شراب
ریباس یا شراب اترج و بدل وی در فالنات دو دیرنگ کابلی بود
و در عملهای دیگر غیر ارضی بدل وی کنند شیلم رغران گویند بهترین
وی آن بود که فربه بود و تیز رنگ بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم
در اول گویند و در دویم ملطف و محلل بود و جلا دهد و با گوگرد بر
بهق طلا کردن سود دهد محلل ورم خنازیر بود و با بذر کتان و با سرگین
کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با گندم بر قوبا و بر ریشها در بدور

کردن

کردن نافع بود و بخور کردن بر آن آبستنی را یاری دهد و محلل ورم
خنازیر بود و خاصه چون با سویق و مرو کند رو زعفران بود و
چون بکوبند بسرشند بر عضوی نهند گرسنگی با خاری بود بیرون آورد
و مسکر و مدر بود و بشیرازی شملک خوانند و اگر در میان گندم بود
و آن نان را بغایت سدر و سکر آورد و بدل آن خند قوقی بود و
اگر در شراب خوب بنند و بیاشامند بغایت منوم بود و مستی
و خواب گران آورد و روغن وی از جهت قوبا و از روغن گندم نیکوتر
بود و چون بر صدغین مالند خواب معتدل آورد و رازی گوید بدل
آن قواسند و ابن مؤلف گوید شیلم در میان گندم آن وقت
بسیار شود که گندم تباه خواهد شد شیح دهن الحل است و
بپارسی روغن کنجد گویند و شیره خوانند و طبیعت وی گرم و تر بود
و نافع بود جهت شقاق خشونت و سودای وی خوردن و طلا
کردن چون مورد در وی بپزند موی را نگاه دارد و خوردن وی
به آب مویز حکه و موی بلغمی زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و
و معدل طبیعت بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود سموم

وخشونت حلق وسعفه را نافع بود مصلح وی آن بود که بریان کنند
وبعضی گویند که سواد ویرا هیچ نفع نبود و شیبة العجوز اشنه است
گفته شد شیان دم الاخوین است گفته شد شیرزق شبرزج
نر گویند و صاحب جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول آن و
صاحب منهاج گوید بول خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا الخفاش
و شیر مرغ که مردمان به افواه گویند شیرزق است ابن مولف گوید
مرغیست بمقدار گوسفندی و او را خفاش خوانند و پستان دارد و
بچه را شیر دهد و شیر او را شیرزج خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و بغایت سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم بود زایل
کند و چون در چشم کشند شیرالبحر حیوانیست دریائی که سر و بینی وی
مانند گوساله بود گویند روز دوشنبه البته از دریا بیرون نیاید
شیرابه خشخاش است گفته شد شینیز شونیز است گفته شد
شیح حبشی فلفل سیاه است گفته شد شیاف خوزی بوشی در بندی است
گفته شد شیر املج آمله را چون در شیر خیسانند آن را شیر آمله خوانند قبض
در وی کمتر از آملج است و نیکوترین آن بود که چند روز در شیر خیسانند

وطبیعت

و طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم گویند گرم و تر بود و بلغم لزج را
پاک کند و قوة شهوة بدهد و قطع قی بکند و آب رفتن از دهان
بازدارد و حرارت خون بنشاند و مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی کتیرا تازه و عسل بود شیرزه بپارسی ریحان
خوانند شیرنجیر بجنیست زرد رنگ که از هندوستان آید و طبیعت
آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا بود و بلغم اخلاط غلیظ سوخته
بیرون آورد و ماده های فاسد را شربتی از وی دانگی تا نیم درم بود و
شیرخشک بپارسی شیرخشت گویند و طبیعت وی گرم بود باعتدال
و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی بهترین آن بود که مانند
شغاف بود و صمغ باب الصاد صابون گرم و خشک بود
و در چهارم مفرح اعضا بود محکم قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود و چون
شافه از وی بخود برگیرند رمهارا بنفخ دهد و شریف گوید چون در میانه
خرقه و صوف نهند حزاز و قوبا را بدان محکم بمالند زایل کند و اگر
هم چندان حنا بیامیزند بر زانو طلا کنند درد زانو زایل کند و اگر بر ریش
طلا کنند زود زایل کند و اگر بجوشانند با روغن گل و بر ریش سر

کودکان طلا کنند و بر بثرهای شهدیه و هفت روز رها کنند و بعد از آن
به آب گرم بشویند و هیچ دوا بهتر از آن نبود و چون دو درم از وی
با دو درم سلیفون که زنجفر محرق است و دو درم نوره آب ندیده
بر آن ریش خضاب کنند در حمام و بعد از آن که پاک شسته باشند
و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و تغییری تمام پیدا کند
و اگر سر بدان بشویند و در حمام نشستن بکشد و سر را پاک کند و ار
سیوسه گویند اگر با دویه بسرشند که جهت تمشی بهق باشد سود مند بود
فعل وی زیاده گردد بهق و تمشی زایل کند و چون بر اورام بلغمی و بخار
نفخ نهند بنهاد یا با دویه که موافق بود نفخ را بگدازاند و چون بسرشند
با دویه که گشاینده اورام باشد مانند خرف و سرگین کبوتر و اصل
فنا الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند سر را چون بدان بشویند
موی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کرده بگشاید آب آید اگر بخورند
کشنده بود و نزدیک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی و به
آب گرم کنند و روغن کنجد و بعد از آن بگوشت مرغ و روغن بادام
صابون القاف شجر ابی مالک است و گفته شد صاب گویند قثاء

الحمار است

الحمار است و گویند به تحقیق نوعی از این نوع است و ابن مولف گوید
ابی ریحان آورده که درختیست که شیری سوزنده دارد و در زمین غور
از جزیره عرب وطن من اینست که دبودار است و بزبان اصفهانی
تغاح را صاب خوانند و صاره لوف الصغیر است و گفته شود
صاحبه جزیره است و گفته شد صبا تمر هندی است و گفته شد
صبر گویند عصاره سنا است و گویند عصاره زردک است
طبیعت آن سرد است و نقرس گرم را نافع بود صبر سه نوع است
اسقوطری و عربی و سمهانی بهترین آن سقوطری بود سقوطره
جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است
و اهل جزیره همه ترسایانند و ساحران محکم و اصل ایشان از یونان است
و اسکندر ایشان را بدان جزیره فرستاده اند و جهت ساختن صبر
و زنان ایشان مجموع ساحر باشند و تا بجدی که اگر خصمی بکسی داشته
باشند و اگر آن شخص حاضر باشد و الا شکل وی در ضمیر خود دارند
و قدحی پر آب پیش خود بنهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه
خونها در قدح پیدا شود و بعد از آن آن قدح بر جگر و پیش و دل

کرده و آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر بند در شکم وی
نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان بهترین صبر
سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند مر
بود و براق بود و نزدیک به صمغ عربی و چون در دست مالند زرد
و خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند
آید و قطعا سنگ ریزه دران نبود و نوع عربی را عدنی خوانند یمنی
گویند و وی میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا صبر بردگی گویند و طبیعت
صبر گرم و خشک بود در دوم گویند گرمی وی در اول بود و گویند در
سیوم و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی وی در اول جهة
معده از همه دوائی نیکوتر بود و ریشهائی که مشکل بود نیک شود
و خاصه در ذکر و برد چون به آب بگدازند و طلا کنند و همچنین ورمها
که در بینی و دهان و چشمها حادث شود نافع بود و فی الجمله خواص
وی آنست که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بگدازند و
مسخن ماده بود دماغ و بادبان کند و مسهل صفرا بود و رطوبة و
بلغم از سود مفاصل و جذب کند و سدهٔ جگر بگشاید و با وجود

انکه

انکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و آن و درد و سوزش آن زایل کند
و رطوبة آن خشک گرداند و نافع بود جهة ابتدای نزول آب و سر
و معده مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و
عروق اعصاب را از اوساخ پاک گرداند و ذهن صافی کند و حنین
ابن الحسین میگوید نشاید که صبر استعمال کنند الا در زمانی که معتدل
بود نه سرمای سرد و نه گرمای گرم که اگر سرمای سرد مستعمل کنند مضر بود
بمقعد و باشد که اسهال موی آورد و از بهر آنکه سر عروق فم
مقعد بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد صبر عربی کرب
و مغص آورد و قوة وی در طبقات معده بکند و روز باقی ماند
و سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از
وی متصاعد گردد بسر و دماغ و از فضول بلغم که جمع شده باشد
پاک کند و بخاری که از متصاعد شود بسر قوة باصره بدهد بدان سبب
که چون متصاعد شود بسر از وی جزوی لطیف بعصب اجوف
رسد و از فضول پاک کند و روشنائی چشم زیاده شود و بدین
سبب است که صبر در ایارجات معاجین میکنند و صبر چون

نشسته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوة دوائی بسیار نقصان

کند و از طبیعت دوائی بیرون آورد و صفت شستن وی صاحب جامع

چینی آورده که بگیرند صبر سقوطری و یک رطل سحق کنند بمنخلی ضیق

بیزند و بعد از آن افسنتین و ربع رطلی از ادویها ایاره مصطکی و حب

بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل دواسادون از هر یک

سه درم و این دواها در دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیمه باز آید و در دست

بمالند و صاف کنند و صبر کوفته و بیخته در باون کنند و آن آب در آن

ریزند و بشویند و در ظرفی کنند و تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر

بار در باون کنند و دویم بار بشویند و در ظرفی کنند و تا که آن زمان

هیچ باقی نماند و الا مانند خاک گردد و بعد از آن آب از وی بریزند

و صبر باقی ماند و پس سه درم زعفران با وی بیامیزند بوقت حاجت استعمال

کنند و شربتی از وی با یکدرم بود تا دو درم صبر چون کهن گردد سیاه

شود و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف گردد و گمونیند

مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی

از وی مضر بود ما بین نیم درم تا دو درم به آب گرم مسهل صفرا و بلغم

بود

بود و اگر با دو نیم بود شربتی از دو دانگ بود تا نیم درم مضر بود بمعا و تعدیل آن

بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ

مقل بود و منصوری گوید شربتی از وی یکمثقال تا دو مثقال بود و نوع سیاهی

سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعد و از بهر آنکه

خشکی وی در درجه سیوم است و مقعد را زین بعضی است و منقل

شوند از سطر چهارم صحیفه اسیر طلب نمایید و او را که کاتب را سهوی واقع شده

و در دوا مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی سه درم صدف

سوخته بهق را زایل کند و ریشها پاک کند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود

بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دوغ صدف البواسیر نوعی از صدف است

که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز میگویند که می باشد و چون

شیب خود دود کنند بواسیر بیندازد و چون میسوزند بعسل بسرشند

قطع سلیل کند و قرحه و جرب را سود دهد و شکل وی مانند حلزون زرد

بود و الوان وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون قرمزی بود

و که بسیاری زنند و در قلزم برکته معروف است صحدید زعفران الحدید است

گفته شد صدیه الحدی بنج الطحال است و گفته شد شوکران است گفته شد

صبر و حنظل است که زرد خواهد شد صبر ایه صمغ است و گفته شد صبر
بادروج است گفته شد صبر را زبر گویند و حیوانیست کوچک و مانند
ملخ و در شب آواز کند و بشیرازی جرواسک خوانند و دیسقوریدوس گوید
که چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گوید اگر
کسی قولنج داشته یکعدد و یا یکعدد و دانه فلفل بخورد و شربتی سه عدد از این
حیوان بود تا پنج عدد تا هفت عدد یا مثل وی فلفل درهم ریحان در
وصعوبت آن صاحب منهاج گوید چون در زیت وبنر بندد و در گوش
چکانند درد گوش ساکن کند و صرفان اسرب را صرفان گویند و نوعی از
خرما سرخ فربه است که آن را صرفان خوانند و بپارسی مکتوم گویند و در عمر
گفته شد صعتر بشیرازی اشه گویند و بیونانی اوریغانس و آن دو نوع است
و در آن زورق بود و ورق و بهتر آن نوع گویند در قوة مانند حاشا بود و دراز
ورق و اقوی بود و از گرد ورق نکوترین آن کوچک ورق بود و بری
طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم ملطف محلل بود درد ورم کسی را
نافع بود و درد دندانها که از سردی و باد بود چون بخایند ساکن کند و طبخ
وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران سود دهد و چون با سنج بیاشامند

دفع

دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع
مضرت حسنین بکند و چون با خیار زه بخورند نیکوتر بود جهت گرفتگی
عضله و جهت معده و جگر بغایت نافع بود و اگر با روغن ایرسا سعوط کنند
فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه بیاشامند مطحول را سود دهد
و عصبی است مزاج وی سرد و خشک بود چون ورق وی بگذرد بغایت
خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید به آب کنند تا سحق کنند
و طلا کنند و چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته باشد بیندازد
گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود مجربست باید که چون بیندازند
روغن گل که در ظرفی یا سربی یا قلعی حل کرده باشند بمالد و از پی آن اگر
در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریشی بینی و گوش طلا کنند زایل گردد و چون
بسرکه حل کنند و بر حمره تری طلا کنند نافع بود و بدل صبر و یوزن آن افسنتین
بود و ابن مؤلف گوید علی بن عیسی آورده که صبر سقوطری خوردن را
شاید و در طلا استعمال نکنند و از بهر طلا صبر عربی بکار دارند خوردن
را قطعا نشاید صحنا بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در دویم گویند گرم بود در اول خشک بود در دویم آن را از

ماهی سازند که آنرا ماهی اشنه گویند و در گرمسیر و شیراز و خلطی بد از وی
حاصل شود و لشتی رطوبت معده بکند و وجع و برگ بلغمی را نافع
بود و کنند دهان که از فساد ماده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب
و حکه آورد و تشنگی و صداع آورد و مصلح وی مغز گاو بود صدف
بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بوده باشد طبیعت آن خشک
بود و صدف و فیروفس و صدف و قرقورا اما سوخته شاید که
استعمال کنند از بهر انکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوة وی در
غایت تجفیف بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این های گویند
عام است و هر چیزی که جوهر وی حجری بود و لسن چون تنها استعمال کنند
نافع بود جهت جراحتها و خبیث را از بهر انکه مجفف بود بغیر لذع چون
با سرکه بسرشند عسل با شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث
و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند و بدن را خشک
گرداند بقوة صدف جذب سلی عظام بکند و سکن وجع نقرس و
مفاصل بود و چون ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف
بکند و وی مسکن وجع نقرس و وجع معده بود و چون بر سر

ضماد کنند رها کنند تا خود رها کند و بغایت نافع بود و چون زن بخور کند
حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه
مرق صدف کوچک شکم براند و بر آن بخور کردن اختناق رحم را نافع
بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل جلای دندان و کحلها
چشم مستعمل کنند ریش چشم را نافع بود و غلظی جفان زایل کند و چون
طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آن که کنده باشند دیگر
نروید و سوختگی آتش را نافع بود و تتمه این را از ورق بیشتر از صفحه یمنی از
عقب متعد که علامتی دو هندسه نهاده طلب نمایند که بقیه تعریف
صدف در آنجاست و بواسطه سهو القلم کاتب این صورت
دست داده حیض و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند و
فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند ورم ملازه و بثش
کرم را نافع بود و خوردن وی غثیان را نافع بود و چون بپزند و آب
وی بیاشامند کرم بکند و حب القرع بیرون آورد و اشتهای طعام باز
دید کند و با دهانها را تحلیل دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت
حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و

و شش را سود دهد و اگر با سویق بر ورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن
وی هضم طعام بکند و معده و امعا را از بلغم غلیظ پاک کند و غذا
های غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و سده
بگشاید و چون قصب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون
غلیظ را رقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر
خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو گرداند و فقاح و مصطکی و
مسهل مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و سعتر
و قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب
یک مثقال بخورند و بدان بخسبند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود
از نزول ایمن باشد و دهن را نیکو گرداند و چون بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود اگر ضماد کنند همچنین بر گزندگی نافع بود و چون سعتر
نزدیک بینی کنی که مضعف چشم بود بنهند ضرر آن زایل کند و نوعی
از سعتر بستانی هست که آنرا میکارند و آن ضعیف تر از بری بود
و در قوة فعل و در تبریز بسیار کارند آنرا امرزه خوانند و این مؤلف
گوید در شیراز نیز میکارند سعتر مضر بود بارئه مصلح وی سرکه انگوری بود

صعتبن

صعتبن سعتبن نیز گویند و آن سکی است گفته شد صفرانغون مرغیست
که آنرا طرغادوسین گویند گفته شد صعهاف خلافست گفته شد صفینه
درخت اهل است آن عرعر بود گفته شود صقر مرغیست که گنجشک را
صید میکند و بپارسی باشه گویند و به تبریزی تابیتا گویند ابوعمار نیز
خوانند و گوشت وی گرم و خشک بود چون بپزند خشک کنند و
سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند به آب سرد سه روز سرفه و ربو را
نافع بود و زهره وی جهت ابتداء نزول آب کشیدن نافع بود و قوة باصره
بدهد و سرکین وی چون در کلف و کلند زایل کند صعصوانغرتوب شطحی است
و ثمر وی در مصر حب الکلی خوانند و ابا عورس نیز گویند و صفت حرتوت
گفته شد و در ینبوت نیز گفته شد صلصل بپارسی عکه خوانند و آن عقعق است
و گفته شود صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها بود و بعضی از بعضی
فاضلتر بود و صمغ را به شیرازی ازد گویند و بپارسی زد و صمغ عربی
بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود و چوب اندک داشته باشد و سفید
و شفاف بود و چون در آب اندازند زود بگدازد و طبیعت آن
معتدل است و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک است و در وی

قبضی بود و جفافی با اعتدال سبعه گرم را نافع بود و آواز صافی کند و
قوة معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود مقدار ما خوذ از وی
از دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق را و قصبهٔ شش را بغایت نافع
بود و جدهٔ ادویه را ال بکند و اسحق گوید مضر است بسعل مصلح وی کثیرا بود
و بدل آن صمغ بادام و حب الاس و گویند مصلح وی شراب صندل بود و
گلاب صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
جوان گیرند و طبیعت آن مایل بود به سردی و گویند گرم و تر بود و صمغ
بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و فربهی آورد و صمغ
بادام تلخ قابض و مسخن بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اگر
بر سرکه بیامیزند و بر قوبا و بظاهر پوست بمالند زایل کند و چون بشراب
ممزوج کنند و بیاشامند سرفهٔ کهن را زایل کند و سنگ گرده بریزاند
و جراحتها بصلاح آورد و چون در چشم کنند روشنائی زیاده کند و
چون در سرکه حل کنند بر شرها مالند حرار و شری و حصبه سودمند بود
و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی قند و خشخاش بود و صمغ الاجاص
بهترینا صمغ الوانی بود که از درخت کهن بزند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند

گرم و تر بود و درد شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیامیزند سنگ
گرده و مثانه را بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا کودکان بمالند
جراحتها را به اصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیاده کند
و چون با سرکه حل کنند و بر سرها مالند حرارهٔ شرا و حصف را سودمند
بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی قند بود صمغ السماق چون در درد دندان
گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات کنند
روشنائی چشم را زیاده کند و صمغ المحروث حلتیت است و گفته شد
صمغ الرامینا نیکوترین آن بود که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت
حدت حرارت بود و تلخی تمام داشته باشد و مولف گوید آن را به شیرازی
اورک خوانند و از حدود شبانکاره خیزد و در هیچ جای دیگر نبود و ملطف
بود جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا بود و نافع بود بلغمی که در معده
بود و لطیف گرداند و بگدازاند و در قوة گویند مانند حلتیت است
و مولف گوید جهت درد دندان استعمال کنند نیم درم نافع بود و اگر سبب آن
از نفخ بود صمغ الدلب گرم است در سیوم و خشک است در دویم بادها را بشکند
و ورمها صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون بدان افشانند

کنند
درخمار زیرکه با حلق وشیب بغل بوده بکداراند وچون مقدار دانکی سعوط
بدل آن و وزن آن حلتیت است وصمغ المغطی صمغ الجوز الرومی سرد و تر
بود و تشنگی ساکن کند و شکم ببندد و نافع بود جمله مرّه صفرا روی صمغ
الحونوث کهرباست و کفته شود صمغ القثا د اشق است و کفته شد
صمغ الند آکنیر است کفته شود برتنافیاست و کفته شود
صمغ الکمثری کویند نیکوترین صمغ امرودان بود که از درخت کهی کسر بند و
طبیعت آن کرم و تر بود و در سوزش ریشها را سود دهد و مستعمل از وی دو
منقال بود و کویند مضر بود به سپرز و مصلح آن کل ارمنی بود و صمغ البطم و علکه است
و بپارسی سامست و بشیرازی کندر خوانند و کویند طبیعت آن کرم بود و محلل
و ملطف بود و در منفعت نزدیک بود بمصطکی صمغ الترف کرم و خشک
بود و در قوه مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند
رطوبات دماغ پاک کند و مجموع ریشها دماغ همین سبیل بود و چون بر
ریشهای سر افشانند یا کلنار زایل کند و صمغ صنوبر انبج است و کفته شد
وصمغ الراسن لنکرزد خوانند و بشیرازی لنکری دان و تراب القی بود
و در لنکرزه کفته شود صمغ الزیتون اصطرک است و کفته شد و صمغ بری و

ازادویه

ازادویه قتاله بود و چون در چشم کنند شب کوری و تاریکی زایل کند و جرب
ریش شده را سود دهد و بچه بیندازد و بول و حیض براند و چون بر دندان
خورده نهند درد ساکن کند و بدل آن عصاره طراثیث است و کویند
بدل آن شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع کوید بیونانی کنتوفلا خوانند
و معنی آن بپارسی از سکنه ساخته اند و آن چیزیست که از رخام سکنه
همی زاید و صاحب منهاج کوید مفرد بود و مرکب بود و آنچه مرکب بود از
صبر و مر و دم الاخوین و سیاوشان و علکه و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی
و اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته کنند و با صمغ عربی
بسرشند و بیزند و بدیواری که به کچ سفید کرده باشند زنند و رها کنند
تا خشک شود که هر چند کهنه تر بود نیکوتر بود و وی مجفف بود جراحتها
را نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشها به صلاح آورد صندل ابیض
نیکوترین آن بود که مقاصری بود و زرد رنک و سرد بود و در آخر درجه
دوم خشک بود و در سیوم خفقان که حادث شود از تبهاء حاره و جکر
کرم و محرور مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد
و چون به آب ضمادیه کنند کلاب دانکی کافور بسرشند و با بنت نی طلا کنند

درد سر که از حرارت بود ساکن کند و در حمام با نوره در خود مالند بوی آن
زایل کند و چون به آب عنب الثعلب یا آب حی العالم یا آب برنهین یا آب
طحلب بسرشند و بر نقرس طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همچنین و بسیل و مفرح
مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود
و همچنانکه آرد از ملح و اگر خلط کنند و با دویه جهت تقویت معده و جگر
سود دهد و مضر بود با آواز و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن اشنه
و ابن مؤلف گوید درخت صندل را تخمی باشد مانند عدس بهترین آن
مقاصری بود و زرد گران سنگ که بود نرم بود و خوشبوی بود بعد از
مقاصری صندل خوزی است و بارهای بزرگ و سطبر و سفیدی که بسرخی
آمیخته باشد و لیکن دال و درست بود و پس از وی جوزی بحری و جوز این صندل
باریکتر بود اسان شکن تر بود و به زردی زند و پس از بحری و افراق
این صندل باریک چوب بود سرخ و سفید و این بدترین انواع صندل
است و از وا فراقی بدتر صندل سرخ است و گاه آنرا بوی نبود و آنرا
عنبری گویند و این صندل زرد سخت گران وزن که گوئی او را بزعفران
آلوده کرده اند که بوی آن بغایت خوش بود همه انواع صندل از سفال

زنج

زنج آورند صندل احمر سرد و خشک است در دوم گویند سردتر از
سرخ است و لیکن سرخ خشکتر از سفید بود محلل اورام گرم بود و منع
ماده بکند و بر حمره طلا کردن نافع بود و درد سر را عظیم مناسب بود
و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند و بر اعضا
بمالند تب و درد زایل کند همو گوید صندل سرخ بغایت سردتر از
صندلها بود و بدل آن فوفل است صنوبر بشیرازی کاج گویند و
صفت آن در حا گفته شد و در بوستان صنوبر صغار قبضی قوی
تمام بود و بیخ را نیکو بود و چون بر روی نهند مانند ضماد عظیم نافع
بود و چون بیاشامند شکم ببندد اگر دود کنند بر سوختگی آتش
آب گرم بغایت سود دارد و وی معتدل بود در حرارت و نافع بود
و گویند گرمست در دویم خشک در سیوم گویند و در اول ورق
آن تر تر از لحای آن بود و جراحتها را نیکو بود و غرغره به طبخ قشر صنوبر
کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و هر علتی و زخمی که بود زایل
کند و قشر ورق وی چون بیاشامند درد جگر و سوختگی را
نافع بود و گرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن بقوة در ایج بود

وقشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون
آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد ساکن کنند
و جراحتهای تازه که خون از وی روانه بود مند بود و اگر با سرکه بپزند و بر
دندان ضماد کنند درد ببرد و چون به آب کاو العسل بیاشامند و یکمثقال
موافق بود جهت کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق
وی چون بیاشامند همین عمل کند و چون چوب وی نیک کنند و با سرکه بپزند
و طبیخ وی در دهن بگیرد از درد دندان زایل کند و اگر بسوزانند و دخان
وی بگیرند و در رمد بغایت خوب بود و اگر در وارنهای چشم کنند موی مژه
برویند و آب ریختن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن جلغوزه
است چون بکوبند و به عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از
افلاج خلاص یابند و چوب وی چون بپزند و به آب عصاره کسی که زحمت
کشیده باشد بران بشویند نافع بود و بدل آن زفت است و صنار
دلب است گفته شد صنوبر اسمی یمنی است و صمغی را که از طرف یمن می
آورند بلون مر بود و در جراحتها استعمال کنند قطع اسهال بکند و ازین
صمغ بشکل حفص همچنان قرص می باشد و آن را بولی الابل خوانند

وجراحتها

وجراحتهای خبیث به اصلاح آورد صوف الارض و البیون است گفته شود
صوف بپارسی ابریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین
آن نرم بود و ابریشم سوخته خشک بود در سیوم مجفف بود و صفت
سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنی یا کوازی نو اگر کوازی مس بود
نیکوتر بود و ابریشم را بشویند و بشانه کنند و در دیگ بر آتش نهند و طبقی
بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد و آتش کنند تا آن زمان که سوخته
گردد و ریشها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و ابریشم
ناسوخته که جرکین بود چون بزیت و سرکه تر کنند یا با شراب ضماد
کنند بر جراحتهای جرکین در ابتداء آن نافع بود و بر جایی که ضربت زده باشند
و استخوان شکسته همین سبیل و چون با سرکه و روغن گل تر کنند
صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بر آن ضماد کردن شریف گوید
خرقه صوف چون بر گردن رونده کان ببندند خستگی بر ایشان کار
نکند و هیچ زحمت نرسد و چون ابریشم زده بیا کنند و میان انگشتان
دست و پا که شق خورده باشد شقاق آن زایل شود و باید که بجنبانند و زود
پاک کنند ابریشم بیرون آورد و دیگر بار مکرر کنند تا زود زایل کنند و رازی گوید حمن

ببندند صوف آن گوسفندی که گوشت آن گرگ خورده باشد حکه در بدن آنکس
پیدا شود و بمغراطیس گوید ریسمانی پشم بر گردن گاوی ببندند بول کردن عاجز شود
صنوطل نوعی از سلق است و زرد رنگ و در صفت سلق در باب سین گفته شده

باب الضاد ضال ثمره السدر خوانند و بپارسی کنار گویند و در سین
گفته شود ضبع اجان حیوانیست مانند گرگی چون براه رود لنگ نماید از
بهر این آنرا ضبع ارجان گویند و بپارسی کفتار گویند و گوشت وی گرم
و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ چون در دستار وی حنظل بود
کفتاران از وی بگریزند بگذارند وی با خود نگاه دارند سگ بانگ بر وی نزند
و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی بگدازانند
با هم چندان روغن اقحوان در ظرفی مسی کنند و سه روز رها کنند و بعد از آن
طلا کنند و اگر ملح وی با شبت و نخود با پخته باشند نافع بود جهت درد مفاصل
و چون زهره وی با شیر بر رو طلا کنند کلف ببرد و لون را صافی گرداند و
در آن نشستن نقرس را زایل کند و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل
را سود دهد مغز ساق وی چون با زیت انفاق بگدازند و بر نقرس طلا
کنند بغایت مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد

ببندند از

ویند از دو اگر از جلد وی غربیلی سازند و بدان غربیل تخم جهت زرع بیمایند آن زرع از
همه آفات ایمن باشد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که
سگ دیوانه گزیده باشد بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید این
سویدی آورده که پوست پیرامون خامره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند
مخنث در دبر خود مالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع الذات گوید اگر موئی که
پیرامون دبر وی بود و خصیه وی و آنچه زبر بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند و این عمل
بکنند و اگر صغیره ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند و بزیت طلا کنند و بر دبر
مردی که ای زحمت داشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است
و گویند و کفتار بعای همه حیوانات بود و از بهر این میگویند که همه حیوان که هم
جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده که بر سالی
نر و سالی ماده باشد و سبب آنست که در شیب دنب وی خطی باشد که اندام نری و مادگی
رسیده باشد و پشت شکافته گردد و وی موافق خرگوش باشد مخالف حیوانات
و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای ایستاده باشد در مهتاب سایه سگ
بر زمین افتاده باشد و کفتار در نشیب سایه سگ رود چنانکه سایه در سایه مستغرق
باشند و سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی

در چشمی کنند که موی زیاده بود وقتی که برده کنده باشد دیگر نروید و در شب
هیچ حیوان با گفتار بر نیاید و این مولف گوید از نتایج خوک گرگ است و چون
با آدمی ظفر یابند زنا کنند ضب عضایه است و عضایا نیز گویند و آن نزدیک است
بورک و به پارسی سوسمار خوانند و سرگین کهن وی چون بر کلف و نمش طلا
کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد ضجاج بکسر الضاد اسم صمغ
درختیست مانند درخت بان و نبات وی در کوه فهران از زمین عمان باشد
وآن موضع صمغ سفید باشد که چون جامه بدان بشویند پاک کند و پاکتر از
صابونها و مردم سر بدان بشویند و دانه دارد چون تخم مورد سیاه و زبان را بگزد
وضجاج بفتح ضاد نام مهر درختیست که دود دام آنرا ببویند و مانند خزروع
قنب و البه ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ
والا آزوی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود
ولیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر بر آتش
نهند و بپزند و تا نزدیک انعقاد و بعد از آن استعمال کنند جهت خشونت
سینه و سرفه که از سردی بود و درد دهان سود دارد و گویند قلاع را ساکن کند
و در حال صمغ آن می آورند بمکه و در قوت مانند لادن بود و در بویهای خوش بنا استعمال

کنند

کنند و طبیعت آن گرم بود و در سیوم گویند و در دویم تر بود و در اول گویند
خشکست و در اول بعضی گویند کمکام ورق شجر ضرو است و گویند کمکام
یعنی پوست بیخ وی لحاء آن است و بصری گوید صمغ ضرو معروفست به کمکام
طبیعت آن گرمست و در دویم خشکست در اول محلل جراب بود و از عمق
و آبدان اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی
زایل کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکو بود
و شریف گوید روغنی بسیار از حب وی بیرون آید و باد دهان بشکند و معض را نافع
بود و چون بیاشامند یا بمالند و محلل و مجفف بود و چون به آب بپزند و
ورق وی با روغن بپزند در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون با آب
بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان را محکم گرداند و بلغم زایل کند و چون
ورق تازه و تر همچنان بسوزند و خاکستر آن با آب بپزند و صافی کنند
و بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره را زایل کند و تخم و چوب وی جهت
جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود و خاصه جراحت ختنه و
کودکان اسحق بن عمران گوید بلط ضرو یمن ضرو اندلسی گویند ضرو درخت حسینه
الخضر است و این مولف گوید آنچه بمکه آورند آب ریب لطر خوانند و بوی

دهان را در حال بشاند چون در دهان گیرند و ضرب صاحب منهاج گوید عسل است
و صاحب جامع گوید از قول شریف آنکه حیوانیست و بلغت همدان آن را شهیم
خوانند و بلغتی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگست و خار دراز دارد و
مانند تیر اندازد اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود و گوشت وی چون
بخورند نقرس را نافع بود و همچنین چون وی را بر قدمین ضماد کنند نقرس
ببرد چون وی را بر اندام مالند جرب زایل کند و کلف را جلا دهد ضرع
بهترین پستان آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت او نیکو بود و در وی شیر
بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افاویه
خورند و نارود از معده بگذرد شریف گوید زن چون بخورد شیر وی
زیاده کند ضرم اسطوخودوس است و گفته شد ضریع نباتیست دریایی
که در ساحل دریا یابند و طبیعت آن گرم و خشکست و چون با آب بپزند و
در آن نشینند درد مفاصل را نافع بود چون خشک شود و بدان بخور
کنند زکام زایل کند و همچنین چون خشک بود و در حمام بدن را بدان بشویند
حکه و جرب تر را زایل کند و این مؤلف گوید ضریع نباتیست که چون شتر
بخورد هرگز فربه نشود ضرع الکلبه اسمی یعنی عربی است و درختی را که در

کوهستان

کوهستان مکه بود آن را رقوم است و درخت آن بشکل صنوبر است و اما
مجموع وی سفید بود ضرس العجوز خسک داست و در جا گفته شد
ضغابیس قثاء الصغار است و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق
نبات وی مانند طیبون بود و آن را نیز ضغیوس گویند و ضجرس حضض است
و گفته شد ضغابن الجن گویند پرسیاوشانست و گفته شد ضفدع
بپارسی غوک خوانند و وزغ گویند و بشیرازی بک گویند و بیونانی بطراخا
و گوشت آن نهری بود چون با زیت و نمک بپزند و نافع بود جهت گزندگی جانوران
وبا و زهر و جذام و مجموع گزندگان و فرقاوی چون با زیت نمک بپزند و با موم
و روغن گل و موم و روغن سازند موافق بود و جهت مرضهای مزمن که
از اثر ایشان عارض شده باشند و مدتها بدان گذشته باشد چون بسوزند و بر
موضعی که خون روان بود افشانند خون ببندد و چون با زفت تر بیامیزند
بر داء الثعلب مالند زایل کند و گویند چون که سبز بر موضع موی زیاده
که در چشم بود بچکانند بعد از آن که بر کشیده باشند و بر امر صعص کنند دیگر
نروید و چون به آب سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
و چون بر دندان نهند بیدرد بیفتد و وی همین عمل کند بوی وی

کشنده بود و چون جاریانی در میان علف وی را بخورد دندانهای وی بیفتد
و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود و در خواص آورده اند که زبان
وی چون بر ناف خفته نهند هر چه کرده باشد بگوید بی آنکه وی را خبر باشد
و خون وی با خایه مور و قدری نوشادر چون بر موضعی که موی سترده باشند
یا برکشیده طلا کنند دیگر بر نروید اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان وی مانده
بود و مدتی دراز و علاج بسیار کردند و هیچ فایده نداد و ضفدعی را پوست
باز کردند و بر سر جراحت پیرامون آن بنهادند و در یکشبانه روز پیکان بیرون
آمد و وی در غایت قوت جاذبه بود و از بهر آنست که قلع دندان میکند
و خوردن وی بدن را نرم سازد و تورم کند و لون تیره گرداند و قذف
منی احداث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است و گویند در بیشه
بود یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و به آب گرم
کند عسل و نمک تا معده پاک گردد و بعد از آن به حمام رود و پس سکنجبین
خورد و سفیداج یا دارچینی و شراب یا مثلث وی را نافع بود و هر چه نافع
بود جهت استسقا خلاص یابد و دندانهای وی بیفتد و اگر ضفدع زرد
خورده باشد قطع شهوت طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان آورد

وفي

وفي و درد دل و ورم شکم و درد ساقین پیدا کند و علاج آن نزدیک بود به
آنچه پیش از این گفته شد و گویند چون دل وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد
نافع بود و ابن مؤلف گوید اگر پیه وی در زمستان بگدازند و بر اعضا بمالند از سرما حرز
بود ارشد ضوم خوک خوانند و آن بادروج است و گفته شد ضومران
صاحب جامع سهو کرده است و گفته آن ضیمران است و قول صاحب منهاج
معتبر است که آن بیدمشک است و آن را بهرامج گویند و گفته شد و بدل
آن برم است و بالجمله بوته آن ضیمران و ضمران نیز گویند و آن را شاسفرهم
شیرازی گویند و آن سبز بود و چون گرمانی بود صاحب جامع گوید فودنج جوئی
است و سهو کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم گویند سرد بود
و محرور مزاج را نافع بود و خاصه چون گلاب بروی زنند و بر جایی که سوخته
باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را زایل کند و بغایت نافع بود باب
الطاء طالیسفر یونانی دارکمنه خوانند و ماقر نیز گویند و صاحب منهاج
گوید ورق زیتون هندی است آن قشور هندی بود و صاحب جامع
گوید اقوال بسیار آورده است و اولی گفته که بسباسه است و دیگر
قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجرة

هندیست و دیگر گفته که عرق درخت توت است و که کرم ابریشم برگ وی میخورد
این قولها خلاف است و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندیست
واین موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع تحقیق نکرده
مولف گوید پوست بیخ زیتون هندیست و باقی همه قولها خلافست
آن پوست سطبرتر از دارچینی بود و صلبتر و میل بسیاهی زند و طعم آن
بغایت عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس
گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گوید خشک بود در دوم مجوسی گوید
معتدل بود در گرمی و سردی و خشک باشد در دویم و زیرا نافع بود
و قرحه امعا و ترف دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را
مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع سفید را زایل کند و چون آب
وی در دهن نگاه دارند گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل وی بغورس
گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن ملول بود و نیم وزن آن اهلیلج رازی
و اسحق بن عمران همچنین گویند بدل وی بوزن سنبل و نیم وزن وی
ساذج و گویند بدل آن مقل و اهلیلج بود و ما وی طاغنک ثمر از او درخت است

گفته

گفته شد طاووس در عبث مشهور شریف گوید بعد از سه سال تمام بار
آورده باشد و هر یکسال یکبار بچه برآورد و این مولف گوید طاووس مرغی
رعنا بود و جلوه گری کند و دنبال بجنباند و چون دایره بر خود دارد
و بدان نقشها بدیع بود و اما آواز ناخوش دارد و گوشت و پیه وی چون
با اسفیداج بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و
چون پیه وی بگدازند و به آب سداب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج
را نافع بود و پیه و گوشت وی همه مجامعت را قوة دهد و زهره وی چون
بسرکه بیامیزند گزندگی جانوران را سود دهد جالینوس گوید گوشت
وی صلبتر از شفنین که نوعی از کبوتر کوهی است و درشتان و بط بود
و غلیظتر و دیر هضم شود و ابن ماسویه گوید گوشت طاووس بد بود
مزاج را و صاحب جامع گوید از قول صاحب منهاج که نیکوترین آن جوان بود
و طبیعت آن گرم بود و که با صنعه وی معتوه بود و اولی آن بود که بعد از
کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در پای وی ببندند و بیاویزند
و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطبای متقدم مرغها که گوشت
ایشان صلب بود یکساعت پیش از پختن کشته اند همچنان با پرها آویخته اند

این از بهر آن کرده اند که زود هضم شود و چون زمانی در رنگ کنند هیچ
خمیر که در آرد زود هضم شود آن نیکو بود و این همچنان است رازی
گوید طعامی که سمی در وی بود چون طاووس ببیند رقص کند و فریاد کند
و گویند چون به بیند ظرفی که در وی سم بود دلتنگ کند و ابن زهر گوید از
مسطون زهرهٔ وی سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابد و اگر
خون وی با اترورت و نمک بیامیزند و بر ریشهای تر که ترسند که آکله
گردد طلا کنند زایل کند و اگر سرگین او بر داء الفیل طلا کنند زایل گردد و
استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابد
و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند و ابن مولف گوید گویند عمر طاووس
بیست سال بود و در آن مدت بچند رنگ بگردد و هر سال در وقت
آنکه درختان برگ بیرون آورند پر آورد و شیخ الرئیس گوید در مکانی که
طاووس بود حشرات و هوام نبود طارطقه ماهودانه است گفته شود
و طارنفه دندان است گفته شد طالیقون علی ابن المحمد گوید طالیقون
نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتومال نحاسی که در کمیزکا و خولیانیده
باشند و مرجان که در آب شبان بر خولیانیده باشند پس در وی سمیتی تمام

وصدف

و حدتی قوی بود و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد بست و فرق میان وی و
انواع مس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند و بر سنگ زنند
تمددی در وی پیدا شود و زرد گردد و شکسته نگردد و در کتاب احجار گوید
طالیقون از جنس نحاس است و غیر آنکه گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا
سمیت در وی احداث کنند و اگر از طالیقون منقاشی سازند و موی زیاده
که در چشم باشد بوی برکشند دیگر نروید و خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی
لقوه داشته باشد در خانهٔ تاریک رود و که قطعا در وی روشنی نبود
و آینه از وی برابر خود دارند و بدان ادمان کنند لقوه زایل کند و اگر
طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند و هیچ جاریا
گرد آن نگردد و اگر فلابی از وی لب زند و در آب آویزند ممکن نبود
و که هیچ ماهی از وی خلاص یابد و طبری گوید طالیقون مدبر بود و بتوبال
النحاس و آنچه در زمان ریختن مرتفع شود و بقیه در موضع سبکه و در بوله
کا و خولیانند مولف گوید اکثر یاران طالیقون را مس دست خوانند
گویند در کان مس می روید و ابن مولف گوید هر جراحتی که از طالیقون
بر بدن آید هرگز به نشود و اگر از آن پیکانی سازند جراحت آن بر هر حیوان

که رسد قطعا التیام نپذیرد ضباشیر نیکوترین آن سفید و سبک بود که زود
خرد شود طبیعت آن سرد و خشک بود در سوم گویند و در دویم مسیح
دمشقی گوید سرد است و در دویم خشک است در سوم شیخ الرئیس
گوید مرکب القوی بود و مانند گل و در وی قبض بود و قوة معده بدهد
و قلاع آتشی و سوختگی را نافع بود شکم ببندد و تبهای حاده را تشنگی
را سود دهد و قی که از مره صفرا بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و در تبها
و بثرها و قلاع و که در دهان کودکان بود سود دهد و چون تنها یا با ورق گل
سرخ بدان باشند دندان متحرک را محکم گرداند و تنها ستون ساختن ابن
مولف گوید در شهر هند در قنی قصبها دار بود و با دها سخت آید و بر ساید
آتش از آن بر آید سوخته گردد و حریق وی طباشیر بود و باشد که خندید
فرسنگ بسوزد و وی بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم و قوه دل بدهد
و خفقان که از حرارت بود و توحش و غم و ضعف معده و التهاب
آن و منع حلقه و خفقان بکند و غشی و کرب را نافع بود و مقوی
قلب بود و تری کسی که از معده نشف کند و قوة اعضائی که
از حرارت ضعیف شده باشند بدهد و سرد مزاج را بزعفران معتدل

کند

کند و تقویه وی بغایت بود گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحق گوید
مضر بود به شش و مصلح وی کلاب بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل
وی عصاره لحیة التیس است و گویند بدل آن سه وزن آن تخم
خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا ست و گویند بدل آن نیم وزن
آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم است و بوزن آن عصاره
لحیة التیس گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن
آن تخم کاشنی و نیم وزن صندل و خیار نوعی از انجر است و سرخ
و بزرگ و ضیاف گویند غیر غافت است و اما قول اما قول اکثر
آنست که غافت است و گفته شود در عین طبقل نوعی از گندم است
و اما بار یکتر بود و خشش وی یک بالای مرد بود و در سر دبیرها کارند
و آن کاکل خوانند و گویند مزاج آن مانند مزاج گندم بود و بسکی قعاع
بود و نان وی چون گرم بود نیکو بود و اما چون سرد شود بد بود و دیر
از معده بگذرد و اگر از آرد وی حریره سازند سینه را پاک کند و
سرفه سخت را نافع بود و بول براند و گرده و مثانه پاک کند و اما مضر
بود بمعده و نفخ و قراقر پیدا کند و اگر اسب بخورد هیچ مضرتی بوی نرسند

و چنانکه مضرتی از گندم بوی رسد طبرزد اسمی پارسی معرب است و اصل آن
تبرزد است و از بهر آنکه آن صلب بود و نه سست و نه نرم و نمک طبرزد
از بهر آن گویند که صلب بود و طبیخ بطیخ است و گفته شد طراح
مور کوچک بود و در نمل گفته شود طحلب خبز الضفادع است و
بپارسی جامه خواب بک گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و در سیوم
گویند و در دوم تر بود و خون را بندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و
نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم مفید بود و چون در زیت
بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر ضماد کنند بر قیله کودکان امعاء را
نافع بود و نیکوترین آن سبز بود که از حیوانی فربه گیرند و از
بهر آنکه بدی آن کمتر از لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سبز با سبز
خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در وی قبضی بود خون سودای وی از وی متولد شود و دیر هضم شود
بسبب عفوصتی که دارد و اولی آن بود که با روغنی بسیار به طبخ کنند و بر سر وی
شرابی صافی رقیق خورند یا کبر بسرکه شوکران است و گفته شد
وطنشیفون و تاویلان قویسی بود از آنکه آن روایتیست که

اهل

اهل ارمن پیکان را بدان زهرآلود کنند در جنگها بکار برند و حلتیت
با زهر و نیست و بطاسقی است و گفته شد و
شعر الجن است و گفته شد ترستوج نیز گویند و آن ماهی
دریائی بود و یونانی طرنقلا خوانند و اهل اندلس ... خوانند و دیسقوریدس
گوید مداومت خوردن وی کردن شب کوری و تاریکی چشم آورد و چون
بشکافند و بر گزندگی اسبی بحری عقرب و عنکبوت بنهند شفا یابد
طرثیث طرثوث نیز گویند و لیث رازی بل شیرین خوانند و سرخ بود و
بهترین وی سفید بود و ابن مولف گوید روستایان شیراز از ابل
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک
بود و در سیوم قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد مجموع اعضا و رحم
و شکم ببندد و قوة مفاصل است بد بهر و معده و جگر را قوة دهد
و چون با دوغ گاو یا شیر تازه بپزند و بیاشامند استرخاء معده را
مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و الحق گوید مضر بود به سعل
مصلح وی کلنار است و بدل وی جفت بلوط و بوزن آن گویند نیم
وزن آن پوست تخم مرغ سوخته و نشسته و چهار دانگ وزن آن قطر و سدس

آن عصص و عسر آن ضمغ عربی طراغور بعلیس فو دنج جبلی است و گفته شود و طرخون بشیرازی
طرخونه گویند و نیکوترین بستانی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم در روی
قوتی مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در واسطه درجه سیوم گویند
سر و سینه مجفف رطوبات بود و نشف دزی بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و
زمانی در دهان نگاه دارند چون بخایند و پیش از خوردن داروی مسهل رطوبت طعم احساس
آن بکند و سبب تخدیر و معده را قوة دهد و درد حلق آورد و دشخوار هضم بود و قطع
شهوة و باه بکند و تشنگی آورد و مصلح آن کرفس بود و از بهر آنکه منع ضرر آن بکند
و زود بگدازاند و هضم شود و تمیمی گوید آب وی به آب رازیانه تر در شراب هندی کنند
و گر آنرا شراب کالوی گویند و کدر گویند و منع آبله و حصبه بکند و نفعش نزدیک است به
ملوک هند و خراسان و بود خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث
علل وبائی میکند و طریغلن معنی آن هوائی ذو ثلثه اوراق بود و این اسم مشترک است
و بر چند قوت آن گفته شد و نبات خصیة الثعلب آن نیز گفته شد و دیگر بر دوائی
که مخصوص است بدین اسم و آن جوهانه است و یونانی نام بسیار دارد
و بعضی ویرا سوسن خوانند و بعضی اسفلیتیس و بعضی فیتفی و بعضی اکسوفیلان
و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک

بود

بود مانند او خرد و در ابتدا بوی سداب کند و در آخر بوی قفر و گل وی فرفیری بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند قفر الیهود تخم و ورق وی چون به آب
بیاشامند نافع بود صره و عسر البول و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم را نافع
بود و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق وی چهار درم بخورند و
ورق وی چون با سکنجبین و بیاشامند جهت [illegible] گزندگی جانوران نافع بود و بعضی
گویند که طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران ریزند
درد ساکن کند و بعضی گویند از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب با شراب
از وی بیاشامند در تب ربع چهار ورق با چهار حب بیاشامند زایل کند و
بیخ وی ازاد و نیز معجون بود طرفا بپارسی درخت گز خوانند و آن انواع است
و یکنوع ثمر وی خرمازج خوانند و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و
ثمر الطرفا گویند طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی خفیفی بود
و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند
بر سر سستی بکند و چون ورق بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را
نافع بود درد دندان هم بدان مضمضه کردن و ورق وی به آب بپزند و با
شراب ممزوج کنند و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات

از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز بران گذشته بود و چون در طبیخ آن نشسته نافع بود و خاکستر چوب وی چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و خاکستر وی چون بر ریشها و تراف نشد خشک گرداند و بر ریشها که از سوختگی آتش بود سود دهد و دخان وی زکام جدری را بغایت نافع بود و ابن وافد گوید زنی بروی جزام ظاهر شد از طبیخ وی با سورنجید نوبت بیاشامید از وی زایل شد و گویند تجربه کردیم نخود یکر او هم صحت یافت و جوزی گوید چون دخان کنند بر ورم سرد نافع بود بیشتر و در بهار اورازی گوید بخوردی سه نوبت بر بواسیر مالند خشک کند و این مجربست و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق وی چسبیده باشد بیفتد و ثمر وی گزندگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند و طریقون شغیتی است گفته شد و طرغنوق طرشعوق نیز گویند و آن هندبا بری بود گفته شود طرنخ نوعی از ماهی کوچک است و از طرف آذربایجان می آورند و ابن مولف گوید آن را از لجه دریای قلزم گیرند و در آنجا شاه ماهی خوانند و بهترین آن باشد که تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و طبع براندو

اندکی

اندکی از وی ملطف سودا بود و در تبهاء ربع و وی مضر بود به سپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود طرا عیون نباتیست در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت صمغ وی و ورق وی در اول درجه سیوم بود و سنگ گرده بریزاند و حیض براند و چون یکمثقال از وی بیاشامند این بغیر جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود طرملونسلسا لوس است گفته شد و طربیله طریفان است گفته شد طرد قونقون طرنجوقن است گویند و سفسن دارسا نیز گویند و آن زعرور سند گفته شد و طرغودیس طره علو و قطف عصفور الشوک است و عصفور السایح نیز خوانند و مولف گوید آن مرغیست بمقدار گنجشکی در بال وی پری زرد دارد و نقطی سفید در دنبال وی بود و بر لب آب بنشیند و دنبال دراز دارد و مدام دنب وی در حرکه بود و بشیرازی دمجنبانک گویند و سنگ مثانه بریزاند و رها نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس گوید از خون وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و دیراصفراعون نیز گویند و طرحما طیقون نوعی از سرمه است و طرنفا نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل خشک بود و زرد و گرد بر گرد گل خار داشته باشد و بشیرازی

اکثر بر خوانند و آن قرطم بری بود و در زفاف گفته شود و اگر طلق وی برگزندکی
افعی بر بندد در دست کن کنند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت
پیدا کند و که از گزندگی افعی [illegible] عدس مقشر است و که با سرکه پخته
باشند طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطرلای
کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و
یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی یمانی
نیکوتر بود و تنک براق بود و هندی بشکل یمانی بود و اما عمل وی نکند
و اندلسی صحیفه وی سطبر بود و غافقی گوید آن نوعی از جبسین است
و آن معروف بود بعرق العروس ارسطوطالیس گوید خاصیت طلق
آنست که اگر بهاون یا با آهن و مطرقه هر چیز که چیزها بوی توان
گرفت بکوبند کوفته نشود الا مگر بحجر الماس بشکنند و قطع وی و سحق
نتوان کرد مگر سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند در خرقه خشن یا
موسن ببندند و در آب می جنبانند و تا جسم وی خرد شود بگدازد
و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی چند خرد
در آب نیم گرم اندازند و به آهستگی می جنبانند تا حل شود و از خرقه

بیرون آید و آب از وی صافی کنند و در آفتاب نهند تا خشک
شود و لیس درین ظرف بماند ماننده آرد بود و ابن مولف گوید این عمل را حل
خوانند و چنانکه آن طلق که این عمل بوی کرده باشند طلق محلول گویند
نه طلق محلول شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است
و در اول خشک و در دوم قابض بود و خون را ببندد و به آب لسان الحمل
و ورم مدنین و ذکر و خلف اذنین مجموع گوشت که سست بود و در ابتدای
نافع بود و خون که از سینه آید بآب لسان الحمل ببندد و خون رحم و مقعد
ببندد و چون مغسول کنند به آب لسان الحمل بیاشامند طلا کردن دو شنار بار
را نافع بود و غافقی گوید نیکو بود جهت ریشها که بر اعضاء مجذومان پیدا
شود زایل کند و صاحب منهاج از قول اسحق گوید نیم مثقالی از وی سحق
کرده بریزاند و گویند مضر بود به سپرز مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود
لالجیله [illegible] ابوحنیفه گوید اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری
گویند و ابن مولف گوید طلع نیز گویند و آنچه در اندرون قشر بود
ولیع خوانند و بپارسی بهار خرما گویند و طبیعت آن سرد است
و در اول خشک در دوم گویند قبض در وی بود و یاقوتی گوید فیق نخل

ذکر کهباری کشنیز خرما گویند و باه را نافع بود و مجامعت را قوة دهد ابن ماسویه
گوید خشکی وی غالب بود و در خشکی چهارم سردی وی مانند سردی چهارم بود
و وی دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده
پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج گوید
مصلح وی شهد است و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک کند محرور
مزاج را سود دهد و دفع مضرت وی از نفخ و درد معده و دیر از معده گذشتنی
بزنجبیل مربا کنند و یا بمویزشاب گرم ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند باید
که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعنا و صعتر
خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه
و مانند آن شراب کهن بر سر آن خورند طلع میوه‌ایست در طرف
دریا که آنرا موز گویند در سیم گفته شود و طلیسا نوعی از صدف کوچک
و اهل شام و براطیس خوانند و اهل مصر دلبس و نمک سود با نان خورند
و در صدف گفته شد طلا خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث
است و ابن سمجون گوید نوعی از قطران است مولف گوید آنچه
محقق است مشهور شراب کهن خوش طلا گویند و طحم سماق است

گفته

گفته شد طواره هیش است گفته شد طوفولوس فطر است گفته شود طحو
عنب الثعلب است گفته شود طولیه و حماحم جبلی است و آن نوعی از سلق
بری بود و در حماض گفته شد طرطاق اغرلون غافقی گوید ذرق است
و گویند طعامیست که از درت سازند طیلا فیلون نوعی از حی
العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در
اول خشک بود در ثانی و ثالث جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و
برص با سرکه طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون
ضماد کنند بر برص و شش ساعت رها کنند برص را نافع بود و باید که بعد از آن
آرد جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند و در آفتاب بر بهق
بمالند و رها کنند تا خشک گردد بهق را زایل کنند و طیفی و طینقی نیز
گویند و آن وادی است و گفته شد طیهوج بپارسی طهرج تیهو خوانند
بزبان اندلس ذریس و نیکوترین آن فربه بود که در زمان خریف گیرند
و طبیعت وی معتدل بود و در گرمی شکم را ببندد و ناقهان را نافع
بود و نشاید که اصحاب ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت
و الحی بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود ضب البحر گویند.

اذخراست وگفته شد صنوبر صنوبر جنوا نیست مانند دراریج اما کوچکتر بود وگرد تر
وهمچنان سرخ بود و نقطهای سیاه بران وهمان فعل دراریج میکند
ومولف گوید آنرا انبر اربی خرد سنگ خوانند وبدل آن دراریج است
وگویند که در کرهیرات در درخت صنوبر باشد وآن بقوة دراریج است
وطباربوشا دراست وگفته شود طین مجموع گلها مبرد ومجفف است
وطین الحکیم بپارسی گل حکمت خوانند وصفت آن بسیار است ومولف
گوید بهترین این نوعیست وبگیرد گل زرد پاک چهار من بکوبد و بیزد
ویکمن کاغذ ونیم من نمک در آب کنند وبدست بمالند تا حل شود
وبعدازان گل برسر آن کنند وچهار یکی موی سر آدمی که بمقراض چیده باشند
چهار یکی سرگین اسب بگیرد ومی بخته برسر آن کنند ونیک بمالند
چنانکه بیشتر بمالند بهتر بود وانگاه غنده کنند ونهند تا خشک
شود هر زمان که خواهد بکوبد وبه آب صابی کنند خرد خمیر بکار برد وکه بهتر
انواع گل حکمت اینست نوعی دیگر صاحب منهاج آورده که یکجزو
گل ویکجزو فحم کوفته وبیخته ویکجزو نمک یکجزو خطمی وموی چند بسرشند
ونیک بمالند واستعمال کنند طین مختوم گل سرخ است وبغایت

املس

املس وازتل بحره ارند وگویند دران زمین قطعا هیچ نبات وحشی نیست
وهیچ سنگ دران زمین نبود وقبری در آن جا هست وآن گل را مغز
یمانی خوانند وطین الکاهنی گویند واکاکه زنی ساحره آن گل یافته است
ومغر بملیه وخواتیم نیز گویند وصورت ارطامس بران بود الستاده ه
دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیرة ملبوس که بخون بز گوهی بسرشند
آن صورت بران می نهند وخواتیم الملک وختم الملک از بهر آن گویند
که صورت ارطس بران بود وابن مولف گوید بعضی آنرا خواتیم بحره
خوانند واقوال بسیار آورده اند درین گل جالینوس گوید نیکوترین این
این گل آن بود که از وی بوی شبت آید وخوک را به بندد وچون در دهان
گیرند بر زبان بچسبد ومولف گوید امتحان وی اول لب کنند واگر بر
لب بچسبد دیگر بار بر زبان نهند باید که بچسبد وبغایت نرم در املس
براق بود گویند آن زمین که از وی گل مختوم می آید نه از زمین یونان
بود واین زمان آب گرفته است وشیخ الرئیس گوید طبیعت وی
معتدل بود در گرمی وسردی مانند مزاج آدمی والا یبوست وی
بیشتر از رطوبت بود ودروی رطوبتی ممتزج بیبوست بود باشد در

وی خاصیتی عجب بود در تقویت دل تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت
با مجموع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یکساله قریب دو مثقال یک بر دو یک
که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدری طین مختوم با شیر
مادر بخورد وی دادند آغاز قی کرد و چنانکه مجموع که خورده بود رد شد
و دیگر بار قدری هم با شیر مادر بوی دادند دیگر قی کرد و بکلی دو مجلس طبیعت
بیامد و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و مجموع ریشها را که خون روانه بود
چون بر آن پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند دوسنطاریا گوید
منافع نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و جهت جانوران
کشنده مانند افعی و سگ دیوانه و با شراب بیاشامند و با سرکه طلا کنند
و نافع بود کسی را که دراریح خورده باشد از ربنجری و طین مختوم بیاشامند
در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند
و در دفع سموم مسیح گوید تجربه کرده بیاشامند نفع وی در زمان وبا
دفع وبا بکند و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح وی گلاب بود و
بدل وی در قبض خون طین رومی یا طین ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند
گویند بدل آن مغر است اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی کلیت

سرخ

سرخ رنگ که بشیرگی زنند اسحق بن عمران گوید سرخی است که بسیاهی زند
و خوشبوی مذاق وی ترا سبب بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد
خشک بود در اول صاحب منهاج گوید نیکوترین آن در دی بود که در وی
هیچ ریگ نبود چون سحق کنند و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد
بود در اول خشک بود در دوم و خون را ببندد و طاعون را
خوردن و طلا کردن نافع بود و بر جراحتها فایده دهد قلاع زایل
کند و نزله که از سر و سینه ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود و
هیچ دوا بهتر از این نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل
کنند و سل را نافع بود و گویند در زمین ارمن وقتی وبائی بود چنین که
گویند چند کس معین بماندند آن چند کس را چون تحقیق کردند
همیشه این گل را اندکی خوردندی این خواص از آنجا معلوم شده است
از بهر آنست که اطبا شراب گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب
آب سرد و شکستگی استخوان را سود دهد و با اقاقیا طلا کردن بوست
بواسیر از مقعد بیرون آورند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی گلاب بود و اسحق گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس

معروفست بالحبار گویند بدل آن مغره است گویند طین لاکی طین رومی
مجفف و مقبض بود و منع ورمی کرد در جفون پیدا شود بکند و چون
با آب کاسنی طلا کنند خون که از چشم آید باز بندد و طین ساموس طین
ساموس خوانند و کوکب ساموس گویند بهترین وی آن بود که سفید و سبک
بود و بغایت بزبان بچسبد مانند دلیق چون در آب نهند زود حل شود
و از بلاد یونان از جزیرهٔ قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود
و برا غسل حاجت نیست در بستن خون قایم مقام طین مختوم است
بر ورم ثدیین طلا کردن نافع بود و در نفث دم و قرحه و امعا بشرط آنکه
متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آن بهمک
و آب ورس یا آب لسان الحمل سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با آب
بیاشامند ورمهای گرم را نافع بود و خاصه بر آن عضو که رطوبت زیاده
بود سست باشد مانند ثدیین بیضتین مجموع گوشتهای سست که
معروف بغدد بود قطع نفث دم و طمث دایم بکند و چون با گلاب
بری بخورند و چون به آب روغن گل بمالند و بر خصیه و ثدیین که ورمی
گرم بود ورم آن ساکن کند و قطع عرق بکند و چون با شراب

بیاشامند

بیاشامند گزیدنهٔ جانوران و ادویهٔ کشنده را نافع بود و طین
قبرسی گلیست سرخ و گلگون چون در دست بمالند سرخی در دست
در دست بماند و چون نگ کنند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون
بر زبان نهند بچسبد و بغایت چنانکه بحیله باز توان کند از زبان طبیعت
وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود مجموع جراحتها و
ورمها را طلا کردن نافع بود و شکستگی اعضا و کوفتگی و از بام افتادن
از جای بلند طلا کردن سود دهد و سحج و امعای کبدی را سود دهد و
مقدار خورد از وی یکدرم بود و از قول الحق و نفث دم و قرحه و امعا
اشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جملهٔ دفع ادویهٔ قتاله چون
یکدرم از وی بیاشامند با آب سرد مطبوخ سودمند بود و بدل آن
طین مختوم بود و طین قیمولیا حجر الرحام خوانند آن مانند صفایح رخام
بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید و چون
تازه بود و آن نازک بود و مانند جسمی آن نوعی از رخام است
و دفیولس گوید دو نوع است و یکی سفید و دیگر فرفیری و آن اسم
بود و جالینوس گوید قوت آن مرکب بود و در وی تبریدی و تحلیلی بود

واز مهر آنست که چون مغسول کنند جز محلل از وی بیرون شود و طبیعت
وی سرد و خشک بود و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی
آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا
کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم سینه و معده نافع بود و در شیافها شحوار
و زخم چون بسوزانند و بشویند استعمال کنند بحال صلاح آورد
و شریف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان از جهت جلای روی
استعمال میکنند و طین مصریست ابن حسان گوید که اهل بصره طین
قیمولیا را طین الجیر خوانند و اصناف وی بسیارست از
ارمنی و سجلماسی و اندلسی و مؤلف گوید در حوالی کازرون نیز
می باشد ارمنی نیکوترین همه بود و بعد از وی سجلماسی و وی فاضلتر از
ارمنی بود و در معالجه آن بغایت سفید بود و زود شکسته نگردد
و در آب حل نشود و تا دیر زمان چون حل شود در آن لزوجت بیشتر
بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود و یکی سفید و یکی سیاه
و آنچه بغایت سفید بود در معالجه استعمال کنند و آنچه سیاه بود
بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن عبدون گوید طین

الحر

الحر طین نمک خالص است و از سنگ رمل علی بن محمد گوید طین الحر خالص از
رمل بود و مؤلف گوید گلی هست در نزدیکی شیراز و بشیرازی گل گرمی خوانند
و در طبیعت نزدیک بوی بود و آن را نیز هم بدین اسم خوانند و آن گل
بغایت سبز رنگ است و چون به پوست بادام دخان کنند از بهر
خوردن لون را سرخ گردانند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند
و علی بن زین گوید که طین حر سرد بود و خشک بود و به اعتدال نیکو بود
و جمله همه جراحتها را اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند نافع بود
طین الحر در طین قیمولیا گفته شد طین فارسی بهترین وی سرخ بود
و بشیرازی وی را گل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
بود درد شش را نافع بود و چون با دو مثقال از وی مستعمل کنند گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی آب سرطانات بود طین مختوم طین الختم خوانند
و آن از موضعیست که نزدیک قسطنطنیه است و میان دو کوه
آرند لون آن بزردی و تیره رنگ بود در آنجا رهبانانند که بدین
گل مهری نهند و آن طلسم کسی نداند که چیست غیر از ایشان و اگر یکی دیگر
بسازد آن بشناسد و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک

بود و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و درستی خون از
همه طینها بقوّة تر و فاضلتر بود و طین بند المصطکی گل جزیره مصطکی
طین جنا خوانند و حبوس گویند و کیمولیا و ... گویند نیکوترین آن بود که سفید
بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل فتیق بود و صفایح داشته باشد بارها
مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی مجموع بدن را
جلا دهد و فاضلترین ادویه بود که بجهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند
طین قرص مضعف ترین طینها بود و که یاد کرده شد و مضعف حواس بود
و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود بیاید نزد بچه نگاه دارد
و وبر اجلاد ... طین کرمی ... یونانی ... لبطس خوانند و معنی این اسم
کرمی بود و بعضی قومها ... خوانند و این اسم ... است از قرمان و معنی
آن دوا بود و این مدینه سلوقیا ... بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه
بود و مانند فهم که از چوب صنوبر کبرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس
گوید که سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در ابتداء اگر درخت
کرم زر ورق بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور
میخورد چنانچه آن درخت تباه میشود و بکشد و ... گوید قوة وی

قابض

قابض و طین مبرد بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند و جالینوس گوید جوز
وی نزدیک بحجر بود طین مصری المصری خوانند مژه برویاند و جالینوس گوید
مطحولان و مستسقیان را بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند و نافع بود و بر
ورمهای کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد طین
خراسانی طین خراسانی و طین ماکول گویند و آن گلیست که بر ورمهای
کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد و خام
و بریان کرده خورند و بدان شغل کنند و وی نوعی از طین البحر بود و
لون وی بغایت سفید بود مانند اسفیداج و لنشیرازی گل سفید
خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و بسبب
اندک شوری که دارد قوة فم معده بدهد و غثیان را نافع بود و منع
قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار خوراز وی یک درم بود
تا یک مثقال و اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و خشک
در گرده سده کند و آنیسون و تخم کرفس ضرر وی کم کند و صواب
آن بود که ترک کنند و از بهر آنکه افساد وی زیاده از اصلاح است
و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوة گل را نافع بود غثیان

وکرب و هیضه را نافع بود طین الاحمر مغره است و در میم گفته شود
باب الظا ظفر طغره فودنج است و گفته شود و طبیعت
سم بز سرد و خشک است و در سیوم داء الثعلب را نافع بود و چون خاکستر
آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند و با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران
سباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند و با عسل درد مفاصل و نقرس را نافع
بود و اگر ببول کودکان بپزند و شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج بود
و ریاح نافع بود و مسهل آب زرد بود ظلف التیس سم و که چون بسوزانند و
سحق کنند و با عسل بسرشند و بآب بیاشامند نافع بود و جهت کمیز کردن
جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف معز ش را
بسوزانند و بر ریشهای که در اعضا با سستی المزاج بود و بدان افشانند
نافع بود ظلیح اسم ثمره جوز است و نزد اهل عرب بعیر و آن و غیر آن
طیان یاسمین بریست و به بربری ازبرا خوانند و بلفظی دیگر نزد فورقو
معنی آن عشبه النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود
مانند لبلاب و بعضی بر بعضی پیچیده شود و گل وی یاسمین شکل بود
بود و کوچک بر شاخها و وی خار بود و مانند خار گل و بیشتر نبات
وی

وی ملتوی بود و همیشه از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز
بود و در فعل مانند خربق سیاه بود و بلکه حرارت وی زیاده بود و
گرم و خشک بود و در چهارم چون بر عضوی بندند چشم را بسوزاند مانند
سبطرج چون سحق کنند با سرکه و بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل
کند و یکی دیگر زایل کند و چون طلا کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند
و بغایت نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ درمی با هم
چندان لبفایج و همچندان مقل ازرق دوازده مجلس خلط سودا براند
در بول و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر
بکشد و چون ببویند روغن گل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی بود
ولقوه و فالج و عرق النسا و غیره همه مرضها که سرد را نافع بود و باب
العین عاقرقرحا روشنی عود القرح خوانند و بیونانی فرزیون
و به بربری ... اشکو ترین آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت
بسوزاند و فربه غلیظ بود و چون بشکنند اندرون وی سفید بود
و آن بیخ طرخون رومی است و گویند چیلی طبیعت آن گرم و خشک
بود و در سیوم چون سحق کنند و با زیت و در بدن مسح کنند عرق برآید

واسترخاء اعصاب مرض را نافع بود و منع تولد کرم از بکند و سده مصفا
بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و چون بخایند بلغم را براید و موافق اعصابی بود که
سردی بروی غلبه کرده باشد و حسن آن با عسل شده باشد و مصروع و مفلوج را
بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند معده بگدازد
مجامعت بیفزاید و در مرحله سرد و تر دمشقی گوید گرم و خشک بود
و در چهارم اسحق گوید سود مند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
جهنده ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود ابو صلت گوید چون
بیاشامند ورم از وی مسهل بلغم بود شریف گوید روغن وی لقوه را
استرخاء فالج را نافع بود و چون بعسل بسرشند و معجون کنند در قضیب
المالند مجامعت برانگیزد شافعی گوید چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل
بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و
مصلح وی مویزج بود و بدل آن در غرغره فودنج بود و در مرضهای معده
باسن گویند بدل آن دارفلفل و عسل بود و شافی شماشنجار است
گفته شد عاقول نوعی از خرنوب نبط و خلاف است عاقول حاج است

گویند

گفته شد و عنب الثعلب نیز گویند و آن ثمره کاکنج است گفته شد عبهر
نرجس است گفته شد و عثم زیتون کوهی است گفته شد عجب حب السلاسل
و گفته شد و عجم هسته بر دانه مویز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و در اول و در دوم گویند شکم ببندد عدس بلغت خوارزمی ... بیونانی فافوس وی
نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود
و بهترین وی سفید رنگ بود و بهین که زود پخته شود و چون در آب کنند
سیاه شود و طبیعت وی معتدل بود و در گرمی و سردی خشک بود و در
دوم گویند پوست وی گرم بود و در اول و مقشر وی سرد بود و در دوم
گویند و در اول و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس گوید ادمان
اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع
بود و با اکلیل الملک روغن گل سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم
پستان نافع بود در ضماد کردن و جرم و عدس در وی پخته باشند شکم را
و خناق را سود مند بود و عدس مولد خلطهای سودا بود و خوابهای
آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد
ریاح بود و درد معده و امعاء و اعصاب خشک را نافع بود و چون با هندبا

یا بالسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان و ورق گل خشک
یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد و حدت دم را
ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند سی دانه از وی فرو برند
استرخای معده را نافع بود و چون با عسل بیامیزند در ریشها عمیق با صلاح
آورد و شیخ الرئیس گوید خوردن غلیظ کند و رها نکند که در عروق روان
گردد و خلط سودای نوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد
و ورمهای صلب سرطانی نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده بسیار
در جگر پیدا کند و مضر بود بر اصحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند
و بدرنی وی بمکسود بود گویند استسقا را نافع و صاحب جدری گوید ورم
گرم را نافع بود و چون با سرکه یا غوره بپزند دفع مضرت آن بود که با
گوشت بره فربه بپزند یا با روغن گاو یا با روغن بادام بدل وی طبیخ ماش
بود و عدس مسی بشیرازی بنو نخله گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی
گرم بود و بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیست
و بدل وی قوتنج نهری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه ختنل
بود و وزن عدس عدد نا کند است و گفته شود و عدس الماء صاحب

منهاج

منهاج گوید بر سیاوشان است و ابن مؤلف گوید سبزی مانند دانه
عدس که بر روی آبها ایستاده پیدا میشود آنرا عدس الماء خوانند و صاحب
جامع گوید طحلب است و گفته شد غریبه جزماریج است گفته شد و عرف
نزدیک اهل مغرب حرص خوانند و مردم گویند بلغة اهل الجزر قصب است
گفته میشود عرف انجبار صفت آن در باب الف گفته شد در انجبار عرعر
سرو است کوهی و کوچک بود و بزرگ بود بشیرازی آنرا وهل خوانند
و گویند درخت وی گرم بود در سیوم خشک بود و در اول الحس و ملطف
بود و دخان کردن وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهة احتناق رحم و
سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند و عرار
بهار است و گفته شد عرطینثا مستعمل از وی بیخ وی است و آنرا اهل
شام مهل خوانند و اهل مشرق قلیقی و بعضی عسلج خوانند و بشیرازی
چوبک اشنان گویند و در دال در بو گفته شد و بدل آن نورا و ندطویل است
و بوزن آن قوتنج دانه اترج و بوزن آن دار زرد عروق الصفر و عروق الزعفران
الصبا غین نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و ویرا بپارسی
زرده چوبه گویند و بعربی بهروه گویند و کوچک وی گویند ما میرانست

وگفته شود طبیعت دارزرد گرم و خشک بود و بالسوم گویند و در دوم غلاف شد
جلائی قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی درد
چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شراب سفید و انیسون بیاشامند یرقان
گزارنده جگر بود و سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند خشک
کند و اگر در چشم کشند قوه باصره بدهد و بدل وی نیم وزن آن مامیران بود
و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا بود غروق الصفا بپارسی بیخ گز گویند
و بهترین آن باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مسهل
بلغم بود و مقوی معده مقدار نیم مستعمل بود و مضر بود بمثانه و
مصلح وی عسل بود و غروف حمر قوه است و گفته شود غروق مصل
مستعمل است و گفته شد غروق الشجر علک است و گفته شود غروف
الکافور زرنباد است و گفته شد غروف یابس قلقونیاست و
گفته شود غرصم آن چیزیست که زیاده میشود و ظاهر میگردد نزدیک
زانوی اسب و سمهای وی غرب آنرا عظم السبق خوانند و
دلیستور بدرس گوید چون بکوبند سحق کنند و با سرکه بیاشامند
صرع زایل کند و در مداوای گزندگی جانوران مستعمل کنند گویند

چون نیم درم از وی بخور کنند کسی را که صرع بود از وی زایل کند و غروق
دارم اسمی عینی است و بادنجان بری را بعضی حدق خوانند و گفته شد
غرم ماهی است که اهل مغرب سردبنا خوانند و یونانی سمارس غرصف
کمافیطوس است گفته شود غرطب نوعی از کنار است و آنرا کنار نر
خوانند و بر نمی دهد و خارهای دراز داشته باشد مانند قلاب بود و
غرنج خسک است و گفته شد غرز الکبیر بری بلول است
گفته شد غرز الصغیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود غسالنج
قنطوریون رقیق است و گفته شد عسل لبنی بپارسی بخه زر گویند و صمغ
سایله است و گفته شود عسل النحل بهترین وی آن بود که صادق الحلاوت
بود و خوشبوی سفید و گویند فاضلترین عسل آن بود که بسرخی مایل
بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی و آنچه شتائی بود بد باشد و نوعی از
عسل خریفی که چون ببویند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند
بوییدن آن غشی و عرق سرد آورد و عقل زایل کند چون بخورند البته
عقل زایل کند و مداوای وی قی کنند و ماهی نمکسود و شراب چند
نوبت خورده باشند تا معده زایل کند و بعد از آن تفاح و مرو کمثری

بخورد نوعی دیگر عسل بود که حکم شوکران بود چنان علامتها حادث شود و معالجه
آن چون معالجهٔ شوکران کنند چنان علامتها آنچه عسل بنگ بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و در درجهٔ دوم دیسقوریدوس گوید بقوة جالیه رطوبات
از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبت تر بپزند و بر قوبا
مالند زایل کند و اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند و چون تنها بمالند
شپش بکشد و اگر با نمک اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند
درد گوش و دوی آن زایل کند و چون بدان تحنک کنند با غرغره ورم حلق
و ورم عضله که در جانب زبان حنک لوزتین که شیرازی آنرا گوشک
گویند و خناق بلغمی را چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند سده را
نافع بود و گزندگی جانوران و کسی که افیون خورده باشد و فطر چون سحق
کنند گزندگی سگ دیوانه و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربه که بر اعضا
پیدا شود بمالند زایل کند و منصوری گوید زود مستحیل شود و بصفرا
و بلغم را دفع کند و در پیران سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان
مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جهت لثهٔ دندان در شقفه
و جلا و در گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و جسم مرده را انگاه

دارد

دارد و اگر با انگشت سنون سازند دندانها سفید کند و صحت لثه را نگاه
دارد و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی
شور بمالند زایل کند و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلائی بود
چشم را روشن گرداند و قوة باصره بدهد و چون آرد جو با وی بسرشند
بر سر ورمها که پخته بود نهند بگشاید و چرک آن بکشد و چون با زراوند
طویل و کرسنه بسرشند گوشت بر جراحتها عمیق برویاند و اگر حب محلب
بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون
به آب بیاشامند سینه را از فضل پاک کند و شهوة جماع برانگیزد و بغایت
مفلوج را نافع بود چون کف گرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون با دو بهمن
و برص بوی بسرشند جلای آن زیاده بود و چون با آب بیاشامند اسهال رده را
سود دارد و پاک کند مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد
شود و خاصه در زمستان جوانان را مضر بود و کسی که در وی مرار غلبه باشد
تشنگی چون بسیار خورد تنقیه آورد و مصلح وی رمان و مز بود و حماض و اترج و لیمو
و فواکه بدل آن مخنج شیرین بود و عسل طبرزد قصب گرم و تر بود در اول و
عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شیرازی شیره نبات خوانند و از آن قصب آنچه

اول از آن شکر کیرند و عسل البلادر منفعت وی در بلادر کفته شد و این جا نیز کفته شود
واکر غیر آن نوع خواهند مانند روغن کندم و نخود کیرند و شیشه را در کل حکمت کیرند
و بلادر را سر باز کنند و در آن اندازند و آتش بر پشت شیشه آهسته فرا اندازند
و بعد از آنکه سر نکون نهاده باشند قدری موی الف با لیف خرما بر سر شیشه
نهند تا عسل از وی بیرون آید و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند مولف
کوید آنچه آتش کیرد بهتر بود و بکیرند و بلادر را بشکافند و هر دو دست را
بکره کان خائیده بمالند آن بلادر را بدست بمالند و بلادر شکافته در دست
بمالند تا عسل بدست چسبد و بکارد از دست پاک کنند و این نوع بهتر از
انواع است و مولف کوید چند نوبت استعمال کرده امتحان نموده مضرت
نرسیده عسل داود ادمالی است و کفته شد عشرق بزر المرو است و
کفته شد عشر صاحب منهاج کوید درختی یمانی اعرابی است و آن یکی ازین
نوعهاست و ثمر وی را خریع خوانند و فقاع وی مانند فقاع دفلی بود و کویند
نوعی از آن هست که اکر در سایه آن بنشیند کشنده بود و طبیعت وی
کرم بود در سیوم خشک بود و در چهارم و در وی قبضی بود و با اعتدال و لبن
وی در قوت باه سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهان حادث

شود

شود و شکم براند و مضعف احشا بود و لبن وی سه درم کشنده بود و سکر وی
در سین کفته شد عشقه نوعی از لبلاب است کفته شد این مولف کوید از
بهر آن عشقه خوانند که بر هر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود عصار
سطرج است و کفته شد عصیفره بزبان بغدادی موصلی خیری زرد است و
کفته شد عصفر بپارسی خسک خوانند باصفهانی کل کاوشه و رنگ زعفرا
نیز کویند و آن دو نوع است بری و بستانی طبیعت بستانی کرم است و در اول
و خشک بود در دویم بری کرم و خشک بود در سیوم و وی معتدل بود با نفاخ
کلف زایل کند و با سرکه قوبا را و ورمهای کرم با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان
بود زایل کند و چون بدان بمالند خاصه بری وی جالینوس کوید بدل وی زهره
الملح است و عصیه صاحب منهاج کوید حسفرم است و کفته شد و صاحب
جامع کوید لبلاب است که بیونانی براقسوس کویند و کفته شود عصی الراعی
کسته بطباط خوانند و برسیاوشان دارد خوانند بشیرازی کسته خوانند و بلفظی
دیکر سرخ مرود آن دو نوع است نر و ماده بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ
که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد است و در دویم کویند خشکست و
در سیوم کویند تر است و قابض منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد

وبراورام و موی حمرة نملة ضماد کردن سود مند بود و جراحتهای تر را بصلاح آورد
عصارهٔ وی چون در کوش چکانند کرم کوش بکشد و ریش آن را خشک
کرداند و اکر زن بفرزجه از آن بخور بر کیرد قطع سیلان مرض از رحم بکند و چون
آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را
سود دهد و از بهر آنکه ادرار بول را محکم کند و قولنج را نافع بود و مستعمل از
وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند کزندکی جانوران زهردار را نافع
بود و چون پیش از آمدن تب ادوار به یک ساعت بیاشامند نافع بود و الحق
کویند مضر بود به شش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب عصیه
بیونانی نوارس کویند و کفته شود عصفور بپارسی کنجشک کویند و نیکوترین
آن فربه بود و آنچه در خانها فربه تر بود و اولی آن بود که از آن اجتناب کنند
و که خونی بد از آن متولد شود و طبیعت وی کرم و خشک بود و در سوم
کوشت وی صلب تر از کوشت دراج بود و باه را زیاده کند و خاصه دماغ
وی و ابو العلاء بن زهیر کوید نافع بود جهت استرخا اگر بخوردمی باید که سکنجبین
ترش بر سر فالج و لقوه انواع استرخا مجامعت را زیاده کند و لیکن محرور
مزاج را موافق نبود و اگر بخورد می باید که سکنجبین ترش بر سر آن بخورد و سرد

مزاج را

مزاج را موافق نبود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلطی صفراوی از وی متولد
شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبخ کنند
کویند زود تر بکدازد که بریان کرده باید که قطعا استخوان وی نخورند که هیچ در
مری و امعا ببند اکند و عصارهٔ ماميثا ماميثا شياف ماميثا خوانند
و بهترین آن بود که زرد و سبک بود و عمل رهبانان بود که در حوالی موصل
باشند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای کرم را تحلیل دهد و حرارت
آن بنشاند در رد چشم کهی و نور را نافع بود و صنعت آن چنان است که آب
وی بکیرند و بجوشانند و تا غلیظ شود و شیاف سازد و بدل آن حضض است
و بالونس در بندی عصارهٔ خشخاش اسود افیون است کفته شد عصارهٔ
المسک المسک عصارهٔ السوس است درب السوس خوانند و طبیعت
آن معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و خشونت
قصبهٔ شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنکی قطع کند و قوت ادویهٔ حاره
حاده بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس است و عصارهٔ
القرظ اقاقیا است کفته شد عصارهٔ الغافث الغافث بکیرند
تر و بکوبند و آن آب در آفتاب نهند تا منجمد کردد و در غایت تلخی بود

مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و جرب جگر را نافع بود و چون با شاهتره
سکنجبین بیاشامند سودمند بود تبهای کهن و درد جگر را مقدار ماخوذ از وی
یکمثقال شاید و گویند مضر بود با نشین و مصطکی مصلح آن بود و بدل آن سه وزن
آن سماق و گویند سه وزن آن غافت عصارة لحیة التیس لحیة التیس بهترین آن
تازه بود و صفت آن مانند غافت است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک
بود و در شش و نفث دم و سحج نافع بود و مستعمل از وی یکمثقال بود اگر ضماد کنند بر اعضا
مسترخی قوة آن بدهد اسحق گوید مضر بود بگرده و بدل آن ماء العسل بود و بدل آن
اقاقیا عصارة قثاء الحمار قثاء الحمار گرم بود و در سوم غشیانی عظیم پیدا کند
تا بحدی که بخناق کشد و غشی واقع دل آورد و مداوای آن بقی کنند و آنچه در مداوای
کسی که کندش خورده باشد صفت آن در باب قاف و قثاء الحمار گفته شود و بدل آن
عصارة بیخ سوسن است و عصارة افسنتین افسنتین صفت آن مانند
صفت غافت است و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسخن و مقطع
بود و تبهای کهن را نافع بود و سده جگر را بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یکدرم
شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل آن
سه وزن آن ورق افسنتین عصارة انبرباریس انبرباریس سرد و خشک بود و قابض

بود

بود و حرارت جگر و ورمها را نافع بود و قوة هر دو بدهد و صنعت آن بگیرند زرشک
تازه و خوب رسیده آب آن بگیرند و صافی کنند و بجوشانند و بر روی کاغذ کنند تا
رطوبتی که بود نشف کند یا در آفتاب بنهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک
وی را در آب بجوشانند و بپالایند و صافی کنند و تا رطوبتی که نشف کند یا در آفتاب
بنهند تا تمام شود چنانکه گفته شد بدل آن دو وزن آن زرشک بیدانه بود و
عصارة الکرنب کرنب گرم بود در درجه دویم عصارة الرمان اسحق گوید گرم است
ابن مولف گوید این قول دور است عصارة اذان الفار اذان الفار گرم بود و در
دویم بخور مریم گرم بود و در دویم عصارة ورق الغرب سرد بود و در سوم عصارة
شقایق النعمان گرم بود در سوم بدل آن بخور مریم بود و عصارة النبق بدل آن
عوسج است عصارة شجرة الجوز بدل آن مرزنجوش است عصفور الشوک الطراثیث
سرد و خشک بود و قابض و بدل آن عصارة قرظ است و گفته شد عصیر
خطمی بری است و گفته شد عضاه عضا نیز گویند و آن صنف است و گفته‌اند
عضاة در لغت اسمیست که واقع شده بر هر درختی از درختهای خارناک مانند
عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل عضله فاضلترین گوشت مواشی
و نیکوترین عضله است بشرازی مشکک خوانند و زودتر هضم شود و بواسطه

اعتدال رطوبته که عصب وی آمیخته است وعفص صنوبر است وگفته شد
علک قطن است وگفته شد عطارد سنبل رومی است وگفته شد عظام آن نباتیست
که یونانی وینیسا قوس گویند وگفته شد عظام استخوان را گویند وسوخته وی
محلل ومخفف بود وگویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد وجالینوس گوید
خیلی کسان به استخوان سوخته از صرع ودرد مفاصل شفا یافته اند وچون
استخوان بسوزانند سودمند بود جهت ریشها که در اعضا باشند که مزاج وی
خشک بود ومانند ذکر انثیین وامثال آن شریف گوید چون بنرند
استخوان پوسیده بسرکه وطبخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند وچون
سحق کنند واستخوان پوسیده ریزنده که در دیوارها بود بخلاصه بسرشند
وبر ریشها ضماد کنند نافع بود وچون سحق کنند وبماء الشعیر بسرشند وطلا
کنند واثر آبله وغیر آن زایل کند وکعب بقر چون بسوزانند وخاکستر
آن با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازاند وچون با عسل بیاشامند
باه را نافع بود وقوة دهد وبرانگیزد وچون استخوان ران گاو بسوزانند
وخاکستر آن با عصاره عصی الراعی بیاشامند قطع عرق دم بکند وشکم
رفتن را سود دهد واگر استخوان مرده سحق کنند چنانچه نداند ونافع

بود

بود وعافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند وبر سوختگی
آتش ضماد کنند سود دهد ودر خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده
بود بیرون آورند وبر زن آویزند آبستن نشود وابن زهر در خواص آورده
که دندان کودک آنچه در اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین برسد بر صحیفه نقره گیرند
وبر زن آویزند منع آبستنی بکند واگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند
دردی که داشته باشد از وی زایل کند وبا صاحب تب ربع بندند نافع
بود واگر چیده ناخن ده گانه بسوزانند وآن خاکستر بخورد وی دهند ومحبت
والفت در دل انگیز پیدا شود واگر استخوان آدمی وبال راست وی دهند در شب
سر خفته نهند مادام که نهاده بود بیدار نگردد واز دندانها که از جانب راست
نهنگ بود بگیرند وبر بازوی راست بندند قوة مجامعت زیاده کند واگر
دندان نیش روباه بر مصروع آویزند صرع زایل کند واگر کله سر آدمی مرده کهن
شده در برج کبوتر دفن کنند کبوتر زیاده شود واگر استخوان پهلوی کفتار
بر صاحب شقیقه آویزند نافع بود واز آن راست بر راست واز آن چپ
بر چپ وهمچنین ناب بر ناب وضرس بر ضرس وگویند طرف بال خروس
استخوان هست که سوراخ دارد واگر از آن راست بر صاحب تب دایم

آویزند شفا یابد و مهره دو استخوان چون بر آدمی یا بر بهایم آویزند شکستگی بکند
و دیسقوریدوس گوید ناب کلب یعنی نیش کلب بگیرند و بر پاره پوست
بندند و بر بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه در خواص ابن زهر آورده
که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی
آویزند دندان وی بی زحمت بر آید و اگر صاحب یرقان بندند نافع بود
فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نکند عظلم درخت نیل است
و نیل عصاره وی است و بدکلن و وسمه خوانند کتم نیز گویند گفته شود
عفص پارسی مازو گویند و یونانی فنقیص بهترین وی آن بود که سبز بود
و سوراخ ناشده باشد و آن را ابقاقلیس خوانند و آن غوره بود و آنچه
رسیده بود و سرخ رنگ و بزرگ بود و سست و این نوع ضعیف تر از
سبز بود و سوختن وی یا با آتش بود یا بزیت بسوزانند تا سوخته گردد از
بهر آنکه سیاهی موی را خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در درجه دوم
گویند و در اول خشک در سوم گویند و بر بواسیری که باشد درد ببرد و بیرون
آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند تا سوخته شود قطع خون
رفتن بکند و اولی آن بود که بر روی آتش تشویه کنند و در سرکه یا آب انار زند

با سرکه

با سرکه خون ببندد و چون با سرکه بر قوبای طلا کنند زایل کند و آب وی
خضاب بود موی را و چون و برآب بپزند و بر گوشت زیاده ناخن نهند
بخورد و منع رطوبتی که روانه بود از لثه و لهات بکند و قلاع را
نافع بود و خاصه کودکان را و چون گرد در غذا یا آب کنند اسهال
کهنه باز دارد و قوت معده ضعیف بدهد و آنچه در اندرون بازو بود
در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و طبخ وی در آن نشستن
جهت بیرون آمدن مقعد و رحم و سیلان رطوبات که از رحم روانه
بود و کهنه شده باشد سود دهد و چون بغایت نرم کنند و در بینی
دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه نرم کنند و طلا کنند
بر سیلان که در دهان پیدا شود زایل گردد و اگر با سرکه بپزند و بر حمره
طلا کنند در ابتدا سودمند بود و نمله هم و واجب آن بود که چون
خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان مقصود نخست
نیم برشته یا بصمغ عربی در آب حل کرده تا مضرت بحلق کم رساند
بدل وی ثمرة الطرفا بود و بوزن آن گویند عفص و جفت بلوط
و قرظ و حب الآس و قشور رمان نیم بلبله زرد و ثمرة الطرفا

دوای همه مانند نکند بکر بند در طبیعت شفا دهد هم گویند منفعت است
وگفته شود عقیق ارسطوطالیس گوید اجناس وی بسیار است
و معدن وی بسیار است و در بلاد یمن ساحل بحر روم نیکو
ترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد
و خشک بود و قوت چشم بدهد خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد
دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انگشترین عقیق در انگشت
کنند برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند قطع خون رفتن
بکند و از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون ازان
روانه بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن لب دندان
باز دارد و دندان را جلا دهد و سفید گرداند و خاصه با مروارید
بندد و این مولف گوید عقیق بسیار نوع است و سرخ و زرد
و سیاه فام از سرخ و زرد بورها سازند و بغایت مبارک دارند و از
همه بهتر سرخ بود پس زرد و تیره فام را قیمتی نباشد و هر کسی که
انگشترین عقیق در انگشت کند بسیار خشم و غضب نباشد و از
درد سینه ایمن بود و اگر عقیق با مشک و کافور در روغن زیت

روی

روی خود را بدان چرب کنند در خدمت پادشاهان عزیز و گرامی باشند
و محبوب همه خلایق گردد و همچنانکه فیروزه را بفال دارند عرب عقیق را
دارد در خواص عقیق احادیث بسیار از حضرت رسالت صلعم نقل
کرده اند عقربان اسقولوقندریون است و گفته عقرب بپارسی کژدم خوانند
و یونانی اسقوتیوس و خراوس بهترین وی نر بود و نشانه نر آن بود
که ضعیف و لاغر بود و نیش وی کشنده بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر با زیت بجوشانند و آن زیت
در گوش چکانند درد ساکن کنند و اگر خرد کنند و بر گزیدگی وی نهند
درد زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید اگر
اگر خاکستر وی در چشم کنند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سحق
کنند و با نیم وزن سرگین موش بیامیزند در چشم کنند تیزی چشم زیاده
کنند و جرب آن زایل کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق
کنند با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بسوزانند تا
سوخته گردد ریشها که دشخوار نیک شود چون آن روغن بدان مالند
و عقرب سوخته و سحق کرده بدان افشانند بصلاح باز آورد و عسل

الرحمن الهضم گوید چون بگیرند عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از
ماه باقی باشد در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم
بگیرند و رها کنند تا زیت قوة آن اخذ کند و جهة درد پشت و آن
استعمال کنند نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر ظاهر بمالند خشک
گرداند و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندد و بر زنی که دایم بچه می
اندازد آویزند دیگر بچه نیندازد و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب
را بسوزانند باندکی کبریت شیخ الرئیس گوید سوختن وی چنانست که
شیشه در گل حکمت گیرند و عقرب را در آن نهند و در تنوری گرم نهند و
یکشب یا کمتر و بامداد برگیرد و آبگینه را از خذف که آن ناشف بود
اخذ قوة نکند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود
که بگیرند دیگی سفالین و عقرب در آن کنند و در خمیر گیرند سر آن بگل بگیرند
و در تنوری نهند که چوب زیر در آن سوخته باشند و آتش از بیرون آورند
و سر تنور بنهند و یکشب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی
آبگینه کنند و بکار برند و منفعت خاکستر سوخته وی سنگ گرده و
مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند

گزندگی

گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بجوشانند تا سوخته
شود و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و الحی
گوید خوردن وی مضر بود بشش و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود ابن مولف
گوید عقرب انواعست و نوعی پرنده و نوعی رونده و نوعی خزنده و بعضی
در آب شنا کنند و بعضی را برابر دنبال یکگره بود و بعضی سیاه بود و بعضی
سبز و بعضی سرخ و بعضی زردی بود که به سفیدی زند و یکی ارقش بود
و نیش که بدان زخم کنند مجوفست مانند ناوسه وی کج بود و چون بزند
زهر از میان نیش بیرون آید و او اخبث حشرات است و با ماده دشمنی
دارد عقرب بیهوش و خفته را نیش نزند تا آنکه عضوی نجنباند عقرب بحری
زهراوی گوید گزدم دریائی ماهی کوچک است و تیره رنگ که بسرخی
زند و در سر وی خاری سفید بود که بدان میزند چشم وی خارناک
بود و سر وی بزرگتر از بدن وی و از گزندگی وی همان الم سخت که از
عقرب حاصل میشود بلکه سختر از آن دیسقوریدوس گوید سقر پلسوبیت
مالاسوس حیوانی بحری است و باسم عقرب میخوانند و زهره وی
موافق بود و جهت نزول آب شبکوری و قرحه که عارض میشوند

آنرا لواقوها خوانند و عقار کوهان عقرب کوهان عاقرقرحا است و گفته شد
عقار لوقوها خوانند و حمره است گفته شد عقید العنب منتج گویند و
عقعق حاصل گویند و عکنبر و عقید العنب و بشیرازی دوشاب
گویند و مثلث نوعی از ولسبت و فالنجه و بپارسی کالنجه گویند و سرگین
وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کیموس بد بد عقاب
بپارسی اله گویند و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند بمنزله گوشت
گاو بود و زهره وی چون در چشم کشند ابتداء نزول آب را نافع بود و روشنائی
بیفزاید و چون بر بروی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی بر
کلف و بثرهائی که در روی پیدا گردد و لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر
بود و عکو حرسف است و گفته شد و علته لعبه بربری خوانند و آن سورنجان است
گفته شد و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبه بربری عکبر
ابن سمجون گوید وسخ الکوار است و مولف گوید وسخ الکور و بپارسی مومیائی
نحلی خوانند و بشیرازی برمو گویند و بغایت گرم بود و گویند بسیار امتحان
کردیم جهت شکستگی از جائی افتادن و دفع خون همان عمل مومیائی معدنی
میکند و شربتی یکمثقال تا ده مثقال بود عسل یا قند یا نبات شربت نیم

گرم بیابانها منند و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا
دارو خوانند و مولف گوید مگس نحل آنرا از بهر خورش خود بچگان می آورند و از
مجموع گلهاء الوان باشد زرد و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان
عسل بود عسل را تباه کند صفت آن وسخ الکور و در واو گفته شود و عکر زیت
بپارسی دردی زیت خوانند و بهترین وی کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک
و دردی نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک اسیر بود و در چشم کشیدن محلل
نزول آب بود و مجموع جراحتها و ریشهاء ناصور که در بدن پیدا شود و دستور بید و سر
گوید چون در ظرفی مسین فرسی بپزند تا غلیظ شود و عسل بر دندان خورده
مالند پیدا از دو اگر با خاراوان بیامیزند یا بغیع ترس بر موا لطوخ کنند
جرب انرا زایل کند و اما آنچه تازه بود و چون گرم کنند و بر نقرس و
درد مفاصل مالند نافع بود و عکر دهن السوسن دردی روغن سوسن
چون در چشم کشند محلل نزول آب بود علیق بپارسی درکو بندو سو نافع
ماطس به بشیرازی توت سه کل خوانند و نوعی را از آن علیق الکلب خوانند
و گفته شود و عوسج نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن
بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود

و ورق آن اطراف آن چون بپزند خضابی نیکو بود و موی را چون سیاه کند
شکم ببندد و قطع سیلان رطوبهٔ کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی
حیوانی که ویرا فرسطس خوانند آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی
چون تر بود بخایند قلاع و ریشهائی که در دهان بود زایل کند و چون خشک
گردد خشکی وی زیاده گردد و گل وی همان قوة دارد که در ثمره وی موجودست
و دارد بعینه و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون بورق وی ضماد کنند
نمله و ریشها که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که بر مقعد رسته
بود نافع بود و چون ورق وی نیک بکوبند و بر معدهٔ علیل نهند که
ضعیف شده باشد مادّه از وی روانه بود و عصارهٔ ثمره وی چون بغایت
رسیده بود درد دهن را مفید بود و چون ثمره وی ناپخته بخورند شکم ببندد
و شریف گوید چون بکوبند و ورق وی اطراف وی تازه ضماد کنند سحج را
در سفر نافع بود و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتهائی که در چشم
پیدا شود و صفت ساختن وی آنست که تازهٔ وی بکوبند و بفشارند
صافی کنند و بر صلایه سحق کنند تا غلیظ گردد و صمغ عربی به آب حل کنند
و صافی کنند و ممزوج کنند و به آن اندکی شافه سازند و ابن مؤلف گوید

موسی

موسی صلعم آتش از این درخت دید و بعضی گویند از درخت عناب
علیق الکلب علیق القدس خوانند و بشیرازی درخت سه کل خوانند
و ثمره وی سه کل خوانند و در اندرون وی مانند پشم بود و گل ویرا ورد ار
السیاه خوانند و بیونانی فریطس مالس گویند و ثمره وی چون رسیده شود
سرخ گردد و جالینوس گوید ثمره وی بغایت قابض بود و ورق او قبض
اندکی داشته باشد اولی آن بود که از ثمره وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون
ویست و مانند پشم که مضر بود و بقصبهٔ شش و دیسقوریدوس گوید ثمره وی
چون خشک کنند آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند مضرة بقصبه
شش نرساند با شراب بپزند شکم ببندد و بول هم ببندد و بدل وی شوکة
الصبر است و علف بطم است و گفته شد علس معر خوانند و بپارسی
صبر خوانند و علق شریف گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود
قایم مقام حجامت بود و خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه
و قوبا نهند و چون فاسد بکنند و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه
بسرشند و طلا کنند بر جائی که موی زیاده در چشم بود بعد از آنکه برکنده
باشند دیگر نروید علق را بشیرازی دِرله خوانند و باصفهانی دیوچه

بلفظی دیگر الوی در خواص آورده اند که چون بخور کنند و برادر دکانی که آبگینه
باشد شکسته گردد علک هر صمغی که توان خایید آنرا علک خوانند و علک
الانباط صمغ البطم است و گفته شد طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر
درجه دویم گویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی زند و در طبیعت
نزدیک بمصطکی بود علک رومی مصطکی است گفته شد و صمغ البطم در
گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود و در مرهمها بدل وی کنند
و اسحق گوید مضر بود بر عصب اصلاح وی بعسل کنند علک البس قلقونیا
خوانند و آن نوعی از راتینج است و گفته شد علقم گویند قثاء الحمار است
و گویند حنظل و هر چه تلخ بود آنرا علقم خوانند و عنب بیونانی خندریکه
گویند و گفته شد و نباتیست که آنرا فرح خوانند و گفته شود و ثمره
کرفس است و گفته شود عملج نوعی از خربزه است که گوشت وی کرنج بود
و سبز بود همچنان با تخم خورند آنرا خربزه زمستانی گویند و ثمار رند است
و گفته شد عنب بپارسی انگور گویند و سفید وی نیکوتر بود از سیاه و نیکو
ترین آن رازقی و منقالی بود پوست انگور سرد و خشک بود و قوه بد
بدهد آنچه رسیده بود ضرر آن کمتر بود و غذای انگور بیشتر از غذای عصیری

بود و زود فربهی آورد و خونی نیکو از وی متولد شود و سینه و شش را نافع
بود و پوست وی دیر هضم شود و انگور هم مضر بود بمثانه و تشنگی
آورد و مضر بود بجگر و سپرز دفع تشنگی او بترمان کنند و صاحب منهاج
گوید که انگور که دو روز بود که چیده باشند بهتر از آن که در روز چیده
باشند عنب ثعلب فنا خوانند و بربرق و تلثان و بپارسی روباه ترک
نیز گویند و سگ انگور خوانند و بلفظی دیگر طوملخون و روباه نیز گویند
بهترین آن زرد و تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول گویند در
دویم گویند گرم و تر بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود
و با اسفیداج و روغن گل به ثمره حمره طلا کردن سود دهد و آب
وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و منقالی از پوست و بیخ وی
با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع
بود و چون عصاره وی در چشم کنند قوت چشم بدهد و چون زن
بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نافع
بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح آن قند بود و خوردن و ضماد
کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با اسفیداج بیامیزند سوختگی

آتش و جدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک کرداند و چون همچنان نکو بندو بوی طالی
ریش شده نهند ساکن کرداند و چون بدان ادمان کنند به اصلاح آورد و خوردن ثمر وی
قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر و جنون آورد و نوعی هست که چهار
درم از وی کشنده بود و مداوای وی بقی کنند و بعد از آن بشیر تازه و با انیسون و با
ماء العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی کویند بطباطا است
و کویند ساداوران ابن مولف کوید عنب الثعلب پنج نوعست و یکنوع از آن لی
کشنده بود و آن نوعیست که میوه وی چون ببندد زرد بود و لیکن سیاه کرد
و نیز آسمان کون باشد و آن نوع را شاخها بسیار بود و کنار با شاخ بزرک و سیاه
بود عناب نیکوترین آن جرجانی بود و تازه که وی خورده نبود و وی معتدل
بود میان کرمی و تری و خشکی و مسیح کوید کرم و تر بود و در میان درجه اول
حرارت وی غالب بود و بر رطوبت و کویند سردست و در اول کویند جهت حدة
دم خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بجوزند و با آب وی بیاشامند
وحدة و حرارت دم ساکن کند و سرفه و ربو و درد کرده و مثانه و درد سینه و حلق
را نافع بود و اکر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و دیر هضم
وی نفخ آور بود و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشنیز بود یا مویز منقی نیز

کوید

کوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند بر آکله افشانند نافع بود و اولی
آن بود که پیش از وی پر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق درخت
وی بکوبند با همچند آن اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای پلید مالند پاک کرداند
چون ورق وی بپزند و صافی کنند و هر روز نیم رطل بغداد با قند بیاشامند
طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر همچنان صمغ وی با سرکه حل کنند و بر قوبا
طلا کنند و سه نوبت بپایی زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از
طرخون بود و جمعی کسانی را وی مهل خواهد خوردن غنیان بیاورد و عناب
مضعف باه بود و مقلل منی بود و بشیرازی شیلانه خوانند و عنب ...
درخت کوهیست که آنرا غالیس خوانند و ثمر وی عقداری کناری کوچک
بود و چهار پنج بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی در آن
باشد و از وجه قبض نیز از خشک وی سویق سازند نافع بود جهت
اسهال شکم و کل وی مشابه کل حنا سرخ بود و الا کوچکتر بود و لون وی
میان زردی و سبزی بود و نفث دم را نافع عنب حیه ثمر هزار جشان است
و آن کرمة البیضاست و کفته شود و بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند
و عنب بریا بیا حیان کوید روث داجه بحریست و کویند جزیست که در قعر دریا

مبرد و بد و حیوانی است در دریا میخورد و گویند در شکم ماهی که باشد که میخورد و می میرد و شیخ
الرئیس گوید از چشمهٔ دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده مولف گوید
آنچه محقق است مومی است و نیکوترین آن اشهب بود و که آنرا اسفید خوانند
و دیگر ازرق که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و عنبر
باید که چرب بود هرچند سفیدتر و سست و سبکتر نیکوتر بود و ابن مولف
گوید بهترین عنبر اشهب است و پس از آن عین الجراد خوانند صفحها بر زبر
یکدیگر باشد و بعد از آن عین الجراد از بهر آن عین الجراد خوانند ازرق را
سفاری خوانند و پس از ازرق نوعی هست که آنرا مند بود گویند و سیاه
باشد و گران وزن و [illegible] سمک بود و طبیعت آن گرم است و در
دویم خشک است و در اول بر انزا نافع بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد
باد غلیظ که عارض شود در معده سده و چون بیاشامند یا از بیرون طلا
کنند نافع بود درد شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود و چون بدان بخور
کنند نافع بود و بر مفاصل که از رطوبات ریاح بلغمی بود ضماد کردن نافع
بود و اگر در روغن بابونه در اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم
غلیظ بود و ریاح در دماغ بیراه تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند و بر شمال

سبکا

سبی و بوییدن فالج و لقوه کزاز را نافع بود چون در روغن بان حل
کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر فی الجمله مقوی اعضا اعصابی
بود و هم گویند اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب منهاج گوید قوه دل و دماغ و حواس بدهد و تقویت بخشد
روح را بیفزاید و مقدار شربتی از دانگی بود و مضر بود به اصحاب شراو مصلح
وی بوییدن کافور بود و خیار بود و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ
عربی بود و بدل آن دو دانگ وزن آن مسک و دانگی زعفران بدل آن
کنند و عنصله اسقیل است و گفته شد عندم بقم است و گفته شد
عنقر مرزنجوش است و صفت آن در اذان الفار گفته شد عنزروت
انزروت است و گفته شد و عجز عجم الزبیب است گفته شد عنکبوت
منفعت نسج وی در ابرکاکیا گفته شد عنم گویند جلنار است و گفته شد
عصلب فاوانیا است و گفته شد عوسج نوعی از علیق است و نوعی از
از عوسج را ام غیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی سبز
ورق و رستنی بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم خشک است
و در سوم و رق وی بر حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و شریف گوید صمغ آنرا

عصارهٔ ورق وی چون بیاشامند جرب و صفرا و التهاب صفرا را نافع
بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام در خود بمالند
جرب و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و ابن موسی
گوید حضض از ورق وی میسازند و چون عصاره وی دود کنند گزندگان
بگریزند و چون بکوبند و آب وی هفت روز پیاپی در چشم چکانند
سفیدی را زایل کند و خواه نو و خواه کهن تمر هوسیج چون بکوبند و آب
آن بگیرند و رها کنند تا خشک گردد و بعد از آن دانگی به اسفیدهٔ تخم مرغ
با کسیر زنان حل کنند و در گوش چکانند نافع بود و در دردهای چشم خاص
سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر پشت پلک طلا کنند نافع بود
فضلاتی که در چشم آید بواسطهٔ قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل
از وی یک مثقال بود و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن آس تنها است
و بوزن آن فوفل بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل
آن سود و عود بلسان نیکوترین عود بلسان املس و امر بود و خوشبوی و طبیعت
آن گرم و خشک بود و در سموم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و
ادوار را نافع بود و تاریکی چشم ببرد و ضیق النفس را سود دهد

چون

چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقیم را نافع بود و باد زهره گزندگی
افعی و سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار
ما خذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود به امعا و مصلح وی کثیرا بود بدل وی حب
وی بود و عود القاقلی و ح شنجار است و گفته شد عود الدرقه اصل الانجار نسبت
و گفته شد عود العطاس گندش است گفته شود عود الجنوح و بلجوج نیز گویند
و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود هندی بود و که از
واسطه بلاد هند می آرند و بعد از آن عود هندی که از جبلی بود فاضلترین
از هندلی بود و از بهر آنکه شپش در جامها رها نکند و بعضی از مردمان فرق
میان هندی و مندلی نکنند و یکنوع سمندروی بود و از سفاله هند
خیزد و فاضلترین بود و بعد از آن قماری و آن نوعی سفالی بود و بعد از آن
قاقلی و بری و قطعی و چینی و آن را قسیجری خوانند و آن تر و کثیرتر بود و مندلی
مجموع وی نیکو بود و بعد از آن سمندر رومی و آن از وی فربه صلب و بسیار آب
و عطر و نیکوترین حماری سیاه که قطعهٔ سفیدی در وی نباشد و فربه بود و بر
آتش بمالند و بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه
سخت و گران وزن بود و در زیر آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود

ورود کو فرو نشود و آنچه بروی آب افتد بد بود و عود نیج در حسبت که میکنه

بهترین دقی میکنند تا خشبه از وی بتعفین زایل شود و تغیر در وی

پیدا میکردد و عود خوالص میشود این مولف گوید عود انواعست و

بهترین عود لست که آنرا کمکی خوانند و آن از بند رحیمه خیزد

وکما آن جا بجواده در روزه رهاست و آن بغایت عزیز الوجود است

و آنرا هم سنگ زر فروشند و گوئی هیچ بوئی ندارد و چون در دست گرم

شود بغایت خوشبوی بود و بوی او زمانی دیر بماند و چون در آتش نهند

بوی از اول تا آخر یکسان بود و دیگر مندلی و سمندوری که آن بهر دو از

سفاله هند خیزد و بهترین این هر دو زرین صلب بود که غلیظ باشد و که

بوی آن بر آتش پاینده بود و بعد از آن قاقلی که مشابه مندی بود و پاره

روی بزرگ بود و بر ظاهرش رگهاء سیاه و زرد بود و بعد از آن قماری

وکما جود آن زرین خاک رنگ بود پاک از سیاهی و از بلاد قماری

خیزد از سفاله بغایت صلب و خوشبوی بود و بعد از آن بنکالی

عقصی و آن عودی رطب است و که از جانب چین آورند و بعد از

منطانی و وبدی و جبلی و گوشتی قیمت نیکد بکر متعار نبود ارتضی

جنبت

جنبت که آنرا آشباه گویند و آن دو نوع باشد یکی بارها بزرگ و

سطبر و از پنج من تا پنجاه من بود و بسیار بد بود خوش بوی عطاری

بینهما از آلات مجلس و تنبه و شطرنج و دستهای کارد و غیره و طبیعت

بود گرد و خشک بود در دویم لطیف بود و سده بگشاید و بادها

بشکند و خاییدن وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و تقویت

دماغ و حواس کند بود و مفرح آن رطوبت عفن از معده پاک کند

و چون نیم درم از وی بیاشامند تا یکدرم و نیم قوة معده و جگر دهد

و بشکم ببندد و دو استسقا را نافع بود و خاصه سوداوی و مضر بود

بمبرودان و وی هم تنهای گرم کرده باغ عارض شود و اصلح گوید جوز

کنند بعضی از سر فرود آورد و منع ادرار بول که از سردی بود بکند و جبن خمرت و

ضعف مثانه و اصلح گوید خوردن وی مضر بود بشفل مصلح وی ورق

گل سرخ بود و گویند بدل آن در شکم بستن صندل زرد بود اگر در معاجین

ضماد بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند و مدحرج آنرا بیک

منزله کنند وزن آن قایم مقام آن بود و بدل عود هندی در نقرس

نقرسیون با ریک کنند شوا حبه شریف گوید نبات وی در شهر شوان

بود و مشهور بود مانند عود سوسن صلب و در طعم وی تلخ بود و چون نیم درم از
وی بیاشامند از مهر زهر که باشند شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در
دست نگاه دارند هیچ مار گرد او نگردد گویند چون او در دست گیرند چشم در ماری
افتد مار حرکت نکند و بیخود شود و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی
اندازند در وقت بمیرند عود الریح اسمیست مشترک در شام قاوانیا
بدین اسم خوانند و اهل مصر مامیرانا و هم مصر فشرا اصل انبرباریس که آنرا
بنبربری ازعمیس گویند و عود الوج گویند و نیز بدین اسم خوانند و صفت
هر یک بجای خود گفته شود عبهره در لغت صوف است و گفته شد
عیون ازکیاهی است سرخ و مدور که از طرف هندی آورند مولف گوید
ثمر درخت بقم است و آنرا بپارسی چشم خروس گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود و باه را قوه دهد و منی را زیاده کند و بسیار چون مکرر
از وی بیاشامند این مولف گوید در طرف هند اگر کسی را عضوی
متألم شده و آواز گرفت عیون الدیکه را با آب بسایند و تا بغایت
غلیظ میشود و طلا میکنند بغایت مفید است عین زال زعرور است
و گفته شد عین الدیک حراست و گویند به تحقیق تخم اشنه است و عین السهد

اسم نباتیست بافریقیه که معروف است باذان الفار رومی نزدیک
اینان مجرب بود جهت خرف الف چون با دنبه کبش بخورند عین البقر
اهل مغرب اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون
البقر نوعی از انگور سیاه است و بزرگ و مدور که صادق الحلاوت
نبود عین سنجر ولب است در اذان الفار گفته شد عیسو سبز نخودیست
و گفته شد عیدان نصبا جوب عصی الراعی است و گفته شد عین ذنب
شریف گویند جشنهای فرس چون در خرقه بندند و بر جسم صاحب
ربع آویزند زایل کند این تجربه صحیح است باب الغین غافث
بهترین آن پارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز می آورند و رومی نیز
گویند و نیکو بود آن که بسته لاجورد رنگ و دراز شکل و شاخهای
وی باریک بود و بدرازی یک وجب کوتاه‌تر و گل شاخ و ورق همه
تلخ بود و تلخ‌تر از صبر بود و طبیعت آن گرم بود در اول خشک در
دوم گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف
بود و در ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود و بامیه کهن رسنها که دشخوار
بود باصلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابت سپرز و قرحه

امعاء و تبهای مزمن و صفراء محترقه بیرون آورد و مقدار شربتی از وی نیم
مثقال بود و حیض براند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن انیسون بود و
بدل آن نیم وزن آن افسنتین با یک وزن آن اسارون بود [illegible] بلغت عمان
فوتنج است و گفته شود و غار درختیست بزرگ و ورق وی دراز تر از
ورق بید بود و حبه‌ای از بندقی کوچکتر بود و مقدار فستقی و گفته شد
و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر
و هر دو نوع در زمین سنگستان روید بهترین آن بری بود و قوة وی در
ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم طلا کردن با شراب
بر بهق نافع بود و با سویق بر ورمها و دردهای اعصاب و ضیق النفس
و انتصاب لعق کردن نیکو بود و صاحب منهاج گوید چون بر معده تمریخ
کنند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه را نافع بود و حتی در آن نشستن
سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب
جامع گوید چون بیاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق
وی چون تر بکوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند نافع بود و پوست بیخ
وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحان بیاشامند سنگ بریزاند و ثلث

جگر

جگر را بل کند و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بچینند و در پا بکنند
که بر زمین افتد و خلف اذن خود نگاه دارند و چندانکه شراب خورند مست
نشوند و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل در آن
موضع خسپد در خواب نترسد و دیگر نترسد و ورق وی چون بپزند و با سرکه
بدان مضمضه کنند درد دندان را سود دهد و بدل غار بوزن آن سیسنبر است
[illegible] حجرها غیبطوس است و گفته شد و غاریقون دو نوعست
نر و ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت سفید بود و املس بود و زود متفتت
شود و مولف گوید غاریقون باید که سفید و سبک و سست بود آنچه
نر بود بد بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک در دویم گویند تر بود
وی محلل مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده و در مهاء عرق النسا را
نافع بود و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود صرع و ربو و نفث دم از سینه
و قرحه و نشش و یرقان را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند
سودا و بلغم و احتناق رحم و تبهای کهن چون ربعی و نوبتی تب با شراب
بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد
بود و شیخ الرئیس گوید بخاصیت تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی

قلب بود و مفرح و مسهل واخلاط کدر بود واگر با وزن آن زراوند استعمال کنند
سنگ کرده بریزاند و در دبیست که از خلطی خام بود سود دهد و چون با انیسون
بخورند درد بای اندرونی که سبب آن سردی بود سود دهد و مجموع را نافع بود
واگر باندکی جند بیدستر استعمال کنند قولنج و ثقل بلغمی و جمیع آن الا ایلاوس
بگشاید چون با خود دارند عقرب آنکس را نگزد و چون استعمال کنند بکوبند
و بغربالی موئی بپالند تا فرو رود و آنچه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و خناق
آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و به آب گرم کنند و شیر تازه و مجموع
مداوای که در کندش گفته شود و بدل وی در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو
دانگ آن افتیمون و ده یک آن حربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن
نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد
غالالوطا با قلی قبطی است و گفته شود غالیه شیخ الرئیس گوید اورام صلب
را نرم دارد و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش
چکانند درد زایل کند و بوئیدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد را
ساکن کند و چون با شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست گردد بغایت
بوئیدن وی مفرح دل بود و اختناق رحم را نافع بود و آبستنی را یاری

دهد غاسول اشنان است و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند و نیکوترین
آن بود که گوشت مند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول و در درجه اول
خشک بود و در آخر دوم باید در اول غذا اندک دهد و معده را دباغت
کند و شکم را ببندد و نفث را ساکن کند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا
بشکند و چون بدل ثفل کنند مستی بر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول
ببندد و هیج صفرا و ویرا نافع بود و صداع را موافق و طبع اطفال بود و چون
با شیر بایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی
مضر بود بمعده و بهضم و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید نور شجر غبیرا
قوتی عظیم دارد و در قوه و زنان انگیختن غبار الرحی بپارسی گرد آسیاب
گویند و مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که در چشم
فرود آید بکنند و غباریه عنب الدب است و گفته شد غراء جلو و بپارسی سریشم
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و چون بسوزانند قایم مقام
توتیا بود و اگر با جوز سرو بر قوبا طلا کنند نافع بود بر سعفه و هم سوختگی آتش
و سریشم پوست گاو کامیش بود چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش
شده بغایت نافع بود غراء السمک بپارسی سریشم ماهی خوانند و آن مانند بهی است

که در شکم ماهی دریائی میباشد و طبیعت وی خشک بود و در وی حرارتی
بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود و بولس
گوید موافق بود و در ادویهٔ برص و شقاق روی و مرهم مرهها کنند و جمله
سرد ادویهٔ جرب متقرح در اول البثره استعمال کنند نافع بود و اگر در حسانی
کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و اودهٔ
فتق بدان بسرشند و ضماد کنند نافع بود شریف گوید سرشم ماهی چون بر
ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود غرب درختی است که آن را طلا گویند
و بشیرازی و زرک خوانند آن درختی است بزرگ و صمغ وی نیکوترین بوده
بود تا زخمی بر ساق وی نرسد که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید
و وی هیچ ثمری که شاید خورد ندارد و طبیعت آن سرد و خشک بود و از
هر دو ورق وی قشر و عصارهٔ وی قابض بود و مجفف بغیر لذع خاکستر
وی چون با سرکه بسرشند بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند
پوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل است و طبخ وی چون نقرس
بدان بشویند تطول کنند نافع بود و حرار و هم صمغ و گل وی تاریکی چشم را
سود دهد و پوست وی نفث دم را سود دهد و حرار هم بدیقوریدس گوید

عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد و عصارهٔ ورق وی و پوست و تره وی
علق را از حلق بیرون آورد اگر سعوط کنند و با روغن گل در پوست انار بریزند درد
گوش را نافع بود و ورق گل وی در ادویه و مرهمهای مجفف مستعمل کنند
خاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدوره و ثالیل
منکوسه که در جلد بود بقوة تر از خاکستر پوست ساق وی بود ابن ماسویه
گوید ورق غرب چون بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند
عصیر ورق وی نیکوترین معالجهٔ ماده بود که از گوش روانه بود و سده جگر
سود دهد و غرقل نوعی از عوسج است و گفته شد غرز اسم نوعی از عصی
الراعی و کوچک است و کم معروف بود بمادن و گفته شد غرب نوعی از انگور
سیاه است و غزال بپارسی آهو گویند و منفعت گوشت وی در لام گفته
شود و امالنک ماهی چون با سرکه بپزند و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازاند و
[illegible] خطمی است و گفته شد و غلبج اطریفشاست و گفته شد و غافث است
و گفته شد غلق علف خوانند و مولف گوید آن گیاهی است بشکل کرد بود
و برگ شاخ وی گرد باشد و در صحرای شیراز بسیار باشد و از جملهٔ تنوعات
معتبر بود و شیر بسیار دارد و شمشیر و کارد که به شیر وی آب دهند بهر کجا رسد

بمیرد و اگر شیر وی بر ثوالیل مالند زایل کند و غیحن نوع دیگر است و گفته شود غرنبا
منکسط امتشبع است و گفته شود غنوفریا اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصل
الحلوة بود غملول غملول است و آن قنبری بود گفته شود غمام اسفنج البحر است
و گفته شد غنفتیلی بضم غین شلغم است و گفته شد غوشنه غوشنه نوعی از
کمادفطرست و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار باشد و آنجا بکرشه
خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات خورند و طبیعت آن
سرد و تر بود در درجه اول چنانکه سرد نبود که کماه حاصل شود و از وی نشود غیم
غمام است و گفته شد باب الفاء فاشرا اسمیست سریانی بپارسی هزار
جشان هزار فشان نیز گویند و بیونانی امیالس لوقی و معنی آن کرمة البیضا بود معنی
هزار جشان هزار کز بود و بری از خالون گویند و بپارسی کرم دشتی خوانند و
بشیرازی نخوش گویند و از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیگردد و فاشرا
سنبی نوعی از وست و نبات وی بر هر درخت که نزدیک بود پیچیده شود و
خوشه وی قریب ده دانه داشته باشد در اول سبز بود با آخر و بغایت سرخ شود و گل
وی لاجوردی بود و بشیرازی و براسیاه دار وی خوانند و منفعت وی نزدیک است
و بغایت البکی منفعتر از ولبود و فاشرا املفطی دیگر بر دابتاده خالق الشعیر

گویند

گویند و ثمر وی مانند فاشرا سنبی بود و بیخ وی گرم و خشک بود در سیوم و حراقه داشته
باشد و جلای تمام بدهد و ملطف بود و سپرز سخت شده را بگدازاند و چون بیاشامند
یا با انجیر از بیرون ضماد کنند جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود سود دهد و ثمر وی
مانند خوشه بود گویند باغبانان مستعمل کنند جهت حلق و شعر و بیخ وی چون با کرسنه
و حلبه بدان بدن را بشویند و پاک گرداند و کلف ببرد و ثالیل قلع کند و اثر
سیاهی که از ریش مانده ببرد و چون با شراب بپزد و ضماد کنند نافع بود و هم ورمهای
گرم را تحلیل دهد و دملها بگشاید و اگر با روغن بپزند و تا چون موم گردد و نیکو
جهت بواسیر که بر مقعد بود و حصف و ماده آن اگر با شراب ضماد کنند ورم را
سرد گرداند و ورمهای گرم را بگشاید و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر هر روز یکدرم
بیاشامند صرع و فالج و سدر را نافع بود و اگر دو درم بیاشامند گزندگی افعی
را سود دهد و مجموع گزندگان را نافع بود و بیخ وی چون زن بخورد برگیرد بچه بیندازد
و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات وی بروید بپزند بخورند و بول
و شکم براند و بلغم و چون با عسل لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود
و عصاره وی چون تر بود بیاشامند تحلیل دهد و عقل پیدا کند و با صبر ورم
سپرز ضماد کردن نافع بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را

پاک کنند و ثمر وی چون بر جرب تر خشک بمالند نافع بود و عصارهٔ نبات وی
چون بیاشامند قی بآسانی بیاورد و خلطهاء غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن
دو روبع و نیم وزن آن لسباسه بود و فاشرستین بپارسی شبندان و گویند
و بیونانی ابنالسی مالیا یعنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود
و بتبریزی میمون گویند و بشیرازی سیاه دارو خوانند و ورق وی بهتر از ورق
لبلاب بجیده بود و بر درخت و آن نوعی از فاشرا است و در فاشرا گفته شد
و بیخ وی را بیرون سیاه بود و اندرون بزردی زند و وی گرم بود و با عندال
و در فعل مانند فاشرا بود و لیکن ضعیفتر از وی بود و اندکی اول آنکه نبات
وی بر دیده بسر زند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع
بود و معنی فاشرستین بیونانی دافع نقص علت بود فانید جنسی از شکر است
و گفته شد بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت
وی گرم و تر بود و در اول و گویند حرارت وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود گرم و خشک
بود و در دوم نافع بود جهت سرفه و شکم نرم دارد و خون معتدل از وی متولد شود
و سینه را پاک کند نیکو بود مولف گوید این فانید که منفعت وی گفته
شد و بشیرازی کعب الغزال گویند و باید که قطعا آرد در آن نبود فانید مائی که این

زمان

زمان مستعمل میکنند و بی آرد نبود و اولی آن بود که هر ترکیبی که فانید بود قند
بجای وی کنند و اما کعب الغزال که آن فانید اصل است صنعت آن چنان است
که قند بقوام می آورند و میکشند تا تمام میشود و پاره میکنند و این مولف گوید
قند صافی بقوام می آورند و دست کش میکنند و بآفتاب نهند تا دانه
کنند و بعضی قدری مصطکی اضافه کنند فاقلی الیونانی باقلا است گفته شد
و فاقلی القبطی باقلاء قبطی بود آن جاکشیر است و گفته شد فاغیه
صاحب منهاج گوید گل حنا است و هر بزری که خوشبوی بود آن را فاغیه
خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی گوید گل حنا چون در میان
جامهٔ صوف نهند و در پیچند خوشبوی کند و رها نکند که سوس آنرا
تباه کند فافیرا بردی است و آن گفته شد فاغیه بیخ نیلوفر هندی است
و آنرا قل خوانند و گفته شود فانافس اغفیلنوس نوعی از دوقو کبیر است
و اسفلسوف نوعی از بیخ زوفا کوهی است و گفته شد و صفت آن
فانافس ایراقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود و در جیم گفته شد فاغده
بپارسی فاخره گویند و بشیرازی کباب بشکافته از سفالهٔ هند خیزد و طبیعت
آن گرم و خشک بود و گویند در دوم و وی قبض و تحلیلی بود و مصلح معده

و جگر سرد بود و سوء الاستمرا که از سردی بود شکم ببندد و فلهاغوس نطریخ هندیست
و گفته شده فارسطاریون رعی الحمام است گفته شد فالوغوس ملاوخ خوانند
و این اسم تعلق است بمرغی مشهور بود ابن مولف گوید بیلاقا و قلاقا
اولاد را آشیانه بود و یکی در گرمسیر و یکی بسردسیر بر جائی بلند و شیخ
الرئیس گوید از زکاوت وی آنست که چون بداند که هوا متغیر خواهد شد
آشیانه بگذارد و برود و ممکن که بچه را نیز بگذارد و گوشت وی حفظ سفرا بد
و در خواص ابن زهر آورده که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند
و صاحب منهاج گوید بیه وی خضاب نیکو بود موی را فاخته گوشت وی
گرم و خشک بود و فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و
کشنیز ضرر وی کم کند و مجهول گوید سرگین وی چون بکودکی ببندند
که بسبب مصروع میشود نافع بود و ابن مولف گوید در خواص آورده اند
که آواز وی مغز را سود دهد و هر که آواز او بگیرد و در جاها که او باشد
هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد فالنجیقون تا و بلادی یونانی
رتیلا بود و از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود فالنجیطس و فالانجیطر
و فالانجیون نیز گویند و لون قنبس هم آن نباتیست که گل وی مانند

گل

گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود و مانند نیمی عدس کوچک و بیخ وی باریک
و کوچک بود در اول که از زمین برکنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد
و در کجای خاک روید ورق وی و تخم وی و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل نفس بود و قوت وی مجفف بود
از بهر آنست که نفس را نافع بود و صاحب منهاج و صاحب جامع گویند این دوائی
ترکیست که دفع مجموع زهرها و گزندگیها بکند و چون به آب بیاشامند
دردهای سخت را ساکن گرداند مولف گوید ظن من آنست که جدوارست
که از طرف خطا می آورند و ابن مولف گوید که سنگی است زرد که بسفیدی
گراید و بسبزی و هر رنگی دیگر بروی ظاهر بود و این سنگ را از آخر هندستان
و از قعر چین نیز آرند نیکوترین آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر
داده باشند دوازده جو بود که به آب سرد بیاشامند و این سنگ در
آتش نسوزد و چون با زرد چوبه بسایند و سنگ مانند بسته نماید باد زهر
همه زهرها بود و خاصه در طلا کردن و بعضی گویند وی فادزهرست که
گفته شد ابن مولف گوید آن باد زهر کانی است و محقق در دیگر
اقوالها خلاف است و فاوانیا فاوانیا نیز گویند و کهیانا و این عود

الصلیب است و نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ
وی سطبر بود و رومی و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و در دویم گویند معتدل بود و در حرارت و در د تجفیفی و
قبضی و تحلیلی بود و ملطف مفتح بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون
به بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و شفا یابد و
چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و آنچه ماده بود غلافی بر ساق وی پیدا
گردد و غلاف بادام شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون شکل
ناردانه بود و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب سرخ پانزده
حب با شراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع طرف دم از رحم بکند و چون
بخورند نافع بود جهت درد معده و لذع که عارض شود و در آن چون کودکان
بخورند یا بیاشامند در ابتدا سنگ مثانه را نافع بود و آنچه حب سیاه بود
چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق رحم را که عارض
شود از درد رحم و کابوس را نافع بود و خاصه ماده وی بعضی گویند چون
با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس را نافع بود و
صرع را مفید بود و چون تمر وی بخور کنند مصروع را و مجنون را نافع بود و

اگر

اگر از تمر وی گردن بندی سازند و در گردن کودکی مصروع بندند صرع از وی
زایل شود و اگر عود وی سحق کنند و در خرقه بندند مصروع را دایم بوییدن نافع بود
و بیفراطیس گوید بیخ وی و تمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد دخان
کردن چون بر کسی که در بیابانها از همه آفتها ایمن باشد اسحق گوید عود صلیب مضر بود
بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن زفت بود و گویند غاریقون و
زراوند مدحرج بود و بدل عود رس گوید پوست آن و فوسمور و سوق الغزلان
چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا باشد و خاصیت بدل هر این مولف گوید
و ابن ماسویه آورده که بدل آن الکمنت است فاره بپارسی موش گویند و خون
وی قطع ثالیل کند و چون بشکافند و بر خار زیر نهند یا بر گزندگی عقرب
نافع بود و گویند چون بریان کرده بر گزندگی عقرب نهند نافع بود و چون بریان کنند
و بکودکی دهند که لعاب از دهان او روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی
را که عسر البول بود در آن نشیند سود دهد و خوردن گوشت وی نسیان آورد
و غثیان و مغص معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان
بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی حرف خا در خرء الفار گفته شد
ابن مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است و اگر هر دو در شیشه کنند

ومیان این دو خصومتی عجیب بود و موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند
واگر موش دنبال کژدم گرفت و ببرید و الا از بسیاری لسع هلاک گردد فارة
البیش بیش موش است و گفته شد فادزهر هر دوائی که حافظ ارواح بود بقوة
دفع ضرر سم بکند و آنرا فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است
و حجر الحیه و گفته شد ابن مؤلف گوید بازرگانی این اسم مخصوص است فجل
بیابانی ترب گویند و بشیرازی تربزه و تخم وی اقوای بود و پس پوست وی و
پس ورق وی و گوشت وی نیکوترین آن بستانی بود و سبز و تازه و طبیعت
آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود و در درجه دوم جالینوس
گوید گرم بود در سیوم خشک در دوم موی بر داء الثعلب برویاند و وی مولد
ریاح بود و معده را نیکو بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام
بخورند منع بکند از آنکه قرار گیرد و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند
و خاصه ورق وی به آسانی قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون
در چشم چکانند جلا دهد گویند ورق وی جلای چشم بدهد و شیر زیاده
کند و چون پخته بخورند سرفه کهن را نیکو بود و کیموس غلیظ که در سینه بود
وآب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و مارشاخ دار را

اگر آب

اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر از وی خورده باشند عقرب بگزد هیچ
مضرة بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود
خناق را نافع بود فجل بری در همه حالتی قوی بود از بستانی و رفس گوید فجل
بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و سر و چشم و معده و مفسد طعام بود و
علتها را افزاید بود و ششش در بدن پیدا کند و صاحب فلاح گوید درد
گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا
کنند گزندگی جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران
بمنزله تریاق بود بر برص و نمش که بر روی پیدا شود طلا کردن با سرکه نافع
بود و ادمان اکل وی کردن بر داء الثعلب موی بروید و شیر بیفزاید و گویند
فجل نیکو بند و بهورق و آب بگیرد و بیاشامد و ده درم از وی بیاشامند
سنگ بزرگ و کوچک در مثانه بریزاند و این فجل بخاصیت میکند
و طبری گوید آب و ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند
و گویند منی را بیفزاید و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کنند شش نیکو بند و بسرکه بپزند
و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی ببرند
و اندرون وی خالی کنند روغن گل در وی کنند گرم و در گوش چکانند

درد زایل کند و مجربست و ابن زهر در خواص آورده است که آب وی بگیرند
و با روغن گل بکدر و جوش بجوشانند و نیم گرم کنند و در گوش چکانند درد
زایل کند و اگر اندرون وی خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند
و سر آن باز جای نهند و در خمیر گیرند و در میان آتش نرم نهند تا پخته
شود بیرون آورند و اندک اندک بهر د کنند و بخورند سه روز پیاپی سنگ گرده
بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی مغثی بود و قشر و ورق وی با سکنجبین
علی قی به آسانی آورد و فربیون افربیون و ماکوب هم گویند و باید که
چون فربیون از درخت گیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهن نرود که جمله
دندانها بریزاند چون وی را بگیرند و باید که با باقلای مقشر در میان وی ریزند و
تا قوة وی نگاه دارند و مدتی در ظرفی کنند و آنچه تازه بود زود در زیت
بگدازد و آنچه کهنه بود بخلاف آن و لون آن به سرخی مایل بود و گویند قوة
بعد از سالی تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل گردد
و نیکوترین آن صافی و زرد بود و که رایحهٔ وی در غایت حدت و
حرافة بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم گویند خشکی
وی در سیوم بود و عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق آن

بود

بود بیامیزند و بر کزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نافع بود و لقوه و قولنج
و سردی کرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از مفاصل اعصاب پاک کند و
مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و پشت بود گرم مزاج را بد بود
که سرکین خوک بروی غلبه کرده باشد زنان باید که تنها بیاشامند مضر بود به انثیین و
چون با روغن گل چرب کنند حدة وی شکسته گردد و مصلح وی رب السوس و کثیرا
صمغ اضافه وی کنند و اگر خواهند که استعمال کنند شربتی از وی قیراطی تا
دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کند و تا بجدی که منع
ادویه سقط بکند و از اسقاط جنین چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ
کنند فالج و خدر را نافع بود و چون با عسل بیامیزند و در چشم کنند چشم را
جلا دهد لیکن سوزش آن در روز زایل نشود قطع نزول بکند و سه درم از
وی کشنده بود و در سه روز زریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن
وی کربی سخت و لهیبی عظیم و لدغ در شکم فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
با فراط آورد و مداوای کسی بود که فربیون خورده باشد مثل دوغ
و آب انار مز و سیب مزد کافور و آنچه بدان ماند بحرو گویند بدل آن بوزن
آن دو دانگ آن مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون بود و گویند بدل

آن بوزن آن دو دانگ چند بیستر گویند بوزن آن، زریون ابن مولف گوید اگر
فرفیون و افیون در شیشه کنند و هر دو همدیگر را بخورند چنانچه هیچ نماند
فراسیون و اسیس گویند و خشیش الکلب و صوف الارض و آن گیاه جبلی ست
و بپارسی گندنای کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود و سرخ رنگ و
تلخ طبیعت و آن گرم بود در دوم خشک اندر سیوم منفعت سده جگر و سپرز
بود و سینه و شش را پاک کند و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را
نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد و خوردن و کحل کردن و عصاره وی سعوط
کردن یرقان را نافع بود و با نمک برگزند کی سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد
و گل وی چون خشک بود به آب بسرشند با تخم وی چون تر بود بکوبند و آب آن بگیرند
و با عسل بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زبان چون بیاشامند
حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشخواری زادن را سود دهد و چون ضماد کنند
بورق وی عسل و ریشها چرکین را پاک گرداند و حشن را و گوشت خورنده
قلع کند و درد پهلوها را ساکن کند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک
کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در داروهای چشم و جرب قدیم
و جدید و اضاف و جرب کانه چشم زایل کند و چون به آب انار ترش حل

کنند

کنند و برک چشم باز کرداننده و طلا کنند کحلها کردن جهت آثار ریشها و سفیدی
که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شافها جلا دهند جهت غشاوه و عمی
و تقویت باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال تا یکدرم در طبیخ زوفا بگدازانند
و روغن بادام شیرین بیاشامند نفس و سینه را پاک گرداند از رطوبات
لزج و فرصه که بسل خواهند انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب
بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفه تر و ریش و سینه را زایل کند و رطوبتهای آن
بیرون آورد چون عصاره وی با قدری آب بگدازانند و با قدری عسل بیامیزند
بر جراحتهای متعفن پلید ضماد کنند پاک گرداند و باصلاح آورد چون ضماد
کنند بر ماهیل یار سید و خنازیر تحلیل دهد و مفتح و ملین بود و بی درد اذیت
و فراسیون و مجموع بادهای غلیظ را نافع بود و خوردن و ضماد کردن ضیق
النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود جهت وجعی که
متولد شده باشد در معده و اندرون چون با آب زیت بپزند یا با آب
تنها تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود و جهت دردی که عارض
شده باشد از عسر البول و از ریاح از جمیع اصناف و اوجاع و ورق وی
چون تر بود با کرده پیه بکوبند و بر ورمها نهند تحلیل دهد و بگدازاند و همچنین

همه جراحتها را چون ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین معالجتی بود و سرفه و ربو
ضیق النفس را نافع بود و اگر آب نخاله بگیرند و حسو بدان سازند و ریختنی بخورند و ورق
وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفس
و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند و که عجب مجربست و چون ورق تر وی
بکوبند و ضماد کنند بعقد امعا و حمره آن بغایت نافع بود و اسحق بن عمران گوید
مضر بود بگرده و مثانه و تا بحدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم رازیانه
دفع مضرت آن میکند و چون با وی خلط کنند یا پیش از وی و بعد از وی بیاشامند
صاحب منهاج گوید مضرست باعصاب کرده و مصلح آن سنبل الطیب بود
و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبلابست گویند بدل
آن بوزن آن لاعیه است و شربتی از وی یکدرم بود و سده جگر و سپرز
بگشاید و حیض براند و فرنجمشک افرنجمشک نیز گویند و گفته شد وی بول را
نافع بود منی بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و معتدل تر
از مرزنجوش و سیسنبر بود و مسقط نهاد وی در الف گفته شد بدل آن
گویند قرنفل است و گویند قرنفل و بادرنجبویه بوزن آن بالنکوی کنده
خوانند و فرصاد توت است و در تا گفته شد فرفخ و بقلة الحمقاست

وگفته

وگفته شد فرنیقه بنفسج است و گفته شد فربیون حلیه است و گفته شد
فرفت طلق است و گفته شد فرفحیر شاهترج است و گفته شد فراخ
الحمام فرفخ و بقلة الحمقاست و گفته شد فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند
و در وی حرارتی و رطوبتی و فضلی بود و غلیظی ابن ماسویه گوید گرمتر از گوشت
جمیع مرغان بود و دشخوار هضم شود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت
صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گویند کثیر الفضول
بود و سریع العفونت بود تا بحدی که سحر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محرور
مزاج را اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید
گوشت وی گرم و خشک بود و بچه وی را حرارتی ظاهر بود و موافق محروری
نبود والّا سهلتر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید و خاصیت چون
با آب نخود و شبت و نمک بپزند مرق وی نافع بود کسرد مزاج را و کسی که
شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت که بسبب آن سردی و خلطی
غلیظ و مزمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیاده کند و اما مضر بود
بچشم و دماغ و خاصه بریان کرده اولی آن بود که بر سر وی غبیری بیاشامند
که منع صعود بخار از وی بکند و چون آب وی بسیار در آن بود

موافق کرده بود و باه را زیاده کند و شریف گوید دمان اکل بریان کرده وی از بن خوزا
بسوزاند و بانشد بجز اکند و خاصه در مزاج طفلان کوچک صاحب لجان گرم وهو
گوید چون گوشت بچه در دیگ اندازند در روغن کنجد بریان کنند چند انکه آنرا بنوشانند و
نمک و توابل دران کنند و بپزند و کسی که سنگ مثانه داشته باشد بخورد بفرمان
خدای تعالی از و زایل شود و کرمتر از پوستین روباه بود بعد از ان سمور و پس فنک
و قاقم و بعد از ان نرم و هر یک بجای خود   در صفت حیوان وی گفته شد
فستق الفسنع فعیل است و گفته شد فسته بپارسی پسته گویند و کرمتر از کردکان
و بادام بود و بهترین آن تازه و بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم خشک
و در دوم گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است و در سیوم گویند سده جگر بگشاید
و منع غثیان بکند و قوة معده و فم معده بدهد و شکم براند و گزندگی جانوران سود
دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغم را نافع بود و گزندگی عقرب را نافع بود و غذا اندک
دهد و تشنگی آورد و مصلح وی زرد آلو خشک بود و شریف گوید بوی دهان خوش
کند و مغص زایل کند و پوست بیرونی سبز بود و چون در آب خوید بنند و پاشند منع
تشنگی بکند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود معده و نجاصینی در
دلست دمل آن بود ان آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جو

ونیم

ونیم وزن آن مغز بن فستق الهاویه حب البان است و گفته شد فاغ بلغة اندلسی
ربوله خوانند و صاحب جامع گوید که صفت وی گفته که صفت فاشرا است و بفارسی
و صاحب منهاج صفت وی گفته که نبات وی چون شاخهای انگور بجهده
شود معقد وی بود و مولف گوید شیرازی اثر اکرم خوانند فصفصه بپارسی
اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گردد
درقت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس و رق بود و در وی نفخ
بود تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم
شود ضماد کنند بر دست کسی که غشه دارد و هر روز دو نوبت زایل کند و روغن
وی غشه ببرد و خوردن و تمریخ کردن غافقی گوید آب را فربه کند و تر آن
شکم براند خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و فصفا
عجم الزنبه است و گفته شد فسله ابن ماسویه گوید سحالۀ وی سرد و خشک بود
باعتدال و گویند معتدل بود و در گرمی و سردی گویند بغایت قابض بود و شیخ
الرئیس گوید سحالۀ وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و بخور طوبته لذع
را سود دهد و جرب و حکه و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و
فعل وی حکم فعل قوة داشته باشد و لیکن نجیلی ضعیفتر از وی بود و گویند تر آن

از نقره خوردن مستی زود تر آورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد
چون بهنگ بشویند سیاهی از وی ببرد و جلا دهد و سحالهٔ وی چون با زیبق
طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و ابن مولف گوید
که آورده اند که هر خاصیت که در زر بود در نقره بود و اما نه بقوة زر بود اصل نقره
بخار زیبق است غالب بر بخار گوگرد هم بمقدار و هم بکیفیت انگه پرورده
باید منعقد گردد فطر سماروغ گویند و آن انواع است یکنوع فقعی یکنوع
فوشنه خوانند فقع را بپارسی سکل گویند یکنوع قعل و مجموع انواع را کماه
خوانند بد ترین همه فطر بود یکنوع صحرائی بود و یکنوع در شیب سرگین روید
نوعی در شیب خم شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود بادزهر بود
و آنچه در شیب خم شراب روید پوست وی باز کنند و خشک کنند و هر یکی را
چند سر انگشتی بدهند بیهوش گردند و پوست زهر بود و گویند هر که بسیاری
سماروغ بخورد نسل وی منقطع گردد و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و خلطی
غلیظ و بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد
و تر بود در آخر سیوم گویند و درد و رم خدر و سکته آورده گاه باشد که
بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول و احداث کند و چون بسیار خورده

باشند

باشد وی دشخوار هضم شود و تولید کننده غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد
و باشد که در روز بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام گزندگان
بود یا در شیب درخت روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده یا کمتر از آن
و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب صرف بر سر
آن خورند و معالجه کننده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج
فطراسالیون تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه و طولانی شکل بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم قوة وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو
وزن آن تخم کرفس بود جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن افسنتین
بود فعیلاسوس قفیلاسوس گویند و آن بخور مریم است و گفته شد
فعولیون حناست و گفته شد فقع نوعی از کماه است و
بپارسی سیکل خوانند و آن در لب چاهها و اندرون چاه و کنار چاه میروید
لکن سالمتر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تخم پنج انگشت است
و گفته شد فقاح الارض هر نوری و زهری که بود آنرا فقاح خوانند
و بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در
دوم خون حیض ببندد و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود نفث دم را نافع

بود وطبخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و بقراط گوید درد رحم و گرده
ترف دم و ورم سرد که در جگر بود و معده سود دهد اگر ادمان بوئیدن آن
کنند خواب آورد و اسحق گوید مقلل خون بود و مصلح وی بازروست و
بدل وی قصب الزریره است و فقاح الورنجان اصابع و مرسی است
وگفته شد فقاح الکرم بپارسی گل خوانند و آن شکوفه انگور بود و
طبیعت آن سردست فعیلا سوسن است وگفته شد فقاح الحرم
الجدی است وگفته شد فلنجمشک افلنجه خوانند و آن تخمست مانند
خردل و لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند
بوی نیب کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل
کنند و مقوی معده بود و جگر سرد و سده که در سر بود بگشاید و قوة
دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و بازیت بر
گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود و فل صاحب منهاج گوید فاعجه است
و آن بیخ نیلوفر هندیست و قوة وی مانند قوة بیروج بود و گویند گرم و
خشک بود و صداع را ضماد کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق
کرده درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل

وی

وی لفاح صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که فل ثمر هندیست
و بمقدار فستقی و لون مقشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود
مانند مغز جلغوزه بود و زردی که به سفیدی زند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در سیوم استرخا و عصب را سود دهد بولکسیر افلفل مویه اصل الفلفل است و
و بپارسی بیخ درخت فلفل گویند و آن خشبی خریف بود و بشکل قسط بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و دردهای سرد و تشنج و امتلائی نقرس و قولنج
و بادهای سرد را نافع بود و برودک طلا کردن عرق النسا را سود دهد و غافقی
گوید لون را نیکو گرداند و مره سودا را بیرون آورد و باه را زیاده کند و چون با
سرکه بیامیزند و ضماد کنند و بیاشامند ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با مویز
بخایند و بدان غرغره کنند با مویزک بلغم را قطع کند و بدل آن دارفلفل بود و
گویند بوزن آن نارمشک و چهار دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن مغز
خشک دانه فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس
گوید ثمر فلفل دارفلفل بود از بهر آنست که دارفلفل تر تر از فلفل بود و صفت
دارفلفل گفته شد و هم گوید ثمر فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود
و چون رسیده بود سیاه گردد و مولف گوید چندانکه تفحص کردیم از بازرگانان که از

طرف هند آمدند گفتند که خلاف است و درخت دار فلفل غیر درخت فلفل است
و بیشتر در بنگاله میباشد انکه میگوید که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است
این همه خلاف است صاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی
آن بود که سبک بود و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل
سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزرد میزند و بمقدار ماشند نخودی
کوچک بود مدور و املس و طبیعت آن گرم بود و در سیوم خشک و در چهارم
ابن مولف گوید فلفل چون از درخت باز کنند بجوشانند چون در جائی
دیگر بکارند نروید و فلفل زمستان و تابستان بار آورد و خوشه خوشه چون
آفتاب گرم شود برگها بر آن خوشها افتد تا نسوزد چون آفتاب فرو شود
برگها از آن باز شود و درخت فلفل خودرو بود و مالک ندارد چون در جنگلها کنند
جهت جلا جلائی تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم
سپرز را نیکو بود و بول و حیض براند و طبع را نرم دارد و اندک بسیار در تریاقات
مستعمل کنند و بلغم و لزج و سودا پاک کند و مقدار ما خوذ از وی تا
نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و محذر حس و مضر بود بکرده و
مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود فلفل اسود

یونانی

یونانی بابری خوانند و وی کمتر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در چهارم و وی حدتی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و
مسخن اعصاب بود و مسکن آن چون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود
و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف
گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زنان بخود برگیرد آبستن نشود و
جهت تاریکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود و
مسخن معده و جگر بود و همه اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کرده با
پیاز و نمک و خمیر بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند و بعد از آنکه نیک
مالیده باشند آن موضع موی بر دیاند و چون سحق کنند و در زیت بجوشانند
و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعصابی که سردی وی غالب بود و چون با ادویه
بیامیزند که در وی قبضی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود
و فی الجمله جهت هر علتی که از سردی در اعضا حادث شود نافع بود و گویند بدل
آن یکوزن و نیم آن فلفل سفید بود فلفل الما، یونانی اودر و باباری گویند و
آن را نسبت کرد را بها که ابتدا در روید و آبهائی که آهسته رود و ترکان
وی را قرعبسی خوانند و گویند چون گرگ وی را بخورد بمیرد و بغایت آن را دوست

دارد و ساق وی گره داشته باشد و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند
ورق بید بود و بزرگتر و سفید و به طعم فلفل بود و بوی وی خوشبوی نبود و
ثمر وی کوچک بود و رستها بر شاخهای کوچک وی از بن ورق مجتمع بود و بعضی
بر بعضی مانند خوشه بطعم و بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق و ثمر وی
ورمهای بلغمی و ورمهای صلب را تحلیل دهد و سیاهی که در زیر چشم بود زایل
کند و کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن زایل کند و بیخ وی دراز بود و هیچ
منفعت ندارد و مولف گوید آن نوعی از زنجبیل الکلاب است و گفته شد فلفل
سودان حبی است مانند حلیان و بطعم مانند فلفل بود از بلاد سودان آورند و درد
دندان را نافع بود و جبیدان آن فلفل الصقالبه گفته‌اند گفته شد فلفل القرود
حب الکتم است و در کتم گفته شود فلفل الخواص [illegible] دانه است و گفته شد
فلیفله اسم هر نوع است و کرّان ثمر عود بود گفته شود و اندر اندلس [illegible]
را بدین اسم خوانند و بعضی تخم نخل را بدین اسم خوانند و فاعموت
حبی جبلی بود و بپارسی بوده کوهی گویند و آن نوعی از بود است و طبیعت
آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صمغی بود و سمنه بیرون آورد و مضر بود
بمعده و مصلح وی بود نه بری بود و تخم خرخنک است و گفته
شد

شد فا دو حمراوراق و ذو خمسة اصابع گویند و گفته شد فنجکشت
عنب الثعلب است گفته شد فنک فنجنکشت و گفته شد فنطافلون
گرم تر از سنبل بود و سردتر از [illegible] رازی گوید فنک دق ثم و حواصل معتدل
بود در حرارت فوفل حنطه است و گفته شد و فوه غملوله [illegible] گویند
و گفته شد فوه [illegible] جر گویند و آن باقلاست و گفته شد و فوه لجعده است
و گفته شد فوه [illegible] نخست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود و بزرگتر
و گل وی مانند ورق نرگس بود و بزرگتر و ساق وی یک گز یا زیاده تر بود
و لون وی مایل بزرد [illegible] بود و سطبری را طلاء وی مانند خنفزی بود و در اصل
عطرتی بود و گویند قوة وی مانند سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود
و او را بود بیشتر از سنبل بکند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
درد پهلوی را نافع بود و بول و حیض براند و خشک وی مطبوخ وی داء
الثعلب بود و [illegible] مقدار ما خوذ از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بگرده
و مصلح وی جالینوس گوید تخم رازیانه بود و گویند که در طعم و بقوة مانند
وی بود و الا الطبیعة از وی بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود
و گویند آن فلفل سیاه است و فوفل ثمری است که در قوة مانند

صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بقوة
و یابس و قابض بود بر ورمهای گرم و غلیظ کردن نافع بود و اعضای
مسترخی را محکم گرداند بوی دهان خوش کند و قوة معده و دل بدهد و
منع التهاب خشم و جرب آن بکند و حرارت دهان باز دارد و قوة لثه
دندان بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز
تر فوتنج جبلی فودنج نیز گویند و آن سه نوع است و جبلی و نهری و بری
مولف گوید جبلی دو نوع بود یکنوع حاشا خوانند و گفته شد و یکنوع
دیگر فلنول و آن نیز گفته شد دیگر بود دنه صحرائی خوانند و آن مطلق فودنه
بود و نهری یکنوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه
و سبز بود و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
ملطف بغایته قوة بود و عرق براند و بر آثار سیاهی که در بدن بود ضماد کردن
نافع بود خاصه چون با شراب پخته باشند و طبخ وی در حمام مالند جرب و حکه
زایل کند و جذام را نافع بود و در تشنج دهنی و فواق زایل کند و چون با غسل بیاشامند
فضول که در معده بود و بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند
و سحق کنند جهت استرخا لثه را نافع بود چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را

ساکن

بری دو نوع بود و
یکنوع را فسکط ابیح
گویند و گفته شد و یکنوع

ساکن کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی از وی یکدرم
دو دانگ بود و بجلاب وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ
گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بیزند و بیاشامند بکشند و الکحی
گوید مضر بود به امعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یکوزن و نیم وی فودنج نهری
بود و فودنج نهری قوة شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود نه حو
و سبز و تر بود و بود نه پارسی اقوی بود از جمله بوده نها و طبیعت گرم و خشک
بود و در سیوم چون بخورند و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند خبث در ریاح
داء الفیل را نافع بود و دو ابی طبخ وی انتصاب نفس را سود دهد چون با سرکه
نزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد نافع بود و روغن وی تمریخ کردن جهت سبل
و خوردن وی ضماد کردن گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع
سموم قتاله بکند و خاصه که پیش از آن خورده بود و از دخان و رق وی گزندگان
بگریزند و خائیدن وی بواسیر زایل کند و شربتی از وی یکدرم بود و چون با سرکه
بیزند و بر صاحب جرام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر دوری
بکرده و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعنا بود و فوح معروف بود برد ناس
و بقوة الصباغین و بپارسی روناس گویند و آن بنجست سرخ و نیکوترین

آن بود که تازه و سرخ و باریک بود و کرا از ارمن آرند و آو آنست که صباغان
مستعمل کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و جلالی به اعتدال بود و بهترین
وی دربندی بود و ابن مولف گوید که در شیراز بعضی هست که به از دربندی
بود و بر بهق سفید و قوباء با سرکه طلا کردن نافع بود و بدل را از زهر اثری که
بود پاک کرده اند و یک درم تا دو درم جهت و سقط ضربه نافع بود و چون با قدح
شراب بیاشامند ثمر وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازد از نهر
و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی چون
زن بخود برگیرد حیض براند و بچه وی بغایت مدر بود تا بحدی ادرار کند که
خون براید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون با ماء العسل
بیاشامند عرق النسا و وجع و ورک استرخا و معده و اعضا را نافع
بود و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل و ادنی آن بود که کسی آن بیاشامند
هر روز بحمام رود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی انیسون بود و بدل عورس
گوید بدل وی در تنقیه جگر و سپرز ادرار حیض و بول بوزن آن سلیخه
و دو دانگ وزن آن مویز سیاه گوید بدل وی از بهر برص و بهق و نطرون است
و فیلجوس بپارسی بیلکوس گویند و آن لوف است و در لام گفته شود و فیجن

سراب است

سراب است و گفته شد فیلزهرج درخت حضض است و ثمر وی فلفل
بود حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارت و برودت
بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون با شراب بیاشامند درد سپرز
و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع وی حیض براند و بدل آن حضض بود و
فیروزج نوعی از حجر است و ازرق و نیکوترین آن نشابوری
بود که ابن مولف گوید معدن فیروزه بسیار بود و بهترین آن ابو
اسحاقی است و بعد از آن ازهری بعد از آن سلیمانی و پس درهولی
و پس آسمانگونی و که آنرا پاک بیز گویند و ششم عبدالمجیدی و هفتم کنجه
و آن ادنی ترین فیروزه بود اما این معادن نشابور اغلب خراب
شده و فیروزه کرمانی درین عهد بسیار است و بد رنگ و در خو
بیند لاجرم هر اندک که با هر چیزی که بوی رسد بسبب خاوه تخلخل اجزا
اجزاء آن تجاویف عفن گردد و سبزرنگ شود و طراوت اصلی باطل
کند و اما فیروزه خوش رنگ روشنائی چشم بیفزاید و با خود داشتن
بفال نیکو دارد و گویند بر خصمان فیروزه سوده بر گزندگی دار افکنند
شکی از و ببرد و خالبک قبول کند و طبیعت آن سرد و خشک بود

وچون سحق کرده بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی و
چون در داروهای چشم کنند شب کوری و تاریکی را نافع بود و گویند
چون روغن بوی رسد خراب شود و عرق همچنین و لون آن بکلیه سیاه گردد
بسنگ همچنین سیاه شود و ارسطاطالیس گوید هر جزوی که از اجزاء از
تن خود بگرداند پوشیدن آن بد بود و فیل حیوانی معروفست و دندان
وی عاج خوانند و ابن مؤلف گوید فیل حیوانی متکبر بود و لجوج و فیل
از هیچ حیوانی نترسد مگر گربه و فیل دو سر دارد و معکوس و انگشت ندارد گویند
دندان است حال آنکه مخرج وی از اصل فوق است و میان وی مجوفست
فیل را اقلم گویند یعنی کوچک دهن و دهنش را فراهم نیاید و فیل نر
خسپیده چون بیفتد نتواند خواستن خفتن وی تکیه بود بچیزی
دهند و آن گویند پیشانی فیل هر سال عرق کند و عرقی خوشبوی تر
مشک و عمر فیل هفتصد سال بود و هفت سال آبستن بود و چون
بزاید دیگر بار نگیرد و دیسقوریدوس گوید براده عاج هر روز
دو درم با آب غلیظ باشامند و بعد از آن جماع دهد و آبستن شود و
اینها مؤلف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب هر شب بجمغفا

لثه را

لثه را عاج با جمغفا نبات مصری سوده سفوف ساخت دادند شب سیوم
و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد بشرط آنکه بعد از طهر بود
و اگر زن را وی جزوی بوزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق
کنند و بواسیر و مقعد باشند بغایت نافع بود و طبری گوید چون از دندان
فیل چیزی در گردن طفلان آویزند با اطفال ایمن بود و سرکین وی چون
فرزجه سازند بعسل و زن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب
تب کهن را سود دهد و چون بسوزانند و بر صفحه تر طلا کنند زایل کند
و چون در موضعی که پشه بود دود کنند بگریزد و اگر دامان آن کنند هرگز
باز آنجا نرود و ابن زهر در خواص آورده که اگر درخت انگور و زرع درختهای
دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد نگردد و اگر پاره از دندان
وی در خرقه سیاه بندند از آن با کاوان ایمن باشد و اگر زن را وی ده
درم با آب بود نه که همی محروم چند روز بیاشامند نافع بود و زنان
کنند که رحمت زیاده شود و اگر پاره از عاج در عضوی نهند که استخوان در
وی شکسته بود جذم کند بیرون آورد و فیصل اهل اندلس طفله خوانند
و آن مکون بری بود و سقنقور نیون گویند و در ملون گفته شود و فنیک

فنج نیز گویند و آن قیشور است و گفته شود ان شاء الله تعالی باب

القاف قاقله دو نوعست بزرگ و کوچک از آن بزرگ چون بزرگتر
بود حب آن مانند دانه بود و ببزرگی و پوست او صلب بود و رنگ وی سرخ بود که
بسفیدی زند و قاقله کوچک را شوشمیر گویند خیربوا و هیل بوا گویند و آن سه
نوعست و یکنوع بمقدار استخوان بلیله بود و یکنوع بمقدار جوزبوا و یکی
مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک بیکدیگر بود و یکنوع هیل است و
گویند وی لطیفتر از بزرگ و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده طبیعت
آن گرم و خشک بود و در آخر درجه دوم تا اول درجه سیوم گویند باعتدال نزدیک
بود و در وی تنقیه و تحلیل و تقویت بود و قی و غثیان را نافع بود و آب
انار ترش هضم را یاری دهد و معده و امعا پاک کند و مقدار مستعمل
از وی تا یکدرم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید و چون
سکنجبین یک هفته بیاشامند صرع را نافع بود و چون هر روز از وی
دو درم بیاشامند و چون با تخم خیار ترش بیامیزند اجزای متساوی
هر یک روز یکدرم با سکنجبین سنگ گرده بریزاند و کوچک وی تشنگی و طوبه
از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوة دهد زیاده از نوع بزرگ

لطیفتر

لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حراقه بیشتر و گویند قاقله مصر
بود به شش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبار و یکوزن و نیم آن صغار بود
و گویند نیم وزن قرنفل بدل قاقله صغار نیم وزن آن قرنفل بود
قاقلی نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود و ما قبض اسحق
بن عمران گوید مانند گشنود بود و در فعل طبیعت وی گرم و خشک بود
و در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و حیض
بود و مسهل صفرا و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و
درد معده و ثقل پیدا کند و سبب اندک لزوجتی که در وی هست
و شربتی از آب وی دو دانگ رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر
سرخ صاحب منهاج گوید با شکر العشر و حیشش الحسن گویند عسکر کرخ باقلی
و شاهترج لبلاب نیکوتر بود و قویتر از شکر سفید است و قاتل السمر
خالق النمر است و گفته شد قاتل النحل نیلوفر است و گفته شد قاتل ابیه
بد اشقان و بدکشان و گویند گفته شد قاتل الانف نوعی از اسفاناخ
و گفته شد قاتل الکلب ادراقی است و آن خانق الکلب است و گفته
قاره بومانی سطاحیس گویند و گفته شد قاتل العلق نوعی از اناغلس است

وانثی که زهره وی ازرق بود و آن ازان الفارست و گفته شد قاتل الذئب
خالق الذئب است و گفته شد قاطون ارمنیاست و گفته شد قاوند
قبوند خوانند و بپارسی بیه قاوندی گویند و روستائیان شیراز وی را
سیرسل خوانند و آن از هندستان آورند ما غذا به بسته بود و طبیعت
آن گرم بود و درد اروناء که از سردی بود و مالیدن سود دارد و سرفه
کهن بسر دو درد خاصره و لیشت که از سردی بود سود دارد و چون
بکدرم از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مجربست و مالیدن
نیز سود دارد و صاحب جامع گوید وی از مرغکی ماند و که مانند فندق بود
و با آسیاب خورد کنند و روغن وی بگیرند و رنگ کنند منجمد گردد این
مولف گوید در ترکستان مرغی هست که آنرا نیز قاوند میگویند و بیه
وی را به قاوندی گویند و گرم و درد سر را تسکین دهد قاقیا اقاقیا است
و گفته شد قاتل اخصیه خصی الکلب است و گفته و ازان این اسم بران نهاده
که ان دو بیخ اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر
و در سالی دیگر انکه فربه بود و لاغر گردد و انکه لاغر بود فربه گردد و قابضه
بپارسی سنگدانه طیور گویند و در قوابض گفته شود قار اسیا فراسیاست

وگفته

و گفته شود قبج حجل خوانند و بپارسی کبک گویند و صاحب منهاج گوید
نزدیک بطیهوج بود و لحم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون کنند
شکم ببندد و فربه بود و باه را زیاده کنند و دل را روشن کنند و غذا بسیار دهد
و ازانکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا
نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند
و صاحب یرقان را نیکو بود و جگر وی گرم بود و چون مقدار نیم مثقال
فرو برند صرع را شود دهد و زهره وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و کحل
چون زهره وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند و نسیان کم کند
و قوة باصره مدد دهد و اگر زهره وی با مروارید ناسفته و مثل آن مشک اجزای
مساوی سحق کنند و کحل کنند سفیدی چشم و غشاوه و جرب را سود مند
بود و بیضه وی چون با سرکه و عنصل بپرورند و بخورند و درد شکم و مغص
را نافع بود قت رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته شود
قثاء و خیار است که صمغ وی کثیرا بود و بشیرازی آن کنم خوانند و نجار
و برا بسوزانند و چوب وی را بخاید و دهند و شتر غذای نیکو بود و ابتدا
طبیعت وی گرم بود و سرفه را نیکو بود و قرحه و شش و کثیرا در کاف گفته

شود و قثا قثغر خوانند و کوچک آنرا شعاریر و صفالیس گویند و بپارسی
خیارزه گویند و شنگبار و خیار دراز هم خوانند و نیکوترین آن نرم بود و
پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم گیلانی حرارت و صفرا
بکند بنشاند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و پوست
قثاء فند بخوردی کی از حرارت بود کی از حرارت بود استسقا نجید و ورق
وی با عسل با شیری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی گزندگی سگ
دیوانه را نافع بود کیموس وی بد بود و مستعد عفونت بود و تبهای صعب
آورد و درد معده و دفع ضرر وی بعسل یا مویز کنند و رازی گوید سنگ
از خیار بود و زود تر بگذرد و خیار و خیارزه و محروری مزاج را نافع
بود و محتاج اصلاح نبود ولیکن اگر بسیار بخورند نفخ در شکم و ثقل پیدا
کنند و مصلح آن جوارش کمونی بود و سفرجلی و اما سرد مزاج را مضر بود و
اولی آن بود که بسیار نخورند و شراب بقوة صرف از پی آن بیاشامند و
جوارشات گرم قثاء هندی خیار سبز است و گفته شد قثاء بری
بلادر است و گفته شد قثاء الحمار بپارسی خیارزه سفید گویند و آن قثاء
بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و آفتابی نیز گویند و بیونانی صغیر اداغرس

وعصاره

وعصارهٔ ثمرهٔ وی لطریون گویند و نبات وی بنبات کبر ماند و اما ثمار وی
ولون وی بسبزی بود و گاه بسیاهی مایل بود و صفت عصارهٔ وی چنان است
که ثمره وی را آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب
از وی بیرون آید و صافی کنند و یا منخلی بها لا ابند و در ظرفی کنند و خشک
کنند و در روی خاکستر و بعد از آن بر لوح کنند و در سایه قرص سازند و با
کرباس نو کنند و بر روی خاکستر پخته و عصارهٔ غلیظ بر آن ریزد تا آب
فرو برد پس در صلایه اندازند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم
و خشک بود در درجهٔ اول گویند حرارت وی در درجهٔ دویم بود و محلل بود
و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با بیست جوهر ورمی که بود تحلیل دهد
و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند اندمال هرچه بود بگشاید و چون با سرکه
بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبخ وی در حقنه جهت عرق النسا نافع بود
و مقدار یک درم بدان مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و مقدار یک درم
چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب و ریش شده و قوبا و آثار سیاهی
که از دمل و ریش بود بر روی زایل کند و عصارهٔ ثمرهٔ وی حیض و بول براند و اگر
زن بخورد بر گیرد و بچه تباه کند با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صلاح

کهن و عصارهٔ وی چون در گوش چکانند درد گوش را نیکو بود و چون با زیت
کهن و یا با عسل و یا زهرهٔ گاو بدان تحنیک کنند یا طلا کنند ورم حنجره
خناق را نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ و مرهٔ صفرا و سودا و اصلاح
بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون و بادرنگ
و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب
و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطراسالیون
و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان و چون با
بعضی ازین ادویه بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل
و نقرس و قولنج و لقوه و خدر و سستی و پای و دردهائی که از مرهٔ سودا بود و نشاید
که با ادویهٔ حارّه مثل سقمونیا و تخم حنظل بیامیزند مقدار شربتی از وی دانگی
بود و تا دانگی و نیم بحسب مزاج و مضر بود به شش و مصلح وی صمغ عربی و طین
ارمنی و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که
ظاهر بود پیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد چراغ کنند
نافع بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید که روغن وی که از
آب وی و زیت بگیرد و به آفتاب یا با آتش بپزند و تا آب سوخته گردد

روغن

روغن بماند و آن روغن نافع جهت سردی اعضا چون بدان بمالند کلف
و اثرهائی بر روی بود زایل کند و جهت دوی و طنین و گرانی گوش که از ریاح غلیظ
و سودمند بود و شریف گوید چون طبیخ ورق بیخ وی مجذوم بیاشامد نافع
بود و اگر بیخ وی سحق کرده بر ورم گرم که در بن گوش بود و ورمهای بلغمی که بر گردن
بود بنهند نافع بود و طبیخ وی و روغن وی مفاصل کهن و نحو آن خوردن
وی نافع بود و شربتی بقوة از وی دو درم بود که بارد جو بیامیزند و وی خلط
خام لزج بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصارهٔ وی در حقنه
کردن جهت درد پشت نافع بود اما سحج آورد و مسهل خون بود اما تنها در حقنه کردن
خطر بود الا که خلط کنند و با ادویه که موافق بود اگر یک درم تا یک مثقال کنند و بحسب
مزاج باشد که قی آورد و با فراط مداوای وی بیست جو باشد آب با شکر کنند که قی ماند
دارو قثاء الحمار حنظل است و گفته شد قثاء الحیه صاحب جامع گوید زراوند
طویل است صاحب منهاج گوید حنظل کوچک بود و مهره و گفته شد قثد
بپارسی خیار گویند و گفته شد در خاقر مبا قلمیا است و گفته شود در قراح
رطبه است و گفته شد قنح مریم نباتیست که بیونانی فرطولبون گویند و گفته شد
قدید گوشت خشک گویند و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت

وی کمتر از نمکسود بود و قوت بدنی بدهد و مستسقی را نافع بود و خاصه در سرکه
جوشانند تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی بود باطل کند و قلیل
الغذا بود اولی آن بود که بروغن و شیر بپزند و قرع و با خولند و
بپارسی کدو گویند و نیکوترین آن بود تر و سبز بود و طبیعت آن سرد و
تر بود و در سیوم غذائی که از وی متولد شود مانند مصاحب بود و اگر
با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مالح
و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند
و مولد بلغم بود و محروری صفراوی مزاج را نافع بود و حرارت بنشاند
و تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه که کسی جگر گرم بود و تب گرم را نافع بود
و چون با جو آب یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و سرد
مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا را نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد
و اگر خواهند که بخورند با زیت مطجن کنند و مطیب بفلفل و کرفس
و خردل و سداب و نعنا کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات
خردلی و مری بر مصلح وی بود و چون مسلوق کنند به آب غوره و انار
و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود

وسویق

و سویق وی سرفه و درد سینه و کله از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند
و کرب که از صفرا بود سود دهد و درد سینه و درد حلق رازی گوید روغن
وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و حرارت را سود دهد و آب وی
صداع زائل کند و چون بیاشامند بدان سر بشویند اگر با روغن گل در
گوش چکانند درد آن زائل کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر
گیرند و در آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قندیات مانند باید آن
سر بشویند تبهای سوزان ساکن کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو
بدهد و چون فلوس و خیار شنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه در آن حل کنند
و بیاشامند صفرای محض براند و شریف گوید که وی کوحکها اول
همه بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن کحل کنند
درد چشم که از یرقان بود زائل کند و چون به آب گل وی کحل کنند
درد چشم گرم را زائل کند و پوست کدو خشک چون بسوزانند در موضعی
که خون روانه بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند
و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن
از وی بگیرند و در گوش چکانند درد گوش و درد امعاء گرم

سوده دهد وکدو چون به آخر رسد بن آن بلکا فند سوراخی کنند و
درمیان آن بکنند و بخبث الحدید بنبد ابند تا ممتلی شود و بن آن باز بر
جای نهند و چهل روز رها کنند و بر درخت بخیند و آنچه در اندرون
وی بود بیرون آورند و بفشارند و آبی سیاه از وی بیرون آید در
شیشه کنند که پر شود و چون خواهند که استعمال کنند خضاب بدان بسرشند
و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گرداند و بغایت جراحته کدوی تر
چون ضماد کنند در ابتدای درد چشم که از حرارت بود نافع بود و خاصه
چون ضماد کنند در ابتداء الم برآرد چون بسرشند همچنین صداع گرم را چون
بموضع درد لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب چون ضماد کنند
رد ماده کند و پوست کدو خشک ریش ذکر را نافع بود و همچنین بر ریشهای
اعضای که یابس المزاج بود و سوخته آتش را نافع بود و چون بروغن گل
بسرشند مغز وی سرفه که از گرمی بود سوده دهد و مرطب سینه بود و
مقطع تشنگی بود و چون در آب جلاب بند سوزش مثانه و که از خلطی تیز
بود نافع بود و وی مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با سفرجل
بیامیزند و مسلوق کردن بعد از آن با مری و سعتر و فلفل و خردل

دفع کنند بخورند قرنفل بپارسی بویخیک گویند و بر آن مانند استخوان و
زیتون بود دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی در قوة علک البطم
بود و نیکوترین آن تیز بوی و شیرین طعم با تری و تلخی اندک بود که چوب وی
باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دهان خوش
کند و چشم را روشن کند و شبکوری زایل کند و کحل کردن قوة جگر دهد
و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول را تقطیر را نافع بود قطع کند
و چون از سردی بود و سخن رحم زنان بود و اگر نیم درم سحق کرده با شیر تازه
بیاشامند بناشتا و مجامعت را قوة دهد و بوی مقوی دل و مفرح بود
و سودای مزاج را مناسب بود و مقوی معده و جگر و اعضاء باطن باشد
و سخن آستسقای لحمی را بغایت نافع بود و مقوی اعضاء رئیسه بود و بدین
سبب است که مجامعت را زیاده کند و وی هضم را یاری دهد و بادها
که متولد شود از فضولی غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لثه را
قوة دهد و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود گویند بدل آن
نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان گویند بوزن فرنجمشک
قرنیص بزر الانجره است و گفته شد قرنفل بستان فرنجمشک است و

گفته شد قرفة القرنفل قرفة الطیب گویند و پوست و چوب درختی بود که آنرا قرفه خوانند و قوة وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سطبر بود و بلون قرفه و طعم قرنفل بود و غیر حلاوه دارچینی و اگر سیر نیز بود از قرنفل ضعیفتر بود و از و بفعل طبیعت آن گرم و خشک بود و در دویم گویند و در سیوم گویند معتدل بود و در بهر گرمی گشتی بدل وی قرنفل بود قردمانا کرویای بری بود و کرویای جبلی نیز گویند و مولف گوید بشیرازی آنرا تخم زمر گویند و تخم بدر آن گویند و در طعم وی تلخی بود نیکوترین آن تازه و زرد فربه بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم خشکی سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود سرفه که از سردی بود و عرق النسا و فالج و استرخا معقد را نافع بود کرمها بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج را موافق بود و گزندگی عقرب و مجموع گزندگان زهردار را نافع بود و چون بیاشامند بکشد کرم با پوست بیخ خارخسک مثانه بریزاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب سعفه طلا کنند زایل کنند و دخان وی بچه در شکم بکشد شربتی از وی یک مثقال بود و گویند

قردمانا

مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن خردل بری بود گویند بدل آن مشک طرامشیع است است قرقرون سعد است و گفته قراصیا حراصیا نیز گویند و مولف گوید بپارسی آلو ابو علی خوانند و بشیرازی آلو بالو و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود و در دویم زود از معده بگذرد مرخی بود و مستحیل شود و بهر طبعی که غالب شود شکم براند و مع ذلک نفوظ زیاده کند و اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد و از بهر آنکه تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود چند شیرین بود دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیاشامند سرفه زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منهض شهوة بود و چون با شراب بیاشامند سنگ براند و قرقر زعفران است و گفته شد قرقمعا قرقمعا نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود و بیونانی بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگذارند بلون زعفران بود چون بخایند دندانرا رنگ کند و رنگی سخت که باقی

بود وی مسخن منضج بود و خشک بود و بول براند و تاریکی چشم زایل کند
قوة العین کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلبیون و آن گیاهیست
در آبهای ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای
وی رطوبتی لزج داشته باشد و چنانکه بر دست بچسبد و در وی
عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعنا بود و اندکی مسخن و
محلل بود و حیض براند و سنگ گرده با بول بیرون آورد و خواه خام و
خواه پخته خوردن وی بچه بیرون آورد خوردن وی قرحه امعا را نافع
بود اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند و تا بحدی که روی بدن را سرخ
کند لون را نیکو گرداند و درد پهلوها را سود دهد و محلل و مفتح بود و سده
را مسخن معده قرانیا درختیست بزرگ که در کوهستان سردسیر روید
و ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند ورق زیتون
دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده بود سرخ گردد
مانند عناب و آن را خورند و در طعم وی عفوصتی بود تمام و طبیعت
وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا چون در طبخ کنند
و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون رطوبتی کرا از ورق وی

چون تر بود حاصل شود نبوزند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق قضبان
وی بغایت عفص بود و مجفف قوی بود و قرصعنه در اندلس پنگویکه
خوانند و ابراهیم و آن انواع بسیار است و نبات وی انبوه بود و گل وی
سفید بود و سر گل وی بسرخی زند گرد بر گرد وی شش خار بود و بیخ وی مانند سنان
و صلب بود و بیخ وی به سطبری انگشتی بود به درازی سر گلبله زیاده تر
مولف گوید بزبان آن قوم که ملکی علی میلارزند آنرا خار خشک خوانند
دلبشیرازی سیزه در صحرای شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش
دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت
نبات آن گرم و خشک بود و در آخر درجه اول محلل ضعیف بود و
چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و زهرهای
کشنده را نافع بود و اگر با بلدرم تخم گزر بیاشامند حیض براند و محلل
و منفض بود و بعضی گویند ملطف بود در ربع الاالحدار و مولد خلطی محمود
بود و بلغم رقیق از معده بگذراند و امعا و بول براند و بیخ وی چون
تر بخورند یا بعسل مربا کنند احشا را نافع بود و اگر بیخ را از وی بگیرند و
آرد جو با آب کاسنی بیاشامند و طلا کنند و رمهها که در ساق
ببرشند

که بود که از آب وی روانه بود ابتداء داء الفیل همچنین ابن رشید گوید
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو قرای عارغرین نباتیست که
ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخها بسیار بود و از یک اصل رسته
و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهایی که سایه بود روید و
بغایت خریف بود و ثمر وی در بنادق حدق و حرافتی تمام دهد و گویند چون
چهل روز بیاشامند با آب و بعد از طهر و پس از آنکه مرد با وی نزدیکی
کند و مرد نیز همچنین کند بعد از آن مجامعت فرزند نرینه آورد و قرز
جو نیست که در میان مقل یکی بود و صعتری طبیعت آن سرد و خشک بود
و در سنونات کنند جهت قوة گوشت بن دندان و دندانرا پاک و سفید کند
و قرمز و دالصباغین گویند و آن حیوانیست کوچک بر خار نشنی
و بر نباتی که آنرا می سوزانند و رنگ ابریشم و صوف بدان میکنند و گویند
و پنبه نتوان کرد و حلی هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نوقرمز
خوانند و مقتبس خوانند و شریف گوید طبیعت آن گرم و خشک بود
و در سوم چون هفت روز بیاشامند و هر روز دو درم با عسل و
قطع حیض بکند و مجربست و چون با سرکه استعمال کنند قطع نا

بکند

بکنند و اگر برابر ابریشم سرخ برکشند و بر محموم آویزند شفا یابد قرسطاریون
سطاریون است و گفته شد و قرطم اسم ثمره خاریست که آنرا ضبط
خوانند و از بن ثمر عصاره بگیرند و آنرا اقاقیا خوانند و گفته شد و آن
ثمره بپارسی گره گویند و بشکل خرنوب شامی بود و اما بعضی ضعیف تر از
وی بود و قرون بابونج است و گویند قحوانیست هر دو گفته شد
و قرد من بکر باست و گفته شد و قرن النجر قرد الیون نیز گویند و آن
بسباسه است و گفته شد و قردامون هم کرده است یونانی قرد مانا است
و گفته شد و قرطم حب العصفر است و بپارسی خسک دانه گویند هو مانند
تخم و طبیعت آن گرم بود در دویم شکم نرم کند و اگر بخورند گوشت
و در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطها بود سوخته انواع جرب را نافع
بود و ماء الشعیر چون بپوشد دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سبز را
پاک کند و آواز را صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم بود سوخته و با
زیاده کند و چون با شیر یا با عسل یا انجیر خلط کنند ابن ماسویه گوید
آنرا نیکو کرده اند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید
مسهل بلغم بود و شربتی از وی ده درم بود تا بیست درم بود و بعد از آنکه

هم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده
درم شکر سرخ و با وی خلط کنند و بیاشامند و ابوصلت گوید همچنین
سودمند بود جهت استسقا و می حکمی ابن سرابیون گوید شربتی از
مغشوش وی پنج مثقال با اندک نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء
الجبن که بمغز وی بسته باشند چون بیاشامند با افیمون و ماخولیا و
جذام را نافع بود چون مغز خیارچنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و
باید که شربت دو رطل بود و خشک وی آنکه کوفته بیست درم در وی بمالند
و بعد از آن بجوشانند و تا بنیر گردد و آب آن بگیرند گویند بدل آن حب
الخضر است و قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری یونانی اغر
فطوس گویند و بعضی قلمی عربون و آن خار بست قرطم بستانی مولف
گوید شیرازی آن را تکدر خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید مجفف
بود و باعتدال مجفف بود و دیسقوریدوس گوید چون تخم کنند
و ورق وی را همه وی را با فلفل و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را
نافع بود و بعضی گویند چون مغسول استعمال کنند درد زایل کنند
و چون نکوبیده باشند استعمال کنند همان وجع پیدا کنند و گر از گزند ما

بود

بود مولف گوید آنرا طریفان گویند و گفته شد قرطاس نوعی از کاغذ است
سفید و کوچک قرطاس فرومانا است و گفته شد قرطاس بپارسی کاغذ گویند
و مسیح گوید نیکوترین مصری بود پاک و سفید و از بهر آنکه از بردی ساخته اند
و وی مضر بود بگرده و کاغذهای دیگر مضر بود بگرده و سوخته وی سعفه را
نافع بود و منع ترشح دم بکند و رعاف و ریشهای معده پاک کند و چون یکدرم
از وی بیاشامند با آب سرطان نهری پخته قرحه شش را نافع بود و در دوم مجفف
بود و قرن و قرن را بپارسی شاخ گویند و سرو خوانند و قرن المعروف الایل نیکوترین
آن بود که از ایل برگیرند باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک
بود سوخته وی دندانها جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در
ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان
و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و درد مثانه و یرقان را نافع بود و قرن البقر
براده شاخ گاو چون با آب بیاشامند رعاف را ببندد و چون بسوزانند
با آب بیاشامند نفث دم را ببندد قرن السنبل بعضی گویند نوعی از
سنبل سفید است کشنده بود و در میان سنبل یابند و گویند بیخ
خانق النمر است و صاحب منهاج گوید دوا کشنده بود نزدیک

به بیش و چون بخورند خون بعوض بول بیاید زبان سیاه کردد و ذهن
مختلط شود و مداوی وی بقی کنند و بعد از آن دو مثقال کافور با گلاب
و آب انار شیرین تخم خرفه که ببرف سرد کرده باشد با جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور
بدهند و شربت زرشک بیاشامند و سولی سیب ترش و سولی شعیر با آب برف
و جلاب خیار و کدو و جو آب دهند و جگر دل وی سرد گردانند و بضمادات
سرد مانند صندل و کافور و گلاب مانند آن قرط نوعی از رطبه است و کره در
مصر میکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود چارپایان میخورند و فربه میشوند
و طبیعت آن گرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک شود شکم
ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آن را بپارسی سپیدار خوانند و
و بعضیها نی شود در و ثمر وی برسیس خوانند و بقوة تر از نبات وی بود
و بقبضی که دارد شکم ببندد و قرط اسم نوعی از کراث است و که معروف
بود بکراث والمایده کراث الکرم است و کر ... البقول ... گفته
شود و قرفة الدارچینی بپارسی دارچینی گویند و آن باریکتر از قرفه و قرنفل
بود و شیرینتر طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم قوة اعضای
باطنه بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و طلا کردن مرضهای عصبانی و ج

درک

ورک از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود بفعل از
دارچینی در تقویه معده و جگر سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن
قرنفل و نیم وزن آن دارچینی بود قراح اسم نباتیست مانند رازیانه و که شتر
و گوسفند و دواب میخورند و مولف گوید آنرا الشیرازی مکنه خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بول براند و ابن مولف گوید
چون از وی کماد سازند و گرم کرده بر زهار نهند حیض بقوة براند و درد رحم
سرد اندرونی ساکن کند محلل ریاح بود و درین منفعتها بقوه بود و چون
بپزند و آب آن بیاشامند سکر بود و آنرا عجال نیز گویند قسطوریون
جند بیدستر است و گفته شد و قسطوره نیز گویند و قسولوید و کا گفته
گفته شود قسطیر کمیها گویند و آن رصاص است و گفته شد و قسط
بیونانی قسطس خوانند و آن انواع است جمله پنج است و یکنوع عربی بود
و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و یکنوع هندی سیاه
شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده قسط سفید شیرین بود
و آن رومی بود و قسط سیاه تلخ بود آن هندیست و یکنوع دیگر هست
که بسیاهی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن تازه و سفید و فربه بود

و بعد از آن هندی سیاه سبک طبیعت آن گرمست و در سیوم گویند
و در چهارم خشک بود و در سیوم نافع بود جهت هر عضوی که محتاج بسخونة
بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ
کنند زایل کند و استرخا و عصب و عرق النسا ضماد کردن نافع بود و [illegible]
و بول و حیض براند و خوردن و در شیب دامن بخور کردن در درد رحم را نافع
بود و چون در فرزجات بکمد یا نطول کنند چون بیاشامند و با شراب
افسنتین یکدرم گزندگان افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی
عضله را و نفخ سود دهد و چون با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوة جماع
بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد و با زیت
لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و نافض پیش از وقت نوبت
لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود
و چون در شیب بینی بخور کنند مسیح گوید چون سحق کنند و بر ریشهای تر
افشانند خشک گرداند و قلجان گوید چون در شیب دامن بخور کنند
حیض براند و بچه بکند و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده جگر
بود و گویند چون بدان بخور کنند ترلات را نافع بود و وبا که حادث

شود

شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند درد معده
و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده را بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند یا با عسل و یا بسرکه
یا بقطران زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج
بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر
بود بشش و مصلح آن انیسون بود بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود
و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی بود و مولف گوید قسط رومی
قسط شیرین گویند آن نوعی از بیخ سوسن الجای بود که در میان بنفشه
میروید باطراف میرند و معروف بود به بیخ بنفشه و آن را [illegible]
هم خوانند قسط شامی راسن است گفته شد قسط هندی صاحب جامع
سهو کرده که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است و
که آن قسط تلخ است و گفته شد و این مولف گوید نیکوترین قسط
آن بود که تازه بود و اگر کنده و خشک و سخت و خورده نباشد و وی
زهومت بود و زبان را بگزد و بدین چیز میان ایشان فرق افتد
قسوس قسوس گویند و آن معروف است بکل المساکین و آن

لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
را بشیرازی [illegible] گویند و آن اصناف بسیار است و نوعی سفید گویند
و نوعی سیاه و نوعی قسوس خوانند و این سه جنس بود و آنچه سفید بود ثمر وی
سفید بود و آنچه سیاه بود ثمر وی سیاه بود و بعضی ها لیبانی مانند بلون
زعفران بود و بعضی مردمان آنرا لبلاب بستانی خوانند و جنس سوم که آن
قسوس خوانند مشبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای او باریک
بود و ورق کوچک و آرد مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود
و یک نوع از آن از وی حاصل شود آن نوع گرم بود و باقی اصناف آن سرد
بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را نافع
بود اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن سازند
سوختگی آتش را نافع بود و ورق وی چون تر بود بکوبند و [illegible] که
با سرکه پخته باشند بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق شاخ
وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد
سر کهن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش

و ریم که از گوش آید زایل کند و نوع سیاه آن و چون آب که بیاشامند
بسیار بدن را ضعیف کرد اند و ذهن را مشوش کرد اند و چون بگیرند
و از سرهای آن پنج عدد نیک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست
انار گرم کنند و با روغن گل در گوش مخالف دندان چکانند درد
ساکن کند و موی سیاه کند و چون ورق وی با شراب بپزند
و ضماد کنند بسیار نشانها که عارض شود از سوختگی آتش و غیره ببرد و
هفت و هم آنکه آنرا قسوس خوانند و سرهای وی چون بیاشامند حیض
براند و چون قضبان ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد
حیض براند و بچه با آسانی بیرون آورد و چون بکوبند و آب آن بگیرند
و در بینی چکانند کنند بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود اصول آن
چون بگیرند و آب آنرا بعد از کوفتن با سرکه بیامیزند و بیاشامند [illegible]
بطلان سوده بود و معروف که آنرا صمغ وی خوانند دمع الشجر گویند
و چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد صاحب منهاج
گوید چون با شراب بیامیزند بر موی طلا کنند منع [illegible] آن بکند و
[illegible] بیرون خوانند و آن نوعی از خرما است و خشک و اهل مغرب [illegible]

خوانند واهل نجد عرف و برشوم خوانند وطبیعت آن معتدل بود در گرمی
خشکی و روی قبضی بود گویند گرم [illegible] روز دوم طبع باشند و قوة معده
بدهد و قشر الجوز الشیخ است و گفته شد قشمش بپارسی کشمش گویند وی
لطیفتر از گوشت مویز شیرین بود نیکوترین و بدل آن مویز منقی بود قشر الجوز
الاخضر پوست بیرون گردکان چون بنه آن در وی بگیرند و جهت حناق
که از بلغم رطوبت بود نافع بود قشر الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر
آن بر ریشها افشانند خشک گرداند و مجفف نیکو بود بغیر لدغ قشر الاترج
پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بواسیر زایل کند و چون
بخورند قوة احشا را بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل
ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند بسیار از وی مضر بود بجگر و معده و مصلح
وی عسل بود قثاء الکندر طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و روی قبضی بود
و قوی چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و ریشهای دشخوار بصلاح آورد
و چون زن بخود برگیرد رطوبتی که از رحم آید مرض شده باشد باز دارد [illegible]
زن بخود برگیرد و جهت نفث دم و قرحه و امعا چون بیاشامند نافع بود
و در داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده بود

ازوی م

حکه

حکه چشم زایل کند و اگر چون مرحم در شکم نهند و شکم ببندند و بدل آن بوزن
کندر بود بوزن آن و دقاق آن قشر اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم
مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت وی در کرفس گفته شود قشر
اصل الرازیانج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس
بود و منفعت وی در رازیانج گفته شد قشر اصل الکبر است و گفته شد
در الف قشر اصل الهندبا گفته شود قشر اصل الرمان پوست انار سرد
و خشک بود و کرمها و حب القرع بکشد و قشر الرمان انچه پوست انار ترش
بود سرد و خشک بود در دوم انچه شیرین بود سرد و تر بود و بر
ورمهای گرم و درد بیخ ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با برنج و جو
سفید کرده با آب آن حقنه کردن امعا و اسهال را نافع بود و چون
آب آن مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد
بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن سفوف
سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوة بیرون آورد و
قشر البیض مسیح گویند سرد بود در دوم خشک بود حکه جرب چشم را نافع بود
و چون بسوزانند و سحق کنند و کحل سازند و اگر عسل کنند سحق کرده کحل

کنندی که در چشم بود زایل کند قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع
مادهٔ آن بکند و قرحه و بثره که در چشم بود زایل کند چون با تخم خربزه بر کلف
طلا کنند قلع کند و کلس وی چون به آب گشنیز تر حل کنند و در بینی
چکانند قطع رعاف بکند و قشر الارز پوست برنج از جملهٔ مجربات
فناله بود و چون بیاشامند درد دهان و ورم زبان آورده باشد کم و درم
دردی و معده و امعاء و التهاب مجموع بدن سد اکند و مداوای
وی مانند مداوای کسی بود که درابح خورده باشد قشر القصب الفارسی
پوست نی پارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب
نافع بود و سفیدی چشم زایل کند قشر قناست بلغة اهل یمن کفته
قصب السکر نی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی نمین زیاده بود
نیکوترین آن شیرین و آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود و در اول
گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود مانند
صمغی از قصب گیرند و سفیدی که در چشم بود زایل کند و شکر تیغ آورد
و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل تازه حاصل شود
بول براند و رطوبت سینه برداید و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود

کباب

که آب گرم بشویند و بعد از آن مقشر کنند تا نفخ از وی زایل کند و شب زیر
خاک نیست مانند نی قلم باریکتر تیز بود و آن دو نوع است یکنوع بچوب نیخته
خشک مانند و آن نوع که کوتاه قد بود بمقدار یکوجب اندکی زیاده تر و
یکنوع دیگر املس بود و بقدر دراز بود و از یک گز دراز تر و بطعم تلخ و تیز
بود و برنگ تیره بود و چون لت کنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون
وی بود و این نوع از کابلستان و طرف هند آورند و آن را برکه خوانند
و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که نبات سمیم مانند بر شاخهای وی تخم بود
مانند نخودی که در غلاف بود و این تیزی و تلخی ندارد و این هم از هند و سند
خیزد مانند بود طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیم لطیف
بود و با اندکی قبض محلل اورام باشد کوفتگی عضله را نافع بود و جلای چشم
بدهد و چون دردی تنها یا با صمغ البطم ماسوره در حلق بود سرفه را
نافع بود و ورم جگر و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند
تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون در طبیخ آن بنشینند بیاشامند درد
رحم را نافع بود و در دل به مقدار ماخوذ از وی بکند ورم بود و بدل آن اظفار
الطیب است یا صندل عدس و قصب ذریره محکم بود و خاکستر آن گرم

و خشک بود در آخر درجهٔ اول و دویم در اصل وی حدتی اندک بود بی حدّة
همچنین ورق وی و اصل وی با بسیار خربسلی بکند و وی بول و حیض براند
و گزندگی عقرب را نافع بود و کاه وی چون در گوش افتد کری آورد و بیرون نتوان
آوردن قصیصه تودری است گفته شد قضد عوسج است و گفته شد
قضیب سوا قشم قصبة الذریره است گفته شد قنبیم قطن عتیق است و گفته شد
قنیب قصفصه است گفته شد قصم قریش قرقم قرنشس نیز گویند و آن تخم
شجره ایست که آن را قوی خوانند و آن ینبوت است گفته شد قضاب
مصری اسم نوعی از عصی الراعی است و آن را ذکر خوانند گفته شد قطران روغنی است
که از درخت عرعر و تالب و غشم و شربین و صنوبر گیرند و نیکوترین آن بود که از
عرعر گیرند و بدترین آنکه از تالب طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم
گویند و در سیوم نیز و پشش بکشد و رشک را تا تجای از آن مو و مقوی گوشت
ست بود و جرب را نافع بود حتی جرب و ذوات الربع را مانند سگ و در
گوش و شتر و غیر آن داء الفیل استسقا را مفید بود و مالیدن بر سر
و طلا کردن صداع سرد مفید بود و دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را
روشن کند از ریشها چشم و شره نیز ببرد و کرمها بکشد و چون در قضیب مالند

بیش از

بیش از مجامعت منع آبستنی بکند و بر گزندگی مار شاخدار با نمک ضماد
کردن نافع بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند
و چون در سینه اپل بگدازند و بر اعضا مسح کنند هیچ گزنده گرد وی نگردد و
اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت اگرچه بر گیرند چه
زنده بکشد و مرده بیرون آورد و قوه دخان وی مانند قوه دخان
زفت بود و چون قطران در حلق مالند خناق و ورم لوزتین که آن را
گوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند بریزاند و درد ساکن
کند و چون با سرکه مضمضه کنند نافع بود و همین عمل کند با سرکه
در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بپزند و آب که زوفا در آن
پخته باشند در گوش چکانند درد ساکن کند و دوی و طنین آن زایل
کند دوی منقطع ابدا آن بود و حافظ ابدان مرده بدین سبب است
و وی را حبوة الموتی خوانند و ثمره شجره وی معده را بد بود و مفسد وی
بود و گویند بدل آن بوزن آن خلاف و یا ورق آن بود و گویند بدل
آن نفط سیاه است و جاوشیر و قصیف برمق است و بنیرار استفاده
وی گویند و بیخ و بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم گویند

سرد بود و در اول در وی قبضی بود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم
و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را نافع بود و چون بپزند و اندکی بخورند شکم
براند چون پخته ضماد کنند ورمهای گرم را نافع بود و وی غذائی نیکو بود و گرم
گرم و محروری مزاج را احتیاج به اصلاح آن بود از بهر آنکه موافق این
بود و خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آن که بپزند باید که
بزیت تر با بی کنند و با ابزار گرم و موی مطیب کنند بخورند و گویند معده
بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق بن عمران تخم وی ورمهای
گرم را نافع بود اگر دو درم از وی بعسل و آب بیاشامند قی و مره
صفرا بنشاند شریف گوید چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند
و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهای حلق بود
و ملین سینه و تخم وی در غایات بود و در شفای ورمهای ظاهر
باطن آنچه ظاهر بود و بکوبند و با آب قطف تر کنند طلا کنند و آنچه
در باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین و جلاب کنند
گلاب و آب وی دوائی نیکو بود و جهت استسقا چون سه هفته
از وی بیاشامند هر روز دو درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بنا

حا

حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و حریر چرکن شود به آب طبیخ وی بشویند
پاک گردد و هیچ لون نگرداند و اما نوع بری مقدار پنج درم در نود مثقال
آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود
بیاشامند اگرچه چند روز بود البته بیندازد فقفجی در لموح است در نسیم
گفته شود قطف کرم شف و برس و طوطر و عطب خوانند و آنرا قوزه خوانند
و کهن انرا قصیم و نیکوترین نو بود و بصری گوید جامه وی سخت و محکم بود
و سخن وی کمتر از ابریشم بود و گرمتر بود و بجشنات وی گویند معتدل
و در حرارت و لثه عصاره ورق اسهال کودکان را نافع بود و چون ورق
بسوزند و بر جراحت نهند و خون باز دارد و کهنه وی بر گوشت مرده نهند
بخورند و دود آنرا زکام سود مند بود و چون ورق تازه کوفته بگیرند و
با آب بجوشانند و با قدری بیخ وی چندان که قوت به آب دهد و زن در آن
نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک ضماد کنند
بر مفاصل گرم و سرد سود مند بود و بخاصیت تسکین نقرس و ضربان
دایم که از او حادث شود بکند و خاصه چون با قدری روغن بیامیزند و حب
وی قی آورد و حب وی در حاکفته شد فطان مرغیست کوچک بپارسی اسفرود

گویند و مانند گنجشک بود و بر سر وی شاخی بود و گوشت وی را حرارتی
ضعیف بود و بپوست محکم بود و نافع بود جهت کسر کرده و ضعف جگر
و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهاج
گوید دشخوار هضم شود و غذائی بد دهد و ضرر وی بروغن بسیار کم
شود و رازی گوید قطات و آنچه بدو ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ
بود و سرکه مصلح آن بود و در خواص ابن زهیر آورده که استخوان قطات
چون بسوزانند و خاکستر آن با زیت بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند
بر داء الثعلب موی برویاند و قطر نحاس است و گفته شد قعیل
یونانی اسقراطیون گویند و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیر بود
و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ
وی بطعم و قوة مانند بصل الفار بود بعضی بجای وی کنند و لیکن ضعیف
تر از وی بود و دیسقوریدوس گوید در قوة مانند بصل الفار بود و چون
آب وی بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند مطحول و مجنون
را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم
و تر بود در دوم آن نوعی از کماست و مولف گوید کودکان شیراز آنرا کبیدا

خوانند

خوانند و قعر نبات اشکوث است و گفته شود و مولف گوید آنرا بشیرازی
حسکو خوانند و بر خار تر نجبین بچیده شود و قفر الیهود انواع است یکنوع
عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیائی بالوده و یکنوع از آب حاصل میشود
و آنرا مومیائی آبی گویند و آن نوعی کوهی بود و عرق کوه هست که می جوشانند
و می پالایند و وی مانند زفت بود و بوی قیر کنند و نیکوترین آن قفری
بود و نصوص زبی بود و سیاه و چرکین بد بود و غش وی بزفت کنند و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم گویند گرمی وی در دوم بود و مقوی
اعضا بود و خون بسته بگدازد و درد شکم و سفیدی ناخن ببرد و
چون بمالند منفع خنازیر بود و چنین گویند آنچه خالص بود سود مند بود
جهت کوفتگی و شکستگی اعضا و کوفتگی و عمل مومیائی میکند و چنانچه
امتحان کرده شد و آنرا مومیائی کوهی خوانند و اسفلطس و آنرا طامون نیز
گویند و کفر الیهود در قوه بالطوخ کردن در نقرس و عرق النسا ضماد کردن
نافع بود و چون بخور برگیرند یا دخان کنند نافع بود جهت اختناق رحم و
اخراج آن و چون با چند بید ستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه
مزمن و عسر البول [illegible]ند که مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب السنتین

بیاشامند چنین گویند بول براند و کرمها و حب القرع را بکشد و قوة شهوة
بدهد و درد رحم را نافع بود و خوردن و در آب طبخ کردن و نشستن و عرق النسا
و درد پهلو را نافع بود چون بکمد ازند و با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود
استسقا و دود وی نزله را سود دهد و چون بر دندان نهند درد را
ساکن کند و چون با آرد جو و موم قیروطی ضماد کنند بر نقرس و مفاصل
نافع بود و چون در چشم کنند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات رشتها
تر بود و اگر در مرهم کنند گوشت بر رویاند و وی بادهای غلیظ که در معده
بود بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار و عقرب و گزندگان موذی
بگریزند و صیاله و یرا السیرطم خوانند شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و
قرحه شش و نفس دم و ماده که از سینه بیرون آید مرضهای خناق و لوزتین
و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند زرنب است و وی صداع آورد و مصلح
وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی دو درم بود و قنور نباتیست که
قلا بدان سید اکنند و ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود در سیوم مجفف
رطوباتی بود که در سر باشد و محلل آن قفوط نوعی از کرات است و گفته شد
قملقل قلاقل و قلقلان اسم درخت قلقل است و گفته شد قلقاس نباتیست
که

که در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی
مانند ترنجه بود و بیرون سرخی مایل بود و اندرون سفید و در طعم وی قبضی با حرافت
بود و چون به آب بپزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول
و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دویم گویند خشک بود در دویم باه را
زیاده کند و دامان اکل وی کردن مولد سودا بود و قسب باندلس تحبی و افراعلی
خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیس فرمن گویند و معنی آن بزر الحجر بود
سلیمان ابن حسام گوید از بهر آن این اسم بوی نهاده که این اسمیت از اسمهای
فضه و آن تخمیست که صلب و سفید بود مانند نقره در سفیدی صلابت و
نبات وی در اندلس بسیار بود و بمقدار گرسنه بود و کوچک و در موضع خشن
روید و منفعت آنست که این تخم چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند
و بول و حیض براند و ربود فواق زایل کند و شکم ببندد و دبو اسیر را سود دهد
مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم بود قلقطار نوعی از زاج است
و بپارسی زاج اشتر دندان خوانند و آن مصری بود و جالینوس گوید قلقندیس
مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدلترین زاجات بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم حار و قابض بود و سوخته وی تجفیف در وی بیشتر بود

و لدع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده بود و محرق گوشت زیاده بود و

رعاف را نافع بود و در کحل جهت جلای غلظ آن چون استعمال کنند و جالینوس

گوید مجموع زاجات بدل یکدیگراند صفت مجموع گفته شد در زاج قلقند س

هم نوعی از زاج است و گرم بود در چهارم ملطف محرق بود و وی اقوی

ترین زاجات بود و الطف و نیز گفته شد در زاج قلقطار نیز هم نوعی از

زاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود تا چهارم و گویند

حرارت در سیوم بود و مجفف و اکال بود و با قبض و احراق و مجفف

لحم بود قوی و نا صور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش

بکشد و دفع مضرت قطر بکند و اما خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود

مصلح وی کثیرا و شکر بود و قند ماش هند است و آنرا حب القلب خوانند

در رنگ وی تیره رنگ بود و بغایت تیره و املس بقدر ماش کنند و می کوحل

بود و مطلق مانند شیاف تی بود که کحلات سازند خاصه شیاف اغبر که

بعینه قلقطار است و طبیعت آن سرد است در دوم تر بود در اول

و گویند گرم خشک است و فواق را زایل کنند و سنگ گرده و مثانه

بریزاند و بول و حیض براند و شکم ببندد قلو... نیکوترین دل آن بود

که از حیوانی کوچک و مراکب گیرند و وی گرم بود و صلب و اصحاب کلو را نافع

بود و چون محکم شود هضم آن غذا بسیار دهد و مضر بود با لات هضم

بسبب غذا انهضام که دارد و اولی آن بود که بسر که و مری و ابخدان و فلفل

دار و معتبر نیز بند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند قلی نیکوترین آن بود

که از اشنان گیرند و قلی الصاغین و شب العصفر نیز گویند و بشیرازی

قلیه گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم محرق اکال بود و بقوه تر

رنگ بود و بهق و جرب را نافع بود و گوشت زیاده را بخورد و سعفه

و جرب تر و قوبا را سود مند بود و طلا کردن قلقطیا نوعی از صمغ صنوبر است

و بیونانی فرما خوانند و در راتینج گفته شد و آن نوع کهن یابس است و بحره

نیز گویند و بشیرازی زنگاری خوانند قسطاریون معنی بسریانی عود

سنبل بود و گویند آن دار شیشعان است و گفته شد قلیمیا اقلیمیا

نیز گویند و آن انواع است فضی و ذهبی و معدنی بود تملی نیز بود اما عملی

از زر و نقره و مس و قینیش گویند نیکوترین آن بود که از جزیره

قبرس آورند و آنرا در آب بایند و بعد از آن و بعد از آن

معدنی و باید که لاجوردرنگ بود و طبیعت آن معتدل است

و در حرارت و برودت خشک بود و در سیوم آن چه عملی بود
از دو و زر نقره و ثقل آنست اولی آن بود که بسوزانند و چون
درد اروهای چشم کنند و صفت سوختن وی چنانست که
آنرا بگیرند و در کوزه گوارزی نو کنند و سر آن بگل بگیرند و
و در تنور نهند و اقلیمیا و نقره سردتر از اقلیمیا زر بود و در
تجفیف و جلا نیکو بود و با عتدال و فعل همچنین در آید آن
معتدل بود و در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که
در بدن و چشم بود و در گردن سودمند بود و در مرهم استعمال
کنند گوشت در جراحت بر دیاند و اقلیمیاء زر لطیفتر از اقلیمیاء نقره
بود همچنین مغسول وی و صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیاء نقره بود نافع بود جهت
ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتها را پاک کند از چرک و گوشت
زیاده بخورد و قوة چشم بدهد و مجفف بغزلیع بود بدل اقلیمیاء زر و نقره مرداسنگ
سفید بود و صفت غسل وی چنانست که باب سحق کنند و آب از او بگیرند و بریزند
تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند و بعد از آن بدست جمع کنند و بکار برند قلقدیس
نوعی از ابخره سفید است که سر زرد بود و در طب گفته شد قلقدیس فم قریش گویند و آن

نعم

نعیم قریش است و گفته شد دم خطر است و گفته شد
نجه سشوف و ویزه را فجه خوانند و قصب الذریره فجه
و گفته شد قمل شریف گویند چون ششل از سر بگیرند و در
سوراخ با قلا نهند و صاحب شری بخورد شفا یابد و مجربست
قاتلی تملول و عملول و قوبل گویند و بپارسی زغشت گویند و
بشیرازی سورث گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در
اول گویند معتدل بود و در گرمی وی لطیف بود و جلا دهد
و مقطع بود و کلف بهق زایل کند و نیکوترین چیزها بود جهت
برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن و اندک
روزی نافع بود بر ریشهای پستان و برف وی ضماد کردن نافع
بود سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده و شش
و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سود دهد
و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و رازی گوید معده و جگر
را نافع بود و ملایم محروری مبرودی بود و از بهر اطلاق طبیعت
وی قولنس گوید مولد سودا بود و خاصه آنچه به نمک نهند و مصلح

وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید خاصه آنچه به نمک
نهند و اصلاح وی هلیله کابلی و شکر کنند و سعوط کردن
به آب بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند و قنطوریون
قنطوریون غلیظ گویند و یونانی طوماتا خوانند و تفسیر آن
قنطوریون کبیر بود و بعضی بوتی خوانند و ورق وی بورق گردکان
زرد و سبز ماند و نزدیک بورق کرنب و ساق وی بساق حمص
ماند و درازی آن دو گز بود و یا سه گز و گل وی کحلی رنگ بود
و ثمر وی مانند خشکدانه بود و در اندرون وی گل و گل وی مانند
پشم بود بیخ ستبر و صلب بود و ثقیل و به درازی دو گز بود و
از رطوبت پر بود و بطعم حریف بود و باندک قبضی بلون
خون بود و در وی اندک حلاوتی بود لون عصاره وی مانند
خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده
بیرون آورد و از آن زنده تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را
نافع بود و شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید
اگر شارب بیخ وی تشنه و داشته باشد به آب دهند و اگر نه به شراب

شربتی

شربتی از وی دو درم بود و موافق بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه
کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را سود دهد و اگر زن
از وی بسازند و بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره
همین عمل میکند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبرسی بود
و قنطوریون صغیر قنطوریون دقیق گویند و یونانی طولیطون و معنی
آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومقرون تفسیر آن قنطوریون صغیر
بود و نمکسون گویند و ساق وی باریک بود و به درازی یکوجب بود
و گل وی سرخ بود و کبقرمزی مایل بود و ورق وی بورق سنداب ماند
و بیخ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و
منفعت وی در قضبان و ورق زهر بود و منفعتی بسیار
دارد و قولنج که سبب آن بلغم بود سود دهد و بچه مرده بیرون
آورد و گرانافع بود و اعصاب و ماخ را پاک کند و تنقیه تمام
مصروع را بغایت نافع بود مسهل آب زرد بود و مسهل بقوه و مره
صفرا که با بلغم مخالطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق النسا
و قولنج و چون بیاشامند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و شربتی

ازوی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم عصاره وی سود دهد و جمته درد سر
که از حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب و صرف چون با سرکه بگدازند
بر پیشانی و صدغین ضماد کنند ریش سر زایل کند و بعد از آن که سر را
بشوره بمالند و موی بسترند و پاک بشویند و آن عصاره با سرکه
بگدازند و بر سر طلا کنند و چون یا آب و عسل اندکی حل کنند و بر موی
مالند سپیش و رشک بکشد و این عصاره اگر با آب بمالند بر روی
سنگ که کارد بر آن تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم
باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم در
دوم آن را نافع بود و مجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند
و مثل جرب و سبل و ظفره و سفیدی ریش که در طبقه قرنیه بود
را نافع بود و اگر با روغن خیری بزنند و یا سوسن بگدازند و نیم گرم
در گوش چکانند درد ضربان زایل کند و اگر از حرارت بود با روغن
گل سرخ استعمال کنند ریش که در روده بود و اگر کرم در ریش گوش
تولد کند با آب ورق شفتالو حل کنند و در گوش چکانند مجموع
علتهای گوش زایل کند مانند طنین و دوی قرحه و اگر با آب تره

حل

حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و ورمی که عصب
سمع را بود بگدازد و مجموع ریشهای بینی را نافع بود و رعاف ببندد
و ریش که در دهان بود و ریم که از آن روان بود و بوی دهان کنده شود چون
چون با شراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی نگاه دارند
نافع بود و اگر بوی دهان کنده شده باشد بجای شراب بگلاب حل کنند مضمضه کنند
و زمانی در دهن نگاه دارند شفا یابد و جمته ملازه و ورم روریین و شقاق
لبها و خناق و دندان متحرک را نافع بود و چو با شراب بر سنگ بز حل کنند بر گزند
زنبور و کل بمالند نافع باشد و عرق النسا ورکین گزندگی مجموع جانوران زهردار و چون بکرم
از وی در بیت درم ابی [illegible] باد آورد خشک در وی جوشانیده بهر حل کنند و بیاشامند
نافع بود صاحب منهاج گوید اذاطه کرون قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود و ابحی گوید مضر بود بدرد مصلح وی عسل بود گویند بدل وی
بوزن وی ورق حنا و دو دانگ سورنجان و بوزن ان لبنی بود و گویند بدل ان
بوزن ان برسیاوشان بود و نیم وزن ان ورق حنا بود قسطیه نوعی از کرنب است
و بپارسی کرنب رومی گویند و بهترین ان تازه و زرد رنگ بود و طبیعت ان سرد بود
باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در ثانی سعه را بکشد و خادر الرحم بود

و منع صرع بکند و چنانکه گرد بر طبخ وی نطولی کرده بر درد مفاصل سود دهد
و وی ملطف بود و خونها غلیظ کند و نفخ در پهلوی احداث کند و اولی آن بود که
نبات بجوشانند و با روغن بسیار و گوشت فربه و سرکه و ادویهای گرم خورند
و نه باز است و بشیرازی برز گویند و طبیعت آن گرم است و در دوم گویند و در
سیوم خشک است ملین و محلل بود و خنازیر و بثور و عدسیه و صلابت و کزاز
و صرع را نافع بود و مصروع چون بوی آن بشنود با خود آید و صدیه و کلف
زایل کند و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و خناق و رحم چون بلند شراب
نافع بود و وی تریاق همگان زهردار بود و از دود وی مجموع گزندگان
بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند و نزدیک به سکنجبین
چون برگ برندها بچه بیندازند و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود
و باقی منفعت وی در باز رو گفته شد و صاحب تقویم گوید بمحرورین
مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن بید مشک و کافور بود و با روغن
بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی اشق است و گویند
بدل وی در ضعف معده و جگر نیکو زن و نیم ریوند چینی است و باقی
ابدان در باب گفته شد و اما ورق وی چون بکوبند و با آب سیر بشویند

و بین

و نیز موی پاک کند و از خشکی و سفیدی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم
بود و دفع مضرت وی با آب سرد و برف کنند با ترشی و فواکه ترش
کنند و نوع سیوم که آنرا قنب هندی خوانند و بشیرازی بنگ خوانند
و بپارسی حشیش خوانند و بعضی وی را جرو اعظم خوانند و بعضی
این مولف گوید بعضی وی را شرنک خوانند و بعضی داکره گویند
و بعضی اسرار خوانند و وی نوعی بود که مجنن بود و اگر زیاده استعمال
کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتهای
کاذب نوعی بود که خون آورد و خالیا قنب سه نوع است بری
و بستانی و هندی اما بری قضبان وی مانند خطمی بود و لیکن
بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود و اما خشن
بود و سیاهی کمتر و سفیدی فاسد بر وی غالب بود و زهره وی
سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود و نزدیک حب ... و بیخ
وی چون بپزند و بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر حمره و بر اعضای
که کیموسات در وی متحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات
بگدازاند و عصاره وی درد گوش را نافع بود و از آن بستانی تخم

آن را شهدانج خوانند و چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون تخم وی بکوبند و آب آن بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گوید تخم وی باد را بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا باشد و مشقی گوید طبیعت وی گرم بود در درجه دوم صاحب منهاج گوید بر روی رملی است و صاحب جامع گوید آن قول تمیمی که آن یکی از نبهاست که از آسمان می افتد در بادیه یمن از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین از قول دیگر که حالیست سرخ که بزبان کسند و زرد گردد و فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست و در درجه سیوم تمیمی گوید گرم و خشکست در اول درجه دوم مجفف قوی بود و رازی و مسیح گویند سرد و خشک بود و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست و درم ابن ماسویه گوید که در وی قبضی تمام بود و مجموع کرمها را بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبت ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شوند که مردمان آنرا به خوانند و اطبا آنرا سعفه گویند و چون روغن جرب کنند و طلی بران باشند خشک گرداند و منشف رطوبت آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود با معا و گویند مصلح آن انیسون است

بدل آن ترمس بربک کابلی بود و گویند مضر بود بفم معده و مصلح وی مصطکی و انیسون باشد قندش کندش گویند و گفته شود قندش نیز اسم حیوانیست معروف قند عصیر نی شکر چون منجمد کرده اند و قند خام خوانند و چون دیگر بریزند ابلوج خوانند و به عربی شکر گویند و قفهر صمغیست خوش طعم که از بلاد عرب آورند و بعضی چنین گویند که سندروس است که از بلاد مغرب خیزد و مولف گوید اغلب محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و آن را العلک معری خوانند و انزرانیها بر درد دندان زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل ریوزانیک بود و چون قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سه روز پیاپی بیاشامند سپرز ضعیف کند و به ماء العسل کند حیض براند و گویند نوعی از سندروس نارسیده است قنطار ساد اوران است و گفته شد قطا درم الاخوین است و گفته شد قنا بریونانی بردیونومی خوانند و ان نوعی از عصافیر است و بشیرازی انرا نخ گویند و در مصور بید و سی گویند قبره چون بریان کنند و بخورند قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون به اسفیداج بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را نافع بود و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود و بریان کرده طبیعت وی گرم و خشک

بود و شکم را ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذائی نیکو بود مانند عفصا فر
و بد نبود با آنک مجفف بود و مضر بود برطوبات اولی آن بود که با
روغن بادام استعمال کنند فوقالس دو فی و اغرباد و فق بری خوانند
و دوابا و اغرباکویند و آن نوعی از دوقلاست و بادها را بشکند و علت را
نافع بود و معص را نافع بود و شکم براند و عصارهٔ وی ناسنت زبد دندانها
مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون دود و بول براند و شیرازی
آنرا ترخر خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود شیرازی بدران خوانند
و آزاد و با اغرباکویند و قوحی مرزکویند و گفته شد فوسینا قسط است
و گفته شد و قوینا بونا بی آن خاکستر را خوانند قوطولیدون آذان القسیس
و زنایف الملوک خوانند و اهل مغرب کویند نوعی از حی العالم است و کویند
نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم است و ورق بیخ وی سنگ
بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم حمره و خنازیر و
شقاق که از سرما بود و التهاب معده را نافع بود و قرنیشرا کویند طبا
است و گفته شد و کویند هواست و گفته شود قوفی صاحب
کوید حیوانیست بحری و در قوت مانند جند بیدستر بود و کوشت

وی

وی صرع و اختناق رحم را نافع بود هم این اسم را قضیم قریش کویند که آن بوست
و گفته شد و قوطوما اذربون بری است و گفته شد و قور قطن آست
و گفته شد قوانص بهترین سنگدانها آن بود که از واز تازه و فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک
کنند سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود و خاصه پوست
سنگدان خروس وی غذای اصحاب کد بود و چون منهضم شود خونی
نیک از وی متولد شود و آنچه از ان مرغان خانگی بود زود منهضم نشود
و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک پخته کنند و نمک وی اضافه
کنند و بخورند و قرنفر درخت و حب است و گفته شود و قرسوما
عود بلسان است گفته شد قیمولیا یعنی قیمولیاست و گفته شد
وطفل طابیطی خوانند و قیقهن قمعمن نیز کویند و آن قیفهر است
و گفته شد قیقینا نوعی از بقلة الحمقاست و قیصوم نوعی از برنجاسف
جبلی است و گفته شد بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
و در اول کویند و در سیوم تا دویم خشک بود و در دویم کویند و در سیوم
کویند ترست و در اول کویند گرمست و در دویم خشک و راول وی

مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس کوید کل وی نیکوتر بود از افسنتین
و در وی نفخ بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود و با روغن تر تیزه
جهت کسی که زلش دیر ایستد چون بمالند زود برآید و حیض براند و سنگ کرده
بریزاند و عرق النسا را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول و
ریتیلا شربتی از وی یکمثقال بود و تا دو مثقال تا ده درم موافق جراحتها
بنود بلکه آن را بگرداند بچه بیرون آورد و الحق کوید مضر بود بشش و مصلح
وی سنج کوید کل ارمنی بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی صمغ و کثیرا
بود و خشخاش بدل وی در دسر که از سردی بود کویند بابونج است و قیقا قوی
ترمس است و کفته شد و قبطس اس است و کفته شد قیسور حجر
القیسور خوانند و حجر السنعر و قنپد نیز کویند و آن نوعی از کف دریا است
و مولف کوید آن مانند سنگیست سفید و تجویف بسیار بود و دران و در
کف آن دریا مرجا سفید بسیار بود و در حمام دسته ها بدان مالند صلبی
نداشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن کرم و خشک
بود و لطیف و دندان را جلا دهد و براق و سفید کرداند و چون بدان اسنون
کنند در ستردن موی استعمال کردن موی بستر دو ریشها به کرداند

کوشت

کوشت برویاند کوشت زیاده بخورد و اکر در خم شراب اندازند که جوشان
بود در زمان از هم جوشش باز ایستد و صفت سوختن وی چنان بود که
در شبی آتش کنند تا کرم شود و بیرون آورند و در شراب ریحان اندازند و
دیکر در شب آتش کنند و باز در آب اندازند و پس سیوم بار در شب آتش
کنند و چون کرم شود بیرون آورند و رها کنند و تا سرد شود و استعمال
کنند و بن دندان را محکم کند و تاریکی و شب کوری را زایل کند و قیرس بیونانی
شمع را کویند و کفته شد قیر قار است و بپارسی قیل کویند و این
مولف کوید چنین استماع افتاد که نفط سیاه چشمه آبیست و آن
نفط را می برند و تا منجمد میشود و در آب سرد میریزند و می بندد و قیر
میشود و با طراف می برند و زفت ترست و کفته شد قلیسوس
نسوس کویند و کفته شد و آن سه نوعست سیاه و سفید و سرخ
و مجموع حریف قابض باشند و یکنوع از ان نبات لادن است
و آن کرم بود و باقی آن سرد بود و صمغ وی شش بکند و چون با شراب
بیاشامند منع نتا فقط موی بکند و بخور بر کرفتن بچه بیرون آورد
و تر وی بر سر ز ضماد کردن نافع بود و بخود برکرفتن حیض براند و قیونداری

تخم قاوندی خوانند و تخم قیوندی گویند و گفته شد قیطو طلکند نامی است
و گفته شد قیروطی موم و روغن بود و مرهمی که از موم و روغن گل و صندل و
ورق گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند و آنرا قیراطی خوانند
و باب الکاف کاوی کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب
و نواحی عمان و یمن باشد گویند طلع آنجاست و ابن سمجون گوید بیشتر
در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت
آن دراز نبود و مانند نخل طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از پوست
بشکافند و بیرون آید و میگیرند از اندرون پوست بیرون می آورند و در روغن
می اندازند و با آفتاب می نهند و تا روغن قوة وی اخذ میکند و مولف
گوید در گرمسیر شیراز بود و بپارسی گل کیدی خوانند و بوی عظیم خوش
دارد و تا بحدی که جامه که بوی آن بگیرد تا ریزنده گردد بوی از وی زایل نگردد
درازی گوید جرم را قطع کند و وی معتدل بود بشراب و وی حصبه
جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آید نه عدد چون بیاشامد کاوی
بیاشامند نافع بود و بده عدد نرسد و بدل آن بوزن آن صندل کرنج
و بوزن آن بقم بود و کاو چشم بهار است و گفته شد کافور چند نوع

بود

بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و ریاحی بود و بعد از آن ازاد و اسفرک
و ازرق نیکوترین آن قیصوری ریاحی سفید بود مانند برف بود و ابن
مولف گوید کافور را اجناس است و جمله از سفاله هند خیزد و بهترین
آن قیصوری بود و شدید البیاض سفیدی که بزردی زند خرده آنرا ریاحی
خوانند و خرده ریاحی را لسری گویند و بادهای آن غلیظ و درشت
بود و او برنگ رخام بود و بعد از آن کافور فوق بود که در رایحه دون
هر دو بود و بعد از آن کافور ازاد و کدر اللون و دون همه را اسفرک
گویند و اما کافور مصعد بیشتر مغشوش بود و درخت کافور و
صندل در بیشهای سخت بود و در زمستان چون برگ ندارد نمیتوان
شناخت و تابستان در آن بیشها مار بسیار باشد و بر جهت خنکی خود را
بدرخت کافور و صندل پیچیده باشد و رفتن بر آنجا ممکن نباشد و در
تابستان بسر کوهها روند و تیر بران درختان اندازند و جهت نشان
چون زمستان باشد آنجا روند هر که تیر خود نشان سر آن درخت آورد
بود و سفیدی که بسرخی مایل بود و بعضی قیل رنگ بود و زود شکن
باشد و کافور مانند صمغی در میان آن چوب بود بشکافند کافور

ازمیان آن بیرون آورند و آنچه نتوانند پس ازان چوب بجوشانند و
کافور مصعد حاصل کنند و در کافور خیانت بسیار کنند و بر بوی و طعم
آن اعتماد نتوان کرد و کافور مانند ملح بود و در عطریات طبیعت آن
سرد و خشک بود و در سیوم منع ورمهای گرم بکند و محروری مزاج را
واصحاب صداع و صفراوی بوئیدن وی تنها یا با صندل سرشته و بگل
یا بگل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اغذای ایشان باشد و چون ازان
بوئیدن وی کنند و قطع شهوة و جماع بکند و چون بیاشامند فعل
وی اقوی بود و اگر مقدار دو جو به آب کاهو به هر روز سعوط کنند
قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز
دارد و به آب بادروج و عصیر تلخ یا با آب گشنیز تر یا عصا فر سرشته همین
عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و ورمهای
حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند سردی کرده
و مثانه و انثیین احداث کند و وی شکم و صفرای وی ببندد
دو دانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و با دوها
جهته درد چشم که از گرمی بود نافع بود بگیرد رم از وی خلاص دهد ارشم

عقرب

عقرب جراره یا آب سیب ترش ریع یا بیشتر نافع بود و جهته کسی که قرون
سنبل خورده باشد و آب انار شیرین و شیره تخم خرفه با برف و بسیاری
وی تیزی آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح
معجون گل بود و بوئیدن وی تنهای سرد آورد و مصلح وی بنفشه و
نیلوفر بود و گویند زعفران ماسرجویه گوید شخصی شش مثقال کافور به سه نوبت
بخورد و معده وی فاسد شد و قطعا هیچ طعام هضم نمیشد و شهوة
وی منقطع شد هیچ زحمتی دیگر بروی عارض نشد و ابن مولف گوید از
زحمتها چه بافتیت او را که عارض نشده باشد و گویند چون در روغن
گل کنند و در بینی چکانند نافع بود و سوء المزاج گرم را که نه از ماده بود در
دماغ و چشم متولد شده باشد علامت وی آن بود که از طلوع آفتاب
تا نیم روز زیاده میشود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن میکند
چون شب رسیده مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در
آفتاب در زمان گرم درنگ کرده بود و چون هوای سرد رسیده باشد
و سر برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن
گل و سرکه بیامیزند بر پیشانی طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیلی وی

بمشک و عنبر کنند و مقوی مفرح و کهربا مشارک وی بود و درین معنی
لیکن کافور اقوی بود و در خاصیت بدل وی دو وزن طباشیر بود و گویند
بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید گاوزبان گیاهیست که بعربی
آن را لسان الثور خوانند و نافع بود جهت قرع و بلغم زایل کند و مفرح بود
و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود و کا[شم] حجر الحجر بدل القلب است
و گفته شد در قاف کاشم انجدان رومی بود کادل کراث الکرام است
و گفته شود که قسطون گویند آن سالبوس است و نیکوترین زرد و تر و بزرگ
و تر ورق بوم باشد مانند ورق انجدان و در قوة مانند کمون بود و طبعت
وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم صاحب منهاج گوید گرم بود
و در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند
و مقوی معده بود و یکدرم از وی با شراب مسهل و بدان بود و حب القرع
و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و
رطوبة معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را
سود دهد و گویند مضر بود بمعده و مثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و
جالینوس گوید بدل وی در اوراد تخم الجزره بود و یا تخم کرفس یا دوقو گوید

بدل

بدل آن کاشم بستانی بود و که آن زیره سفیدست و اسحق گوید بدل
آن بوزن آن زیره بود و کا کنج بپارسی عروس در پرده گویند و یکنوع به
شیرازی کجون من گویند یونانی نقعابن قوة وی نزدیک بقوة عنب
الثعلب بود و خاصه قوی ورق وی نیکوترین حب وی گویند کوهی
بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بود که بستانی بود و طبعت
آن سرد و خشک بود و تا دوم گویند در سیوم ربو لهث و عسر النفس
را نافع بود و شریف گوید اگر حب وی هر روز نیم مثقال فرو برند از یرقان
خلاص یابد بادرار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت
حب فرو برد منع آبستنی بکند و مجربست و وی جگر و گرده و مثانه
را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد
و دفولس گوید کرمها و حب القرع بیرون آورد و چون جزوی از خشک
وی با جزوی سنج ارمنی گویند سحق کنند و بیاشامند و مقدار
دو درم از وی شربتی بود و خدر سر بود و مصلح وی معجون بکل بود
و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب است و آن حب القلب است
و کاربا کهرباست گفته شود و کاوزهره جاوزهرست گویند آن

حجر البقر است و گفته شد لبر یونانی فیارس گویند و به شیرازی گورک و وی ثمره بود مانند حبه و ثمر دیگر دارد و مانند فندق و آنرا فنتا و الکبر خوانند و وی حریف بود و بغایت گرم چون در خم شراب اندازند شراب از غلیان باز دارد و مانند خردل نیکوترین آن بستانی بود و سود مندترین پوست بیخ وی طبیعت آن گرم و خشک بود و در دویم گویند و در سیوم و وی محلل بود و اصل وی مقطع و محلل و ملطف بود و در پوست بیخ وی مراره و حراقه بود و قبض خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشهای پلید جرکن و عرق النسا و درد دندان و هنگ و عضله را نافع بود و پوست بیخ وی جهته درد دندان بغایت نافع بود و نیکوترین چیزها جهته سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه آرد جو بسیار از وی ماده غلیظ سودائی بود و از سپرز مستفرغ گرداند مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سده سپرز بگشاید و صلابه آن بگدازاند و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید تره وی ثمره وی چون با نمک بود بخورند شکم نرم کند ولیکن معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند سپرز بگدازاند

بگدازاند و بول براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند سپرز بگدازاند و بول براند و مسهل دم بود چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند و آنچه وی چون بپزند و به طبخ آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند چون پوست بیخ وی سحق کنند با سرکه که کهن باشد بر بهق سفید لطوخ کنند بغایت مفید بود و زایل کند و ورق بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و ورمهای صلب نهند بگدازاند و چون بکوبند و تر وی در آب آن بکشند و در گوش چکانند که کرم بود کرم را بکشد و بصری گوید ورق وی و ثمره وی مسادی باشند ولیکن ثمر اقوی بود و بیخ از ورق وی اقوی بود و از هر دو پوست و در اوصل وی بیشتر بود که حرارت طبیعت کبر گرم و خشک بود و در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه بپرورند دفع ضرر وی بکند و فارسی گوید کبر تریاقیست که بوی دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید کبر ماصوری که در اماق بود شفا دهد و بیخ وی چون دو کف در شب بود آنرا نافع بود و طبری گوید بیخ وی چون بر ریشهای تر نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن از سری که ریش بود بدان بشویند زایل کند و حرب

با فلفل و سداب بخورند سده جگر که از تری بود زایل کند و اسحق ابن
عمران گوید حب وی غذائی بد بود و متعفن شود و نیز بسودا استحیل
کرد و تره وی نیکوتر بود از وی و ابن سحون گوید فقاع قضبان وی
نافع بود جهت سبزی و لیکن آن بود که چند روز در نمک و آب بخوابانند و
بعد از آن به آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن به
سرکه نهند و بعد از آن چهل روز بخورند سبز رنگ دارا بماند و اما باید که
زیت شسته بدان بر ریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده مصلح آن خولنجان و عسل بود
وشابور گوید تره وی حب ورق وی بود لسیح عاکف السبع خوانند
و یونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بریست و بعضی سالس
امریون گویند و وی انواع بسیار است و نوع اول ورق آن مانند
ورق گشنیز بود و بهشی تر دلون وی به سفیدی زند و دیرا رطوبتی لزج
بود و گل وی زرد بود و ساق وی سطبر نبود بدرازی یک گز بود و
درازتر و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت تلخ بود و گیره داشته
باشد مانند خربق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم

تره

433

تیره رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود و آن را
بشیرازی کس دران خوانند و به اصفهانی موسک خوانند و نوع
چهارم بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر بود و به سفیدی
و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم گویند در سیوم بغایت
حدت و لذع بود و از بیرون بهر عضو که نهند ریش کند و جالینوس
گوید نباید که طبیعت آن را استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارت
قلب است و از سموم قتاله است و بر برص ناخن و جرب و داء الثعلب
حیه و ثالیل طلا کنند با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن
بر سفعه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بریزاند
و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی مفرح اخس بود و اصلاح آن
بشیرو نباید کنند و صاحب منهاج گوید مداوای کسی که آن خورده
باشد مانند کسی که بلادر خورده باشد کنند و کتابه حب العروس خوانند
و در قوت مانند فو بود و لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوش
بود و که زبان را نگزد طبیعت وی سرد و خشک بود تا دوم اسحق گوید
در سیوم و مسیح بن حکم گوید در وی قوة متضاده بود و از حرارت و برودت

حرارت بروی غالب بود و منفتح و ملطف بود و درد حلق را نیکو بود شکم
ببندد و سدهٔ جگر بگشاید و مجاری بول پاک کند و از ریگ حلق را
صافی کند و ریش عضو که در لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دهد و چون
بخایند و آب آن بر قضیب مالند زن را لذتی تمام حاصل شود و وی
قوه معده و اعضای باطنی بدهد و چون بیاشامند و چون در دهان
نگاه دارند لثه را نیکو بود و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند
و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد
و شربی بعضی را نافع بود و چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند
گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع است
و مصلح وی صندل و گلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و دار چینی
و ابن مولف گوید کبابه از سفاله هند خیزد کبریت پارسی گوگرد خوانند
و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب
جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد
و سیاه بود و ابن سمجون گوید گوگرد چشمه است روانه چون منجمد
شود کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود

و معدن

و معدن آن در آن وادی است که موران آمد که سلیمان علیه السلام بر آن
بگذشت و آن موران مانند چارپایان باشند به بزرگی و ارسطاطالیس گوید
گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی
آن چند فرسنگ بدهد و پیرامون آن از معدن چون بیرون آورند این
خاصیت ندهد و در اکسیر استعمال کنند سفید را سرخ گرداند و صبغی نیکو
بود ابن مولف گوید معادن گوگرد بسیار جاهست و سرخ آن عزیز
الوجود است و در افواه خاص و عوام مذکور است که گوگرد احمر کیمیاست
و هر چند سخنی بی اصل است لیکن سرخ بقوة تر و شریفتر است و در
صناعت اکسیر مستعمل است و جز در افاده صبغ تاثیری کامل دارد و کبریت را
ابو الارواح خوانند و زیبق را ام الارواح خوانند و در صناعت اکسیر
زیبق و کبریت اصل بزرگست و اصل کبریت بخاریست دخانی و در
زمین که مجرا نیابد که بهوا پیوندد مدتی در آنجا بماند منجمد گردد و چون بخار
کبریت بجائی رسد که در وی رطوبتی بود رطوبت ببرد و بروی کوه دماوند
چشمهاست و سر کله کوه مقدار صد سوراخ بود و بخار از آن سوراخ
برمی آمد و بر هم نشیند و گوگرد می بندد و کبریت سرخ مصروع را نافع بود

وبدان عطر آور دود و سر را سود دهد و کبریت زرد جمله فلزات را سیاه
گرداند و کل بنقره و زرکاشی گران و زرگران بدان کنند و سیم سوخته هم
نکو کرد کنند و این مولف گوید طبیعت را نرم کند و افاده و لون سرخی دهد
و گویا روغن است و منجمد و متحجر شده و اگر بروغن کنجد حل کنند و بر جرب
مالند پاک کند و جرب جمله حیوانات زایل کند و بعضی گویند گوگرد احمر در مغرب
و طبیعت کبریت دارد و مشتغی گوید گرم و خشک است و تا چهارم و بعضی
گویند در سعف و ورق ملطف و جاذب بود و برص را زایل کند و چون
سحق کنند و بر موضعی که گزندگی جانوران زهر دار باشد با آب دهان بسرشند
و بران نهند و یا بکبر بسرشند و یا بسرکه کهن یا بعسل یا به عسل یا بعلک
البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق بمالند نافع بود و دفع مضرت ابن
بحری و گزندگی عقرب بکند و چون بدان بمالند با سرکه و جرب ریش شده و
قوبا بصمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس
طلا کردن نافع بود و آب آن حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود
و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند و در زیر
زن آبستن بچه بیفکند از دود وی موی را سیاه گرداند و ارسطاطالیس گوید

گوگرد

گوگرد سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در
زیت حل کنند که دران زیت اسفیل جوشیده باشند و قدری موم اضافه کنند
و موم و روغن سازند جرب تر و خشک و خارش بدن را نافع بود و چون بحنا
بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه
و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید
بدل وی بر آتش افروختن گوگرد زرد بود و از گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از
گوگرد سفید زرنیخ سرخ بود و [illegible] طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن
بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خون
محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی
متولد شود و همچنان که از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی
حیوانات مالوفه بود و مولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم دیر از معده بگذرد
و امعا و افضل ترین جگرها در جمیع احوال الجگرها بود که آنرا البتیلیه خوانند و از
بهر آنکه حیوان گاه خشک خورده باشند و رازی گوید غذای بسیار نیکو
دهد بجگر خاصه جگر حیوانات مختار مانند جیش و بره نیکوترین آن جگر
مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشخوار هضم بود و اولی آن بود که با مری

وزیت بپزند و با نمک و دارچینی خورند و محروری مزاج با سرکه و با گشنیز
خشک و جگر و بهوائی باید که بعضی جوارشات از پی آن خورند کبد العصفور
نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود و یا مرغ فربه بود و خاصه چون علف
وی فواکه پخته شیرین داده باشد طبیعت وی گرم و تر بود و خونی محمود
از وی متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز شبکوری
نافع بود خوردن بر رطوبت آن کحل کردن و بریان کردن و سر بخار آن داشتن
همین عمل کند و کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و بناشتا مصروع
بخورد سودمند بود و کبد الضان جگر میش و گوسفند چون بریان کنند و
بخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در طبع آن بود و حبس کند و کبد الوزغه
جگر وزغه چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و کبد الکلب
جگر سگ دیوانه بود نافع بود جهت کسی که گزیده باشد چون بریان کرده
بخورند منع ترسیدن از آب خوردن بکند و کبد الخنزیر البری جگر خوک
صحرائی چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را نافع بود و کبد الحجل
جگر کبک گویند چون خشک کرده بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود و کبد الذئب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و رای بدل

آن

آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دارفلفل بود و کبد الابل جگر گاو و گو ری
بود و چون شرحه کنند و دارفلفل و فلفل سفید خرد کرده و بر آن
پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری
زایل کند و در ابتدا فرود آمدن آب بغایت نافع بود و چون بریان
کنند خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شب کوری و تاریکی
چشم زایل کند و در اول نزول آب نیکو بود و گوشت نیکوترین آن
گوشت بره رسیده نر بود و باید که اجتناب کند و از الکم برجحی که از
جو الجزو فی وسیدا الجزو مانند آن کباب کرده باشد طبیعت آن
گرم و تر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود و نافع بود جهت کسی که رگ
زده باشد یا مجامعت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود و
از بهر آنکه دیرتر از مشوی منهضم شود و مصلح وی اطریفل بود کتان
حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک است و معتدل
حرارت بدن بود و چون بپوشند ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود
در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن آن نشف
نزی عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و شیخ گوید اگر خواهند که

بدن لاغر کنند در زمستان جامهٔ کتان نو بپوشند و در تابستان جامهٔ
کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند بر عکس بپوشند و فولس گوید
چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سدهٔ زکام بگشاید و مصلح
رحم شود گفتم صاحب منهاج گوید و سمه است و گفته شود
کثیرا حمار النحل است و گفته شد کثیرا صمغ القنفذ راست و قوة
وی مانند قوة صمغ بود و نیکوترین آن سفید و پاک بود و طبیعت
آن معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و فولس
گوید گرم و تر بود در اول و مسیح الحکیم گوید سرد بود و در دویم گویند سرد
و خشک بود گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در
ادویهٔ مسهله مدد اسهال بکنند و مقدار نیم مثقال یا یکدرم و کثیرا
حدت ادویه بکنند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه
را نافع بود و چون در مسیح خوب شد و با قدری قرنفل سوخته بیامیزند
و با اندک شبیابی درد کرد و سوزش مثانه را نیکو بود و فولس
گوید مقوی امعا بود و مسهل سده و سودا و بلغم لزج و مقوی بدن
بود و مسخن آن و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر بدان

ادهان کنند این زحمت نبود و اسحق گوید مضر است به سفل و مصلح آن
انیسون بود و گویند بدل وی مغز دانهٔ کدو بود و بنیادوق گوید بدل
وی صمغ عربی بود و گویند صمغ بادام کهنه و صاحب منهاج گوید بذر
جرجیر است و گفته شود کثیرا اجل بسعابج است و گفته شد کثیرا اضلاع
لسان الحمل است و گفته شود کثیرا اروس فرصعفر است و گفته شد
و بونوفیمس نیز بدین اسم خوانند و کثیرا تورق مرما فلن است و گفته
شود بخور زرنباد است و گفته شود و کحل اللسان الثور است و
گفته شد کحلا این اسم مشترک است بر چند چیز اول بلسان الثور
و دویم برنباق دیگر که آن را لسان خوانند و سیوم بر شنجار و چهارم
برنباقی که آن را عیون خوانند و کحل بپارسی سرمه گویند و کحل
مطلق مراد از آن سنگ سرمهٔ اصفهانی بود که آن را اثمد خوانند و گفته شد
کحل سلیمان و جلا نیز گویند کحل السودان تشمیزج است و تشمیزج
نیز گویند و گفته شد کحل فارسی اتروت است و گفته شد کحل خولان
حضض یمانی است و گفته شد و کدر کاوی است و گفته شد کرفس
بستانی بود و اجناس جبلی و صخری و بری و قرشی و مشرقی و نوعی از آن

در آب روید و آنرا کرفس الما و جرجیر الما کویند و قوت العین و سیرز
خوانند و کفته شد و کرفس جبلی را قطراسالیون خوانند و بعضی کرفس
کرفس جبلی بلکه صخری را قطراسالیون خوانند و کفته شد کرفس جبلی
و بری را سمرنیون و طبیعت کرفس کرم در اول و خشک بود و
در دویم و ابن ماسویه کوید کرم بود در اول و در درجه دویم خشک بود
و در سیوم کویند و در دویم جالینوس کوید کرفس بستانی جهت معده
سودمندتر از انواع کرفس بود و از بهر انکه لذیذتر است و بول و حیض
براند و محلل ریاح بود و خاصه تخم وی مفتح سده جکر و سپرز بود و معده
جکر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق
النفس را نافع بود و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان دکر
از حرارت بود یا ورم چشم کرم سودمند بود و چون با بیخ کرفس بپزند و
طبخ آن بیاشامند جهت ادویه کشنده نافع بود و محرک قی بود و شکم
ببندد و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و کزندکی جانوران خوردن
مرد اسنک را نافع بود و بنطی در کتاب فلاح کوید شهوة مردان و زنان
برانکیزد و از این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس

خوردن

خوردن بکنند و از بهر انکه باه برانکیزد و شیر زنان کم کند ابن سمجون از قول
جالینوس کوید زن حامله چون کرفس بسیار خورد و چون بچه بیرون
آید ریشها عفن و بثرهای بد بر اعضا داشته باشد شاید که زن چون
شیر دهد کرفس خورد بچه اخف و ضعیف العقل بود و فعل ورق
وی اقوی بود و از تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کنند که ورق آن اقوی
بود از تخم آن و نشاید که پیش از طعام بخورند و اکر بعد از طعام بخورند
موافق بود و اندکی و عیسی ابن ماسرجویه کوید جکر و کرده و مثانه را
پاک کند و سده ایشان بکشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و
مصروع را بغایت مضر بود و شریف کوید خاصیتی در وی هست
که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند درکمی را بغایت نافع
بود و چون تخم وی را با هم چندان نبات بکوبند و بروغن کاو
چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامع را قوت دهد و بغایت
اما باید که غذا کوشت خروس و خصیه آن بود و اکر عصیر آن با روغن
کل و سرکه بحمام در اعضا بمالند هفت روز بیاپی حکه جرب را
نافع بود و اکر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کند و معدل سردی کاهو

بود در وفس کوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت حریف بر کرداند و طری کوید
ورق تروی چون بخورند معده و جگر سرد را سود مند بود و سنگ بریزد
خاصه جبلی مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بعطش کنند تنها یا
با آب ورق رازیانه ترشب بلغمی را نافع بود و کویند تخم وی اقوی بود از
ورق وی رازی کوید که اولی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد
کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم وی بدل رسد این مولف
کوید از کسان ما ذی کرفس خورده بود و در آن روز آنرا زنبور گزید
به یکساعت بر سید که بمرد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق
اطفال و شقاق که از سرما بود کرفس رومی معده را نیکوتر بود کرفس
مصروع را بغایت مضر بود و کویند مصروع چون اصل وی از کردن بیند
ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد
مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه بود و کویند مصلح وی معجون
گل و مصطکی بود و کراث بپارسی گندنا کویند و آن شامی و نبطی و
بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون کویند و گفته شد و بری را کراث
الکرام خوانند و وی بقوة متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی

کرا

گرم و خشکتر از انواع کراث بود و کرم بود و در چهارم خشک بود و در
سیوم کراث نبطی که آنرا کراث المایده خوانند حرافت در وی بیشتر بود
که در شامی و در وی اندکی قبضی بود و کراث شامی را فقلوه خوانند و کرمی
و خشکی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز
بود و جرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند یا نمک
و بر ریشهای بد نهند نافع بود و اصل وی قولنج را نافع بود و بول براند
و مثانه بود بمثانه و ریش بسته و کرده و ورق وی سود مند بود جهت
رطوبت رحم و صلابت آنرا نافع بود و چون بجواب بپزند و فصول
از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و
دقاق کندر بیامیزند قطع دم کنند خاصه رعاف و محرک شهوت

دعق م

جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند نیکو بود جهت مردی که
عارض شود در سینه و قرحه و شش را پاک کند و اکثار خوردن
وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود مصدع بود و مولد
بخاری بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن

در آب سرد خیسانند و بعد از آن با سرکه و روغن مرتی بپزند و بخورند بوا[سیر را]
عظیم نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند همین اسهال بود و چون بکوبند
وضماد کنند بر گزیدگی افعی و جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه
و کنند رو شیر و با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و
دوی آن زایل کنند و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند
بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهای طعام باز
دید کنند و باه را قوت دهد و گرم مزاج موافق نبود و بلکه درد چشم
آورد و امتلاء در سر پیدا کند و معده لینه و اسنان بود اگر اصل وی
با روغن خشک دانه یا کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن وی
آن حقنه کردن همچنین عصاره کراث خشک مسهل دم بود و
کراث بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند معده مرا بد بود
کراث نبطی قوت پشت بدهد و باه را زیاده کند تا بحدی که غثیان
بحال صحت آورد [کرنب] بپارسی کرب گویند و بشیرازی کلم و آن
بستانی و رومی بود و آنرا قسط خوانند و گفته شد و بحری بود
و کربری و کرنب الماء نیز گویند نیکوترین آن کرنب نبطی بود و کرنب [ستانی]

معروفست

معروفست طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود و در دوم
گویند و کسر دست و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع است
و نبطی و خودی و نبطی مشهور است و خودی و ورق وی غلیظ
بود و خشونتی داشته باشد کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر
قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات چون
با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند نافع بود کرنب بسرکه لهیب نافع
بود چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس بریزند سود دهد و عصیر وی چون با
شراب بیاشامند چند روز درد سپرز ببرد و چون با زاج و سرکه بیامیزند
طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز صافی کند
و لون را نیکو کند و رعشه را بغایت ببرد ضماد کردن سود دهد مرق
وی اسرفرو درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند و خاصه
چون یک نوبت بجوشانند عصاره وی با شراب کرند سگ جانوران و سگ
دیوانه را نافع بود و چون بعصاره وی سعوط کنند سر را پاک کند و خوردن
وی در شراب دیر مستی آورد و وی مولد مره بود و وی عسر اگر با گوشت فربه
بپزند و با روغن بادام یا روغن کنجد غایله وی کم شود و وی مضر بود بمعده

وتاریکی چشم آورد و با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و وی مضر بود
بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضرت نبود
و بلکه سود دهد و کرنب سودای وی مزاج و صاحب داء الثعلب و داء الفیل
سرطان و بواسیر نشاید که خورد فی الجمله محرور مزاج نشاید که خورد و اگر خورد
و سرد مزاج را با خردل و سیر خوردن مرق آن از پی آن بیاشامند اگر وی
وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود و از
حمره و بلغمی و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید طبیعت
وی کمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و دو درم با شراب
بیاشامند از گزندگی جانوران خاصه افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار
فلفل سفید بود و وی نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود کرنب بحری نیز از
خارج بدن مستعمل کنند و در اطلیه تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون
آورد و در طعم وی شوری بود باندک تلخی کرنب الماء انیلوفر است و گفته
شد و کراث جبلی فراسیون است گفته شد کرم مضا ماشر است گفته
شد کرم سودا اقامثر استین است و گفته شد و کرم شکر ترنج است
و گفته شد کرم بپارسی درخت انگور گویند و بشیرازی رز و رازی گویند

طبیعت

طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد
کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق
الشعیر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع بود و عصارهٔ ورق
وی قرحه امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون
قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وی چون در آب بخوسانند
و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی
برند از آن بچکد و نقطه بر قضبان منجمد شود و مانند صمغی بود و چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و جملهٔ برفوباد و جرب متقرح و غیر
متقرح بمالند سود دهد و چون احتیاج بمالیدن وی باشد باید که پیش
از آن عضو را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند و اداما
کنند وی موی را بروباند و خاصه دمعه که از قضبان تر وی گیرند
و ابن مولف گوید چون از آن دمعه در شراب کسی بخورد شراب را
دشمن گردد و دیگر نخورد قضبان تر وی مقوی معده بود و اما مخشی
حلق بود و مصلح وی کثیرا بود و صمغ عربی خاکستر چوب وی بود و چون
با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع

بوده گزندگی افعی بهم نافع بود چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند نافع بود
و دردی که در سپرز بود سود دهد کرد ناج بپارسی کردانیده گویند و بهترین
و فاضل‌ترین آن از مرغ فربه و تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن
بادام بخورد آن دهد و متصل طبیعت آن گرم و تر بود و گرم معده را نافع بود
و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد خواهد که زود قوت وی
زیاده شود و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی مینختج بود و کرسنه
بیونانی اردلس گویند و بشیرازی کسنک و آن چیزیست که طعم وی میان
ماش و عدس بود و در رنگ وی به تیرگی زند و چون مقشر کنند برنگ
عدس مقشر بود و هیچ چیز گاو را مانند آن فربه نکند و در ولایت اجرد
و بیضا و کامفیروز بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون آن بسفیدی
زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول تا دوم
گویند در سیوم خشک است و درد و ورم سینه و تنفس از رطوبات غلیظ
پاک کنند و بر بهق و کلف و اثرها طلا کردن نافع بود و لون را نیکو
گرداند و چون با شراب بر گزندگی افعی و انسان و جانم و سگ دیوانه ضماد
کنند نافع بود و چون با سرکه و افسنتین بسرشند و بر گزندگی عقرب

نهند

نهند نافع بود و وی گوشت برویاند و بر جراحتهای مقعر چون با عسل و زراوند
مدحرج بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان برویاند و مولف گوید
اگر با برسا و زراوند و کندر و دم الاخوین با وی اضافه کنند و با سکنجبین
عنصلی بسرشند و استعمال کنند و بر گوشت دندان که خورده باشد بکرر
نهند البته گوشت برویاند طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود
و حکه که در بدن حادث شود ریزند نافع بود و چون بریان کرده با موز
و با عسل بیامیزند و چهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق
بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد چرب کرده و عسر
البول را نافع بود و زحیر و مغص را ساکن کنند و دتیبنی وی طبیخ
اورام صلب بود که در پستان و در اعضا عارض شود و سعفه و نار فارسی
را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن
کردن وی چنان است که بگیرد کرسنه فربه و سفید و آب آگاه بر وی ریزند
و زمانی نیک بحرکت آن میکنند و تا آب بخورد بعد از آن از آب
بیرون آورده و بریان کنند تا مقشر شود و پس به آسیاب خرد کنند
و بمنخل بیزند و شربتی از وی دو درم بود تا سه درم خلطی بد از وی حاصل

شود و غذائی خشک بود و بسیار خوردن وی به عوض بول خون آرد
و بقوه ادراری که در وی هست مسهل خون بود و بعضی گویند
مصلح وی کال [illegible] بود و کاکنج [illegible] قنطس است گفته شد کرویا کرویا
نیز گویند و قرنیا و قرنبا و بیونانی اقارو بلفظی دیگر نقره دان زیره
رومی است بشیرازی کرویه خوانند و در قوت نزدیک به انیسون
بود و وی بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در دویم گویند و در سیوم جالینوس گوید اول نیکوترین آن نباتی
بود و تازه بادها بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرمها
بکشد و حب القرع بیرون آورد و شکم ببندد و خفقان که آن از خلط
لزج بود سود دهد و مغص را بجابت نافع بود و شربتی از وی دو درم بود
و اگر هر روز دو درم بناشتا در دهن کنند و رها کنند تا نرم شود
و بخایند و فرو برد ضیق النفس را نافع بود و نفخ معده و امعاء
کرده و مثانه را سود دهد و درد معده چون بدان ادمان کنند بلغمی
که در معده بود بگدازاند و جالینوس گوید سده و امعاء را نافع بود
و چون با غذا استعمال کنند مسخن بدن بود و گویند مضر بود به شش

و مصلح

و مصلح آن سعتر بری بود و بدل آن نیم وزن مکون نبطی و نیم وزن انیسون
شامی و کرویا رومیه و کرویا جبلیه و ترمس است و گفته شد
خندقوقی است و گفته شد   طرویان گویند و آن نوعی از سیسا
بنوس است و گفته شد   عاقرقرحا است و گفته شد
قنطریون دقیق است و گفته شد   صنوبر کوچک است و که
معروف است بتم قرلیع و بشیرازی آنرا کاج خوانند و گفته شد
صاحب منهاج گوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع گوید
نوعی چند آورده اند که عروق صفر است هم او گوید اصول ورس است
و گویند ورس نوعی از آنست که مداینه نیز گویند و حرملاتی غافقی گوید
ثمر درخت مشتان است و در میم گفته شود و بعضی گویند انجره است
و خلاف است و مولف گوید به تحقیق آن نوعی از زربونسة
نباتیه گرم بود و بشکل مورد دانه بود و مسخن قبل بود و مسهل صفرا
مره بود و دو درم از وی کشنده بود و خوردن وی کشنده بود و از خوردن
حکه و ورم عارض شود بکشد و مداوای کسی که خورده باشد مانند
مداوای کسی که فرفیون خورده باشد کرکم همک الملک است و گفته شد

کرکری بپارسی کلنگ گویند و نیکوترین آن بود که باز صید کرده باشد
باید که چون بکشند و بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر به آب نمک
بپزند و صاحب منهاج گوید با پیاز نرم و گرم بپزند و بعد از آن حلوای
قند یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند سرد
بود شریف گوید دماغ و زهرهٔ وی چون با روغن زنبق بیامیزند
و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ فراموشی نکند و چون مغز وی
در چشم شب کور کشند شب کوری ببرد و چون زهرهٔ وی به آب ورق
سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه زایل کند البته
دماغ وی چون با آب حلبه بگدازند و بر ورم دست و پا طلا کنند
نافع بود و چون خصیهای وی نمک سود کنند و خشک کنند
و بیامیزند و با همچندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات و اجزا
مساوی در چشم کشند سپیدی ببرد که سبب آبله بود یا ناخنه و مؤلف
گوید در خواص آورده اند که اگر چشم وی سوده در چشم کشند بخواب
آورد و چون پیه وی بگدازند و با سرکه و عنصل مطحول بیاشامند
چند روز دفع غایته نافع بود و چون زهرهٔ وی با عصارهٔ مرزنگوش

بگدازند

بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه داشته
باشد هفت روز باید که روشنایی نه بیند و روغن گردکان در لقوه
می‌مالند بکلی زایل کند و زهرهٔ وی گویند بر جرب متقرح و برص لطوخ کنند
نافع بود گویند ابوالغنم حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن
زقنون است و گفته شد که نیز گویند قثاء الکبر است و خلاف است
و آنچه محقق است قثاء الحمار است و گفته شد که دشتی بپارسی شکنبه
گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا از حوالی ملبنی بیرون آورند طبیعت
آن سرد بود و عصبانی و گرد شن باید که بسکباج بزنند و خولنجان و فلفل
یا با سداب و کرفس و ابازیر و ملطف ناچار هر که ادمان خوردن وی کند
بلغم بسیار پدید آورد و دشخوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی
جوارشات مسهله بخورند و دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و
کیموس وی بلغمی بود و دوای وی رسافینی پدید کند و اولی آن بود که
با سرکه بزنند و خولنجان و فلفل کرگ بپارسی کرگن گویند و آن حیوانیست
که یونانی کرگدن خوانند و میان هر دو چشم وی سروی داشته باشد بزرگ
و قوهٔ وی بغایته بود تا حدی که فیل بر سر آن سر وی بردارد و در شهر یونان بن مؤلف

کوبچانورست از یک فیل کوچکتر و در بیشه باشد کنار آب سند باشد و رنگ و
مانند فیل است و سر او بسر گاو میماند و در میان هر دو ابروی وی کرسی باشد
بمقدار یک گز گردن او مانند گردن گراز یکپاره باشد و سر وی جمله عقدها
بگشاید و اگر صاحب تشنج بدست گیرد شفا یابد و دفع صرع و فالج و تشنج
بکند اگر با خود دارند از چشم بد ایمن باشند و در آنجانب بسیار است
و گویند زهره وی چون بخور کنند بادها بشکند و هر سحر که باشد زایل
کند و کزبره و کسبره نیز گویند و بیونانی قوریون و بپارسی گشنیز و
نیکوترین آن بستانی بود و تازه و فربه طبیعت آنکه تر بود گرم و در آخر
درجه اول تا دوم آنچه خشک بود سرد بود در سیوم بقراط گوید در وی
حرارت و برودت بود نزدیک به جالینوس گوید مثل به یخونه دارد
مرکب بود از قوة متضاده و دیسقوریدوس گوید روفس و غیر
ایشان گویند که سرد است و اگر سرد نبودی عصاره وی کشنده نبودی
بتبرید جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و بدرستی
که این فعلها بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است
و غواص و در نفوذ عوض میکند و جوهر سرد عوض نکند و لیکن چون

بباسنامند

بباسنامند محلل حرارت بود و برودت فعل سردی وی باقی نماند و اگر نه سرد
بودی حمره را شفا نبودی و در دوی قبض و تحدید بود چون تر وی یا
خشک بخایند بوی سیر و پیاز ببرد و عصاره وی با شیر زنان مسکن درد باشد
سخت بود و چون با سویق بر حمره نمله ضماد کنند نافع بود چون با عسل و
مویز یا بورق گل سرخ و عسل ضماد کنند بر شری و ورم خصیه اگر گرمی بود و
نار فارسی منافع بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند
و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل بیامیزند جمره و ورمهای گرم نافع
بود و خشک کرده وی سودمند بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی
و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و دوا خفقان را
نافع بود بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر این است که در طعام
مصروعان کنند و تر وی چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع
رعاف بکند و خاصه چون دو حبه کافور در وی کنند و رم آسلوی حل کنند
چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت ساکن کنند
و خشک وی چون با نبات بباسنامند در و سرو سنت که از گرمی بود
سود دهد و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک وی کوفته با عصاره

تر وی مضمضه کنند خوشی دانها که در دهان باشد ببرد و زایل کند و کشنیز خشک
خاصیت مقوی دل و مفرح بود و خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی
با سه درم آب لسان الحمل بیاشامند قطع خون رفتن از بینی بکند و منع
قی و حشار خالص که بعد از طعام بود خشک وی بریان کرده شکم ببندد
و چون با مسح بیاشامند شری زایل کند و بسیار خوردن وی ذهن
را مخلط کند و چشم تاریکی کند و منی خشک کند و باه بشکند و نسیان آورد
و مصلح وی سکنجبین و سفرجلی بود و خوزی گوید چون کشنیز خشک
بسایند و با نبات بیاشامند قطع لعوذ بکنند و منی خشک گرداند و
همچنین اگر با نبات سفوف کنند تر وی چون با مرغ فربه بپزند و مرق
آن جهت سوزش مثانه نافع بود و وسواس گرم را سود دهد که سبب آن
از شراب بود چهل درم از آب وی گویند کشنده بود به تجربه اگر مضرت
وی بدل رسد سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان
بود و چون از تر وی بخورند نیم رطل اختلاط عقل و غلظ آواز و سبات
آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی
کشنیز آید و مداوای وی قی کنند و بطبیخ شبت و روغن زیت و بورق از

و بعد از آن

و بعد از آن زرده تخم مرغ و نیم برشت به نمک و فلفل و مرق مرغ فربه با
نمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف محکم و اندک بیاشامند با مسح
و حبیش بن الحسن گوید کشنیز تر چون آب وی تنها و بسیار خورند زهر بود
و اگر با سبزه دیگر خورند از بغوذ منع آن کنند اگر با مسموم بود و اگر بغوذ
بود نفعی بود کزبرة بزر الانجره است گفته شد کزبرة الثعلب با درخوی است گفته شد
کزبرة الذئب ثمر الطرفاست گفته شد و حزامزج نیز گویند کزبرة البئر شعر الجن گویند
و آن برسیاوشان است گفته شد کزانگبین خربست مانند ترنجبین آن
طلیست که بر ورق خرما می افتد و نیکوترین آن تازه بود و سفید و بزرگ
دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود سرفه خشونت سینه که از رطوبت
بود سود دهد مستعمل از وی هفت درم تا بیست درم بود کبر کزبره است
و گفته شد کزبرة الحمام نوعی از سامح است و گفته شد کزبرة الغراب نوعی از
سوسن بریست و آنرا سیف الغراب گویند و آن دلبوث است گفته شد
کستور فستوریست مانند بلیج سودا و لبن دو نوع است یکنوع
سطبر بود و آنرا اسله خوانند و یکنوع تنک باریک بود مانند سبطرج و آنرا
کهیله خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل سرخی داشته باشد طبیعت

آن گرم بود در حد دوم درجه اول خشک بود و خوزی گوید معتدل بود و در حرارت
و رطوبت استرخاء معده را نیکو بود و فربهی آورد و هم خود و هم حب وی
و حب بطانه مانند حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم
و رطوبات را نافع بود و سده گرده و رحم بگشاید و حیض و بول براند و گرده
و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و روفس گوید چون دود آنگاه از وی
سحق کنند و بعسل بسرشند و بر دندان که درد کند و جنبد طلا کنند محکم
کند و درد زایل سازد و اسحق گوید که مضر بود بمعده و مصلح وی کثیرا
بود و بدل وی سمنان است بپارسی خرزه خوانند و کتب
الخزوع خرزه بید انجیر است و هر دو را از سموم شمرده اند و نیز که
خورند معالجه آن قی کنند تا معده از آن پاک کنند و
بپارسی شیره جو خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظتر از جو
آب بود و در طبریه و ترتیب کمتر از وی بود و مزاجهای گرم و خشک
را نافع بود و دفع تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند
اکشوث است و گفته شد و کشوثا و کشوثا نیز خوانند
افسنتین است گفته شد   نوعی از گیاه است و

کلیکانا

کلبکان و تخم بنز گویند و آن در رمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان
باشد و در طرف فارس نیز باشد و مولف گوید بشیرازی آنرا کل کنده
خوانند و آن مخدر بود و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند مست کننده
بود و چون تر بود بمقدار کرده بود و چون خشک شود از گردکان بزرگتر بود
و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود و نه همچون انواع فطر و گیاه
و خالی بود و از رطوبت غریبه پیوسته جوهر وی حرارت بنشاند و دیر هضم شود
و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و دارچینی و فلفل و صعتر و نمک بود
کرنب است و گفته شد   نباتیست بهم پیچیده و مانند
بسمانافته و عدد آن پنج بود و مولف گوید بشیرازی آنرا بشهک خوانند از
عرف عند آورند طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در دوم ابن
رضوان گوید در اول حرب و قوباء را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات
فاسد بود ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب
بلغم و رطوبت و بر ورمهای سرد ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید
بخاصیت مقطع شهوت و باه بود و مقلل منی و شیر بود و مصلح آن حب صنوبر
و مربا بود و در قوت مانند بدکشان بود و بدل آن بوزن آن کافور و بوزن آن

آن صنوبر بود و مولف گوید از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر کودک شیر
خوار بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در زیر سر ایشان یک عدد پیچک نهد
آرام گیرد و دیگر نگرید نم چم ...اکسشد کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته
شد گشته اسطوخودوس است و گفته شد کشمش قشمش است و گفته
شد و منافع وی نزدیک بمنافع مویز منقی بود کشنیشو بادنجان بری گویند
و ترفاعی گویند و از بهر آنکه بر جامه می چسپد ساق آن مانند نیشکر بود
و بر وی رطوبتی بود که بر دست می چسپد و ثمره وی چون خیار بود کوچکتر و خارناک
و بر جامه بچسپد و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و ورق آن
چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی را زایل کند و کعب الحمار زیر
کعب الحوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند قوی بود و چون
با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشانند و نفخ را در شکم بود سودمند بود و کعب
البعیر کعب کما و چون بسوزانند و سنون سازند دندانرا محکم گرداند و چون
با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشانند و سپید بگدازانند و محرک شهوت و باه بود
بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه
کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنائی

بیغزاید

سعانست

بیغزاید کف بقلة الحمقاست و گفته شد کف الکلب صاحب منهاج گوید مدا
گفته شد کف الیسه بیونانی لاربطوطاکم گویند و آن قسطنطنا است و گفته شد
کف السبع کف السبع خوانند و آن کبیکج است و گفته شد کف الذیب
حسطناماست و گفته شد کفری بیونانی فینقس گویند و آن بهار خرما بود
و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور گویند و فتورا خوانند و آنچه ماده بود کفری
و کفراه گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص و بدترین کثیف بود و که
اندرون وی چرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات مرهمات کنند
منع ریشها بکند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم
کنند معده ضعیف و درد جگر موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند
چند نوبت موی را سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را
نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا قطع سیلان فضول از شکم بکند
و قوت وی به مهر بهار که در اندرون وی بود مانند یکدیگر بود و ضماد بنیز
چون بخورند و چون بپزند و همان عمل کند گه کفری کف الیهود قفر الیهود است
و گفته شد کلز مغاث هندی است و در شکستگی اعضا و کوفت
آن بغایت نافع بود کلس نوره است گفته شد کلکل بلبغه اهل خراسان

مقل است و کفته شد کلب بپارسی کرده کویند وی معتدل بود در کرمی
و خشکی و ابن ماسویه کوید سرد و خشک بود و کویند سرد و تر و خلطی بد بهم
وی متولد شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بکذرد و ابن ماسویه کوید
محمود ترین کرده برده بود اولی آن بود که با سرکه و مری بپزند و یا با نمک
و فلفل و دار چینی همچنین با به وی بخورند کلیج فته است و کفته شد
کبیه آسی است و کفته شد کلبد درجه حرست و کفته شد
و کمادانوا عست و یکنوع غوشنه کویند و کفته شد و یکنوع کبیه
و هم کفته شد و در فطر انواع آن کفته شد کما شیر ماسرجویه صمغیست
مانند جاوشیر و کویند طلبیست و کویند بخفیق صمغ کرفس کوهیست
و کفته اند که فطر اسالیون تخم آنست و وی در همه احوالی اقوی بود و
از جاوشیر کرم و خشک بود در دویم کویند کرمی وی در چهارم بود و بول
و حیض براند و بچه بیندازد و محکم لغوی قوی و بی نظیر بود در اسهال
آب زرد وی مذهب و محلل بود کمثری بپارسی امرود کویند و آن انواعست
و فاضلترین آن نوعیست در خراسان که آنرا شاه امرود کویند
و آن مانند آب نبات بسته بود و خوشبوی خوش طعم بود و پوست تنک

بزرک

بزرک و بعد از وی سجستانی رسیده و آن معتدل بود و کویند سرد و تر بود در
اول و خشک بود در سیوم بصری کوید کمثری سرد بود در اول و خشک بود در دویم
و صینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر
الغذا بود و کمثری بیشتر از فواکه دیکر غذا دهد خاصه آنچه بزرک و شیرین بود
و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده و قوت معده بدهد و
تشنکی بنشاند و سکن صفرا بود خلطهای صفراوی را و آنکه قابض بود
و علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اکر فطر با کمثری بپزند و بخورند ضرر
آن کمتر بود خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند و بجای صبح
در روی هست و قولنج آورد و برای آن را مضر بود و مصلح وی عسل بود
با ادویهای کرم با زنجبیل مربا و حبهای کرم را نکند بقراط کوید کمثری
چون صلب بود مبرد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین
بود سخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس کوید مغوی دل بود و
رازی کوید آنچه متولد شود از وی دیر هضم بود و رازی کوید نشاید [illegible]
آب بر سر آن بخورند و بعد از وی طعام غلیظ بخورند و اکر بکرسنکی
ناشتا و ق بود بخورند باید که خواب نکنند و بعد از آن شراب کهن

صرف بیاشامند با زحیل و سربا ابن ماسویه گوید ربّ کثری طبیعت ببندد
و دابغ معده و قطع اسهال مره صفرا بود و کما فیطوس یونانی جاما بطس
گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومی است
و صاحب کامل گوید طرخون رومی است و یا کاشنی رومی و بعضی گویند برگ
و شاخ قنه است و همه خلافست مولف گوید حشیشه است و گفته اند
که گلی بنفش رنگ باشد و به آخر تخم گردد و بشیرازی آنرا ماش دارو خوانند
تلخی وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم گویند گرم بود و در دوم خشک
بود در سیوم گرمی وی در سیوم بود مفتح جلا دهنده اعضای باطن بود
و در وی قوة مسهله بود و چون بر صلابتهای رشن خفی نهند با عسل
سود دهد و چون با عسل بیاشامند وی عرق النسا را نافع بود و سده جگر
بگشاید و یرقان سودای وی را نافع بود و چون ضعف زور بیاشامند
خاصه با شراب حیض و بول براند و شربتی از وی یک مثقال بود و گویند مضر
بود به شش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سالیون
بود و دانگی و نیم آن سلیخه دیسقوریدوس گوید چون با ماء العسل جهل

روز بیاشامند عرق النسا را نافع بود و علت جگر و درد گرده و معض
را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم حالق النمر بکند و ابن سرافیون
گوید مسهل بلغم غلیظ بود شربتی از وی یکدرم و نیم بود تا یکمثقال و نیم
اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعا
بلائی را پاک کند و دیسقوریدوس گوید بدل آن سیسالیوس است
و دانگی و نیم آن سلیخه ابن ماسویه گوید بدل آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن
کمادریوس است کمادریوس بیونانی حمادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود
و بعضی طوقوریوس گویند و گویند برگ شاخ اشق است و خلافست و مولف
گوید گیاهیست سبز رنگ و بغایت تلخ و آن ورقی قضبانی لحمی بود اما اندک
تخم داشته باشد بیشتر ورق بود و بشیرازی آنرا نام داروی تلخ گویند و نیکوترین
آن تازه و بری بود و بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در
سیوم گویند و در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای فرمن
نهند پاک کند و چون بیاشامند تازه وی با آب بپزند سود دهد جهت سرفه کهن
ابتدای استسقا و بول و حیض براند و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آرد و چون
با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند

و در چشم کنند و قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل کند چون بکوبند و بر سر
نهند بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان را زایل کند و شریف گوید چون در آبی اندک
بپزند و بپالایند و سه روز بیاشامند هر روز سی درم بیاشامند با نبیت بیاشامند نیم
کرم سنگ ریزه بریزاند و البته دوی دردهای مزمن را نیکو بود و که در نواحی سبزوار و شستی
بود چون سحق کنند و با جلاب یا عسل و سرشند و سه روز بیاشامند شربتی
از وی سه درم بود و کما فیطوس گوید همین عمل نیز کنند و شراب کمادریوس مسخن
محلل بود و تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود سوء الهضم و ابتدا استسقا را نافع بود
و بدل آن عروق غافت بود و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن اسلیخه
بود و گویند تخم حماض بری بود و با تخم شلغم بری بدل آن بود کمون بپارسی
زیره کرمانی گویند و فارسی و شامی و نبطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت
گرم خشک بود و در سیوم گویند گرمی وی در دوم بود و کرم را بکشد و بادها بشکند
و هضم طعام بکند و چون به آب وی روی را بشویند لون را صافی کند و روفس
گوید کرمانی شکم را ببندد و نبطی بگشاید و ابن ماسویه گوید چون بریان کنند
و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند و مجفف معده
بود و جرب را نافع بود و اگر زنان بارنیت گهی بخود برگیرد قطع کثرت حیض بکند

وچون

وچون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند
قطع شهوت طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون
با سرکه سحق کنند و قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آن در چشم چکانند خون را
ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره بری وی چشم را جلا دهد و چون در موضع موی زیاده
که در چشم بود طلا کنند بعد از آن که موی بر کشیده بود و دیگر نروید خاصه با صمغ
طلا کنند بعد از آن که موی بر کشیده بود و بری وی سیاه رنگ بود و مانند
شونیز و نوعی از بری است که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند
فواق ساکن کند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر سیاهی که در
سپید چشم بود زایل کند و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود شربتی از وی
دو درم بود گویند مضر بود به شکم و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را
زرد کند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شابور گوید بلکه یک وزن و نیم زروق
گوید بدل آن بوزن آن فارسی بود و بدل آن کرویا بود و بر صد نیم وزن آن کرمانی
بود و گویند بدل آن تخم کرفس بود کمون حلو انیسون است گفته شد
احرفا سوس خوانند آن شبت هندی است گفته شد کمون حبشی کمون بری است

ودر کمون گفته شد کمون ارمنی کرویاست وگفته شد کمون آسی شونیز را هم کمون
اسود خوانند گفته شد کمکام گویند درخت خوست وگویند پوست بیخ است
خرو گفته شد بصری گوید صمغ آنست که لیمون خاه لیمون است وگفته شد وآن
نوعی از زیتون سیاه است کندر بعربی لبان گویند وبپارسی کندر
دریایی واصمعی گوید سه چیز است که از زمین خیزد ودر هیچ جایی دیگر نبود لبان
ودرس وعصب یعنی بردیمانی وابو حنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان
ودرخت آن خارناک بود وقد آن دو گز زیاده بود نروید الا در کوه وبرگ
آن مانند برگ مورد بود وثمر آن هم مانند تخم مورد بود علک وبرا کندر
خوانند ولستح گویند وبیونانی نیکوترین آن سفید ونو مدحرج بود یعنی چنان
گرد بود وچون لمس کرده سرخ شود وغش وی بصمغ راتینج کنند وجالینوس گوید
طبیعت کندر گرم بود در دوم وخشک بود در اول وگویند در سیوم قوه حابسه
بود وخون ببندد از هر موضع که بود ترف دم که از حجب دماغ بود آنرا نافع است
ومنع ریشهای بد که در معده بود وچون با عسل بود اخسی نهند زایل کند وچون
با پیه بیامیزند وبرقوبا مالند زایل کند وریشها که از سوختگی آتش بود وشقاق
که از سرما بود سود دهد وچون با نطرون بیامیزند وسر را بدان بشویند ریشهای

تر

زایل کند وچون با خمر شیرین بیامیزند ودر گوش چکانند انواع درد وی را زایل
کند ابو جریح گوید محرق خورند بلغم بود ونشف رطوبات از سینه بکند ومقوی
معده ضعیف مسخن آن بود وجگر سرد را اگر یک مثقال در آب خو بسایند
وهر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود وحفظ زیاده کند وذهن جلا دهد
ودفع نسیان بکند واگر بسیار بیاشامند صداع آورد وکندر هضم طعام
کند وبادها بشکند وقی ببندد وریشهای چشم را نافع بود وخفقان را سود
دهد وشیخ الرئیس گوید مقوی روح دل ودماغ بود وقوه تریاقیه در وی هست
وسبب آن دخان وی در زهان با سود مند بود وگویند سرفه را نافع بود و
خاییدن وی لثه ودندان را محکم کند وبسیار خاییدن وی بکند احتلام رعش
وسیاه پیدا کند ودخان وی چون با قطران بسوزانند وموی بر داء الثعلب
نهند واگر کندر بسیار با شراب یا سرکه بیاشامند کرم بکشد وقشور وی تمام
داشته باشد وصفت آن گفته شد در کاف دقاق الکندر قشره منکسر از
کندر بود ودر قوه مانند کندر بود ودقاق کندر آن بود که کندر کوفته در
منخل کنند وبیزند وآن خرده که از منخل بشیب آید دقاق الکندر گویند نیکوترین
آن سفید بود ومشرقی تازه کندر ونرم درم بود ونافع بود جهت تبهای بلغمی وچون قدری

کندر و اندکی مورزعفران بخور برگیرند و همچنین اگر قدری با اندکی نانخواه بیاشامند
دخان کندر حمرة علتهای چشم نافع بود و گفته شد و صفت دخانهای کندر
مضر بود بشش و مصلح آن ارزپارسی بود و بدل وی مصطکی بود و الحق بر عمران
گوید بدل وی یکوزن و دانگی و نیم آن دقاق وی بود و کندش بپارسی
کندرشه گویند و مستعمل از وی پنج درم بود و بیرون وی سیاه بود و
و اندرون سفید که بزردی زند و طبیعت آن گرم بود در اول درجه و در جهار
چهارم خشک بود و در آخر درجه سیوم خوردن وی در غایت خطر بود و
وی مقطع بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کرد
سبز رنگ دارانند و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود از
مفاصل شربتی از وی ها دانگی و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد
و نشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبت بکند و اگر در خزان
و زمستان بهار سعوط کنند شاید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد
آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون
آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه های قتاله بود
و قی و اسهال آورد و غشیان باشد که بخناق انجامد و مداوای آن که خورده باشد

بقی

بقی و حقنه قوی که در آن شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج پدید آید کند معالجه
تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز القی بود و دو دانگ
وزن آن فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه ستاره نه بیند مقدار عدسی با روغن
بنفشه سعوط کنند بغایت سودمند بود و بکال صحه باز آورد و یک نوبت
مولف گوید برگ کندش به برگ سادج ماند کنگر حرشف است و گفته
شد و طبیعت آن گرم و تر بود و در اول باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی
کند کنگرزد بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف و طبیعت آن گرم و تر بود
در اول گویند سرد و تر بود و وی قی آورد و باسانی و چون به آب گرم و
سکنجبین بیاشامند یا با عسل بدل آن پنج دار شیشعان است و گویند
در قی بدل آن جوز القی بود و کوز مقل است و گفته شد کوز کندم جوز جندم است
و گفته شد و صاحب منهاج گوید در خواص وی آورده که چون یک اوقیه از وی
بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب و نمک با هم بیزند و سر ظرف ببندند در ساعت
شراب رسیده گردد و آن شراب فربهی آورد و منی بیفزاید کوکب بادآورد
است و گفته شد کوکب [illegible] حنظل است و گفته شد کوکب شامی طین شامی
است و گفته کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید بطلی است

وابن سمجون گوید درختی است که بشب روشن بود و آن طلق است و گوگرد سرخ است
گفته شد کوکب کوهی سنگ است گفته شد گوارخ نیشابوری درشید باجه گویند
کیموس وی لذیذ بود ولیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود منهضم شود
و عدیم الفضول و حسن الکیموس بود و خونی لذیذ از وی متولد شود و اگر
بسیار کراث و انجدان مستعمل کنند لزوجت برودت آن کمتر شود و وی سحج و امعاء
خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود دهد و
کهربا ماه وانیا است و گفته شد و کهربا صمغ جوز رومی است و نیکوترین
آن شمع رنگ بود و صافی و سرخ که بزردی زند و طبیعت آن سرد
خشک بود و خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود گویند
گرم بود و در سیوم خون را ببندد و از هر موضع که بود خفقان را نافع بود و
مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی به آب سرد بیاشامند
قی ببندد و با مصطکی قوة معده بدهد و درد معده و عسر البول را نافع
بود و جوری گوید قطع رعاف کند و چون بر ورمهای گرم بیامیزند نافع
بود و ... فرسطس گوید کهربا چون بر زن حامله ببندند بچه نگاه دارد
و اگر بر صاحب یرقان ببندند نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش

لطوخ

لطوخ کنند نافع بود و رازی گوید خون و حیض ببندد و بواسیر و گویند مضر بود
بسر و مصلح وی آذرباریسی بود و بدل وی طباشیر بود و تیا دوق گوید بدل
وی بوزن وی سندروس بود و دیسقوریدوس گوید بدل وی دو وزن
وزن وی طین رومی بود چهار دانگ وزن وی سندروس بود و ابن مولف
گوید کهربا با سندروس مغشوش کنند و کم کسی فرق کند و فرق آنست
که چون کهربا بر آتش نهند بوی مصطکی کند و سندروس بوی ناخوش کند
کهکم بادنجان است و گفته شد کبه مصطکی است و گفته شد کیلار و
سرخس است و گفته شد کیخوس کیسو نیز گویند و آن جعده است و گفته
شد کیلکان نوعی از کرات است و گفته شد باب اللام لادن
نیکوترین آن چرب و خوشبوی بود که لون آن بزردی زند که هیچ رمل در وی
نبود و در روغن حل شود و هیچ ثقلی نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در
آخر درجه اول و گویند در آخر درجه دویم تر بود و گویند سرد و قابض
و ابن قولی دور است گویند خشک بود و جوهر وی بغایت غایت
لطیف است و وی تیپنی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود
و ملینی معتدل بود قوة بن موی بدهد و بردباندو با روغن مورد موی را

نگاه دارد اما برد الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند و معالجه آن
داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و خضاب لادن و اگر لادن
در شب یمانی بخور کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم را پاک کند شربتی از وی تا نیم مثقال
بود و ملین صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد و چون صمغ
و سردی در ایشان بود اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند
درد زایل کند و اگر روغن بابونه یا شبت حل کنند و بر وجعی که باشد مالند
نافع اگر روغن گل حل کنند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که بشیرازی
جاندانه گویند بمالند نافع بود نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک
بر ورم مقعده نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل حقنه کنند سحج را
نیکو بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود به سپل و مصلح وی سنبل
الطیب بود لاجورد بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و مولف
گوید بخاصیت تفریح و تقویه در وی زیاده بود که در نوع دیگر بسبب
همسایگی اسرب و لعل و نوعی در ماری بد بود و سرد بود در دوم خشک
بود و در سیوم گویند سرد و خشک بود و قوت وی مانند حجر ارمنی بود

ولیکن

ولیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود و در مسهل سودا گویند قوت وی مانند
لزاق الذهب بود و اندکی ضعیفتر بود لاجورد مسهل بود سودا را و خلطی
غلیظ که با خون آمیخته بود مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون زن نیم درم از
وی در فرزجه کند با یکدرم روغن زیت بچه را نگاه دارد و از رحم تا بثبوت
رسد ایمن باشد از افتادن شربتی زیاده از وی تا یکدرم بود و درد گرده
و مثانه را سود دهد و ثاليل قلع کند و چون با سرکه سحق کنند و برص
طلا کنند نافع بود و موی مژه را برویاند و چون زن بخود بر گیرد حیض
نیکو برویاند و لاجورد مضر بود بفم معده و مصلح وی مصطکی بود و
باخلاط و بدل وی حجر ارمنی بود گویند لزاق الذهب کانی بود لاغیه
نوعی از یتوعات است و گلی زرد دارد و مانند گل شبت و ورق
وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و در ارمنی کوهها
بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل با
گل وی حر اکند و بعضی گویند نبات شملیز است فی الجمله طبیعت
آن گرم و خشک است در سیوم گویند در چهارم از خواص وی
آنست که اگر در مقامی ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان در

روی آب افتد ولبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق
وی چون بپزند بخورند همین عمل کنند و اگر ورق وی بکوبند و عصیر از و
بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن وی ولیکن لبن
وی اقوی بود و بدل آن فراسیون است و لالا کتابیت که از طرف
مکه می آورند و جهته بواسیر بخور کردن نافع بود و خاصه ثمر آن درد مقعد
ساکن کند و چون بیاشامند خون را ببندد و طبیعت وی سخن بود
و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح آن حب الآس
بود لبلاب قوبونه خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف
بود و بعشقه و جلبوب نیز گویند و به شیرازی هر شه گویند و نبات
وی بر هر نبات که نزدیک بود پیچیده شود و آنرا حب المساکین
گویند و طبیعت وی معتدل بود و در حرارت میوسنت و گویند
گرم و خشک بود و در اول گویند سرد و تر بود و وی طبی محلل بود و اگر
عصیر وی با روغن گل بر پنبه پاره در گوش چکانند درد زایل کند و درد سر
کهن شده را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و سده شده جگر را و در ف
آن بگشاید و سپرز را سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب

منهاج

منهاج گوید شربتی از وی سی درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند خافقی گوید
که شربتی از وی نیم رطل کباب بود چنانچه چهل و پنج مثقال و نیم بود
با بیست درم نبات بود و اگر بجوشانند قوة وی ضعیف شود جهته سرفه
که از جنس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی گرم بود و محلل ورمی بود
که در مفاصل احشا بود و چون با لوس خیار چنبر مستعمل کنند قرحه
و امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز
و وی را مصلح نبات بود و لبن و لبلاب بزرگ و موی بستر و دو تنش
بکند و صفت مداوای مسهل خون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی
و خبازی بود و لباب القمح لباب الحنطه است و آن نشاسته گفته
شود و لیسان خردل بری خوانند و آن در صفت مانند خردل است
و نه به آن حرارت که خردل دارد ندارد و در بطلیه الحسنه خوانند مولف گوید
برکی آنرا قیچی خوانند و آنرا تره بود از حامض غذا بیشتر دهد و نیکوتر از
وی بود بمعده وی را چون بپزند و بخورند شریف گوید چون بپزند و
در طبخ وی طفلانی که از ضعف عصاب دیر دیر براه نتوانند رفت
و چون در ان نشینند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر سرشند

و بروی مالند کلف ببرد و حسن را زیاده کند و لون را نیکو گرداند و اگر بدان
ادمان کنند کلف و نمش و بهق را زایل کند و اگر از تخم وی لعوقی سازند و
بناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند
یا با مسح سنگ بریزاند لبن بپارسی شیر گویند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه
گوید گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوت است
و هم گوید قوة وی در حرارت و در وسط درجه اول بود و در رطوبت در
اول درجه دوم رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود
بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود و بلکه بخون نزدیک بود و از
بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر بود خاصه غلیظ بود و صاحب منهاج
گوید وی سرد و تر بود و حلیب وی را سردی کمتر بود و هم گوید معتدل بود
و مقوی بدن و چنین گوید باید که نظر کنند به بینند عضائی که هضم وی
میکند چه طبیعت دارد و عضو بدنش هضم وی میکند و لیس هر دو
سرد باشند و از بهر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب جامع گوید
نیکوترین آن بغایت سفید بود و معتدل القوام و بر روی ناخن بایستد
صالحترین شیرهای آدمی شیر زنان بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک

به طبیعت

به طبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات دلالت بر جودت البان
وردان کند و اگر از حیوانی مثل گرگ و سگ و شیر و یوز و امثال آن بود
که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود اما حیوانی که گوشت ایشان خوش
بود مثل گوشت گوسفند و بز و گاو و اسب و خرگور و آهو و خوک و امثال
آن نیکو بود و موافق بود شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوة وی ضعیف
بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و آنچه سفید بود زود
تر بگذرد و در بهار رطوبت وی زیاده و در تابستان سخونتر و چون
نیکوتر بود از بهر آنکه زرعی که آن زمان خورد او سیم اغلظ بود و آنچه در دشتها
چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه چرا کرده باشند
اجف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان السن بود و کوچک سن
وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود
جبنیه و مائیه و زبدیه چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فعلی خاص داشته
باشند و چون با عسل بیاشامند رگهای اندرونی از اخلاط غلیظ
پاک کند و نضج بدهد و غذائی نیکو بود و در قوة دماغ بیفزاید و خصوصا
شیر زنان و وی زود هضم شود و چون از خون متولد شود باشد که در

غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون با شیر نبات بیاشامند بخسپند و هیچ غذای
بر سر وی نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود مزاج گرم و خشک را چون
در معدهٔ وی صفرا نبود با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد و نیکوترین
اوقات خوردن وی میانهٔ بهار بود که آن زمان معتدل بود و در غلظ و
لطافت حسنه در وی بیشتر از ما تقدم بود و در زمستان نشاید که خورند
و نشاید که بعد از چهل روز که زاییده باشد شیر وی خورند بسبب آنکه
که بیشتر از وی زهک خوانند و چون با نبات بیاشامند لون را نیکو
گرداند خاصه زنان را فربهی آورد تا بحدی که صاحب مزاج گرم و خشک
چون در آب پنیر بنشینند فربه شود و جرب و حکه را نیکو بود و باد را برانگیزد
و شیر پخته که سنگ بر آتش تافته یا آهن داغ کرده باشند شکم ببندد
و شیر بیخ را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه و رایج و
ارنب بحری و خانق الذئب و بیخ شوکران و وی تریاق زهرها بود و حتی
افعی و وی در معدهٔ صفراوی مستحیل بصفرا شود و منضج بود و سدّه
و درد جگر پیدا کند مضر بود به اصحاب سیلان دم هیچ چیز مضرتر بدان
سال نبود از شیر که فاسد شده باشد و شیر مضر بود با اورام باطنی و اعضا

واورام

واورام بلغمی چون بسیار خورند برص آورد و شپش و زبدان پیدا کند
والا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس
بود و لیکن مضر بود بلثهٔ دندان و تاریکی چشم آورد و شب کوری و
خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود و مضر بود سنگ
گرده سدّه جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند
بشراب و عسل یا بیش که خوردن را بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه
خورده باشند بشراب صرف و چون جوشانیده باشند و بعد از آن
کشمش بخورند و نفخ آن زایل کنند و اگر در شکم بسته شود بسبب پنیرمایه
یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص و آنچه با پنیرمایه بسته بود زود
بخناق کند و باید که از مملوحات اجتناب نماید که عطش زیاده کند و باید
که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند و با فودنج پنج درم که در ساعت تحلیل
کند و با پنیرمایه یکمثقال بیاشامند که رقیق گرداند و بعضی و اسهال
بیرون آورد و لبن خاص خاصی نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود
و چون مسکه از وی بگیرند ترش شود و آنرا مخیض خوانند و بپارسی دوغ گویند
و چون مسکه از وی نگرفته باشد آن را بپارسی ماست گویند و طبیعت آن

سرد و خشک بود و گوشت تر بود و گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس
گوید ماست مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه منفخ و مرطب بود
و وی دندانها را زیان دارد لیکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم و استمرا
بود و لثه را زیان دارد و دوغ معده گرم را نافع بود و حشای وی خالی
بود و از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند و اسهال صفراوی را ببندد
تشنگی ساکن کند باید که با ماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود
اگر مستحیل شود بعفونت و حموضت و دوار و غشی و مغص در فم معده
تولد کند و باشد که بهیضه کشنده کند باید که قی کنند و معده از
وی پاک کنند و با ماء العسل و بعد از آن شراب صرف یا مثلث
یا قلاقلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند لبن البقر
روفس گوید شیر حیواناتی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل آن
بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو
نیکوتر و مناسب تر از شیر دیگر حیوان بود و سمن و غلظ وی زیاده بود
و غذا بیشتر از همه شیرها دهد و بهی آورد و به تر بگذرد و در بود و سل
و نفث دم و تبهای کهن نافع بود و لبن المعز شیر بز معتدل بود میان شیر

گاو

گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا را که از خشکی بود و غم و
وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق
و ورم تازه را سودمند بود و ریش مثانه و دیسنطاریا و روفس گوید
شیر بز ضرر وی به شکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر
به چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و درخت
حبة الخضراء و امثال آن از بهر این نیست که معده را نیکو بود و روفس
گوید شیر بز اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند
وی و طبری گوید تبهای کهن را و استطلاق بطن را نافع بود و از بهر آنکه
بسیار بود و اندک آشامند و بر چیزهای تلخ جدا کنند و گوید مضر بود به حشا
بدل آن شیر گاو بود و لبن اللقاح لبن الابل است و بپارسی شیر شتر گویند
و وی دسومت و جبنیت کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود و سده
احداث نکند و چنانکه شیرهای دیگر بلکه سده بگشاید جگر را تازه کند
و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوت چشم بدهد و مرضهای
سپرز نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقای طبلی را نافع
بود و اگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند استسقای گرم را نافع بود چنین

کوید استسقاء طبلی و زقی را سود مند بود و خلطی که در جگر بود بکدازد و ورمها
صلب جاسینه را نیکو بود بول اسیر را نافع بود و شهوة و غذا و جماع برانگیزد
واگر با نبات بیامیزند و بیاشامند لون را صافی کند و حرارت جگر و خشکی
آن را نافع بود و یک رطل یا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد
و غذا کمتر دهد و از الوان و بدل آن شیر بز و سحا بود که در ساعت دوشیده
باشند لبن النعاج لبن الضان نیز گویند بپارسی شیر میش خوانند و هم غلیظ
بود و جبنیه و زبدیت بسیار داشته باشد و نفث دم و قرحه شش را نافع
بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوة باه بدهد و ادویه کننده را نافع بود
و تزحر و قرحه امعا و ربو و سرفه را نافع بود لون را صافی کند و در دماغ و
نخاع بیفزاید و همچنان که شیر بز محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن
نبود و قراقر و مرار و بلغم و قولنج آورد لبن الاتن بپارسی شیر خر گویند
و دسومت وی کمتر بود و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند لثه
را و دندان را محکم کند و بخلاف شیرهای دیگر در سرفه و سل و نفث دم و ضیق
النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری بول را نافع بود
و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم یا کمتر یا مدادیا بیشتر

وادویه

460

و ادویه کننده را و زحیر و قرحه امعا را نافع بود و موافق نبود و اصحاب
صداع و طنین و دوار را بدل وی شیر بز بود گویند شیر میش لبن الجیل
لبن الرماک خوانند و بپارسی شیر اسب گویند حموضه در وی کمتر بود و ز
زود بگذرد و خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن به شیر
وی حقنه کند و چون گرم بود رحم را پاک کند از قرحه و چون بیاشامند
مستی کند و ترکان آن را قمیص گویند و لبن النسا شیر زنان بول براند و تریاق
از نبجی بود و درد چشم را نافع بود و چون در چشم کنند خشونت چشم را زایل
کند و خاصه چون به اسفیده تخم مرغ و سل را نافع بود و چون بیاشامند
همین زمان که از پستان بیرون آید و یا بمکند از پستان زنی صحیح البدن و
معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحه آن نافع بود و لب لبشیرازی زمک
خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج جگر گرم بود و خشک بدن را
فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده
بگذرد و نفخ در معده و درد پیدا کند و حشاوی دخانی بود و مهیج فواق
و مولد وحا بود چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود و لبن السئول
صمغی است که از طرف مغرب سجا آورند و طبیعت آن گرم بود بغایته مفسد

بدن باشد و بوشیدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر
ورم صلب بمالند نافع بود لبن اللاغیه صفت آن در لاغیه گفته شد جالینوس
گوید در قوة مانند فراسیون بود و بدل وی بود لبان کندر است و گفته
شد لبن الینبوعات شیر ینبوعات است و مانند مازریون و حلتیت و فربیون
و شبرم و غیر ایشان و انواع آن حار محرق بود و مفسد خون بود و اگر بر اعضا
چکد بسوزاند و مداوای آن در آبی سرد بود و بغایت نشستن بجزهای سرد
و مولف گوید شیر ینبوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوبا مالند
زایل کند البته نیکوترین آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود و در مرق و گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل
سنی نزدیک بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی
قرحه و امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی آورد و مصلح
وی ابازیر و ملطف بود لحم الایل گوشت گاو کوهی بود و زود
بگدازد و بول براند و غلیظ بود و تب ربع آورد و لحم الجبلیه
و الحمار الوحشیه گوشت گوسفند کوهی و خرگور طبیعت آن گرم و خشک
بود و در سیوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباشی سودمند

بود

بود بر کسی که دراریح خورده باشد لحم القنافذ در صفت منفعت قنفذ
گفته شد لحم الخیل گوشت اسب مصلح تعب سخت و ریاضت قوی
بود و مشام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود و در غلظ در ذات
تولید بود لحم الدب گوشت خرس لزج و مخاطی عسر الهضم بود و غذای
بغایت مذموم بود لحم السباع دواب المخالب گوشت دد و دام بواسیر
چشم را سود دهد و قوت آن بدهد لحم الحمار الاهلیه گوشت خر
ضرر آن کمتر بود و اصحاب کار سخت و ابدان متخلخل وی بدترین گوشتها بود
لحم ابن عرس در ابن العرس گفته شد در الف لحم السنور گوشت
گربه گرم و تر بود گویند سرد بود و درد بواسیر را نافع بود و سخن کرده بود
و درد پشت را نافع بود لحم السقنقور در سقنقور گفته شد لحم الجزور
گوشت شتر بچه بغایت گرم بود و مصلح بود اصحاب عرق النسا را و در آخر
تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از همه گوشتها و خون
سخت تر تولد کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود لحیة التیس نباتیست که
آن را برومی هوفسطیداس گویند و بپارسی اسبخ و بعربی اذناب الخیل باصفهانی
مشک قابض و یابس بود و خون منی و رحم ببندد و مجموع اعضا

نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود و در اول و خشک بود در
سیوم گویند در اول اعضا را سخت کند و از بهر اینست که در تریاق مستعملست
و در وی قبضی بود و مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع
بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و وی ریش شش را نافع بود و عصارهٔ
وی نفث دم و نزف آن را سود دهد و مقوی معده بود و سودمندتر
چیزها بود جهت قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم را اصلاح آورد
و چون بران ببندند اگرچه عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل
و گلنار است و بوزن آن لحیانی دینسا قوس است و گفته شد لحیة الحمار
پرسیاوشان است و گفته شد لحام الذهب الحام الصاغة لزاق الذهب
گویند و نیکوترین آن معدنی و ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان بود
و سرکه که در هاون مس چندان در آفتاب بسایند که منعقد شود
و طبیعت آن گرم و خشک بود و حار و قابض و منقی معفن بود للدغ
نه بود سخت و گوشت زیاده بگذارد و در جراحتهای ناسور نهند
نیکو بود و لحام الذهب اشنجار الصاغة گویند و نه شنجار است سنجار
بود و عرطیثا و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود اگر

برا عضا

برا عضا جگر بسوزانند و مداوای آن در آب نهند و بغایت سرد نشین
بود و بچیزهای سرد مولف گوید شیر بنوغات خاصه شیرم لاغیه چون در
قوبا بمالند زایل کند و لسان القرطم مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل
بلغم و قولنج بگشاید و استسقا و زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال
بود و باسطر لیبنی میعه است و آنچه سایله بود آنرا عسل لبنی گویند و میعه سایله
خوانند آن مانند عسل بود و در وی حلاوت نبود و آن صمغ درختی رومی است
و نیکوترین آن بود که سایل بود و بنفس خود خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه
نباشد و طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دویم و گویند ترست
و وی منضج و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن و بلغمی
و آواز صافی کند و چون زن بخود برگیرد و بیاشامد حیض و بول براند و مسهل
بلغم بود و بی زحمت یک مثقال از وی مستعمل کنند و وی مسبت بود و نزله
را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود و گر اضافت وی کنند و
بدل وی چند بیدستر و روغن یاسمین بود و گویند جاوشیر لحم مجموع گوشتها
گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن
بود که متوسط بود و در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدلتر بود و خصی کرده

فاضلتر از خصی نکرده بود وی مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون شود و مفصل
گفته شد لحم الحملان فاضلترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت
حولی بود طبیعت آن گرم بود و در اول نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده
معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند و بر برص و بهق
و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را نافع
بود و سرکه نترس و بلغمی و او اگوشت سوختی از جهت گزندگی جانوران چون
مار و عقرب و گزندگی عقرب و جراره را نافع بود و با شراب گزندگی سگ
دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث با حلوای
شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که آنها
قابض برند و لحم النعاج گوشت میش حرارت آن کمتر از گوشت بره بود
و خونی بد از وی حاصل شود و لحم الخنازیر ترسایان گویند گوشت خوک
بهترین گوشتها بود و گوشت وی بهترین گوشت حوش بود و آنچه صحیح است
بهترین گوشت حوش گوشت آهو بود و گوشت خنزیر بری و اهلی زود
هضم شود بگذرد و غذا اندک دهد اما بقوة بود و جالینوس گوید گوشت
خنزیر موافق انسان و معتدل مزاج بود و گویند قوی که گوشت آدمی خورند

اگر گوشت خوک بخورند فرق نتوانند کرد به لون و طعم و بوی این دلیل ملاءمت
و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن با شراب
با حلوای قند کنند   گوشت حبش بود و فضول آن کمتر از
گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد اگر شیر بد خورده
باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه رنگ بود و آن سبکتر و لذیذتر بود و
گوشت آنچه سرخ باشد و چشم ازرق حرارت آن کمتر بود و از گوشت میش و
معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و کسی را که نافع بود
و دملها که بر اعضای وی بر می آید و خونی معتدل بود نیکو میان رقت و لطافت
و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح آن
حلوای قند و عسل بود و لحم المعز الاناث و التیوس گوشت بز ماده
لیکن باشد دشخوار هضم بود و غذائی بد دهد و مولد خونی بود که میل
بسیاهی داشته باشد و لحم البقر گوشت گاو بهترین آن جوانه سن
بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشکتر بود از گوشت
بز و در گرمی گرمتر از وی و گویند گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا
بود و چون بسکباج پزند منع سیلان ماده از معده بکنند و وی را غذ

اصحاب کد بود ودشخوار بهضم شود و غذائی غلیظ بود وآنچه سیاه بود
مرضهای سوداوی تولد کند و جرب و بهق و سرطان و قوبا و جذام وداء
الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع بسیار پیدا کند وآنچه ضرر آن کم کند
دارچینی و فلفل و زنجبیل است و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ
اندازند گوشت مهرا کند لحم العجل گوشت گوساله نیکوترین از گوشت
گاو و کبش بود نیکوتر آن بود که نزدیک زائیده باشد وطبیعت آن
گرم وتر و غذائی معتدل بود وخونی صالح از وی متولد شود و مصلح
اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت استحمام
بود و لحم الجاموس گوشت گاومیش بود و غلیظ ترین گوشتها بود و
کیموس بد بود و دیر بهضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد
وخشک بود در جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند گوشت نعام و گوشت
نمک سود بود ولحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر بود از
خصی نکرده و چون حیوانی مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین آن حولی
و ضان معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بلکه
فاضلتر از گوشتها بود و گرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود بهضم شود

وخونی

وخونی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن
لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرضی معده بود و مصلح وی آب فواکه
بود و قابض لحم الغزال صالح ترین گوشتها گوشت آهو باشد با وجود آنکه
مجموع گوشتهای صید بد بود وخونی غلیظ سوداوی از ایشان متولد شود
اما آنچه صید گوشت آهو بره بود بدن کمتر داشته باشد و نیکوترین آن
خشف بود وطبیعت آن گرم وخشک است قولنج را سود دهد و فالج را
و مصلح بدن بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود
مصلح وی او نان حموضات بود لحم الارنب گوشت خرگوش بود و بعد از
گوشت آهو بهترین گوشت خرگوش است و گفته شد لحم الخبل الالکا نوعی از
خیری جبلی است و آن حرانی است گفته شد در حاکلیه سلیمانیه نقل است
که از رد عن زعفران است و آنرا قرقرمعا خوانند و گفته شد و لزاق
الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لحام الذهب
است گفته شد لزاق الرخام لزاق الحجر گویند و آن صمغ بلوط است گفته
شد لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره بشیرازی آنرا ورق بارتنگ
گوسپند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و …

وی مرکب بود از مائیه ارضیه و مائیه و مبرد با رضیه و قابض بود و سودمند بود
و برگ کبر تر و تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و برگ آن
قابض بود در اوج و منع سیلان و خون بکند و خشکی وی نه لداع بود و
اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی برود بهای
گرم و تری و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را
نافع بود و آب برگ وی قلاع را زایل کند و شیافات چشم را چون بری
بگدازند سودمند بود و گویند تب غب را نافع بود و چون بیاشامند
از اصل وی سه عدد در چهل و پنج درم شراب ممزوج کرده گویند تب ربع
چهار اصل وی بر گزند سگ دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی مصطکی و سیلجه بود و بدل برگ آن برگ حماض بستانی بود و
لسان الثور حشیشیست که بپارسی گاوزبان گویند و نوعی از مرو سنگ و
بهترین آن شاهی یا خراسانی بود غلیظ و برگ وی بروی ثعلها بود
طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک با اعتدال بود و در وی اندکی
بود و تر بود در آخر درجه اول آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند
سرد و تر بود در سیوم سوخته وی قلاع کودکان را زایل کند و التهاب دهن

وی مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سوداوی را نافع بود و از وی
شربتی دو درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و چون با نبات بپزند
گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی صندل سرخ بود و بدل وی بوزن آن ابریشم
سوخته و چهار دانگ وزن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنجبویه است
و بهمن با و گویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن اترج
لسان العصافیر ثمر درختیست که آنرا بپارسی اهر خوانند و بشیرازی آنرا ثمر تخم اهر
گویند بپارسی گنجشک زبانه و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دوم تر بود در اول و برگ درخت وی قبضی بود و ابن ماسویه
گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را
زیاده کند و قوت مجامعت بدهد و دیسقوریدوس گوید خفقان
را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر بود بوزن آن
تودری سرخ گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود و لسان الحمل
در سیسا گفته شد لسان الکلب لسان الحمل حماض را بدین اسم خوانند
و لسیف کبر است و گفته شد لصیفی نیا لبیت که معروفست
با ذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته

شد لعبه بربری بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان اما کردتر از سورنجان
است و زنان از جهت فربهی خورند همانا نوعی از سورنجان است و محرک
شهوة و باه بود و اورا لعبس سورنجان گویند و آنچه محقق است سورنجان است
در مصر عنکر خوانند و طبیعت آن گرمست و در سیوم ابن مولف گوید لعبه بربری
چیزیست مانند سورنجان و بعضی گویند نوعی از سردست و خلافست و
بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر بود و بوزن آن تودری بود گویند
بدل آن نیم وزن فلفل بود و لعبه مطلقه اصل ایروح است و دریا گفته شد
و مختلف بود بسبب انواع بحسب مزاج شخصی و قوة وی منضج و محلل بود
و کلف و نمش زایل کند و محلل خون مرده بود لعاب شجم است و گفته شد
لفاح یبروج است بپارسی سابرج خوانند و بعد از معده اسم بادنجان است
و نیکوترین آن بزرگ و تیز بوی بود و رسیده و زرد و طبیعت آن سرد
و تر بود و باسم گویند در وی حرارت بود و گویند خشک بود و در سیوم لبن
وی نمش و کلف را نافع بود وی لدغ و تخم وی چون با عسل و زیت بر
گزندگی جانور نهند نافع بود و ورق کوچک وی با و زهر عنب
الثعلب کشنده بود و بوئیدن وی صداع را نافع بود و وی منوم

بود و بسیار از وی بوئیدن سکته آرد و خاصه آنچه ورق وی سفید بود و
باید که با برم بهم بویند چون طفلی بغلط از وی بخورد قی و اسهال پدید کند و تا جد
رگ کشنده بود و کشنده وی ناول حناق در رحم پدید کند و سرخی چشم و اشغانه
مانند مستان مداوای وی بقی و روغن گاو عسل کنند و بعد از ان انیسون
و بعضی از اطبا گویند و در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز قاتل است
و نیم وزن آن بذر البنج بوزن آن جوز الفی لف الکرم عسالیج الکرم خوانند
و در کرم گفته شد و آنرا النبیرازی استه غانک خوانند لک صمغیست
که از اطراف دریا بر می آورند و مولف گوید آنرا النبیرازی لک گویند و رنگ
و لکا و از وی گیرند سازند جهت سرخی زبان بعضی گویند ثفل آنست خلاف نیست
و ثفل را النبیرازی و دس خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول
نشاید که استعمال کنند و صفت غسل وی چنان است که بگیرند لک قیفی و از
چوب و سنگ بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر در آن پخته بود اندک اندک
بران بریزند و بدست نیک تحریک میکنند و بعد از ان تحریک بلیغ تنک اصافی
کنند آنچه در منخل مانده باشد دیگر بار همچنان مانند اول صافی کنند
و با همدیگر بیامیزند تا لک بماند و خشک گردانند و پس دیگر سحق کردانند

واستعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و خشک بود در
دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر و سده آن بگشاید
و معده را سود دهد و شربتی از وی یکدرم بود تا یکمثقال بها نشابد را
نافع بود و مضر بود به بدنهای لاغر و گویند مضر بود به سر و مصلح وی مصطکی
بود و چون چند روز پیاپی روزی یکدرم تا یکمثقال با سرکه بیاشامند بدن را
لاغر کند و بدل آن رازی گوید در تفسیح شده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن
ریوند نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود لما عنب
الثعلب است و گفته شد لوقیون خلیه هج است و گفته شد لوز حلو
بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل
بود در گرمی و سردی تر بود و در دوم گویند گرم و تر بود و در اول غذائی
متوسط دهد و میان کثرت و قلت سخن بود و سویق وی سرفه خشک
و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک کند و حرقه بول ساکن کند و چون با
شکر بخورند منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند و خاصه
چون با انجیر بخورند گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را
سود دهد و وی دیرگوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و بادی گاز

بادام

بادام متولد شود غثیان و کرم و غشی آورد و مداوای وی قی کنند و بعد از آن
ربوب و فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع آنچه در مداوای عضل
گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد
لثه دهان را نافع بود و حرارت آن ساکن کند و ببرد و تنج و عفونت و حموضت
که در پوست بیرونی وی است لو نعر نیکوترین بادام تلخ آنست که اندک
بزرگ بود و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و شیخ
الرئیس گوید گرم بود در سیوم و وی جلای شقیقه دهد و از خواص وی آنست
که پیشنی را بکند و کلف ردی ببرد و شری و قوبا را نافع بود و با شراب و عسل
طلا کردن نمله را سود دهد و روغن وی درد گوش را ببرد و چون سر بدان بشویند
با شراب خمار را نافع بود و اگر پیش از شراب خوردن پنج دانه بخورند منع مستی
بکند و گویند پنجاه عدد اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوة باصره
دهد و با نشاسته نفث دم را نافع بود و یاری دهد و با نفس و اخلاط غلیظ
از شش و سینه و گرده بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد و بول
براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود با معاده و مصلح
وی بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و جمله درخت وی در قوة مانند

وی بود و لولو البحر لولو جبلی بود و آن جلورست در زیت البحر جان صفت
آن گفته شد و صفت آن در زیت السودان هم گفته شد لوبیا لوبا نیز
گویند و نامردان سهلتر از ماش هضم شود و بیرون آید لیکن نفخ وی کمتر از
باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که نخورده باشد و طبیعت وی گرم بود
و در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشکست و سرخ
وی کمتر از غیر بود و آبی که اندر وی پخته باشند حیض براند و خاصه سرخ
وی و هم نفاس را پاک کند و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع
بود و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده و وی مولد خلطی غلیظ بلغمی بود و مغثی
و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود و چون با زیت و مری و سرکه
و خردل و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن
بیاشامند لوقا بین حرف ابیض است و السفند سفید نیز گویند و گفته شد
لوف بپارسی سلکوس خوانند و آن سه نوعست و یک نوع را بیونانی
دراقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط گویند و آن لوف
الکبیر است و یک نوع بیونانی اردن خوانند و بتبریزی ادنی و بزبان اهل اندلس
صاره ران و لون الصفر است و آن را لوف الجعد خوانند و نوعی سیوم

بیونانی

بیونانی ارنیصارن گویند و آن سرطیس است و اهل مصر آن را اذوبره خوانند
و لوف الجعد اسحن بود و از سبط و لوف السبط از صینه در وی بیشتر بود و مقطع
اخلاط غلیظ و لذج بود و او مقطعی و معتدل بود و بیخ وی کلف و بهق و نمش
زایل کند و چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود سود
دهد و ورق وی جراحتهای بدن را نافع بود و ربوی کهن را سود دهد و چون
با شراب بیاشامند محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و ثمر وی
چون سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ
متولد شود و لوفا صاحب منهاج گوید قیطوریون باریکست و صاحب
جامع گوید نوعی از حی العالم است و که آن را آذان القیس خوانند و گفته شد
صفت هر دو لوطوس چند قوقاء البستانی بدین اسم خوانند و گفته شد
بشنینی هم بدین اسم خوانند و بشنینی نوعی از نیلوفر است و که در
مصر و را خبرینری خوانند و آن نیلوفر و دیگر را عرابی گویند و گویند لوطوس
نوعی از سندیدوس است این قول بعید است و لوفوس حجر قبطی است
و گفته شد و لولو بپارسی مروارید خوانند و نیکوترین آن سفید و پاک و
بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف درد دل را

نافع بود خفقان و نفث دم را سود مند بود و شربتی از وی دو دانگ بود
و ریشهای چشم را نافع بود و منشف مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن عسل بود بدل آن یک وزن و نیم آن صدف
صافی بود و ابن زهیر گوید چون در دهان نگاه دارند قوة دل بدهد و تمام
لیمو نیمون نوعی از حامض بزرگ است و که در لستیانهاد بیشتر روید و در حامض
گفته شد لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود در بوی و فعل وی در
دماغ و پوست و ورق وی گرم و خشک بود و در اول حماض وی مانند
حامض اترج است در منفعت و قوة بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست
آب از وی بگیرند و لیکن مقشر باید کرد و بعد از آن آب وی بگیرند تا عصاره
قشر وی با وی نیامیزد و که برودة وی بشکند و لینوفر نیلوفر است و گفته شد
لینوفر هندی اوسپند است و گفته شد لسلیخ نیلجبت و بپارسی نیله گویند
و گفته شود لسیح نوعی از اقلیمیا است و که جزیره قبرس در معدن
نحاس یابند گفته شد باب المیم ماميثا ميمثا نیز گویند
و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آنرا رعاموتی گویند و گفته شد
و یک نوع گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند

و آن را

و آن را عصاره ماميثا و شیاف ماميثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و در اول قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتداء رمد را سود دهد و مقوی
چشم بود و زرد آب را سود دهد و ماهودانه ماهودانه نیز گویند و بپارسی حب الملوک
خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود و که بسرخی زند و چون در
غلاف بود مانند لوبیای بود و کوچک و رنگ غلاف وی سفید بود و چون
بشکنند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع گوید در ماهیة الاسم وی و تفسیر آن
گفته شد سهو کرده از بهر آنکه وی تفسیر ماهودانه کرده است و گفته اندای
قایم بنفسه انه یقوم بذاته فی الاسهال حال آنکه آنرا ماهودانه خوانند و ماهودانه
و بعضی بذرا حب الملوک خوانند و غیر حب الملوک است و گفته شد صفت
آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم خشک بود در دوم استسقا و مفاصل
و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بزند با خردل
بر ورم وی بپاشامند و وی لیتنی تمام داشته باشد مانند شیرخات
و اگر از حب وی شش هفت دانه حب زنند و فرو برند و مسهل بلغم و کیموس
ماهی بود و لیکن آب سرد از روی آن بپاشامند شربتی زیاده از وی
یک حبه حب بود و اگر ناشتا بید مسهلی قوی بود و بافراط و اگر همچنان فرو برند

مسهلی به اعتدال بود و بقوة معتنی بود و موافق معده نبود و مسهلی بود مانند
یتوعات و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوعات کند و مصلح وی
انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن آن وسنداست گویند بدل آن حب
الخروع است و گویند بدل آن یکوزن و نیم حب النیل است و ماهیزهرج
معنی آن اسم السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج
گوید مانند درخت شبرم بود و درازتر و لون وی عبرتی بود و کم بصفرة مایل بود
و مولف گوید درخت ماهیزهرج مانند بدرازی یک گز و نیم بود و درازتر و
کوتاه‌تر بود و گل وی زردی خوش رنگ بود و میانه گل وی سرخ بود و اندکی
گل بجد داشته باشد برنگ وی بنیر بکارند و چنانکه صاحب منهاج گوید اصل وی
یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد گویند از یتوعات است و طبیعت
آن گرم و خشک است و در سیوم گویند نقرس و درد مفاصل و پشت و دردها
را نافع بود و چون با دو بیهر مسهل دیگر مستعمل کنند از خواص وی آنست که
چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست گردند و در روی آب افتند
و شربتی از وی با نبات بود یکمثقال بود و اگر مطبوخ کنند با ادویه دیگر
از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهای نیم گرم بود مضر بود بمعا

ماهیزهرج و بدل یتوع

باید

باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا انیسون نشاسته و اضافه کنند و آنرا
نیکران لحوت خوانند و سه نوع بود و یکنوع کوهی بود و یکنوع دیگر صحرائی
کوهی بقوة تر بود و آنرا ابو صبر گویند و فلوس گویند و نوعی صحرائی معروفست
بماهی زهره و مازریون خامالا گویند و آن دو نوع است و یکنوع الخیص
خوانند و آن مازریون سفید است و گفته شد یکنوع دیگر مولف گوید شیراز
هست رد خوانند و بپارسی هفت برگ و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر
بود و از ورق مورد بزرگتر و سطبرتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این
نوع بود و بقوة مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوة
تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم بر برص و بهق و نمش طلا
کردن نافع بود و با عسل بر خشک ریش سیاه و جرب مسهل مادا صفر بود
و خاصه چون تر بود در موسم گل و آن مسهل گرمها و حب القرع بود و سودا
و چون با ادویهائی که مناسب بود با شراب بیامیزند و جهت گزندگی
جانوران سودمند بود و شربتی از وی دو دانگ بود و باید که بدبیر کرده
مستعمل کنند که بسرکه غالیه وی بشکنند و صفت تدبیر کردن وی چنانکه
بود که بگیرند مازریون تازه و بزرگ ورق و در سرکه بخیسانند و دو شبانروز

و بعد از آن سرکه تازه بریزند تا سه نوبت مکرر کنند و بعد از آن سرکه را
بریزند و وی را به آب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر
تعجیل کنند در آفتاب خشک کنند و استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند
و بر سبزه نهند یک دار اندر وی جگر را مضر بود و بغایت رطوبت جگر بخورد
و جمیع جسد و مازریون مدبر چون بکوبند و بغایت خرد کنند کثیرا اضافت
کنند بروغن بادام شیرین بر حب نهند و اگر خواهند با ادویه مصلح
وی بود و بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل سرخ
و رب السوس و کمون کرمانی و نمک هندی دوائی موافق بود جهته
علت مره سودا که به اسهال بیرون آورد نافع بود و دردهای بلغمی
را و اگر خواهند که آب زرد براند بروی ایرسا و توبال النحاس و اسارون
و مر صاف سکبینج نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره
افسنتین و عصاره غافث و سنبل و مصطکی بیامیزند با آب
عنب الثعلب و رازیانه تر که جوشانیده باشند و صاف کرده باشند
بیامیزند اگر طبیعت وی محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول
کشند که کوفته باشند زیاده کنند مسهل آب زرد بود و اگر در حب ها

قرصی کنند از بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعیفان را تحمل نبود و محرور
مزاج را و در گرمسیر استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده
بود و ورم بکشد و کرب و قی و اسهال و معالجه وی با شیر تازه کنند بیاشامند
با جلاب بزرگترین معالجه آن مثرودیطوس بود با تریاق طین
مختوم چون بادزهر و آب بیامیزد موش و سگ و خوک را بکشد و بدل
مازریون سه وزن آن ایرسا بود دو دانگ و وزن آن مقل الیهود و جز به
مارکیا خوانند و آن هیوفاست و گفته شود و نام هندوستانی ساذج هندی است
و گفته شد با سعد و نام سعود نیز گویند و آن دوائی هندی بود و آن را ورق
قصبانی بود و مانند ساسفوم در روغن از وی گیرند و مانند یاسمین و طبیعت
آن گرم و لطیف بود و بوی آن به سنبل ماند ماميثا حشیش ارغاموني است
و گفته شد و آنرا میثای سرخ گویند و ماش مج خوانند به شیرازی بنوماش
و بنو سیاه و جوهر وی نزدیک به باقلا بود و طبیعت آن سرد بود و
در اول معتدل بود و در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند خشک بود
در اول کیموس وی محمود بود و بزود و دیر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی
جهته درد اعضا ضماد کردن نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ

در وی نبود لبشیر خشکرانه و روغن بادام شیرین بپزند و اما باید کر درم و تب
صفراوی نبود و اگر تب حاده بود با بقلة الحمقاء و کاهو و اسفناج جو کوفته
بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند و آب از وی بریزند
و بعد از ان با ورق حماض بستانی بپزند و آب سماق و آب انار دانه و زیت
اضافت کنند و بخورند حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد روغن
بادام و وی سرفه را نافع بود و خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند
و به آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضائی که کوفته شده باشد قوة دهد
و وی مثانه را نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه بود و دیر بگذرد
و در وی نفخی اندک بود و در وی جلا نبود و باید که با روغن بادام بپزند در
ضرر باه مصلح وی شیر خشکرانه بود و بدل آن باقلای مقشر ماش هندی فلت است
و گفته شد ماس به پارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است و اول هندی
بود که لون آن به سفیدی مایل بود و بزرگی مقدار باقلائی بود و مقدار تخم
خیار و کنجد بود و باشد که باقلا بزرگتر بود و لیکن نادر افتد و لون آن
نزدیک بلون نوشادر صافی بود و نوع دویم ماقدونی بود و لون آن
مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر آنکه

لون

لون وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سوقه
یابند و چهارم قبرسی بود و موجود در معادن قبرسی و بلون نقره بود
ابن مولف گوید الماس بر قنیت منجمد از جمله جواهر حجری و لونش سفید و
شفافست مثل آبگینه فرعونی و دویم زرد رنگ آنرا زیتی گویند و سرخ
و سبز و سیاه و اسپهانی نیز گویند و بهر ناحیت بلادی نوعی می پسندند
و اهل عرب و عجم الماس زرد اختیار کنند و اهل هند آنچه خوش قد باشد
و باشکال مثلث و مربع و مکعب بود یعنی در اصل فطرت درست تر و اطراف
باشد و چه شکسته را بفال بد دارند و بدترین انواع الماس رحو سفید تنک بود
و لی طراوت و برق و طبقه طبقه مثل طلق از هم برخیزد و بیشتر شکل
الماس و در اصطلاح املس نادر بود و گمان جماعتی آنست که جمله اشکال الماس
مثلث باشد تا چندانکه میشکنند همه مثلث میشکنند ظنی خطاست
و در افواه مشهور شده صفت شهرت آن بعضی رسیده که الماس با ضرب
شکسته شود امر آن را منیت کرده اند و بدان سبب این خیال افتاده
که بجای شکستن الماس شهرة کرده باشد که پارهء از ضرب بر توی سندان نهاده
باشند تا اندحم حاکم بجهد مثل انشی شو سبب صلابت که در جوهر اوست

واگر بجای سرب شمع یا پنبه یا کاغذ باشد همین فایده دهد و گه بکند از دکر اجزا
وی مثل آتش شود و معدن الماس در جزایر شرقی دریای هند است و الماس را
از میان دیگ بیرون آورند و اگر بصفت آن مشغول گردیم بتطویل انجامد
و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود و بقوة گویند
چون در دهان گیرند دندان بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی
سم قاتل بود و مداوای کسی که آن خورده باشد قی با آب گرم و روغن کردن
و بعد از آن شیر تازه آشامیدن و الماس را به هیچ نتوان شکست و چون
بشکنند سوده بیشتر باشد و آتش بوی کار نکند و مامیران گویند نوعی
از عروق الصفر است و از وی گرمز بود و آن چینی بود و خراسانی بود
و چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک
بود و گره داشته باشد طبیعت آن گرم بود و در آخر درجه دوم خشک بود
و در چهارم گویند گرم است و در اول خشک است در سیوم سفیدی ناخن
و سفیدی چشم زایل کند و روشنائی بیفزاید اصل وی یرقان را نافع بود
و مصلح وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و چون
با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بگرده

و مصلح

و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن وی
مرصاف بود ماء رون چنین گویند مرما جور است و گفته شد ماء مون
حانشاسیت و گفته شد ماء آ نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف
شرق بود و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید و مقابل شمال و سنگ
روان بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم نداشته باشد
و چون آفتاب بروی تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد
شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند و طبیعت آن
سرد و تر بود و تری آن بود در چهارم و مقدار معتدل از وی آنقدر
بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند و رطوبت آن نگاه دارد بدن و
کسب نضارت و نمو دارد از وی بکند وی ریشها را بد بود بسیار خوردن
وی گرانی و رعشه و سبات و نسیان آورد و نشاید که تشنگی برند لهو بیهوده
نقصان دهد و مجفف چشم و مظلم بصر بود و ابن مولف گوید حکما آورده اند
که آب بسیار خوردن حرارت غریزی میکشند و از حرارت غریزی میکشد و از
حرارت غریزی ضعیف شود و قوة جاذبه و جذب غذا نتواند کردن و ماسکه
غذای نواحی نگاه نتواند داشتن و هاضمه صالح نتواند کردن و دافعه دفع

تعقلها نتوان کردن و در قوة حس و حرکت و نقصان ظاهر شود و خلل در همه
تن بدید آید دوم انکه آب بسیار چون با طعام آمیخته در رکها ساد تها بجکر
رسد و قوة همین که در جکر بود آن آبها به تمامت از غذا جدا نتواند کردن
و پس آبهای زیادتی با غذا آمیخته شود اگر در میان پوست و غشای زیرین
بماند استسقا و قی پدید کند و اگر همچنان بجمله عضوها رسد استسقاء
لحمی پدید آید چون کرده هم نتواند کردن تمامت کرده ضعیف شود
و ادرار بول پدید آید و سیوم آنست که چون آب بسیار خورده شود طعام پیش از
هضم بجکر متحکم شود و بدان رساند و پس طعام نامهضوم باندرون رکها
رسد و ماده بلغم متحکم شود و بدان سبب همه بیماریهای بزرک حاصل شود
مانند افلاج و غیره بقراط کوید نیکوترین آبها آب باران بود خاصه که از زمین
نیکو کیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماده و کانون وی شیرین نزدیک
وزن بود و سردی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود و خاصه
چون اشربه جهته سرفه از وی بپزند و آب برف سرد بود بطبع و بکسب اکر بر
اعتدال بیاشامند مبرد معده و جکر بود و بر هضم قوة دهد و مضر بود بدندان
و حنجره سینه و نقرس و امراض احشاء بارده و عصب آورد و مصلح وی ریاضت

استحکام

استحکام بود و نشاید که بناشتا آب خورند که کرانی آورد و معده را ناقص و ضعیف کرداند
و بدن ضعیف که کوشت اندک دارند بلند و ناقهان و صاحب سیر زد و یرقان و استسقا
دلو اسیر و نشاید که آب سرد بعد از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خوردن که مضعف
حرارت غریزی بود و نشاید که در شب تشنکی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت
غریزی بنشاند و استسقا آورد و الا اکر سبب آن چیزی بود کرم خشک یا شور خورده
باشد اکر باز اندکی خورند شاید و آب کرم نیکوترین نیم کرم بود و حرارت وی
لذیذ بود و وی کرم بود و طبیعت براند خاصه چون با نبات یا با عسل بود و چون
با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه و اکر با آب
سرد ممزوج کنند تشنکی زایل کند و اکر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مضر معده
و دماغ را از بخار پر کنند و هضم را فاسد کنند و بسبب بد هضم لون را زرد کرداند
و سپرز و جکر متورم کنند و مصلح وی ... ف بود و باید که با کلاب بیامیزند تا مرخی معده
نبود ماء اللحم باید که از کوشت محمود بود مانند حولی و جوجه و مسمنه تر
خبرها بود جهته ضعف و صفت آن تقرح و اینچ کیرند آن مانند عرقی بود
در قوة ماء الشعیر بپارسی جو آب کویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود
که آن را شیره جو کویند و در کاف کفته شد و وی مبرد و مرطب بود و حدت

اخلاط را بکشد و بول براند و تبهای حاده را نافع بود و خونی معتدل از وی پیدا شود و تشنگی
بنشاند و زود بگذرد از معده و امعا و زود بیرون رود و اخلاط سوخته بادی
متفرق شود و مضر بود به احشا سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر
وی بگلقند کنند ماء الاصول سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را
از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود و تشنگی بنشاند و صفت
آن بیخ کبر و بیخ رازیانه از هر یکی ده درم بزر الکرفس و رازیانج و انیسون از هر یکی
چهار درم و اذخر یک درم حب بلسان مصری فوه و اسارون از هر یک
دو درم و عود بلسان و بوزیدان از هر یک دو درم بزر الجرجیر سه درم و این
جمله بجوشانند در آب خوب بشند و بعد از آن بپزند و در یکمن آب تا بسه یک
آید و در دست بمالند و بپالایند و سه وزن ادویه قند صاف کرده بر سر آن
کنند و بقوام آرند و بعد از آن استعمال کنند و شربتی ده درم یا ده مثقال
مفید باشد ان شاء الله تعالی ماء الجبن بپارسی آب پنیر گویند و کلف و جرب
را نافع بود و خوردن و طلا کردن مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با
افتیمون مسهل سودای سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حدت صفرا و
فاضلتر بی خوردن آن در بهار بود و شربتی از وی هر روز به سه نوبت

یک رطل

یک رطل بعد میان هر نوبتی دو ساعت بود و نیکوترین آن بود که از بز سرخ
و جوان گیرند و ازرق چشم که علف خورده باشد نه کسبه و اگر احتیاج بود
بعلف آرد جو و کاسنی و خیار و رازیانه بدهند و صفت آن بستانند و شیر
تازه دو رطل در دیگ کنند و آهسته آتش در زیر آن کنند و چون شیر جوش
بسر برآید چهل درم سکنجبین قندی و یک درم سرکه بدان ریزند تا شیر بریده شود
پنیر جمع شود پس بپالایند و دیگر بار پس بپالایند و باز بر آتش نهند و کفش
بگیرند و مستعمل کنند ماء الورد بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بود
که به طعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوس
است و گویند سرد بود در اول معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت
بود مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود و بوییدن و طلا کردن قوت دل و معده
بدهد و بوییدن وی و خوردن وی و طلا کردن لثه را سخت کند و درد چشم را
ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون بیاشامند غشی و نفث دم را نافع
بود و خفقان گرم مفرح چشم بود و بعطرینی بعضی که در وی مست جوش بر سر
خمار را تحلیل دهد و صداع را بسیار بر موی ریختن موی را سفید گرداند
و مقوی معده و محشی سینه بود مصلح وی جلاب نبات بود ماء الکافور

نیکوترین آن بود که مانند روغن هسان بود طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم خواص وی آنست که دفع بردن آورد و مضرت وی آنست که محرور مزاج را
درد سر آورد دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند و که باوی خلط کنند سرد
مزاج را پیرانرا بد بود و در شهرهای سرد و سیر موافق نبود ماسرجویه گوید و بوحنا
و رازی که درخت کافور چون بشکافند این آب از وی روانه شود و کافور و عود
که با پوست درخت مختلط شده باشد ببرند و صافی کنند و آب آن زهمی رنگ
از وی بگیرند و خاصیت وی آنست که چون در طعام میکنند مگس گرد آن نگردد
ماء النوشتر آب ماهی نمک سوده را مانون خوانند و آن مانند مری خواهند و در اکثر
حالات گرمی و خشکی وی کمتر از مری شعیری بود و چون بدان حقنه کنند
درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و ریشها متعفن که در امعا
بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود و ماء الملح دیسقوریدوس گوید قوت
و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در منفعت ماء العسل
گرم بود و قوة معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سر را
نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم
ببندد و چون در معده قوة نفوذ غذا ببدن بود و اگر زن بیاشامد قرار گیرد بگیرد

نافع

نافع بود اکثر چون آبستن باشد اگر آبستن نبود مضر بود باصحاب مرار و ورم
گرم و مصلح آن ربوب و فواکه حامض بود و صنعت آن یک جزء عسل در دو جزو
آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند فرو گیرند و بپالایند و اگر
خواهند که گرمی وی زیاده کرد و مصطکی زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار
فلفل از هر یک قدری در خرقه بسته با وی بجوشانند ماء الحبه و وصف آن
گفته شد ماء القراطین شرابیست که آنرا حنفیقول گویند و صاحب منهاج
گوید از خمر یا از مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید
ماء العسل است و گفته شد ماء الجمه بپارسی آب گله گویند و صاحب
جامع گوید از جماعتی بازرگانان شنیده ام که بطرف هند متردد بوده اند از
غیر آن که اقلیمهای دیگر که آن آبیست خاکستری رنگ و بغایت
ناخوش بوی چون کهن شود سیاه گردد و مولف گوید آن از شکم ماهی
گیرند که آن ماهی جمه کنند در بحر حبش بود و اگر آن ماهی را چیزی مثل جوال
دوزی بزنند در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه بود پر از این
آب و از خواص وی آنست که اگر عضوی شکسته گردد دو مثقال از وی
بیاشامند و رها نکنند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود و در زمان آن

عضو درست گرداند اما باید که از جای بسته باشند در حال بیاشامند نشان این
آب آنست که چون خورند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است داند
آب رسیده تا موضع شکسته مجربست این مولف گوید در دریای هرموز
حیوانیست مثل ماهی آنرا بگیرند و در اندرون وی همچنین آبیست گستری
رنگ و آنرا ماء الحمد خوانند و باطراف برند و گویند همان خاصیت دهد
در چین کسر گویند ماء لی عسل است و گفته شد ماء السوفلس بادرنجویه است
و گفته شد ماء ماهیج ماهی دراز است و مانند مار آنرا مارماهی گویند
گفته شد ماء طوسول درخت قنا است و گفته شد متک اترج است
گفته شد متک سوسن است گفته شد متشان درخت کرم دانه است
و آن نوعی از مازریون است و کرم دانه تخم وی بود گفته شد مثلث آب
انگور بود که بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ
بماند و فرو گیرد و بکار دارد و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خلطی
مصلح و روشن از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با آب بیامیزند
محروری مزاج را نیکو بود و مجج نوعی از ریاحین است و بپارسی گل
خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشک است و در دوم گویند ترشست

و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبع ببندد و جراحتهای بد را صلاح
آورد و ریش آنرا خشک کند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش
بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد زایل گرداند مج ملس است و گفته شد
مجروث اصل الانجدانست وی بقوة منفعت حلتیت بود و بهترین آن
سفید و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بر هضم یاری دهد و معده را
پاک کند و امعا و محلل نقرس و ریاح بود و مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق
گوید مضر بود بکشش و مصلح وی عسل بود و محلب درختیست مانند درخت
سرو بید و گل وی سفید بود و ثمر آن را حب المحلب خوانند و گفته شد و این
مولف گوید بهترین دستورهاست و از شاخ وی تازیانه کنند چه بوی
خوش او محمود و سفید نیاست و گفته شد محاجم اهل اندلس محلب بدین اسم
گویند مخالصه محاجم خوانند و دالوج گویند آن سه نوعست مولف گوید
بشیرازی کارزنگ خوانند بپارسی بلبل شاهی و یکنوع کشنیز کوهی گویند
و یکنوع تریاق کوهی هر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بود و اما در نبات
ایشان جای رستن آن اندک تفاوتی بود و نبات کارزنگ خشن
بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه و سنگستانها روید

و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقدر بزرگتر بود و تخم وی هم تلخ بود هم بزرگتر
و در مرغزارها روید و که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع سیوم
در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود گل وی سفید بود و گاه در وی بزردی
زند سیاهی و مولف گوید نیکوترین آن در شبانکاره بود و گاه از کوهستانی
شبانکاره آرند و هر کس که یک شربت از وی بیاشامد از گزندگی مار و عقرب
واقفی و مجموع گزندگان یکسال امین بود و اگر گزنده گزیده باشد کسی را و یک
شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از سم وی شربتی از وی یک درم
بود تا یک مثقال بود با روغن زیت آن مجربست و بکرات آزموده اند و مولف
گوید شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه یا شربت از تجربه
کرده در آن سال و برا چند نوبت زهر دادند بر وی کارگر نشد و مثل دو دانگ
و نیم الماس و یکنوبت زهر افعی بود و چند سمیات دیگر بر وی هیچ عمل نکرد
چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود و چنانچه یاد کرده شد
این مجربست بتحقیق مخلصه وی را از زهر آب نام نهاده اند که از همه زهرها
خلاص دهد و مولف گوید حجر الطیس بپارسی پادزهر گویند آن از ایل کوهستان
شبانکاره خیزد و چون حجر التیس سوده به آخر رسد در میان آن دانه

یا قدری

یا قدری چوب بود آن دانه قدری یا از آن مخلصه بود و بدان دانه پادزهر جمع شود
و برادر ایام می بندد و بزرگ میگردد و غذای آن گوشت گوسفند است
و گویند غیر از مار مخلصه نیست و بالجمله تریاقیست که در وی مستابی
مولف گوید درین روزگار در صبوری شیراز در قریهٔ زرکان پادزهر
پیدا شده بسیار در آن کوه یابند و همانا از شبانکاره بود یا از نتایج ایشان
و بعضی بدین موضع افتاده اند پادزهر خوب درین جا حاصل میشود و مخاطر
مخبط گویند و بنق و شیر و نیران سیستان است و گفته شد مخ بپارسی
مغز گویند و وی لذیذتر بود از دماغ و نیکوترین و موافق ترین مغز ساق
گوساله و ایل بود و بعد از آن گاو و پس بز و پس گوسفند و طبیعت آن گرم
و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در آخر تابستان
باشد و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزجه از
مغزهای محموده صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزجه از مغزها
محموده صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم گرم گرداند
و شقاق دست و پایها را نافع بود و ملطخ معده بود و به شهوة مغثی
چون بسیار از آن بخورند مصلح آن ازیر گرم بود و سعتر و نمک و انجدان

مختص بشیرازی دوغ گویند و نیکوترین آن بود که شیر گاو جوان بود و صفت
آن در لام و در لیمی حامض گفته شد مداد نیکوترین مداد آن بود که سبک
وزن و سیاهی بغایت بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و مجفف و آلة
هندی که فولس و یا از میراث شمرده اند و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع
بود و ابن مولف گوید فولس و بولس معتبر است و از بهر آنکه مداد هندی
از مازو تنها سازند مرجان در بسد گفته شد مرزنجوش مردقوش گویند و
بپارسی مرزنگوش و بعربی آذان الفار گفته شد و طبیخ وی استسقا را نافع
بود پنج درم از وی مشری بلغمی را سوده و مدر البول و معض را نافع بود
والحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل افسنتین رومی
گویند و وزن آن مرو خوش گویند بدل آن ورق یاسمین بود گویند
بدل آن سابابکت و گویند نیم وزن آن فلفل مرق مالیا خوانند و
آن درختیست باریک و دراز و از چوب وی تیر سازند و در شام بسیار
بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تخفیفی عصاره ورق آن
چون بیاشامند و یا ورق آن با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود
پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب و بر جرب مالند قطع کنند و ن ره

چوب وی کشنده بود و چون بیاشامند ابن مؤلف گوید میرو درخت مران
عفوصتی عظیم است و نزدیک بمازو هر ضمعیست که یونانی مرنا گویند
و وی خالص بود و مغشوش بود و غش وی به بعضی از صنوعات کنند که آن
را ماربارکی خوانند و فاردقالیس خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین
آن بود که مایل بسرخی بود و خوشبوی و زرین و صافی بود و بغایت
تلخ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم خشک است در دوم و وی
مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبض و لزاقی بود و در داروهای بزرگ مستعمل
کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت بکند و تا جدی
که میت را نگاه دارد از تغییر بینی و از زرل بیمار ازایل کند و چون در
دهان نگاه دارند بوی خوش کند و ورمهای بلغمی را نافع بود و اگر
با افسنتین یا ترمس یا عصاره سداب حقنه کنند و حیض براند و بچه
بیرون آورد و بزودی اگر بمقدار باقلائی از آن بنوشند دوازده قیراط
بود بیاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال قرحه
و امعا را نافع بود و چون زیر زبان نهند آنچه حل بود فرو برند خشونت
قصبه شش را نافع بود و نرم گرداند و از صافی کند و کرم بکشد و چون

باشراب بیاشامند و در شب بعقل مالند کند بعقل زایل کند و چون با شراب
نبیذ مضمضه کنند دندان لثه را محکم کند و چون با ریشهای سر بالند نیکو
بود و چون با افیون و چند بیدستر و مامیثا بیامیزند ریم که از گوش آید
و ورم آن را نافع بود و با سبیکه و عسل شاه بلیل مالند و قلع کنند چون با سرکه
و قوبا کنند قلع کند و چون بر قوبا مالند نافع بود و اگر با موم و لادن و خمر
و روغن مورد بر موی مالند از سقط منع کند و وی را اشک که در چشم
بود و تاریکی دهد و سفیدی آن زایل کند و ابن جزار گوید چون سحق کنند
و با آب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی منتنی که از فرج دمد زایل
کند و اگر مر بزیت فلسطنی بسرشند و مرطلا کنند بر انگشت ابهام
پای راست قوة تمام بدهد و مادام که بر ابهام وی بود چون سحق کنند
بسرکه نیکو تا مانند مرهم شود و بر سر مالند در سر قصد عنی که بسبب آن
ندانند زایل کند و رازی گوید درد کرده و مثانه را نافع بود و کرم مهارا
بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و استرخای معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود و اگر
زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشته بیاشامد منع خون رفتن با افراط

بکند

بکند و اگر با آب فرزهر بسازند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر با آب
ترب حل کنند و بر خونی که در شبکه چشم منعقد شده باشد طلا کنند
تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند و بدان ~~مداومت نمایند~~ ادمان کنند
زایل کند و اگر در نارنج کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت نمایند
زایل کند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند بر جرب ریش شده حکه و غیر آن
طلا کنند ساکن کند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر
شعیره طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون با کندر و زعفران بخور برگیرد
تر خر را نافع بود و که از رطوبت بود وی مصدع را بحه بود و گویند مضر بود
بمثانه و مسدد و مغموم بود و مصلح وی عسل بود و بدل وی یونانی صمغ
بادام تلخ بود یا قصب الذریره قسط تلخ و تفاح و اذخر مراد سعتر آن سبری است
و در قوة مانند بادآورد است بهترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و درد دیم صرع را نافع بود و مقوی جگر و معده بود و چون بخود
برگیرند کرم معده بکشد بدو مربا فلن معنی آن دو الف و در قبود
و صاحب جامع گوید خربیل است و گفته شد و ظریفان آن را خرمانه خوانند
مرانیه هوم المجوس است و هوم الهرابره خوانند گویند طبیعت آن

کرم و خشکست و در دویم و در وی تجفیفی بغایت بود و مجوسی گوید سنگ مثانه بریزاند
و بول براند و صاحب تقویم گوید نیکوترین وی کلان بود آنچه تازه بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و به اعتدال خون را ببندد و از جراحتها و چون بکوبند
و بران نهند و چون بپزند و بران نهند آب آن بیاشامند بول براند و فضول را
بگدازاند و مشرف وی بر آنها گفته شد مرو انواعست و خوش بوی
مرها جوز خوانند و بشیرازی مرو خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر
که بوی او کمتر بود و آنرا اسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آن
را بشیرازی مرد رشک خوانند و نوعی دیگر آن را دارما گویند و دارمک
نیز گویند و آن مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت
و در وی نفخ بود و گویند بدرستی که آنرا لسان الثور بود و گفته شد
و یک نوع دیگر خزاما گویند و هم گفته شد و یک نوع ارد شیر دارد ارد شیر
نیز گویند و بشیرازی مرو تلخ و بلفظی دیگر مرباهای و ماهوسن نیز گویند
و طبیعت آن گرم و خشکست در دویم مجفف محلل نفخ بود و بلغم
و سده بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد
واسحق بن عمران گوید که از مرو سفید است و حب وی هم سفید بود

و مولف

و مولف گوید انواع مرو را هیچ کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود حب
هر دو سفید اند این نوع مشهور بود به مرو سفید و بس مرو سفید غیر لسان الثور
بود و نوعی دیگر هست که آنرا مینا رخ خوانند و آن کاو چشم است و گفته شد
و مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و هر جنسی مشابه بود بجوهر که
بران منسوب بود و در لون و آنرا الحجر النور و حجر الروشنائی خوانند از بهر
روشنائی چشم و گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم مقوی چشم
بود و دیسقوریدوس گوید قوة وی سوخته و ناسوخته مسخن و محلل بود و چشم را
جلا دهد و منضج اورام صلبه بود چون با زفت بیامیزند خلط کنند و گوشت زیاده
بخورد و ریشها و رازی گوید چون از گردن کودکان بیاویزند نترسند
و اگر سحق کنند و بسرکه و بر برص طلا کنند و بیسره گویند محلل ماده بود و که در
شبب چشم بود و قوة چشم بدهد و بر نمش طلا کردن با سرکه و بر برص طلا کنند
بسرد و در مرهمها کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن مغنیسیا بود
مرداسنج مرتک گویند و بپارسی مرداسنگ گویند و بیونانی لیدرجوش
و نیکوترین آن اصفهانی بود و براق که بسرخی زند و طبیعت وی بسردی
مایل بود و مغسول وی بی محالات سرد بود و قابض و مجفف از خواص

بدله الکحل الذی [illegible]

و آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بدن را
سیاه گرداند و وی ماده برجمها بود و بوی بدن خوش کند خاصه بشب بغل
و کلف را جلا دهد اثر سیاهی خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند
و گوشت در ریشها برویاند و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی نشاید
از بهر آنکه کشنده بود و بول ببندد و نفخ در شکم پیدا کند و قبض زبان بکند
و باشد که قولنج آورد و ایلاوس باشد و اطلاق بول و غایت خناق آورد
مداوای وی قی کنند به آب گرم و بعد از آن شراب خشخاش و مرهم اسفیداج
و چون طلا کنند در شب بغل رد فضلهای سوی دل کند و لیکن اولی آن بود
که بروغن گل بیامیزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی قی
کنند و به آبی که شبت و انجیر در آن پخته باشند و بعد از آن مقدار بسیار
شراب گرم بیاشامند و لحوم الجوفان و سرکه و خمر سیاه از عقب بدهند
مری بپارسی آب کامه بخاری بود و آنکامه رقیق گویند و آنچه از جو سازند
گرم و خشک بود و تا سیوم گویند گرمست و در اول خشکست و در دوم
اخلاط غلیظ بزداید و نشف بلغم بکند و بوی دهن خوش کند و زنهار
عصب را نافع بود و درد رگ و عرق النسا را نافع بود رطوبت

معده

معده را مفید بود و در حقنها قولنج و کز بدن سکته بواسیر را نافع بود و رازی گوید عمل
نمک کند و اللازوردی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و
ملطف غذای غلیظ بود و معطش و مسخن معده و جگر و مجفف آن بود چون
بناسنج اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کشند که بنیاد آبله کرده باشد
هیچ درد چشم وی بر نیاید و اگر بر آمده باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند
جذب بلغم بسیار بکند و از دماغ خشک دم تغانغ پاک کند و چون منفجر شده
باشد و مرار نوعی از گیاهاست و باد آورد در فعل نزدیکست بدان
مرطیس سنگیست که در وی خشونت حجری بود و بلون لاجورد بود و
چون سحق کنند و ببویند بوی خمیر بود اگر بوزن سه جو از وی بیاشامند
درد دل را نافع بود مرد و قوس مرزنجوش است و گفته شد مری
جوز هند است و آن حبیست ... بندد و ... گفته شد و طبیعت آن
گرم و خشکست در سیم حیض براند سده جگر و سپرز بگشاید و مرما چون
نوعی از مروست و بپارسی مرو خوش گویند و نیکوترین آن بستانی
بود سبز و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و در دوم گویند
خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود

و محلل کن ریاح و سده بلغمی بگشاید و چون بشرنجا رآن دارند صداع سرد را
دوی منشف رطوبات معده بود و مقوی مستعمل از وی یکدرم بود و منع
قی بکند و جوزی گوید چون در شراب خوب بنند و بیاشامند مستی سخت
کند و بوشیدن وی مصدع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن نزر بحوش
یعنی مرزنگوش مرماحوز حمسفرو فرنجمشک دبا در بنوبه هم همه قایم مقام
یکدیگرند و مرعزی جامه مرعز گویند و گرم و تر بود و حرارت وی
از صوف کمتر بود و ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو بود از نرمی
بسیار که در وست و مسخن کرده و مقوی پشت بود و مرمر نوعی از رخام
سفید است و نیکوترین آن بود که از معدن خرخ آورده باشند یونانی
اسطریطس خوانند و بعضی اسطرنطس جرع است و لوقرطس گوید که اسطرس
چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند و دندان لثه را بدان بمالند
محکم گرداند و سوختگی آتش سوده بود و چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع
سوختگی افشانند دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با داسح و زفت
بیامیزند و رمهای صلب را بگدازاند و چون در موم و روغن کنند و
درد معده را ساکن کند و مرارات ساکن زهرها مرغان زهره

مرغ

مرغ و دراج و کبک بود و اما مرارة جوارح بغایت قوة لذاع بود و خاصه کبار ایشان
و اخبار آن بود لون وی زروی طبعی بود از زنگاری و لاجوردی بود بد باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم چون با نطرون قیمولیا بیامیزند جرب
رتش شده را سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود و خاصه مرارت
جوارح خصوص خشک کرده ابتدای نزول آب را مفید بود و مجموع مرارات
طبع را براند و اسحق گوید بقوة زهرهای چارپایان زهره شیر بود و بعد از آن گفتار
بس گاو بس بزرگ بس خرس و بس بز بس آهو و بس ملنس بس هر یک بجای
خود گفته شد مرارة السلحفاة سودمندترین زهرها جهته چشم زهره آهو بود
مرارة الحمار الوحشی زهره خرگور بود دا ، الثعلب دوالی را سودمند بود
، السیدل بر ایشرو رمها طلا کردن مرارة الذئب زهره خرس تشنج کزاز کراز جراحت
عصب بود سردی نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با عسل و فلفل
بگدازانند بفرطنه طلا کنند زایل کند و موی نیکو برویاند و خاصه چون
پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود
و دیسقوریدوس گوید زهره خرس در منفعت نزدیک است بزهره گاو
بود و چون لعوق کنند صرع را زایل کند و در خواص ابن زهر آورده است

کر چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کنند و مرارة السقنقور
قوی ترین زهرها چارپایان زهرهٔ گاو بود و پس گفتار و پس خرس و پس سگ
و گوسفند نیکوترین آن زهرهٔ گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهت منع اجتماع
و دردهای سخت با نطرون و قیمولیا چون سر ابدان بشویند خراز را نافع بود
و با عسل چون تحنک کنند خناق را سود دهد و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق
گزندگان و مقدارها خود از وی دانگی بود و درد طنین و درد گوش که از سردی
بود و چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای بلغ
و درد فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و مصلح وی کثیرا بود
با عسل مرارة الیتیس نیکوترین آن زهرهٔ که جوان بود که بشیرازی آن را دوبری خوانند
و هنوز گشن نکرده باشند طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل
را نافع بود بدانهای تر تر که بر گوش بود و زهرهٔ بز کوهی تریاق گزندگی بود و گزیدن
از وی تا دو دانگ بود بکرده و زهره مصلح وی انیسون بود و عسل مرارة الکرکی
زهرهٔ کلنگ گرم و لطیف بود و چون به آب مرزنکوش سعوط کنند
لقوه را سودمند بود مرارة الکبش زهرهٔ کبش که بشیرازی خوج خوانند
اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و درد گوش که از سردی بود چون با قدری عسل

در گوش

در گوش چکانند سودمند بود مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت که بپارسی زهرهٔ
چکاسه خوانند نیکوترین آن بود که در چشم زود زایل کند و مجذوم را
نافع بود چون بیاشامند مرارة الارنب زهرهٔ خرگوش چون به آرد خواری
کنند و بسداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند و بخواب نروند
همینه اگر خواهند از آن خلاص یابند و بر سرکه بدهند بدل وی زهرهٔ
تیس بود مرارة الخنزیر زهرهٔ خوک ریشی گوش را نافع بود و چون طلا کنند
با عسل و فلفل بر سر کل موی را برویاند مجربست

زهرهٔ سگ آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوا
وی بروغن گاو و حیطانای رومی و ارجینه و بنیر مایهٔ خرگوش کنند و بروغنهای
خوش بوی تمریخ کنند و تدبیرهای لطیف

زهرهٔ گفتار نیکوترین آن بود که از گفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی بود که در سینه
بود مقدار مستعمل از وی یک دانگ و نیم بود و مضر بود بزهره و وی اسحق
گوید مصلح وی عسل بود و صبر

زهرهٔ شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود و تاریکی چشم را نافع بود و ابتدای
نزول آب آتش ر خاصه زهره کبک که آن سودمند ترین زهرها بود در این

زهمت زهره شبوط ماهی که آن در دجلهٔ بغداد بود آنرا بیونانی قلولوس خوانند و زهرهٔ وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب انتشار را سودمند بود و گویند چون بگیرند تا از وی مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوة دل بدهد و گویند که خوردن آن مضر بود بزهره مصلح آن کثیرا بود مرارة النمر والافعی والارنب البحری گرم و کشنده و مهلک باشد کسی که خورده باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم پیدا کند و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است هر چه زهرهٔ افعی باشد عجب باشد که ازان خلاص یابند مداوای وی بشیر تازه و معجون و طین مختوم تریاق فاروق رب به و سیب و شیرهٔ تخم ترک و جو آب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم و فراریج بدهند شراب اندکی خشک و دوال مشک شیرین منافع بود و این مولف گفت که دیدم که صیادی افعی کشت و زهرهٔ وی از شست که بیرون آورد و خورد مرا و را المی نرسید و تقریر کرد که همیشه میخورم مرارة الرخمه زهرهٔ رخمه که بپارسی مردار خوار خوانند بشیرازی خود ورد و بعضی وی را موش گیر گویند و آن سودمند بود باز بت جهته گرانی گوش نافع بود و چون با روغن بنفشه در گوش مخالف چکانند در شقیقه را نافع بود و به

آب

آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و ابن البطریق گوید زهرهٔ وی چون خشک کنند و در طرفی آهنین بکنند و در سایه چشم مسنوع کشند در جانب گزیده سود دهد و اگر چه افعی گزیده بود دیگری گویند نه چنین است و بعضی گویند مجربست جهته سم کژدم و مار و زنبور و صاحب منهاج گوید ظن آنست که لطوخ کنند مرتین عصفر است یعنی حسق گفته شد مرقلجور ماثل افیونرا بدین اسم خوانند و مرار الصخر امرار الصخور نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد مرو زیه تعضید است و آن نوعی از هندبا بری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید مرو زیه صمغی از کاهو تلخ است و گرانشیرازی روا نبود و این مولف گوید آنرا بشیرازی مازکفو خوانند مرز قومنی خوانند و آن نبیدیست که از گندم و جو و گاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و اکسمه و خوش مزه خوانند و مست کننده بود و بیشتر ترکان ازان خورند مرها رالراعی مارة الراعی گویند و گویند عصی الراعی است و گفته شد مرح درخت بادام تلخ است و در لام گفته شد مرسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند صینی و ابن وافد نقل از مسعودی آورده که در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر

گویند که فضیلت مشک تبتی بر صینی بدو وجه است یکی آنکه آهوی تبت
بر سنبل چرا کند و بهمنین و آهوی چینی بر حشایش دیگر و دیگر آنکه اهل
تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای وی کنند و مثل خون و غیر آن و نیز چین را راه دور است
و دریا گذشتن بسبب نم و اختلاف بوی و قوت آن ضعیف گردد
این مولف گوید بهترین وی مشک ختنی است و نوعی از وسط و
ازدبار خطا آرند و آن خوش بوی و عزیز الوجود بود و نافه از وی تا پانزده
مثقال کما بیش بر آید و ظاهر پوستش پوز تا یک درم بیش نبود و ویرا هیچ موی
نبود و بویش تا چهل سال بماند و بیش و کمش در اشیافات نتوان دانست
که هست یا نه دانکی از وی قایم مقام ده مثقال از چینی بود از غایت
حدت و تیزی بجاه سحق اگر کافور بکار ندارند صداع آورد و خون از
بینی روان کند و بعد از آن مشک تبتی محوی تفاحی لون بود و
نافههای آن خرد بود و کم موی و هر نافه از وی بوزن از سه مثقال تا پنج
مثقال بود دیگر میان هر دو فرقی چندان هست آنچه زرد بود از وی
تازه و تر بود و آنچه سیاه بود کهنه تر بود و میان آن هر دو فرقی چندان نیست

و در بوی بعد از آن مشک نرسی بود و آن مشابه سبی بود و بوی قوی دارد
و فرق میان ایشان آنست که موی آن نافه سفید بود و نافه تا هفت
درم بر آید و بعد از آن مشک تاری و آن مشابه بود بنافههای خطائی
آن نوع نیز مشکی نیکوست و درین زمان بیشتر ازین نوع می افتد و بعد از آن
مشک خرخیز است و آن نوع زیاده قوتی ندارد جز غالیه و طلخه و درین را
نشاید و نوعی دیگر بحریست و آن نوع هر چند خوش بوست لیکن بسبب
دریا ضعیف بوی شده باشد بویش مستحیل گشته در وی شیافات
فراوان بود و بعد از آن مشک قنبر است و کهنه آنرا فرخواند و آن
عسر الطحن باشد بد الاستحاله بود و دلالت میکند ظاهر اگر مصنوع نیست
نه مخلوق آن نوع از همه انواع کمتر بود و نافه آن بوزن تا ده درم بر آید
و در وجز یک مثقال مشک نباشد و در وی نیز شیاف بود و نیکوترین
مشک آن بود که لون آن زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و از آهوی
جوان گرفته باشند و بعد از غایت نضج بود چون از وی بگیرند فرق
کنند و میان آن آهو و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت
هیچ تفاوت نیست و الا آنکه این آهو را دو دندان پیش بود چون فیل

دندان فیل و خوک و مانند یکوجب زیاده و کمتر بود و گویند قوم آنجا بشکار روند
واگر بتیر بزنند و نافه وی ببرند خون در نافه که بود خام بود و پخته و رسیده نباشد
و بوی وی سهوکتی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکت وی زایل
شود از ماده مهو استحیل بمسک گردد این دلیلست که میوه بر درخت نارسیده
باشد نتوان خورد چون از درخت فروگیرند چند روز رها کنند رسیده گردد
توان خورد بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در دبهای خود مستحکم شده از حیوانی
بود که مستحکم تمام المواد بود طبیعت مشک گرم و خشک بود و در دویم گویند
و در سیوم قلهمان گوید گرمست و در دویم خشکست و در سیوم ابن ماسویه
گوید عرق خوش بوی کند و قوة دل بدهد و شجاعت زیاده کند و تیره
سودا را زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود و ران زحمت مسخن
اعضا و مقوی اعضای خارجی بود و چون بروی نهند اعضای باطنی
جماعتی از اطبای فارس و آنهورا ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست
و بدین سبب است که باه را یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن خیری
بگدازند و بر قضیب و سوراخ وی طلا کنند یاری دهد بر مجامعت
بسیار کردن و سرعت و انزال رازی گوید چون در طبخ حل کنند و بیاشامند

دهن را پاک کند نافع بود جهت علتهای سرد که در سر بود و غشی و سقوط قوت را
نیکو بود و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش چون
بدان سعوط کنند بمقدار نیم عدس از وی همچنان زعفران صداعی
که از سردی بود زایل کند و قوة دماغ بدهد و سفیدی که رقیق بود در چشم
زایل کند و حکیم گوید که در داروهای چشم کنند قوه چشم بدهد و نشف
رطوبت بکند و مکرر واقع شده حکیم ابن حسین گوید در داروهای چشم
کننده قوة چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت
بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوب مزاج پیر و نزا موافق بود خاصه
در زمان سرد و در سردسیرها مصدع جوانان و محروری مزاجان بود خاصه
در زمان گرم و گرمسیرها فی الجمله سودمند بود جهت همه علتهای سرد که در
سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت بادها حتی که عارض شود در چشم و در جمله
جسد و شکم بگشاید و زردی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان
را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید اصل وی تریاق بیش هلاهل بود و قرون سنبل
و مفرح بود و توحش را سود دهد تعدیل گرمی وی بکافور کنند و ازاله
تلخی بروغن بنفشه و روغن گل و گویند چون بدان سعوط کنند

مفلوج اصحاب و سکینه سرد را نافع بود و دماغ را پاک کند و باد و یه بدان
سعوط کنند چون درد عنهای که مسخن باشد حل کنند و بر قفا و پشت
بمالند حدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاج زایل
کند و ابن رضوان گوید بر بواسیر ظاهر کردن طلا نافع بود و ابن رشد گوید
ریاح غلیظ که متولد شود در امعا را نافع بود و چون بیاشامند صاحب
منهاج گوید مقدار ما خود از وی قیراطی بود و شراب وی مضر گرم بود و مصلح
وی کافور بود و گویند بدل آن چند بید ستر بود و در عصب و در قصبها الا
بوی وی در همه علتها بدل مشک بود گویند مرزنگوش است و مسوا کی
الراعی گویند ز و فرا است و گویند که به تحقیق شیطرج است و گفته شد
مستمنو ره مسعار و مستمقران اسپهای بربری است زراوند طویل را
گویند مسک الجن بزبان اندلسی جعده کوچک را بدین اسم خوانند و تو صدا
نیز گویند و گفته شد و امسک الفرد اشنه است گفته شد مسواک
الثعالب گویند زعی الابل است و گفته شد و بوادس را نیز بدین اسم
گویند و مستطار شراب بد است و افسرده و زود مست کننده بود
و مستعجل بوزیدان است گفته شد مسحقونیا مسحقونیا و محوقونیا

آن زبدان القوارير است بپارسی کف آبگینه گویند و ماء الزجاج خوانند
و آن آبی بود که بر روی آبگینه چون کف پیدا گردد و بعضی گویند آب خمرهای
سبز است و هنگام ساختن بعضی گویند ریزه آبگینه است و چون محقق
است کف آبگینه است و بغایت حاره حاده بود و سفیدی چشم زایل کند
و مجفف رطوبت بود حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا بمالند بدل
آن آبگینه سفید است و قلیه کازران مغاطون عدد هندی است گفته
شد مسن سنکبست الوان که کارد و شمشیر بدان تیز کنند که آن چون بر
پستان ابکار لطوخ کنند خصیه کودکان رها مکنند که بزرگ گردد و اگر بر
داء الثعلب لطوخ کنند موی را برویاند و اگر بسرکه بیاشامند ورم سپرز
بگدازاند و صرع را نافع بود امسن زنجی چون شکسته کنند و لیس بر پای کنند
با آتش سحق کنند و با سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله را
نافع بود و سحق کنند شبها در چشم کنند سفیدی چشم زایل کند و از بهر
اینست که شیافات که از برای چشم سازند بر وی سایند و اگر وی را بشویند
سحق کنند بر سوختگی آتش نهند نافع بود مشمش بپارسی زردالو گویند و
نبصی خوانند و بیونانی ادمینا قرو نیکوترین آن ارمنی بود طبیعت آن

سرد و تر بود در درجه دوم و لبسنبور هدوس گویند خوشتر از طعم شفتالو بود
و معده را نیکوتر از وی بود و خوردن گویند مسهل صفرا بود و مولد خلط
غلیظ و خشک کرده وی بجوشانند و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی
بود و مبرد معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی بود
فاسد گردد و نگذارد و اولی آن بود که اگر در معده بقیتی از طعام بود نخورند
تا از پی آن سکنجبین نخورند گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب
مبیه ممسک خورند اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و قی آورد و مداوای
وی بقی کنند پس بر ربوب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و مغز
استخوان وی بواسیر را نافع بود مشک هندی سعد هندی است گفته شد
مشط الراعی دیفسافوس است گفته شد مشک طرامشیع مشکطرامشیر نیز
گویند و آن فودنج بری بود و بشیرازی زنک گویند و از خواص وی
آنست که اگر گوسفند بوی چرا کند العوض شیر خون از پستان وی
بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود و آنچه بری بود بی سر گرم بغایت
گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده
آنچه با بار سیر بود دشخوار هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند

و بعد از آن

و بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه با سرکه به آب بجوشانند و
بعد از آن مطبخ کنند و مری و دارچینی بریان کنند تشنگی آورد مشط
جلبانست گفته شد معسوق از احجار انزاحمست و کف بیند و
گفته شد و از نبات مهو دانه نیز گفته شد معا نیکوترین روده آن بود
که از حولی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی و مصلح بود
کسی را که غذای وی دخانی بود و وی والی رسانیدن احداث کنند از بهر
آنکه خون که از وی متولد شود بد بود و میل به سردی زند و باید که پاک
بشویند و بکباب برند با بزر معده وی چون معا بود در احوالهای وی
خاطر از معا بود که سرد و خشک بود و مغاث بهترین آن بغدادی بود
و سفیدی بود که مایل بزردی داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود
در درجه دوم گویند خشک بود و مقوی اعضا بود و مسمن و ضماد کردن
شکستگی و کوفت و الم تفرق و صلابت حلق و بیش بود و باه برانگیزد
خاصه تخم وی و شربتی از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
و مصلح وی عسل بود در ضمادات بدل وی فلت کنند نوعی از
طین است و سرخ رنگ بود و یونانی طلوس خوانند و برطیقون گویند

و بشیرازی گل سرخ و تجار آن مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که روشن بود
نه تاریک و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید سرد بود در اول خشک بود در دویم فولس گوید در و قبض و تجفیف
نیکوتر از طین مختوم بود و جراحتها را باصلاح آورد و کرم بکشد و چون در
سرکه حل کنند بر خمره و بر مجموع ورمهای گرم طلا کنند نافع بود خواه
ریش شده و خواه ریش نشده اگر بر سوختگی آتش کنند ردع ماده بکند
و ورم بگدازاند و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با تخم مرغ
نیم برشت بیاشامند خون را ببندد و اگر به آب لسان الحمل حقنه کنند
قرحه امعا و مثانه را سودمند بود و طبیعت را ببندد و درد جگر را نافع
بود اگر به آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون کند و حیض براند
و همچنین اگر حقنه کنند قرحه امعا و خون که از مقاسی روانه بود قطع
کند معمور قلیه دنجان است مغضیا صاحب منهاج گوید ماند
مرقشیثا بود و نیکوترین گویند کلیست سیاه رنگ و که از کوه کاشان
می آورند مولف گوید آنچه محقق است سنگیست الوان رنگ بغایت
سست و اگر سیاه رنگ بود و که لب سرخی زنند نقطهای سفید بران

باشد

باشد و آبگینه گران استعمال کنند جهت آبگینه که سفید کنند و آنرا سنگ مغنی
آبگینه گران خوانند و رنگ ابرکان گویند و در ولایت شیراز و قریه کارون
دهیست که آنرا ابرکان خوانند و از آن دبیرخیزد آنرا سنگ ابرکان خوانند
دار بهار بن گویند وی قابض و مبرد و مجفف بود و مقوی معده بود و سنگ
براند و در داروهای چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر
بود بدل و گویند مصلح وی عسل بود و بدل آن مرقشیثا است و مغناطیس
حجر مغناطیس است گویند و گفته شد مغاث هندی کلز است و گفته شد
دلفاح بریست و گویند سورنجان است و گویند نوعی انکماه کوچک است
ولیکن قول اول صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجان است گفته شد
لفاح بری مغل خوانند و هم گفته شد مفرود نوعی از کماء کوچک است و به بود
خوردن وی مفرح چون مفرح مطلق گویند لسان الثور است گفته شد
مفرح القلب المحزون ترنجان است و بادرابنویه نیز گویند و گفته شد
مقل صمغیست که آنرا کور خوانند و معروف بود و مقل ازرق و مقل
مکی و مقل الیهود عربی بود و صقلی بود و غیر مقل مکی که آن ثمر دوم است
و گفته شد و نیکوترین آنست که صافی بود و بلون ابریشم باشد و ازرقی

که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ حرکت و خوبی در وی نبود و چون بخور کنند
خوش بوی بود مانند اظفار الطیب و در ابخره بکار کنند و ابن مولف گوید بهترین
مقل آن بود که تلخ باشد و صافی و در و لزوجتی بود و زود شکسته گردد و خوش بوی
بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم گویند و در آخر بود و تا سیوم گویند
خشک تا چهارم بود و رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی
بغایت نافع بود غشی و کرب را و زود وی حیض براند و بول و ورم نفاس و سنگ را
کرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و وی از غایت افراط
ادرار کند و روبیست بعوض بول خون راند و مصلح آن رب سوس بود و یا بطلو
و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق کنند
و با روغن بلسان بسرشند و زن بخود برگیرد درد زایل کند و الحق گوید قولنج
را نافع بود و چون دانکی سقمونیا و دانکی از وی سحق کرده و یکدرم کثیرا با ده
درم خمیره بنفشه بسرشند و به آب گرم بیاشامند دانیالوس گوید کسی
که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم از وی سحق
کرده با سه درم تخم خربزه و ده درم سنگ اسک و مسکه ... و بیست
درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و چون بیاشامند و بخور کنند

بچه بیندازد و وی مضر بود بسپل و گویند اصلاح وی بسکر و حمری کنند و بدل
وی گویند قردامانا است و جالینوس گوید بدل آن دراد راز عدس
مر بود و دو وزن آن وشابور گویند بدل آن اکلیل الملک است و گویند
بدل آن شقایق است مصطکی بپارسی کندر رومی گویند و بسریانی
کیا و بروم مسطکی و بیونانی سیحنوس آن علک رومی است و کیفیت
خوانند و آن صمغی سفید بود و آنچه رومی بود سفید و معروف به شطی
بود و تجفیف در وی بیشتر از تجفیف مصطکی بود و سفید و قوة
و قبض در وی کمتر بود و وی لطیفتر و سودمندتر از کندر بود و گویند
حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و در دویم گویند تر است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی
در عروق و قضبان اغصان و اطراف و ثمر و لحای آن عصاره
ورق و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود
جهت قرحه و امعاء و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از
رحم ایشان گشوده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس
گوید قوة مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمر و ورق و قشر و بیخ وی

مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر
اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و بول
براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم کند جرب را
نافع بود و ناجدری که جرب مواشی و سگ اگر از شاخهای وی مسواک
سازند دندانها را جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده
یعنی از قوة قبض و تسخین قوت و تلیس بدین سبب است که اورام معده
معده و امعا و جگر را نافع بود خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه را
بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان
خوش کند و بن دندان محکم کند و مسخن معده و جگر بود محلل رطوبات
معده و مسکن مغص که از رطوبات بود و چون با روغن زیبق و زیت
سعوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبت
معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم جگر و ترف دم
را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که با سرکه خوب بنند خشک
کنند و با کثیرا مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل
کردن نسیی را بد بود و مصلح آن صمغ عربی بود و قسند بدل آن بکوزن و

نبم

نبم آن صمغ البطم است و گویند بدین وزن و بدل آن لبان که آنرا کندر رومی
خوانند و مصمغ مرعو سیح است و قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده
قولنج آورد مصلح طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم ابن ماسویه
گوید در سیوم سوداوی مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سفل کیموس
بد دهد و اگر با گوشت فربه بپزند ضرر آن کم شود مصالح الدم کهربا است
و گفته شد مطبوخ عقید العنب خوانند و مسیح گوید گفته شود مطبخنا
لعوق مطبخنا خوانند و آن لعوق لوز است ورم کبات گفته شود مطبخن
نیکوترین آن بود که رسیده و فربه بود و آن خشک ترازبخته بود و آنچه با سکر کرده
بود گرم و خشک بود آنچه در آخر درجه اول خشک بود و در سیوم گویند سرد
بود و گویند تر بود و دار گوید گرم و تر بود و در دوم طاعون را نافع بود
و دیسقوریدوس گوید گرم و تر بود در دوم چون به لعاب دهان روزه
دار حل کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بر کبریت
یا بخور کنند انضمام رحم بگشاید و بچه بیندازد و هر رطوبت که بود پاک کند
و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر
در مسهلات کنند منع پیچ کنند و اگر بیاشامند گزندگی جانوران سرفه

کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد و مفتح سده و کرده
مثانه بود و مسهل بلغم بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و وی خنازیر را نافع
بود و زایل کند و چون با سرکه بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ عضله و صلابت
اعصاب را و تقعد ان و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند
یا بخور کنند و بر کبد طلا کنند سپر را نافع بود و خون از و ببندد و محلل اورام صلب
انثیین بود و چون بر عرق النسا و نقرس طلا کنند نافع بود و اسحق گوید مضر
بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضرست به شش و مصلح وی کتیرا
بود بدل وی بوزن وی صمغ البطم است و نیم وزن آن کندر دریایی بود
و مقل ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل بهشتی
خوانند و چون تر بود و چون خشک گردد مقل گویند در اندرون وی
استخوانی بود و آنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و لزج بود و در اندلس
نارسیده خورند و عفوصتی تمام داشته باشد و آنچه اندک بغایت خشک
بود و قابض بارد بود و شکم ببندد و قوه معده بدهد و پوست وی
پخته و تقطیر البول نافع بود و این ثمر را مقل مکی گویند و ابن مولف
گوید آن استخوان که درون وی بود بخار آن بر سر طلا کنند و آن را مقل

گویند

گویند و فلونیا ملونیا گویند و گفته شود مقلیا نا بسریانی حرف خوانند
و گفته شد مقر بنات صبر است و ملیسی گویند و گفته شد مقدولس
مقدونس نیز گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب به ماقدو
وسا و رم بود و آن فطرا ماز و لیوس و منسوب باند و فطر اسالیان است
و گفته شد و این حق لو کزید که آن فطرا سیالیون است مکینه الابید
سکات الحرث است و گفته شد و این مولف گوید و قادس بو صیر نیز گو
وان ماهی مزح است و گفته شد مکنه فولیثیه مخلصه است و گفته شد
ملح بپارسی نمک گویند و آن انواع است ملح عجمی و ملح اندرونی سپیاه
و نفطی و سیاه و غیر نفطی و ملح هندی و سرخ رنگ و ملح مرانجم تلخ بود
و تو دیکتر زرد بود و نیکوترین وی اندرونی سفید بود و نمک بپارسی آن را
نمک طور زد خوانند و ابن مولف گوید نمک اندرانی نمکیست در آتش
صابر بود و از آن نیکوتر انده و از کرفر بهیه است از فوی مجری بود که آن را اندرانی
خوانند حاصل میشود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس
گوید قوت وی قابض بود و جلا دهنده و محلل و منقی بود گوشت زیاده
از ریشها بخورد و در داروهای جرب استعمال کنند و او را آم باخی و حکة

ونقرس و قوباء و جرام سود مند بود و بادها بشکند و منع عفونت
بکند و اخلاط غلیظ بگدازاند و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند
و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل بود ورم لهاة
در مابع را نافع بود و اگر با جو سوخته و عسل ضماد کردن و با بلونه کوهی
و زوفا گزیدن افعی را سود دهد و با قطران و زفت و عسل بر گزیدگی
مار شاخ و با سرکه دفع گزیدن هزارپای و گزیدن زنبور نافع بود و چون با عسل
بیامیزند و ضماد کنند دامیل را نضج دهد و با فوتنج و عسل منضج اورام بلغمی بود که در
انثیین عارض شود و گزیدن [illegible] سود دهد و چنین سحق کرده در خرقه کتان کنند
و در [illegible] بر عضوی که [illegible] نافع بود و چنین با سکنجبین بپاشانند دفع مضرت
و قطر [illegible] بکنند و ابو جریج گوید چون با غذا که سرد بود [illegible] بنوشند ماهی
گرانی خلط کنند از طبیعت خود بگردد تا بحدی که گرم و خشک گردد و در
اسهال وقوه یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و خارج شود
و هضم طعام را یاری کند و موافق مرطوبی مزاج بود و بحار را مضر بود
و چون بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند خون از بن دندان آید و خونی
که بسبب دندان برکندن بود ببندد و اگر گرم کرده در دهان نگاه دارند درد

دندانرا

دندانرا نگاه دارد دندانرا نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع گرداند
و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پارۀ بدان ترکنند و بر جراحتها که تازه بود
و خونرا روانه بود نهند خون را ببندد و با [illegible] اندرانی [illegible] کنند و تاخنه
و سفیدۀ چشم را ضعیف کند و سبیل را سود دهد و در معده سرد
مسهل بلغم خام عفن بود و سودا نیز مقدار شربتی نیم درم بود و نمک سوخته دندانرا
جلا دهد و صفت سوختن وی آن بود که نمک را نشویند یکبار و رها کنند
تا خشک گردد و در دیگی کنند و سر دیگ بنهند و بر آتش نهند و آتش کنند دیگر دیگ گیرند و
رها کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان
آتش سوخته نهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و [illegible] و نمک تلخ مسهل سودا و بلغم [illegible]
و رازی گوید بسیار خوردن نمک هیچ [illegible] بود و مضعف قلب بود و [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و شش و بصر بود و مصلح وی آن بود که بشویند و [illegible]
اضافه کنند و گویند ملح [illegible] کنیم و زن لوشادر است و گویند [illegible] آن [illegible]
ملح الزبا [illegible] است و گفته شد ملح الصاغه [illegible] و گفته شد
ملح نوبته لوشادر است و گفته شد ملح [illegible] است و گفته شد ملح الوب
بوده در [illegible] و [illegible] و گفته شد ملح صنعی نمک [illegible] و خشک [illegible]

ووي كرمستر ولطيفتر از انواع ملحها بود ملح نفطي نيكوترين ان بود كه
منسوب الى الحجر بود وطبيعت ان كرم وخشك بود قي بسياري دهد وسهل
انين باشد ومقدار شربت ان نيم درم بود ومضر است بمعا ومصلح وي بهليله زرد بود
ملاح فلاست وكفته شد سلوخيا ملوكيه كويند وان نوعي از خياري است وبشيرازي
خطمي كوچك خوانند ودرخت وي مانند درخت خطمي بود اما كل وي كوچك باشد ونيكو
ترين ملوخيا ان بود كه سبز وبزرگ بود وقضبان وي بسرخي مايل بود وطبيعت وي
سرد بود در اول وتر بود در درجه دويم وكويند سرد وتر بود در سيوم التهاب را نافع بود
چون بر سينه ومعده ضماد كنند وسيلان حيض را نافع بود واختلاف دم جگر
وصداع ودرد چشم كرم را سود دهد وچون با آرد جو ضماد كنند واسحق كويد سستي وي
وزهر بكشايد چون از آب وي سي درم بياشامد وكويند مضر بود بمثانه ومصلح
كلاب مل ابن مؤلف كويد اهل اندلس طرشوخ را مل خوانند وخرس را
نيز هم مل خوانند وهم دكفته شد ملطاة مسنط الرواعي است وكفته شد
ملونيا مفلونيا خوانند وان جزيره در ان بود بشيرازي انرا خيار دراز خوانند
وان مانند خيار زه بود وطبيعت آن سرد وتر بود وزود هضم شود ممسك
الازواج موقف الازواج خوانند وان اسطوخودوس است وكفته شد

منج

منج بنج است وبپارسي بنك كويند وكفته شد وابن مؤلف كويد منج
بفتح ميم است بنج است وبضم ميم است زنبور عسل بود ومرح را هم بدين
بنج خوانند هر طلي كه بر درختي افتد يا بر سنگي انرا مر خوانند مانند ترنجبين
وكزانكبين وشيرخشت وبيدانكبين وامثال ان وطبيعت آن ابن جريه
كويد كرم ومعتدل بود در يبوست در رطوبت سينه وشش را بيكر بود
ورطوبتي بر آيد وخشونت ان نگرم كند وسرفه كه از رطوبت بود زايل كند
وحبيش كويد برخسين كويد كرم بود در اخر درجه دويم وخشكي وي نزديك
بكري بود ونيكوترين ان بود كه لون ان صافي باشد وبنج خوب درخت بادي
اميخته شود واسترخا معده را نيكو شود وطبيعت محكم دارد ودر ماليخوليا
سود دهد وچون بياشامند وضماد كنند بر شكم وچون سعوط كنند مقدار دانگي
دماغ را پاك كند وبادها غليظ از وي بيرون آورد ومقوي ادويه برد چون
با وي خلط كنند در اشوبه وسعوط وي خلط كنند با ادويها بزرگ از بسياري
منفعت آن در بدن ملنشم در حب المنشم كفته شد منخ برفز
كافور است ودر مركبات كفته شد منشور خيري را بدين اسم خوانند
وكفته شد ونوعي از خنثي هست كه آنرا منشور خوانند منده عوده

بیروح است وگفته شود مندرومی منبه را عورس خوانند منجوا شه
سنبل الرومی است وگفته شد مندی عودست وگفته شد مسیح مزاج است
وگفته شد مسیح در الشان تخم حیزی است وگفته موز درختی است مونند نخل
وثمره برا موز خوانند ودر طرف دریا نسبت ارا است وبطعم شیر بود ومانند
خشخاش باپوست بود وطبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط
درجهٔ اول وتر بود در آخر ان غذا اندک دهد ودرشتی حلق وسینه
ومثانه وسرفهٔ خشک را نافع بود وباه را تحریک دهد دیگر راه بنکو بود
وبول برآند وشکم بسیار خوردن وی مولد شده بود وصفرا وبلغم بیاده کند
وبحسب مزاج ووی بر معده ثقیل بود ومصلح وی نبات بود کر باد
مجفوظ با عسل وپیش از طعام باید خورد وبعد ازآن سکنجبین بزوری
وبعد از طعام نشاید خورد تا ان زمان که غذا در نجا ثبت سم
کلا هیست وابن مؤلف گوید موز بر درخت خوش ودیک بود تا الکه
از درخت باز کنند وچند روز در خانه بیامیزند وحکایت کرده اند که
که شاخی بورد بدند بران سیصد موز بود وبوزن مثاج سیصد رطل
بغدادی صد وپنجاه من گویند تا آن رفت که خوشه از موز برشد کردا کرد

خوشهای وی بیکر بر بوید برگ اوستی سه گز بود ودر دو گز وبدلا امرد
بر شود ودیگر ورق کرد اگر وی بر می دویند از پس یکدیگر دمی رسند ومیگویند
میان برآمدن بود از زمین تا ان وقت که میوه دهند دو ماه بود ومیان شکوفه
آوردن وتمام رسیدن چهل روز بود وبر هر شاخی چند بود تا سیصد عدد
وچون بخود برگیرند گرم را بکشد مومیائی نیکوترین ان معدنی بود از ولایت
از تخر دخیزد ولیسقو دیدوس گوید مومیائی بقوت رفت وقیر بود چون
باهم بیامیزند وطبیعت آن چون هم بود اما مومیائی منفعت بسیار
وتمام دارد وطبیعت ان گرم بود در سیوم ولطیف ومحلل شیخ الرئیس
گوید گرم بود در اخر درجهٔ دویم وخشک بود در اول مقوی روح بود
بخاصیت وسودمند بود ودر مهاه بلغمی وخلط وکسر وسقطه وقرحه
وفالج ولقوه خوردن وطلا کردن با مرزنجوش سوط کنند ووی با سکنجبین
با رب التوت وقیراطی از وی با ب کمان خفقان را نافع بود وحبه از وی
فواق زایل کند چون در طبیخ گرفتن بیاشامند ریش مثانه را نافع بود
دینمد انگ درابی که انیسون در وی جوشانیده باشد حل کنند وبر شکم
مستسقی طلا کنند نافع بود حمنا مسمنا که بهر هر دو حبه بایکه

دارالباب ٣

تخم کرفس جبلی و ثناج ادخر دران جوشان باشد بیاشامند و
ابتدای خدام و برص و داء الفیل هفت روز بیابی بطبیخ افتیمون که روز
دانک بیاشامند و ابتدا، و درد معده که از سردی بود و سوء
الهضم دو حبه هر روز باشد ابیاشامند و کزندگی مار و عقرب و کسی که
زهر خورده باشد دو حبه باآبی آبنبول دران پخته باشد بجهة اختلاف
و مجموع علتها که زنا بزا باز دیده شود از سردی حبه با بشاخ هندی ورند
بیاشامند و بجهة تب ربع کهن هر روز نیم دنک بابیست درم ابی که بازا دارد
دران پخته باشد بجهة اختلاق و مجموع این خاصیتها و زیاده تر از این
انجا کوتاه کردیم لیکن در روایت دارد اجول و رند و معروف اشب
انگاه بود این منفعتها دارد غیر فرنگی که آن شا مول از ادمی است
وغیر انواع دیگر که از ان کوهها باب خیزد و آن قفر الیهود برادر
مؤلف منفعت آن مانند مومیایی بود و کفته شد و این مؤلف
کوید در نزدیک آن غار که شومنا گوید مولد سد بانیکوتر بن
آن بود که بلون مردا سنک بود و مرحمها کوشت برویاند و مؤلف
کوید لیکن از این اثر الوده ما که خوانند باب لیبا بندر در شب

بغل بالند بوی بغل نیز د سموم شمع است و کفته شد موش در
بندی پوش در بندی است و کفته شد مومی جز مل است و کفته
شد مومیلون کز دا البراشت و کفته شد مورا مولن
حجر عمی از سموم است نزدیک به پیش رمداوای کسی که خورده باشد
مانند مدارای پیش کنند مه صاحب منهاج کوید منکنیت تحسین
بلور و کویند بلور است و صاحب جامع کوید که ابکینه است که در معدن
نافعلیسا جمع میشود و ماهی میکردد و در بحر الخزر باشد و در صعید مصر و ان
سنکیت سفید یک دانک و نوعی دیگر هست که دو دانک وی
کمنه میباشد و صبر و چون نکاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است
و نوعی از انکه کفته شد بلور است بتحقیق و ابو طالب سلیمان کوید
ماهی بخاصیتست چون زن در زمان زاییدن بیاویزد بر وی سهل
برآید و هرمس کوید کوانی زنا بزا و کسی که زن در زمان زاییدن بیاویزند
بروی سهل برآید و هرمس کوید کرالی زنا بزا و کسی که سحو تمام کند سحو
کنند لبو کنند که و نمک و مزو زعفران و نوشادر و باغ حل کنند
و زنا بزا و کسی که بدان تحریک میدهند چند نوبت آن زایل کنند دلو مز ۱۰

به پارسی بجنه خوش گویند میوبزج ذبیب جبلی گوید وصاحب جامع گوید
حب رانس است وابن خلاف حب راسز عزآست ومیوبزج
بپارسی میویزک خوانند نیکوترین آن مصری بود شیاد رسیده ومعروف بود
میوبزج علی طبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم و محرف داکال و
حریف بود و بجامیت شپش را بکشند خاصه چون بارنج بود ونیماء و
جرب بیشتر کردن نافع بود وچون پانجده حب ازوی بیاشامند بی
کیموس بلغم آورد وی مضر بود بسیه و مصلح وی کثرا بود و بدل الی
عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه نخانه پیدا کند میوس
شراب سوسن است وگفته شد باب النون نارجیل بادنج گویند
وانچه نیز گویند وان جوز هندیست بپارسی گردو هندی گویند واز
مولف گوید بهندی گوبره خوانند ونیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید
بود وآبی که در آن بود شیرین بود طبیعت ان گرم بود در اول درجه دوم
وتر بود در اول باه را زیاده کند وغذا بسیار دهند ومنی بیفزاید و بخور
کرده بود وتقطیر البول را نافع بود وروغن وی بواسیر را نافع بود و کرم
موی کرم را بکشد وحب القرع بیرون آورد وطبع نیند دوبار معلع

وکسی که بدان مبتلی شود از انفاس وسل که عارض شود گردکار او زمی واگر
سستی دستور از اسیارت اید چون بر سیان مسح کنند شیر اسان
بیاید وسی گوید چون با آب سحق کنند سفیدی چشم زایل کند
مهد بنوعی از عرطنیثاست که معروف است براحة الامد واهل شیراز
قبلقی خوانند معمسا میوانی بمعنه سایله را آصفی خوانند وعل
لبنی نیز گویند ومعل و برامیعه مالبه خوانند ونیکوترین آن خوشبوی
بود بور و لشیرازی از ان بجورد خوانند در روی قبضی و تخفیف بود طبیعت
گرم وخشک بود وگویند تر بود مسخن و ملین و منضج بود وگویند دماغ را
پاک کند وجزام را نافع بود وطبیعت ببندد ومستعمل از وی تا
بکذرم بود وسرفه زکام ونزله که از رطوبت بود سود دهد چون
بیاشامند با جوز کوون حیض فرود آورد واز خواص وی است که
بخور کردن وی بطبخ ما را ایچه حفظ میکند ورا وپا سود مند بود
لیکن صداع اورد واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی مطبکی بود
میعه سائله در لبنی گفته شد میشا دبپارسی کارچشم است وگفته
شد ملیم ملنم است ودر حب الکیم گفته شد منفسنج

جرکشید
نقل بود و پوست مغز وی مهضم نشود و از بهر آنست که پوست وی البته باید
و با شکر بخورند و گرسنه وی غثیان و کرب و غشی آورده و مداوای
وی بقی کنند و بعد از آن برب فواکه ترش و ابن مؤلف گوید درخت نارجیل
مانند درخت خرما بود و برگ او چهار وجب بود یا پنج وجب و شش باشد
و ثمر وی در کسیفی البعه که از اکبار خوانند و ثمر او همه سال بر باشد آب
آب او را اطوائ گویند و شیرین باشد اما نیم روز بعن نمانند و ترش گردد
و بر ترشی باشد و نارجیل را در شیب چال کنند اگر تازه بود بر دیده
نانخواه نانجه و زحیته و نانخاه اسم فارسی است معنی از طالب الخبز بود
یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن سبزه تازه خوشبوی بود که مایل بسرخی
بود و طبیعت آن نرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم
بوده شده بکف آید و آن را دتیر نیقی و برص استعمال کردن و دسقوریدس
گوید چون شراب بیاشامند معرغل البول و گویند که جانوران را
نافع بود و حیض براند و ابن جریج گوید طبیخ وی نفخ را بگشاید
و شهایا که بها نافع بود و چون بر کمر بندد که عقرب ریزند درد ساکن
و فارسی کنند قطع فتح که در سینه و معده بود بکند و مسکن بر باج

بود و طعام را هضم کند و درد دل و غشیان را نیکو بود که طعم طعام
بدانند و یولس گوید مسخن معده و جگر بود آشامیدن وی و ابن عمانویه
گوید کرده و مثانه پاک کند و طبری گوید سنگ و کرم و حب القرع بیرون
آورد و صاحب منهاج گوید باسد آب بول بر آند و آب وی چون در چشم
چکانند خون لبث بکدار دو شربتی از وی یک مثقال بود و اسحق گوید
مقلل لبن بود و مصلح وی نمک بود و چون سحق گوید و با خل سرشند و
طلا کنند بهق و زردی که باشد بهر موضعی که بهند از انحلیل دهد و چون بر آن
حقنه کنند رحم را پاک کند و رطوبات رحم عرض را خشک کرداند
و بوی آن خوش کند و چون بر دری طلا کنند و رطوبات لبنی زایل کند و چون
با کودکان بکوبند سوخته و بجوزند ترحص را نافع بود نارنج صاحب منهاج
گوید پوست وی گرم بود در دوم و حماض سود بعد در اول مخلل و
ریاح بود و از دماغ و وی لطیفتر از اترج بود مانند وی بود
در فعل و شریف گوید درخت وی مشهورات و ثمر وی مرکب از
قوی مختلف بود و پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی
سرد وی و خشک و وی پوست بود خشک کرده سحق کنند و آب گرم

بیاشامند محلل نفخ بود در زمان واگر ادمان شراب وی کنند بازنیت
کرمهاء روده بیرون آورد و پوست بیخ تر بود در روغن حلبسا مانند و بهر
در افتاب نهند در منفعت مانند روغن ماردین بود چون از وی دو مثقال
بیاشامند کوتکی مجموع کوتنکان که سم ایشان سعد بود نافع بود ودوا
وی چون بیاشامند سودمند بود سمهایی که عارض شود بسبب گزیدگی
وحمامی وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند ومعده گرم را نافع
بود واثر سیاهی که از جامه سفید تر دو اگر سنگ ده وی حلبسا مند بگذارد
واگر عروقهای باریک وی جمع کنند وخشک کرده سحق کنند وبا قدرا
بیاشامند سودمندترین دواها بود جهت دفع زهرها کشنده که ببلید از
سودی بود نار مشک نار غیب خوانند وآن قماع زمان هبد است
بپارسی مشک آلی مان بود وصاحب منهاج گوید فقاحی و
دقشوروی واقاعی است مانند لبشا سند اما مؤلف گوید فقاحی
مانند حمی سرخ رنگ بود واندک برگ سبز در میان آن بود
الحوتی عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند
صنعت سنبل بود ونیکوترین وی خوش بوی بود وطبیعت آن گرم

وخشک بود در سیوم ولطیف بود ومعده وجگر ببرد رانیکو بود
وملطف اخلاط غلیظ بود ومحلل وشیخ الرئیس گوید بدل آن دانگی
ونیم زنجبیل ونیم وزن آن پوست لسپنه ودانگی آن سنبل وابن عمران
گوید بدل آن بوزن آن کمون کرمانی دو دانگ آن قسط بحری بود
وگوید بدل آن نیم وزن آن قسط بود ناردفارسی بود عمارات است
که مغشوش کرده اند بعضی بتوغات وان کشنده بود ناردین سنبل
رومی است مؤلف گوید بیخی است مشابه مامیزان وعروق الصفر
بود وشکل اساردن ودلشه وی باد بگیرد از ریشه اسارون بود
ونیکوترین آن فربه تازه خوشبوی بود وانچه بسفیدی مایل بود طبیعت
ناردین سنبل گرم بود در دوم وخشک بود در سیوم چون در کحلها
کنند موی مژه برویاند و...ک وحیض براند وورم رحم را نافع بود
در طبیخ وی نشستن ویکدرم از وی فالج ولقوه را نافع بود واسحق
گوید مضر است بشش ومصلح وی کثیرا بود ناخل وبدل سنبل هندی
بود نا فرح دلبوب است وگفته شد نارکیسه وما السلعان خوانند
دان خشخاش است ودیگر از خشخاش است نابالکلب دندان

بیش بنک خوانند دیوانه وغیره در صفت عظام گفته شد
تا عیث ناد مسک است وگفته شد تا طف بپارسی قسیطه خوانند
انچه از شکر بود معتدل باشد موافق مزاجهای سرد و بیرون و مزاجهای
سرد و گرم و سرفه را از حرارات بود وانچه بخشخاش ماند نافع
بود با صحاب نزله و حرقه بول وانچه اغلب بود موافق مزاجها
سود و بیرون بود لیکن صداع اورد و مولد صفرا بود خاصه جانان
وانچه اغلب بنفشه بود نافع بود وکسی که در سینه و شش وسله
واندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع باشد نبق
رطب بپارسی کنار تر گویند و عرب کنار را نبق گویند طبیعت آن
سرد بود در اول و تر بود در اول و تر بود در دوم و گویند خشک
بود در اول [illegible] انچه شیرین بود سردی وی کمتر بود وانچه مایل بحمو
ضت بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی در سبب
دمر ور مساوی بود وانچه معتدل باشد از وی شکم به بندد و غیر
معتدل دافع قوت بود از بهر انکه هضم نشود و مهیج هیضه بود
و وی مولد بلغم باشد و از بهر اینست که گفته اند که محروری مزاج

بعد از ان سکنجبین خورد و سود مزاج کالانگبین نبق یا بس کنار خشک
شود و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی وی تر بود و در وی تخفیف
وقبض بود و قوت معده بدهد و شکم به بندد و منع طرف دم و اسهال کند
از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با اشخان بکوبند و غذا
اندک دهد نشیب الازواج حب الصنوبر است وگفته شد نبید التمر
شراب خرمایی بود نیکوترین وی ان باشد که لذ رطب بسازند طبیعت ان
گرم و تر بود و بدن فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسخن باشد
و وی غلیظ ترین نبیدها بود بغیر دوشانی اورد و مولد خلط تیزه سودا
وی باشد و مضر بود با عصاب و خواص وی انار ترش مضرت وی کم کند
نبید دوشانی بهترین ان بود که از سیلان رطب گیرند وان گرم و تر بود
حرارت وی کمتر خرمایی باشد و بدتر نکند و باد انگیز بود و مولد سده بود
خاصه چون تازه باشد نبید العسل بغایت گرم بود کمتر از خمر و خشک
باشد رطوبت معده و سرد مزاج و سرد بود بلغمی نافع بود خاصه چون
با افاویه سازند وی نیز خمار اورد و بیش از خمر دمر بود بمحروری
مزاج را و مولد صفرا بود و صداع اورد داو تی ان باشد که مقل با یا آر

خورد و مقل ان بینا رود اگر خمار عارض شود رب فرا کند ترش مانند
غوره وانراج خوانند بلند العاقل والتین مسهل طبیعت بود و صفراوی
مزاجرا موافق بود و کسی که علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش
را نیکو بود و مسمن بدن و بوی لوه و جرب و حکم اورد فی الجمله [illegible]
مجموع مفرط باشد از شراب انگوری بلند الزبیب گرم و تر بود و حرارت
وی دون حرارت خرمای غلیظ بود و چون [illegible] دون کنند [illegible]
مطبع وی باشد بخمیر وی باشد و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و خشک
باشد سود مزاجرا و مرضهای سرد و بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند
و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ و فضولی که بود بیرون آورد و [illegible]
بر نهند و آنچه از مویز [illegible] بود غذا بیش دهد و خونی که از وی متولد
متین و غلیظتر از خونی بود که از شراب پیدا شود و زود مستحیل
و سوداوی مزاج را باید که اجتناب نماید از وی بلند [illegible] مسکر
نیکو بود و مسمن و ملین بود نافع بود جهت درد پشت و گرده را از خلطی
سود بود نبات اگر و عز گیاه است بهترین ان سفید شقاق پاک سبک
بود طبیعت وی معتدل بود حلق را صافی کند سودا را نافع بود و مضر بود

بلوه

بمعده و مصلح فواکامر بود نبات بهترین گیاه است و گفته شد نخ
پوست سلیخه بود و نجب فرسی بود و مخصوص بود لبسلیخه و نخشم
رخبیل و غیر این هر سه اسم مقل است و گفته شد نحاس معدن ان فرنگ
بود و ان فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن باشد
و یک نوع بسیاهی مایل بود و بضعف زرد کند و یک نوع طالیقون
است و ان گفته شد و مس چون بسوزند [illegible] و وی حریف گویند
و در وی قبضی بود و چون بسوزند نافع بود و نیکوترین شبهی [illegible]
املس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت ان گرم و خشک بود
در سیوم و در وی حده و قبض بود و شرب کردن در ظرفها ؟ مس مضر بود
و باید که حذر کنند از آنچه خرما در وی رها کنند از شوربای و تلخی
و ترشی و شیرین و چربی و گوشت و اولی ان بود که چون چیزی در وی
سیند چون گرم بود از وی بیرون آورند و رها نکنند که در ان سرد شود
که مضر بود و مجاوی سمت نخاع مرغ آبی بود الیس کما سوید گویند
گوشت وی کمتر از لحوم مرغ بود و افضل ان گرم بود و قوت جسم بدهد
و منی بیفزاید و مصلح بدن بود صاحب منهاج گویند صحیح است

که دیر هضم شود و از مهرا اینست که با انار دیر استعمال کنند و از پی او مصلح خورند
یا بعضی از جوارشات نخام سیب مازو گویند و طبیعت او سرد
و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود و شقیقه بسیار درد
سینه را نرم کند خوش خصوصی که از آب وی و شکر بسازند
و وی محلل ریاح بلغم بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده
در بکشند و تکمید بر آن موضعی کنند نفخ را تحلیل دهد و اگر
گرم کرده بر چوب متفرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد
کنند بر سینه که [illegible] بسته بود و ورم او را ساکن کند
و [illegible] روانه گرداند و اگر [illegible] با ورق [illegible] بپزند و بر [illegible] که اگر
ضماد کنند درد ساکن کند و اگر تنها ضماد کنند درد [illegible]
که خیسانند و در آتش نهند و در آن در بینی کسی که زکام داشته
باشد شفا یابد نوع بپارسی کشته گویند و آن مرکب از عود و عنبر و هیل
بود بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم [illegible] مسعر تری است
و گفته شد نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس بود نیکوترین وی
مضاعف بود و بشیرازی آنرا [illegible] گویند طبیعت وی

معتدل

معتدل بود در گرمی و خشکی لطیف بود و گویند خشک بود در دوم و گویند
در سیوم سده دماغ بگشاید زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل
قوی بنفشه و کافور را این مؤلف گوید نرجس با انواع بود یکی را
شاه نرجس خوانند و یکی را نرجس مسکین خوانند و یکنوع را
بهاری خوانند اما نرگس مضاعف کاغذی که بهار نرگس اشکافند
و پارسی دیگر در میان او نهند و بکارند مضاعف شود نور طلائیت
مرکب از صندل سوخ و گل ارمنی و قفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج
و رستنهای گرم را نافع بود [illegible] مؤلف گوید که صاحب منهاج
و صاحب جامع صنعت وی گفته اند کما هی است گوهی و رقی آن بورق
خیاره خوانند و بیخ وی را دوا النمر خوانند و گویند یکبی که را ایدا
وی دستخوار بود چون یکبار را اید بقدرت حق تعالی نمیداند که چون
از بیخ آن بخورد دیگر آبستن نشود و گیاه طلب کند و بیخ او کند
و بخورد دیگر آبستن نشود بقدرت حق تعالی مشهور در بدن وی کند
و پیدا شود و گویند وی یابند و مؤلف گوید آنچه محقق است در [illegible]
وی بود باقی خلاف است انزاجر المنتر جرانند بپارسی نرگس بلنگ

خوانند وگویند خاصیت وی بسیار بود و هر حاجتی که ناحور شده باشد
اندر البسیا بند و بدو بسطلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلابت وی لعق
کنند دیگر آبستن نشود و هر مردی که با خود دارد هیچ زن از وی بار
نگیرند و امتحان وی آنست که اگر شبی گوسفند اندازند شیر بریده
شود و اگر کسی بلغم دارد اندرون دکان جباری رود با بهایم
در شور افتد و بزرگ از یک دیده شیر کوچک بود ولیکن هام
کنها آشته باشد و کوربان عملی سازند عملی آنرا بکار رفتن آن
تراشید و مطلق رنگ نرنگ نرگیت پوست پلنگ باشد سیاه
و سفید نسرین و در چینی خوانند و آن دو نوع است یکنوع
به پارسی گل مشکین خوانند و یکنوع نسرین و قوه وی باید
بود و روغن وی مانند روغن نرگس باشد طبیعت وی گرم
و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در
سیوم و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود
و کرم بکشند و طنین در وی را سود دهد و سده بینی بکشاید
و در دندان که سبب آن از عفونت بود سود دهد و

ومسخن

504

و مسخن دماغ و مقوی دماغ بود چون آدمی بوییدن وی کنند و محلل ریاح
بود که در سر و سینه باشد و بعطسه بیرون آورد و چون سحق کرده بجلم
بود و بر خود مالند و بدان خوش کنند و عرق و چون بکوبند و بر کلف
روی مالند زایل کند و چون خشک گشته و هر روز نیم مثقال
بیاشامند چند روز سیاهی جوانی نگاه دارد و مانع شیب بود و ابن
مولف گوید محمد ذکریا آورده که در خراسان دیدم که این گل نسرین
از یکدرم تا سه درم برار داد و سنان قوی میکرد و افعال گل
انگبین که از وی سازند اسهال تمام میکند و مقوی و مفرح
دل بود نرگس شریف گوید مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران
بپارسی کرکس گویند و در طیران چنین ملکبه گردد از مشرق تا بمغرب
پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبهاست و گوشت
وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را نافع بود و طیطران
مرغ آبی بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و مره مولد سودا بود و در نزدیک
بگوشت کلنگ باشد و از جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند
هفت نوبت و آب سود طلا کنند بر اموی چشم جهت نزول آب نافع بود

و اگر با هم چندان عصارهٔ آن و بیقیه بیامیزند و بسایند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلط احیقان و چوب و بیخ وی چون بگذارند و کرم در گوشت
جکوندکریه بیرد خاصه چون بیابانی آن عمل کنند لبشا بیارسی لبنا کسته
کو شتولف گویند بیونانی کسیا گویند نیکوترین وی سفید بود که از اشترب
اخوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم
و تر بود چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون
بیامیزند با سه چندان آب و روغن بادام و قند اضافه کنند سرفه و
خشونت سینه و حلق و قبضه شش نافع بود و وی ریش چشم نافع است
و گویند لبشاسته غذا کمتر دهد از هر چه از گندم بسازند زود و تر بگذرد
و بر هضم شود و سده آورد و گویند مولد سودا بود و مصلح آن چیزهای
شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن گرد اسپاب بود و گویند معسو لبشاره
طبع وی بطبیع درخت بود و لبشاره چون کهن خورده که مانند ارد بود چون
ضماد کنند بو ریش تن اصلاح آورد و چون با هم چندان انیسون سبزآ
با سرکه لبیز شده و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه
بحکة الیشا نند مفید بود و شریف گوید لبشاره چوب از بر کرم بود و خشک

چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند
و لبشه بکنند و منفعت لبشاره هاج در صفت فیل گفته شد مضار درخت
کبر کوهی بود چون در گره برهند لضیاره خوانند چون ... عیلان ... تنبد
و گفته شد منطرونی بوره ارمنی است و گفته شد نضیع بر نابنی یلی و هزار
با گویند و لبشه از انرا قوبر گویند نیکوترین آن لبنانی تازه بود و نیکوترین
خشک وی آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی معتدل بود
و در وی ... و در وی قوة مسخن و قابض بود و وی لطیفه ترین بقول خوردنی
و لبسیقودین و س گویند عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم
بکند و کرم دراز بکشند و گویند عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند قطع
نفث دم و محرکه شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش و سه ساعت بیاشامند
فواق و غثیان را نافع بود و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند
بر دنبلات بگذارد و اگر بر پیشانی نهند با پشت چشم صداع زایل کند
و اگر بر پستانی که شیر بسته باشد ضماد کنند ورم آن بشکند و ... سفید
بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخورد بر گیرد
یعنی از جماع مع آبستنی بکند و اگر و شاخ از وی در لبشه ... الله

بر جا بکنند شیر انکاه دارد از سحابی و بغایت نافع بود و شیخ کوید چون
بجایند در دندان را نافع بود و شیخ کوید چنین بجایند بموضع عقرب نهند
مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که طالم بود و بر کوه دان سه نوبت هر
نوبتی دانکی از عصاره ورق وی با روغن نافع بود و صاحب الاکسیر را
ربغایت موافق معده بود بیا خوردن و ضماد کردن در مقله باز لیکن و مقوی
دل بود و مفرح دیگر آن را نافع بود و مضر بود سفیل و بول وی کرفتن بود و کو
بدل وی بود ننجویی بود نعام بپارسی اشتر مرغ کویند جالینوس کوید
کوشت بط و نعام کثیر الفضول بود و عسر البول و رازی کوید کوشت
غلیظ بود بغایت باید اصلاح او مانند اصلاح کوشت بط بود و آن
الرضوان کوید مینه در آخر تابستان و آخر بهار بکیرند در موضع
که نهند مار و افعی کریزند و چنین بوی وی لشنو و غشی آورد و دوسه
محلل اورام بود خاصه بلغمی و محلل قوی و بر کزندکی عقرب ضماد
کردن نافع بود در دنبای کراز سردی بود سود دهد نقط سیاه
سیاه بود و سفید نیکوترین او سفید بود و طبیعت آن کرم و خشک
بود در جهارم و اسحق کوید ترست و وی لطیف بود و ستره بکشاید و در

در کز

در کز مفاصل و لقوة و فالج و سعفی که در جسم بود و دفع نزول آب و سرفه
کهن را نافع بود و چون نیم مثقال از وی با آب کرم بیاشامند و معض اسهال
کند و باد بشکند و سودی مثانه سود دهد و بچه مرده او مشیمه بیرون
آورد و بیرکرند کنها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون و اسحق
کوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل وی نفط سیاه
قطران عصفر است و کفته شد طلسم مخزن عرورست و کیفیت
شد تمام تمام الملک و تمام کویند و آن سنین است و نیکوترین سبز
و بر بوی بود و طبیعت آن کرم و خشک باشد در سیوم و کویند در دوم
و شیخ الرئیس کوید دفع عفونات بکند و تشنج بکشد و در مثانه سود دارد
نافع بود و بلغم بی صلب و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچه
مرده نیز و سنک بر آند و چون بسرکه بزنند و با روغن بیامیزند و بر سر طلا کنند
نسیان را و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و محلل فضلات بلغمی
بود از دماغ و بدل آن بادروج بود و ابن مؤلف کوید ابد و بجان آورده
که بسیار بشد سعیین صداع آورد و حال آنکه این را سنعت و
تشنیین بخاع میشود و عسر بپارسی عود کویند شرح

گوید از قول لتباروق حکیم گوید کرم موز لوزک که در گورستانها باشد چون
سحق کنند و بر برص لطوخ کنند زود زایل کند و چون صد عدد از آن بگیرند
و در روغن زیتق اندازند و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن قضیب
مالند بغوط تمام آورد اعصاب و قضیب قوت دهد و چنین سحق کنند
بآب و بر شلیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید
و اگر ضعیف بروید بود و چنین مکرر کنند دیگر نروید غسل
بپارسی پلنگ گویند ابن مؤلف گوید ترکیبی ضعیفی دارد و استخوان
پشت ندارد و چکیده شود و چون کسی را زخم زند چهل روز ناز موش
نگاه باید داشت که اگر موش مجروح بر پلنگ را دریابد بول بر جراحت
کند متعفن گردد و سیاه شود اگر زهرهٔ وی خشک کرده باب
حماض اترج بسایند و بر بهق مالند نافع بود و اگر موی وی در خانه
دود کنند کژدم بگریزد از سطاطالیس گوید چربی وی چون بر کلف
مالند و رها کنند با خشک شود مرض را زایل کند و مغز وی چون بر
زنبق اندازند و زن بخود برگیرد در زد حسم را نافع بود و بروی گرم و خشک
بود و چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه چون این نبود

هاکو

خطل گوید اگر آدمی سه کفتار بر اعضا خود مالند و برابر پلنگ رود
جایگاه وی پیش وی نشیند پلنگ را حرکت کند و زهرهٔ وی سم قاتل
بود و گفته شد و نروی بزدر نزول گفته شد منفق گوسته است و گفته شد
نورا آسف نوعی از قثاء بزرگست و از اسبحار القدس خانند و مسواک
العباس و مسواک المسیح نیز گویند و صفت قثاء در قاف گفته شد نون
کلشن است بشیرازی آهک خوانند نیکوترین او سفید بود و آب ندیده و دیگر
گرم بود ملطف و محرق و آب رسیده وی چیزی دور و زیاسه روز بود که از
بگیند نه محرق باشد بلکه نه مسخن و مغسول وی مجفف بود و بی لوغ گوشت زیاده
بخورد و سوختگی آتش را نافع بود و مغسول وی معتدل باشد و خشک
و نوره بر هر موضعی که خون روانه بود چنین بران کنند قطع خون رفتن میکند
روی مضر بود و مجفف چون در حمام طلا کنند اولی آن باشد که بعد از آن منفشه
و گلاب و نقل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج با گلاب بمالند و اگر عضا البسو زانند
در آن بیرون کند پس روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود
و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی آن بود که دهن خشکی
و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مقص اسهال بهم رسد چون

بسبب انکه قرح امعا پیدا کند و بوره با بول بیرون آورد و سردی اعضا غشی
احداث کند و خفقان و مداوای وی کنند باب گرم و روغن شیرهٔ تازه
و روغن گل و جلاب و الشهاء آب چوب از مرغ بروغن با دام و لعابات نافع بود

نوشادر معدنی بود و عملی و ابن قلمید گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی بی یمانی
صافی بود مانند بلور عاقبتی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم و ملطف
و مدبب و سفید چشم را نافع بود و ملازه را افتاده محکم گرداند و چون
در حلق دمند ما او به دیگر و خناق بلغمی سود دهد و ملطف حواس بود
و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار بگریزد و اگر سوراخ
ایشان نهند و در تیزند و بمیرند و چنین سحق کنند با آب سداب و بیاشامند
و ملق در حلق بکنند دشر عسکوید چند به روغن بپرورند و بر چوب
سودائی بمالند در حمام زایل کند و چون بخایند درد دهان و به افعی
انداز ننگیشد و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص بمالند بعد زان
بنفشه نیکو بود خاصه چون بداد ادمیان کنند رازی گوید بدل ان بوزن
ان بوره و بوزن ان نمک اندرانی بود نواء التمر سپاره سی
استخوان خرما گویند گرم و خشک بود در وی قبضی و جلائی بود چون بشورند

الشهاء

الشهاء بدرا نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و کحل
بر مژه چشم کنند موی برویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع بود
و اگر از خلط ان کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن و
طلع وی سنگ بیرون آورد نواة الاهلیلج استخوان هلیله کابلی نیکو
ترین ان بود که بزودی بود و ان سرد و خشک بود در دوم و عسر البول را
سود مند بود مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و گویند مصلح وی کثیرا بود

نوح لیلا لیت دگفته شد نهشو صاحب منهاج گوید حجر الملات
و صاحب جامع گوید حجر الوست و هرو گفته شد نیلوفر لینوفر
خوانند و لسر یا کرب الما و بیونانی سعا گویند و حب و یرا و حب العروس
خوانند و گویند خلاف است و نیکوترین و نیکوترین وی بود و گل وی
آسمانگون بود و طبیعت ان سرد و تر بود در دوم و سردی
زیاده بود سردی بنفشه و گویند سردی زیاده بود از سردی
وی در سیوم و بیخ وی با آب وی طلا کردن نافع بود و نیلوفر ورم های
گرم نیکو بود و گل وی منوم باشد و صداع گرم را سود دهد و منع
اخلاط بکنند و شهوت باه بشکند چنین گویم از وی با شراب خشخاش

ببالشامند و متی بنبرند و بجا حبتی که در وی است و بیخ وی نیز دمشانه
را نافع بود و ها دکردن و تخم وی ترف دم را سود دهد و چون در
آب بجوشانند و بر سر ریزند خواب آورد و نیلوفر ازاد او نیز قلبی بود و تنی
که تعدیل ان بزعفران و دارچینی کنند عصاره نیل است
و گفته‌اند بستوق ادران است و گفته شد نیل خشخاش
عصاره وی بنج خوانند سجره و برا عظم نیکوترین وی سبز
بود که بسرخی مایل بود و طبیعت ان گرم بود در اول و خشک بود
در درجه دوم و گویند سرد بود در اول و گویند سرشت با عتقال المتوسط
میان تری و خشکی بر قابض بود و منع نفث دم بکند و کلف و بهق
زایل کند و داء الثعلب هم و سوختگی و جراحات که در اعضا صلب
بود در ریشها آن عمض و سرفه سخت کرد کانرا که فی کنند نافع بود
و عصاره وی نیز هم چنین و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامند
سود دهد و فلوس خیار چنبر و اگر عصاره وی السو که حل کنند
و بر ریش سو مالند نافع بود و اگر ادمای برخار زیر منفجر ضماد کنند یا فی صلاح
ان بگذارد و اسحق بن عمر گوید بدل بنج بوزن ان ارد جو دد و انک

ان ماشیا بود والله اعلم بالصواب باب الواو
واحد بلغت اهل یمن لیلاست و گفته و بر مو دلنت و گفته شود
قنا الاربب بشم شرخ بود چنی شیر تازه در دیده بندد با صبر و دفا کنند
سعیده تخم مرغ منع خنیه رفتن بکند و برا اللقاح بشم شرخ
کند و در بینی دمند خون باز دارد وج عود الوج است بیونانی عفقی دون
و بپارسی اگر ترکی گویند و قوت وی نزدیک بنوشادر و رزا وند بود و نیکوترین
وی سبز قوی تر خوشبوی بود و طبیعت ان گرم و خشک است در اول درجه
دوم و گویند در سیوم لوا ترا صافی کنند و مجفف رطوبات مفاصل بود
و باه را یاده کند و گرانی زبان را سود دهد و بحق و برص و لشنج و درد پهلو
و جگر و صلابات ببرد و مغص فندق را نافع بود و بول و حیض براند
و گزند کی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم را از رطوبت بود و ا
سحق گوید صفرا و بلغمی سرد دهد و شربتی از وی یکدرم بود و گویند
مضر بود بسر و اصلاح ان تخم را زیانه کنند و بدیعقوب گوید در شکستن
باد و ماه و تقویت جگر ان بوزن ان بکوبت رد و ر انک زراوند بود و این بلغ
گوید برگ وج چنبر برگ این سا بود باریک و بیخ وی بهم درشته و کج

بود و طبعش تر و بویش خوش بود در خراسان بود و طبیعت آن گرم

و خشک بود و حب القرع برون و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل آن

شنج از منی و ودع بپارسی کحل خوانند و بزرگ وی سفیدتر بود و کوچک

وی لبشیرازی کوشک ماهی خوانند و آن نوعی از حلزونست و حلزون

مسح بود و وی باهن بپیچید بود و ودع از جزایر فی آورند میان

السراندیب و کرم در اجا زاوره است که ایلان موضع شناخته است نارکیل

با آب شعر و بهند تا وقتی دا چنر و برون آورند و در خاک کنند گوشت او

حیوان بپوسد آنگاه برون آورند و ودع بزرگ که آنرا شنج گویند در

غایت سفیدی بود و ودع دیدم که باطن او سخت روشن مانند باطن صدف

او برون او هم مانند صدف بود و ودع ذوقاتی رطب است و گفته شد

ورکت شنج الرتبس گوید شکل ورغ و سام ابرص بود و دست وی دراز

باشد و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی

در شکل بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و سمن و پیه وی چون

طلا کنند و در وی قوت جاذبه بود و جذب حبلی و سودک بکند گو

کین وی مانند سرگین سوسمار کلف دقو بارانافع بود و شیرین گویند

چون بکشند و هم چنان با خرد در دیگ اندازند و بار دهن بزنند با مهر اشود

جهت فرسط در سر کودکان بود و ودع مع الحه نیکوتر از بن سبغو و رازی گوید

پیه وی چون در قضیب مالند بغایت قضیب را بزرگ گرداند و بول

پیه وی پیه سقنقور بود و ورکت ماهی سقنقورست و گفته شد بود

و دا خالق کرم الصناست و گفته شد در طوری مطاجیس است

و گفته شد ورس نباتی میق بود و نبات وی مانند نبات کنجد بود و گویند

یک سال بکارند و ده سال باقی بود و عشریه هند و ابن مؤلف گوید

ورکت در دامن کوهی کارند که آنرا مند گویند و بلندی او کوه بیست

فرسنگ بود بیش از یک راه ندارد و نیکوترین ورس آن بود که تازه

و سرخ رنگ بود که بر وی زند مانند لون عصفر و شکل گل بابونه

بود و خورده زیلته و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و وی

و لطیف بود و کلف و عش آنافع بود طلا کردن و چنین باشا مند سرخ

را سوده مهر و سنگ بریزاند و درد کرده و مثانه سرد را نافع بود و شربتی

یک درم بود و ارسطو گوید مضر است بشش و مصلح وی عسل است و گویند

جامه که بوی زنگ کرده باشند پوشیده وی مقوی باه بود

جل خوانند و بپارسی گل گویند و هم نوری و زهری کر باشد انرا گل خوانند
گل سرخ را جرجم خوانند و گل سفید را نیز و نیکوترین ان تازه و فارسی
که هنوز تمام نشکفته باشد و بایچه وی قوتی بود بنهایت سرخ بود و طبیعت
ان مسیح ابو الحکیم گوید سرد بود در اول و خشک بود در اول درجه
دوم و گویند در سوم متوسط بود در غلظ و لطافت و بتجفیف
روی قوی بود از قبض وی مقوی اعضای باطن بود و دلش و اشان
او مصلح تین عرق بود در حمام چون بخود بمالند و قاطع تا ابل کند
چون سحق کرده مستعمل کنند سحج ظلین ران و بغل را نافع بود و گو
برا ... آبها عفن بر دیانند صداع ساکن کنند و انقباع وی نفث دم را
نافع هست و وی معده و جگر را نیکو بود و معده که در جگر بود از حرارت
تب ربع سود ده و خشک وی بر مستعمل بود و چون با عسل بیامیزند و بر
کشند تو تیا او را نافع بود و چون در دهان نگاه دارد قلاع زایل کند
خاصه چون با عسل کافور بود در سیوران تازه صداع گرم را ساکن کند
و خفقان دل و دماغ بدهد و بعضی مالشرا و مصلح وی بهیدان کافور
بود و چون بر روی جیند قطع شهوت باه کند و دفع مضرت وی ا...

بجنب الرسم کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرمی و سردی
امانند مورد و سردی وی در دوم و گرمی وی در اول و درو قبضی
و بوسیتی بود و بعطویت ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گوید را
نافع بود چون اب وی اندک تجرع کنند ورد الحمار ورد الحمار خوانند
و ابن ماسویه گوید ان کلبیت که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد
طبیعت وی ... سرد و خشک بود و بشیرازی انرا گل ... گویند و ردی
خوانند و رازی گوید بهار است و ورد المنتن انرا کلبیت ... بود
بلون مانند گل سرخ دانرا ما یعور خوانند طبیعت وی گرم و خشک
بود و تخم وی محرق باشد مانند غافر فرحا خا و ورد المحرم لوعی از
هود الصلیب است و در یونانی خوانند و گفته شد ورد فرانسفایو
النعمانست و گفته شد ورد الجبل کبیکج است و گفته شد
ورد صینی ... گفته شد دو شان مرغ اللهی خوانند گوشت ان
شکم ... و دستخوش اضم شود و باید که کسبر نیزند و ورد الخواج ...
شفتالو گویند چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر
ان در گوش چکانند کرم گوش بکشند و چون بر ناف ضماد کنند کرم

1022

محکم بکشد و بیرون آورد ورق الطوما برگ گزنه باشد یابس و قابض بود
و چون بر ناف بپزند و بر سر نهند یا آب آن بر دوی ریزند نافع بود
و معوی مسترخی باشد ورق الدلب برگ چنار بود و نیکوترین آن
تر تازه بود طبیعت آن سرد و خشک در میانه گرم کرد زانو
بود ضماد کردن نافع بود و چون نیکو بکوبند و بر آتشها آترا انشا بند
خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و دوی بد بود بحلق
و بینی و چشم و گوش و آن خواص وی آنست که خفاش از بوی
وی بگریزد ورق برگ عذب چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت
برویاند و آب وی چون بپاشند علق از حلق بیرون آورد در
ورق الکرم برگ رز بود چون نیک بکوبند و ضماد بر ما... کنند
و تهیگاه قطع استهال بکنند و خاییدن وی معوی مرخی بود
ورق اللاباطین السرق نیکوترین آن بود که آن سود کهن گوید
طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
و قابض محکم ورق الآجام برگ الوسیاه چون بکشند آب بیرند
و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از لثه بکند در العلیق

512

1023

صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود و اندکی مجفف
داشته باشد چون بکوبند و بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و ریشهای
دشخوار با صلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
بود در دویم چون بسوزند قایم مقام توتیا بود و درد اورا و ناد چشم چون با سرکه
بر ریزند و درد دندان را نافع بود و آب بخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع
زایل کند ورق زیتون بری چون بر ماهی طلا کنند ملح کند ورق الشوکة
الغربة مانند درخت مغیلان است و گفته شد ورق السمسم برگ
درخت کنجد سرد و تر بود چون بکوبند و موی ابدان بشویند دراز و
نرم گرداند و خشکی وی زایل کند ورق الحنظل در کبر گفته شد ورق سور
نجار در صعت حنظل گفته شد ورق فودج در شبنذن گفته شد در
ورق اترج در اترج گفته شد ورق الغون در لوف گفته شد
مجفف بود اوری مقتضی باشد چون بخایند و بر ریش نهند نافع بود
و سود مند باشد جمعیت بر ... اگر درد همز بود ورق الحیر در غار گفته شد
برگ کنار است معتدل و مجفف و قابض لطیف بود و معوی شحم
باشد و نضج اورام دهد و در وی تحلیل بود ورق الغار در

در مصطکی گفته شد ورق الخطمی در خبازی گفته شد ورق السعتر
معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی بود در اول مجفف قرحها
و سرها بود و چون بکوبند و بمان پاشند بی آنکه بکند ورق السوسن در
سفید صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید است و وی از گرمی
و قبض بود و طبیعت وی سرد و خشک باشد عصاره وی در سبز [illegible]
ان سنوه الزا نافع بود و مسهل صفرای محترق و سودا و بلغم باشد و نافع
مفروغ و گزندگی عقرب را نافع بود و چون بپاشانند یکدم از وی شراب
و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین
و اختناق رحم را نافع بود مفاصل و تو [illegible] و ادرار [illegible] کشنده نیز
ورق المازریون در مازریون گفته شد و شقائق النعمان برگ [illegible] است
و گفته شد ورد العلیق [illegible] شود و خشک بود و قابض و مجفف اختلاف
رحم را نافع بود و نفث الدم و [illegible] و ضعف معده ورد اللوز بهار
بهار نارنج [illegible] سرد و تر بود و مقوی دل و دماغ باشد ورد الشعر [illegible]
بهار [illegible] طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب وامرود و به هم ما
یکدیگر باشد ورد الخیری در خیری گفته شد ورد البلسا [illegible]

گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارت دماغ و چون در آب [illegible] در آفتاب نهند
خضاب نیکو بود موی را سیاه گرداند ورد خشخاش سرد و تر بود و مسکن گرمی
و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود
و مسکن صداع گرم بود ورد [illegible] از [illegible] است و [illegible] از وی بود
که از خواص وی آنست که عقرب [illegible] و گوشت وی سم مهلک است و اگر در
سم قاتل بود و گویند [illegible] بتحقیق گفته شد و [illegible]
[illegible] بهار و بوی [illegible] گوید [illegible] و گویند طبیعت آن گرم
و خشک بود و [illegible] ورق النیل است طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و در وی قبض [illegible] بود و موی را خضاب خام چون با حنای خشک کوبد
وسخ الاذن [illegible] بود [illegible] کنند بر شقاق لب [illegible] نافع بود
وسخ الکرام [illegible] گوید [illegible] و گفته صاحب جامع [illegible]
و مولف گوید بتحقیق [illegible] و بزبان [illegible] گویند
و [illegible] گوید صفت وی که گفته که از [illegible] خوشبوی بود مانند [illegible]
و آنرا [illegible] سخ الکور [illegible] را نافع بود و چون [illegible]
بهند زایل کند و مولف گوید در دفع خوف و [illegible] از جائی [illegible]

عمل مومیایی کند و بکرات عمل رفته و شیخ الشیخ است و گفته شده سوق
قرنوی گرم و خشک بود و مستقوی قوی بود و در وی قوت باه بود و تجربه
جماع و کرده و لیست نیکو بود و محروری مزاج را مضر بود و ادمان خوشیدن
وی ایمن کند از بواسیر و عربا دیخان است و گفته شده و قل مقل خشک است و گفته
شده ولیج خلال است و گفته شده وی انگور سیاه است و در عنب گفته شده و برگ
سفید است و در ورد گفته شده و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم بلبلت

باب الهاء والله اعلم بالصواب هال

قاقله صغیر است و گفته شده هاکوا گویند جعل است و گفته اند تراب
الهالک است و گفته شده هیل حب حنظل است و گفته شده هدهد به
مارتقان خوانند و هیز قبانی و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در
جاهای آب بود و چون سحق کنند و ضماد کنند اثار کند بار و غن گل و کرم
کرده در گوش چکانند و گوش را نافع بود او اطهور سعن گوید اگر در خرقه
بپیچند و بر صاحب تب بندند زایل کند و این مولف گوید از اشیرازی
مهبل خوانند هدهد بپارسی مرغ سلیمان علی نبینا و علیه السلام گویند
غافقی گوید اگر در خرقه بپیچند و بر صاحب تب بندند زایل کند و این مولف

گوید اگر ترسیان بر روی غالب بود دفع آن بکند و اگر بر بندند بر کسی که او را جزام
رسیده ما دام که با وی بود ایمن باشد و اگر بر ابتدا کرده باشد موافق بود
و اگر بر روی بخور کنند و در خانه کرند کان بگریزند و اگر از وی مجموعه دار دو بر آن
حضم او وی بر وی ظفر یابد و حاجتها آدمی که از روی کرده گردد و این مولف گوید
در خواص حیوانات آورده اند که زبان هدهد کشته همچنان در در خانه بیاویزند
هر که در آن خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر مغاز وی خشک کنند سحق کنند با موم
و بر و غن کنجد بیامیزند بعد از آنکه به نفت زنند و بر موی بمالند سیاه گرداند جعد
و اگر لحیه شب پره را با خود نگاه دارند و بر او دوست دارند و اگر بال وی نزدیک
خونه موم بخور کنند بگریزند کز بد بدن بسته بود دهند و خشک کرده و دل وی
کرده بکوبند و با طلاء ورق بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شب پره را
و دار و هر زن بوی که کر مان مجامعت بد بد هد که بره زین خوانند انر در
دوست بعقد از طفلی باشد که جگر در بر دری مایل بود و از وی بوی بد
طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی
معده را هضم بود و طبیخ وی بدل بول بر آرند و سنگ بر آرند و گفته
گوید در خلق را نافع بود و شکم براند و بدل آن بوزن وی فاقله مغار بود

هود عروق الصفر است وگفته شد هرقلوس بقلة الیهود وگویند
نوعی از سبحانت و بقلة الیهود بشریف گوید فرصعیا است
والسیحر محقق است ازاهو قلوب خوانند و بپارسی ترد شتی و آن
از انواع کاشنی بری بود و در هند یا گفته شد هو قولیا ان غنام
وگفته شد هطام و قرطام گویند وان چی است میان گندم چون طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و سردی و میل به تری داشته باشد وگویند سرد بود
وگویند بغایت گرم و خشک وی مجفف بغیر لدغ و در وی قبض و تحلیل
بود هزار خشان و هزار افشان نیز گویند و معنی ان هزار گره و گسر بالی
فاشرا گویند وگفته شد هزار اسفند حور است وگفته و طبیعت ان گرم
در دوم خشک در سیوم و خاصیت لقوه سرا مفید بود و بول ان قنطوریون را
باریک کند هفت نوع مار زیون است وگفته شد هلیون بطبیخ است
وگفته شد هلیون بلقیقا هندباست وگفته شد هلیون حلیمو است وان سلق
جلی است و در حماضی گفته شد هلیون بپارسی مارچوبه گویند و مارگیا
واهل مغرب واندلس اصفراح گویند نیکوترین ان بستانی بود تازه
وطبیعت ان گرم و تر بود گویند معتدل بود و گویی گرم بود و دق

مانند ورق رازیانه بود و صفت تخم وی گفته شود و ابن مؤلف گوید
که هلیون اغلب از بیخ اثار بیرون ارند و وی مفتح سدة احشا و محلل ان
بود و طبیخ ان بیاشامند و عرق النساء و یرقان در مفا نافع
بود و خاصیة طبیخ اصل وی چون با شراب بپزند و طبیخ ان بیاشامند
گزند گی رتیلا نافع بود و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن
و تخم وی همین عمل کند وگویند وی شکم را گویند قولنج بلغمی و عسر البول
نافع بود و باه را زیاده کند و دشواری زادن را نیکو بود و مسخن گرده و
مثانه مسخنی معتدل و قطر البول که از برودت بود و بیرون ریشت درد
دورک سدة را نافع بود و سینه و شش هم و طبیخ وی چون سنگ مثانه منبه
بکشد و چون اسپرو وی گلیش پاره کنند و در شیب خاک کنند هلیون ازانجا
روید باب و تخم وی سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و قوری
روغن بلبان بیاشامند وی معده را مضر بود و اولی ان بود که بجهند
و بعد از ان با گوشت بپزند و مر در شک اضافه کنند و طبری گوید اگر
بیخ وی خشک کرده بر دندان نهند قلع کند بی وجع و قلاحه گوید
اگر بیخ وی سحق کرده بعد بر دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع

کند بی وجع و قلاعه گویند اگر بیخ وی سحق کرده بر دندان نهند اگر فاسد
شده قلع کند و اگر درد معده باشد درد ساکن کند و مجهول گوید طبیخ وی
و اصل باه را زیاده کند و ابن نیزوان جلجل گوید هنکبزبان هندی
حلتیت است و گفته شد هندبا آنرا بپارسی کاسنی گویند بری بود و بستانی
و یونانیان فیولس و سحوریون نیز گویند و برگ وی بهتر از آن بستانی و نیکوترین
و بستانی و یونانی اندفیا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع و برگ وی پهنتر
بود و یک نوع و برگ وی باریک باشد و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن
بستانی تر و شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و آنرا افتوتیا خوانند و
طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول
و گویند خشکی وی در دوم بود و بری را طرخشوق گویند و بفارسی تلخ
و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع احوال عصاره وی استسقا را
نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند و چون بیاشامند
خاصة عقرب و زنبور و ضرر رتیلا ربع زایل کند و بر گزندگی عقرب
ضماد کردن نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند یا درمها
و پهنا گشاده بود و مقوی قلب بود و لبن وی سفیدی چشم

زایل

زایل کند و هندبا آب بستانی بر روت در وی بیشتر بود که در بری مقوی
معده بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حرارت خون و صفرا بنشاند و چون
آب وی بگیرند و بجوشانند و کف بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده
و رطوبات صفرا پاک گرداند و تب گرم دراز را سود دهد و کاسنی
نیک دهد فاضلترین از کاهو بود در تفتیح سده و در نالیشان تلخی وی
زیاده کرد بسبب گرما پس اندک میل بجگر دارد سود دهد یا درد جو و با سفیداج
طلا نیکو بود و ضماد کردن بر نقرس و درد چشم گرم همه با سکنجبین غبار
صفرا و حرارت معده بود و اشکم بر بندد و تب ربع و گزندگی مجموع جانوران
و مار و زنبور و عقرب و سام ابرص ضماد کردن با سرکه نافع بود و چون آب
کاسنی خیار چنبر حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را سودمند بود
و تسکین عطش و هم چنین صفرا بود و هندبا بطی الهضم بود و مصلح وی [illegible]
بود و نوعی از کاسنی هست که آنرا خندریلی خوانند و گفته شد و کاسنی تلخ و
که آنرا انطوبیا گویند معتدلترین کاسنیها بود و کیموس وی نیکوترین شیخ
الرئیس گوید میان کاسنی و کاهو و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا
اندک دهد و چنین در وی نیکو بود و بر ورم گرم نهند سرد کند

وبگذارد و ابسای با آب را زبانه تیز تر تقا از ا نافع بود و بیخ وی از تحکیم تقویه
نر بود در منفعت و پوست بیخ وی مستعمل بود هوم المجوس مرآنه
است وگفته شد وان درختی است که در حوالی فارسی می روید مانند درخت یا
سمین المجوس در وقت جمعت استعمال میکنند وشکوفه ان بشکل طراثیع
ماننده الست وابن مؤلف گوید انزالشیرازی در روباه گوید هو قاریقون
عنو فاریقون گویند وادقاریقون واندرون نیامن نیز گویند و قوقیون
واندوا پی رومی است وان قضبی در مهری وحیتی بود و سرخ رنگ هم رنگ
سماق بغواد رغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج اورده است سحب طبا ان
است و مرده ودست طبیعت ان گرم است درسیوم و خشک است در اخر
ان ملطف و محلل اورام بود منادکردن روزق ان سوختگی آتش را نافع بود
وچون بر پوبند با شراب جهل روز میانی بنشاند عرق النسا را نافع بود
وچون به بیر بندد بخورند حیض وبول براند وکلا سود دهد وشربت وی مسهل
بود وبچه بیندازد واب ورق وی چون بنشانند نقرس را سود دهد
وشربت وی بدمقورسی گوید بدل وی بوزن وی بیخ کبر بود هو نغیدا
سس هو نغیداس نیز گویند وان عضی الراعی است وگفته شد هو قیلوس حیری

صاحب منهاج گوید عصاره لحیة التیس است وگفته شد هو قولس
حسن المحاربت وگفته شد هو قیلوس مخل البری است وگفته شد بیضات
حیری هال پوست وان قاقله کوچک است وگفته شد هیل کنکر
بری است و در مازندران یک گز زیاده تر بود ومیان ان تهی بود وشکوفه
وی تهی بود بلون بنفشه وبآخر سفید شود ومیان ان شکوفه مانند پنبه
شود وان پنبه اگر در گوشت کسی نهند کوی آورد وابن مؤلف گوید شکوفه
وی چون به بوید وطبیخ ان بیاشامند سود مند بود کنیل الل است وگفته
شد میرون قبض است وگفته شد مضر ماسع است وگفته شد
در جای خود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب باب الیاء والالف
یاسمین یاسمون است وسجلاب نیز گوید الشیرازی گل یاسم خوانند
وان سفید بود وزرد گویند ازرق نیز بود وعیسی ابن ماسه گوید دو نوع
است زرد و سفید نیکوتر در حرارت و یبوست وخوشبوی تر بود ومسیح ابن
الحکیم گوید طبیعت وی گرم وخشک بود در اخر درجه دویم واول سیوم
ملطف رطوبات بود وکلف زایل کند صداع بلغمی نافع بود وبوییدن
ورباح غلیظ که در دماغ بود واصحاب لقوه وفالج را نافع بود

ومفتّح سده بود وعرق النّساء را سود دهد ونوع زند د محلّل ومسخن بی عفونی
سرد کرده بود و هر کرم که بود نافع بود محرورى را صداع آورد ومصلح وى روغن
گل و سرکه بود ولیسقوریدوس گوید گرم بود در حبّ الفرع وحبات بیرون
آورد و چون سحق کنند خشک کرده وبا عسل بسرشتند بیاشامند [illegible]
گوید چون از آب یاسمین سفید بیاشامند سه روز هر روز ده درم قطع
[illegible] اجرام کند وچون خشک کرده سحق کنند در موی سیاه افشانند
سفید گرداند یاقوت نیکوترین آن رمّانی بود ابن مؤلف گوید یاقوت بخاصیت
روح را ترتیب دهد وحرارت غریزی بر آورده وجمله قوتهای حیوانی
را تقویت دهد و فرح بخشد و تشنگی بنشاند ونشاط از وی فزوده
شود و چون دارند این در چشم مردمان [illegible] بود و از علّت طاعون
و فساد وبا ایمن شود ودر معاجین مضرت زهرها دفع کند و درد دل
وسواس وخفقان وضعف دل را نافع بود وگویند اگر از خود [illegible] بزنند
منع سموم دم بکنند وبغایت مفرح بود هر تجدیدی کند [illegible] نگاه دا
تفریح بخشند یبروح دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند ویکی یبروح
الصنم وآن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود ولذا یبروح الصنم

از بهر آن خوانند و [illegible] گوید در حدود دیگر [illegible] نزدیک قلعه
شهر یاری باشد و مقدار آن از نمک وحب [illegible] تر بود و دست و پای
داشته باشد و بلون آنرا سفید بود و بعضی گویند [illegible] میکنند
از زمین و آنرا سکنه خوانند واین معقول نیست و نیکوترین آن بود
که تر باشد و طبیعت وی سرد باشد در دویم وخشک بود در اوّل
مخدّر و [illegible] بود و اگر ورق وی بر ریش [illegible] یکهفته زایل کند
بی آنکه ریش کند و در مرهم صلب و دنبلات وخنازیر طلا کردن نیکو
آید و چون گرفته بر مفاصل ضماد کردن نیکو بود و اگر کسی را احتیاج
بود بقطع در شراب بیاشامند که بخود شود وان خوردن وی بیمار
شود اگر از خوردن افیون [illegible] بود مداوای وی بقی کنند باب گرم
و عسل و شبت و مصطکی و [illegible] و سکر سفید و شیر تازه [illegible]
و یبروح را در محبت خواص بسیار خاصیّت دارد وخواص گوید اگر
کسی یبروح را در محبت استعمال کنند بسیار خاصیت دارد وخواص
دیگر دارد که غیرطبی است بدان سبب [illegible]
[illegible] باشد مقطع باشد آنرا [illegible] خوانند مانند [illegible]

لاویة دماد ریوق عرطلبنیا و ماهیر دانه و علقا و امثال ان و امثال
سیار بو معجمه بد باشد و خونریزی باز ایستد عات لیلی بود و بعد تا ان تخم لسیونخ
طبیعت ان گرم و خشک است در چارم و ان بود که در دوم و از خواص وی آنست
که در زیر گر اب اندازند صد ماهی بران بود و ماهی در ان اب افتند و لبی
وی سستر خ چیزی بیان لطوخ کنند خاصیه در افتاب و اسیحه بعد از ان
بر وی ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر بروید و اگر بر دندان خورده چکانند قلع
کنند دیگر بروید و بود سیر بلا قطع کنند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و صفت
مهکت در باب خود گفته شد و گویند بیل ان در خنتراع بیمه دان ان
سکنبینج بود تخلیص نوعی از کرفس بزرگ است و از افستق خوانند و انواع
کرفس گفته شد و گویند ان قطر اسیا الیون است و گفته شد بیقه ماء افلیو
است و گفته شد بر نوع بپارسی موشنه کشتی گویند گوشت وی غذا بسیار دهد
و شکم براند براع قصب است بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد بر اضیع
دلمیون است و گفته شد بو ما جلاست و گفته شد لب لبیبحی خوانند
و در حجر الیشب گفته شد یعقوب لبک مرتست و گفته شد تعصد
حنه مکی است و گفته شد یعبضا سیلس است و گفته شد یقطین

519

نزدیک عام گرو بود در لعب بود ضیق کرو بر اساق افراشته نبود مانند
و حنزبو و حنظل و خیار کدو و امثال ان بود یلنجوج عود هندیست و گفته
شد بنام مسعی است و گفته شد ینبوت جزنوب نبطی است
و گفته شد و طبیعت ان سرد و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود
وان در صحراها و بن دیوارها بسیار روید و خشه وی مانند کرده کوی
کر جگر بود و چون سرخ بود که سیاهی زنند و در مصر تحت
الکلی خوانند و دانه وی جرنوب شامی مانند یکدیگر بود
و طبیخ وی مضمضه کردن در درد دندان را نافع بود و ثقل
مالیدن سخت زایل کند و غلظ وی بد و ثقل بود
چون بخورند و بشیرازی گوز گویند یلیتون ماشیا
خوانند و گفته شد یتیق بلغت اهل اندلس نبغ
است و گفته شد بمه بنا تنیت که بشیرازی
میتل دار و خوانند در جراحتها و خصم
و زخمها بکار سود دارند بکار دارند
والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

BLANK PAGE

1038

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
حبيبه ورسوله محمد واله المعصومين وصلى الله
على خير خلقه محمد واله اجمعين والحمد لله رب
العالمين

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب ه
الله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب
وصلى الله على خير خلقه محمد وعترته اجمعين ه
والحمد لله رب العالمين على يدي الفقير ه
خلق لله واقل عباد الله الغني المغني واحرج الى
ربه عفو الراجي المرجي العبد ابن ابو الحسن
هبة الله الحسني الحسيني الطباطبائي عفى
الله عنهما واصلح الله حالهما في يوم الاحد شهر صفر
المظفر سنه الف مائه سبع عشر تحريرا في

تمت الكتاب

[illegible]

pp 1038.
+ 2 blank ff [at begin. & end]

copy

foliated 11/30/59 g.a.

250/1000

2 handwritten copies:-
a) 1-610 pp.
b) 611-1037
(last page different hand (?))

Text on fore-edge follows


UCLA





END OF REEL

PLEASE REWIND